



قُرَّائِی دَرِّکِ مَنُونِ حَدِّیثِی

استاد مهدی غلامعلی





قرائت و درک متون حدیثی

مدرس: استاد مهدی غلامعلی

ارزیابی: استاد عبدالهادی مسعودی

تدوین: پوران میرزائی / اسماعیل اثباتی

ویرایش: نوروز امینی

حروف چینی و صفحه‌آرایی: زهره خلج / محمد جواد جهانی / ناهید راه‌پیما / نرجس حسنلو

نیم‌سال اول سال تحصیلی ۸۸ - ۸۷

ویراست اول، مهر ۸۷

جلسه اول

اهداف درس.....	۸
درآمد.....	۸
متن خوانی چیست؟.....	۸
پیش نیازها.....	۳
کتاب‌های لغت.....	۴
اهداف.....	۴
پیشینه.....	۴
روش‌های پیشینیان.....	۵
شیوه ما.....	۶
سیر مطالعاتی.....	۷

جلسه دوم

اهداف درس.....	۱۲
درآمد.....	۱۲
کلمات قصار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله).....	۱۲
متن (۱).....	۱۳
متن (۲).....	۱۴
متن (۳).....	۱۴
متن (۴).....	۱۶
کلمات قصار امام علی (علیه السلام).....	۱۷
متن (۵).....	۱۷
متن (۶).....	۱۸

جلسه سوم

اهداف درس.....	۲۴
ویژگی‌های متنی مکارم الاخلاق.....	۲۵
آداب غذا خوردن در پرتو رفتار نبوی.....	۲۵
متن (۱).....	۲۵
متن (۲).....	۲۷
متن (۳).....	۲۸
متن (۴).....	۲۹
متن (۵).....	۳۱
متن (۶).....	۳۳

جلسه چهارم

۳۸.....	اهداف درس.....
۳۸.....	متن (۱).....
۴۰.....	متن (۲) و (۳).....
۴۱.....	متن (۴).....
۴۷.....	متن (۵).....

جلسه پنجم

۵۲.....	هدف درس.....
۵۲.....	متون حدیثی قرن هفتم.....
۵۲.....	شخصیت عنوان بصری.....
۵۳.....	متن (۱).....
۵۵.....	متن (۲).....
۵۷.....	متن (۳).....
۶۴.....	متن (۴).....
۶۵.....	متن (۵).....
۶۷.....	متن (۶).....
۶۷.....	متن (۷).....
۶۸.....	متن کامل ترجمه حدیث عنوان بصری.....

جلسه ششم

۷۲.....	اهداف درس.....
۷۲.....	کتاب مائة کلمة.....
۷۳.....	مطلوب کل طالب.....
۷۳.....	شرح ابن میثم.....
۷۴.....	شرح عبدالوهاب.....
۷۴.....	متن (۱).....
۷۵.....	متن (۲).....
۷۷.....	متن (۳).....
۷۹.....	متن (۴).....
۸۱.....	متن (۵).....

جلسه هفتم

۸۶.....	اهداف درس.....
۸۶.....	اهمیت موضوع روزی.....
۸۷.....	راهکار عملی دستیابی به احادیث موضوعی.....
۸۸.....	رزق و روزی در قرآن.....
۸۹.....	رزق و روزی در روایات.....
۹۰.....	متن (۱).....
۹۲.....	متن (۲).....
۹۳.....	متن (۳).....
۹۳.....	واژه‌شناسی.....
۹۴.....	خدا، روزی را تضمین کرده است.....

جلسه هشتم

۱۰۴	هدف درس
۱۰۵	متن (۱)
۱۰۸	متن (۲)
۱۱۰	متن (۳)
۱۱۲	آسیب‌های فردی
۱۱۲	آسیب‌های جامعه اسلامی
۱۱۳	دیگر آسیب‌های اجتماعی
۱۱۴	ترجمه

جلسه نهم

۱۱۶	هدف درس
۱۱۸	متن (۱)
۱۲۰	متن (۲)
۱۲۱	متن (۳)
۱۲۲	متن (۴)
۱۲۳	متن (۵)
۱۲۴	متن (۶)

جلسه دهم

۱۲۸	اهداف درس
۱۲۹	صحیفه سجاده (۱)
۱۲۹	شرح‌های صحیفه سجاده
۱۳۰	ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین
۱۳۲	چشم‌انداز دعای بیست و چهارم
۱۳۲	متن (۱)
۱۳۵	متن (۲)

جلسه یازدهم

۱۴۲	هدف درس
۱۴۲	صحیفه سجاده (۲)
۱۴۲	چشم‌انداز دعای بیست و چهارم
۱۴۲	متن (۱)
۱۴۶	متن (۲)
۱۴۹	متن (۳)
۱۵۱	ضمیمه

جلسه دوازدهم

۱۵۴	هدف درس
۱۵۵	شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
۱۵۵	شرح نهج البلاغه ابن میثم
۱۵۵	شرح حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه
۱۵۶	متن (۱)
۱۵۶	نگاه نخست

نگاه دوم.....	۱۵۶
ترجمه	۱۵۶
واژگان.....	۱۵۷
شرح.....	۱۵۷
متن (۲).....	۱۵۹
نگاه نخست	۱۵۹
نگاه دوم.....	۱۵۹
ترجمه	۱۵۹
واژگان.....	۱۶۰
شرح.....	۱۶۰
متن (۳).....	۱۶۲
نگاه نخست	۱۶۲
نگاه دوم.....	۱۶۲
ترجمه	۱۶۳
واژگان.....	۱۶۳
شرح.....	۱۶۳
متن (۴).....	۱۶۴
نگاه نخست	۱۶۴
نگاه دوم.....	۱۶۵
ترجمه	۱۶۵
واژگان.....	۱۶۵
شرح.....	۱۶۵

جلسه سیزدهم

اهداف درس.....	۱۶۸
شرح‌نگاری.....	۱۶۸
ضرورت شرح‌نگاری.....	۱۶۸
پیشینه شرح‌نگاری.....	۱۶۹
سبک‌شناسی شرح‌نگاری.....	۱۶۹
شرح‌نویسی شیخ بهایی.....	۱۷۰
الف) شیوه‌شناسی اربعین حدیث.....	۱۷۱
متن (۱).....	۱۷۱
رویکرد کلی شیخ بهایی.....	۱۷۶
ب) شیوه‌شناسی الحبل المتین.....	۱۷۶
کلیاتی در شرح احادیث.....	۱۷۷
ضمیمه (برای مطالعه بیش‌تر).....	۱۸۱

جلسه چهاردهم

هدف درس.....	۱۸۶
سبک‌شناسی شرح ملا صالح مازندرانی.....	۱۸۶
شرح حال نویسنده.....	۱۸۶
آثار و تألیفات	۱۸۶

۱۸۷	روش شرح‌نگاری ملا صالح مازندرانی.....
۱۸۷	سبک کلی.....
۱۸۷	شیوه شرح احادیث.....
۱۹۲	ضمیمه.....

جلسه پانزدهم

۱۹۸	شرح‌نویسی علامه محمد باقر مجلسی.....
۱۹۸	سبک‌شناسی بحار الأنوار.....
۱۹۹	شیوه علامه مجلسی در شرح روایات بحار الأنوار.....
۱۹۹	رویکردهای کلی.....
۱۹۹	راهکارهای شرح‌نگاری.....
۲۰۱	نمونه.....
۲۰۲	متن (۱).....
۲۰۲	متن (۲).....
۲۰۴	سبک‌شناسی مرآة العقول.....
۲۰۴	بررسی سندی.....
۲۰۵	بررسی متنی.....

جلسه شانزدهم

۲۱۲	اهداف درس.....
۲۱۲	بایسته‌های شرح حدیث در سطح عمومی.....
۲۱۲	الف) جامعه هدف.....
۲۱۳	ب) زمان‌شناسی.....
۲۱۳	ج) نثر معیار.....
۲۱۳	د) استفاده از علوم روز.....
۲۱۳	ه) استفاده از جاذبه‌ها.....
۲۱۵	متن (۱).....
۲۱۶	متن (۲).....
۲۱۸	متن (۳).....
۲۱۹	متن (۴).....
۲۲۱	متن (۵).....
۲۲۲	متن (۶).....
۲۲۳	مقطع راهنمایی.....
۲۲۴	مقطع دبیرستان.....
۲۲۴	ضمیمه.....
۲۲۵	متن (۱).....
۲۲۶	متن (۲).....

جلسه اول

اهداف درس	۸
درآمد	۸
متن خوانی چیست؟	۸
پیش نیازها	۳
کتاب های لغت	۴
اهداف	۴
پیشینه	۴
روش های پیشینان	۵
شیوه ما	۶
سیر مطالعاتی	۷

اهداف درس

آشنایی با:

✓ کلیات درس قرائت و درک متون حدیثی؛

✓ شیوه متن‌خوانی درس حاضر.

درآمد

آن روز که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در دامنه کوه صفا ایستاد و مردم مکه را به خداپرستی فراخواند، و یا چندی پس از آن، در جمع مردم مدینه، از حق و حقیقت سخن راند، همه حاضران، کلام نورانی‌اش را با جان و دل نوشیدند و منظور حضرتش را فهمیدند. هیچ عرب‌زبانی نبود که سخن پیامبر را درک نکند یا در انتقال واژگان حضرتش به سختی افتد.

و اما چندی نگذشت که اندک اندک، گستره اسلام و مسلمانان از حجاز و ممالک عربی فراتر رفت. در قرن دوم، بسیاری از مسلمانان، اهل سرزمین‌های بین‌النهرین، فارس، خراسان، آذربایجان، آفریقا، آسیای صغیر و ... بودند که همگی عجم بودند و فهم متون و واژگان عربی، به ویژه سخنان پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، برای آنها دشوار می‌نمود. اکنون نیز که چهارده قرن از طلوع خورشید پرفروغ نبوی می‌گذرد، کمتر غیرعربی است که به آسانی بتواند احادیث نورانی معصومان (علیهم السلام) را بخواند و آنها را به طور کامل درک کند. از سوی دیگر می‌دانیم که درک فرهنگ آسمانی ما در گرو فهم متون مقدس است که به زبان عربی صادر و تدوین شده‌اند.

پس راهی نه چندان کوتاه در پیش داریم تا با ممارست در خواندن متون حدیثی در این سلسله درس‌ها، به قرائت صحیح و درک متون روایی توانا شویم.

متن‌خوانی چیست؟

کتاب‌ها، روزنامه‌ها، بخش‌نامه‌ها، جزوات، نامه‌ها و ... همگی در زندگی روزمره ما حضور چشمگیری دارند. در زندگی یک شهروند، روزی را نمی‌توان یافت که با نگاشته‌ای روبه‌رو نشود. بنابراین، عنصر سواد، بخش جدانشدنی زندگی شهری است. توان خواندن نگاشته‌ها، سبب فزونی آگاهی از شیوه عملکرد یا بالا رفتن اطلاعات شخصی است و در هر عصری، اطلاعات کامل‌تر سبب موفقیت بیش‌تر خواهد شد. انسان‌های باسواد متن‌ها را آن‌چنان به سرعت می‌خوانند که اهداف و شیوه آن‌ها نادیده انگاشته می‌شود، در حالی که خواننده، در برخورد با هر متن، دو هدف را دنبال می‌کند: نخست قرائت متن و سپس درک مقصود

نویسنده. در متون آسان و روزمره، سادگی متن سبب می‌شود که خواننده، این دو هدف را در نظر نگیرد و حتی بدون قرائت واژگان، به مقصود نویسنده پی برد، اما خوانندگان متون کهن، همچون *کلیله و دمنه*، *گلستان سعدی* یا *دیوان حافظ*، به طور معمول هر دو هدف پیش‌گفته را در نظر می‌گیرند؛ چه اینکه ادبیات این متون به قرن‌های دور مربوط است و تغییر نگارش‌ها سبب شده است که فهم آنها به راحتی ممکن نباشد. البته باید توجه داشت که میزان آشنایی و ممارست خوانندگان در سرعت قرائت و درک مفاهیم مؤثر است. در مطالعه کتب کهن پارسی، حتی فارسی‌زبانان نیز باید در مرحله نخست، متن را به درستی بخوانند و سپس در مرحله دوم برای درک معنای آن کوشش کنند؛ به دیگر سخن، هدف اصلی متن‌خوانی تنها قرائت صحیح متن نیست، بلکه مهم، رسیدن به مقصود گوینده و فهم دیدگاه‌های او است. البته در دستیابی به این هدف، ناگزیر باید بتوان متن را صحیح خواند؛ چرا که «صحت قرائت» ابزاری برای رسیدن به «فهم صحیح» است.

برای مثال در بیت مشهور:

در این درگه که گه گه، گه گه و گه گه شود ناگه

مشو غره به امروزت که از فردا نه‌ای آگه

خواننده باید نخست بتواند این بیت را درست بخواند و سپس به دنبال فهم معانی «که و گه و ...» باشد تا در نهایت هدف شاعر را دریابد.

در درس متن‌خوانی حدیث نیز، خواننده باید نخست بتواند حدیث را به طور درست قرائت کند و سپس به محتوای آن پی برد. بنابراین، هدف این درس آشنایی حدیث‌خوان با ادبیات عرب نیست، بلکه این درس تنها، وسیله‌ای برای دستیابی به هدف است و درنگ بیش از حد در وسایل، خواننده را از رسیدن به هدف باز می‌دارد.

پیش‌نیازها

تحصیل هر فن و علمی نیازمند گذراندن مراحل است. توانمندی در قرائت و درک متون حدیثی نیز از این قاعده بیرون نیست. کسانی بهتر می‌توانند در این عرصه گام بگذارند که پیش‌تر، کوله‌بار علمی خویش را در درس‌های «ادبیات عرب»، «فقه الحدیث» و «لغت‌شناسی» بسته باشند.

از سوی دیگر، تنها دانستن ادبیات عرب برای فهم متون حدیثی کافی نیست. آنچه راه فهم این متون را هموار می‌سازد، آگاهی از هر دو ماده درسی یادشده است. با ادبیات عرب می‌توان متن را به درستی قرائت کرد و با قواعد فقه الحدیث می‌توان متن حدیث را به نیکویی درک کرد.

ناگفته پیداست که فهم واژگان، مصطلحات و ... بخشی از قواعد فقه الحدیث است.

مخاطبان این درس بهتر است دو درس یادشده را پیش‌تر گذرانده باشند تا بتوانند از خرمن مباحث این درس بیش‌تر خوشه‌چینی کنند؛ به بیان صریح‌تر می‌توان گفت که این درس با درس فقه الحدیث (روش فهم حدیث) ارتباطی نزدیک دارد؛ چه اینکه این درس در واقع تمرین همان دانسته‌ها و قواعد موجود در فقه الحدیث است.

کتاب‌های لغت

یکی از ارکان قرائت و درک متون حدیثی، مراجعه به کتاب‌های واژه‌شناسی است. بی‌تردید مفهوم بسیاری از واژگان متون حدیثی، برای فارس‌زبانان ناشناخته است. بنابراین، برای آشنایی با این واژگان، باید به کتاب‌های لغت مراجعه نمود. البته باید دانست که بخشی از این واژگان در گذر زمان، حتی برای عرب‌زبانان، نیز ناشناخته شده است. از این رو از گذشتگان بسیار دور، گروهی به تدوین کتاب‌های لغت پرداخته‌اند. با این همه، ترجمه تمام واژگان احادیث را نمی‌توان همواره در کتب لغت جستجو کرد؛ چرا که گروهی از این واژگان در زمان‌های مختلف، معانی گوناگونی داشته‌اند و این ویژگی در همه زبان‌ها وجود دارد. بنابراین، بعضی از واژگان موجود در روایات، پس از عصر حضور، معانی دیگری پیدا کرده‌اند. از این رو، جمعی از واژه‌شناسان بر آن شده‌اند تا این مجموعه واژگان را از میان احادیث استخراج و معانی آن روز این واژگان را در کتاب‌های موسوم به «غریب الحدیث» تدوین کنند. بی‌شک درک درست برخی از روایات، مستلزم مراجعه به این گونه کتب است.

اهداف

دانشجو باید پس از گذراندن یک دوره درس قرائت و درک متون حدیثی، بتواند راه‌ها و روش‌های درک متن را بشناسد. آنچه این درس در صدد بیان آن است، تقویت توانایی دانشجو، در قرائت متون گوناگون حدیثی و درک معنای آن است. بی‌تردید این درس تنها گامی نخست برای رسیدن به این هدف است و دانشجویان گرامی باید، پس از همراهی با این درس، شیوه‌های درک فهم را به صورت عملی دریابند و در متون دیگر نیز تجربه کنند. ممارست در مطالعه متون مقدس حدیث، می‌تواند در درک معانی و مقصود پیشوایان مؤثر باشد.

برای مثال کسی که می‌خواهد شنا کند، نخست باید اصول شناگری و شیوه شنا کردن را بیاموزد. بدیهی است که در این راه تنها آشنایی علمی با قواعد شنا کافی نیست و یک فرد تنها در صورتی می‌تواند شناگری ماهر شود که این قواعد را در عمل به کار بندد؛ چرا که حرکات شنا، تنها با تمرین بسیار می‌تواند ملکه فرد شود.

پیشینه

تاریخچه خواندن متون حدیثی، توسط استاد یا برای استاد، دست‌کم به سده دوم هجری بازمی‌گردد و اگر قرائت‌های صحیفه سجادیه توسط متوکل بن هارون را در نظر بگیریم، پیشینه این فن، به سده نخست هجری بازمی‌گردد. حتی می‌توان گفت که نقل احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) از حافظه یا کتابچه‌های حدیثی، در عصر معصومان (علیهم السلام) نیز نوعی متن‌خوانی حدیث به شمار می‌رود. بعدها نیز نگاشته‌ها و نامه‌های (رسائل) ائمه توسط وکیلان و یاران ایشان، در دورترین نقاط ممالک اسلامی، خوانده می‌شد. اما تردیدی نیست که شیوع این فن از سده دوم، پس از فرمان به تدوین حدیث و گسترش نگارش‌ها، آغاز شده است.

محدثان از همان سده‌های نخست هجری تا عصر حاضر به این فن توجه کرده‌اند. متأسفانه حدیث‌پژوهان، در سده‌های اخیر به دلایلی گوناگون به این شیوه کمتر توجه کرده‌اند.

اجازه‌ها، نگارش‌های پایانی نسخه‌های خطی و شواهد دیگر نشان از آن دارد که عالمان دینی تا عصر صفویه و مدتی پس از آن، از این شیوه بهره می‌بردند. گسترش صنعت چاپ و ترجمه بسیاری از متون، سبب شد که به شیوه روشمند قرائت متون حدیثی کمتر توجه شود.

روش‌های پیشینیان

چنانچه گذشت، محدثان از دیرباز به متن‌خوانی حدیث توجه داشتند که در اینجا با سه شیوه از شیوه‌های متن‌خوانی پیشینیان آشنا می‌شویم:

الف) سماع

در این شیوه، استاد حدیث با خواندن متن برای فراگیران خویش، صحیح‌خوانی را به آنان می‌آموخت. در بحث طرق تحمل حدیث گفته‌اند که سماع برترین شیوه تحمل حدیث است. در این شیوه استاد، متن حدیث را از حافظه یا کتابهای تصحیح‌شده می‌خواند و مخاطبان نیز حدیث را بر همان وجه صحیح، فرامی‌گرفتند.^۱

ب) قرائت

پیشینیان این شیوه را «عَرَض» گفته‌اند؛ چه اینکه در این شیوه شاگرد، متون خویش را برای استاد قرائت می‌کرد و در واقع دانسته‌های خویش را بر استاد حدیث عرضه می‌داشت و استاد، متن قرائت‌شده شاگرد را با متن مصحح یا محفوظات خویش مقایسه می‌کرد و در صورت خطا، شاگرد را راهنمایی می‌کرد.^۲

ج) املا

در این شیوه، استاد حدیث، احادیثی را از حافظه یا کتاب مصحح خویش برای فراگیران حاضر در جلسه قرائت می‌کرد و آنان نیز به طور دقیق آن را یادداشت می‌کردند. در این جلسات، استاد موظف بود تا حدیث را برای مخاطبان شرح دهد و مشکلات آن را برطرف کند. همچنین خواندن متن با ضبط صحیح، از دیگر وظایف استادان بود.

جلسات املائی حدیث، آدابی ویژه داشت و استادان، شاگردان خود را به رعایت آن آداب ملزم می‌ساختند؛ برای مثال این جلسات باید در روزهای ویژه و به طور سلسله‌ای برپا می‌شد. شاگردان نیز باید زمان و مکان املائی حدیث را می‌نگاشتند. به این‌گونه نگاشته‌ها «امالی» یا «مجالس» گفته می‌شود. بعضی اساتید، پس از پایان جلسه، متون شاگردان را دریافت و آنها را مطالعه و تصحیح می‌کردند؛ از این رو برخی بر این باورند که کتب امالی نیز، نظیر «اصول اولیه»، اعتبار بالایی دارند.

۱. معجم مصطلحات الرجال و الدرر، ص ۷۷ و ۱۸۸.

۲. همان، ص ۱۱۹ و ۱۸۸.

شیوه ما

الف) متون برگزیده

اصلی‌ترین رکن دروس حاضر، «متون حدیثی» است. گزینش متون آموزشی از میان ده‌ها کتاب حدیث، کار چندان آسانی نیست و در گزینش متن‌ها اهداف گوناگون آموزشی در نظر گرفته شده است؛ برای مثال تلاش شده است تا دانشجویان با متون احادیث در موضوعات کلی و گوناگونی همچون اخلاق، کلام، عرفان، اقتصاد، مسائل اجتماعی، مدیریت و ... آشنا شوند.

از سوی دیگر سبک متون نیز یکنواخت نیست. گاه احادیث گزینش‌شده، کوتاه (قصار) و گاه طولانی است.

در دو درس از دروس حاضر، دانشجویان با شیوه شرح احادیث شارحان بزرگ نیز آشنا خواهند شد. این درس‌ها، افق‌هایی را برای چگونگی شرح احادیث، فراروی دانشجویان می‌گشاید.

ویژگی دیگر متون حاضر آن است که در گزینش احادیث، تنها به احادیث کتب اصلی حدیث بسنده نشده است و از آنجا که بخشی از آموزه‌های روایی، در کتاب‌های احادیث واسطه قرار دارند که این منابع، در برخی موارد، متونی نه چندان استوار دارند، تلاش شده است تا دانشجویان با این‌گونه متون نیز آشنا شوند.

ب) راهکار متن‌خوانی

۱- نگاه نخست

هنگام قرائت یک متن عربی، خواننده باید در مرحله نخست، یک بار کل متن را از نظر بگذراند. او در این مرحله نباید چندان خود را درگیر اعراب و تلفظ درست کند. پس از یک بار مطالعه، کلیاتی از متن، به صورت «تصور»، در ذهن خواننده حاصل می‌شود. هدف از این قرائت، درک کلیاتی از متن است.

بی‌تردید در مطالعه بعضی از متون، کلماتی نامأنوس وجود دارد که خواننده فارسی‌زبان با معانی آن آشنا نیست. بنابراین، باید زیر آن کلمات خط کشید تا هنگام قرائت‌های بعدی، برای درک معانی آن، به کتب لغت مراجعه کرد. خواننده نباید به خاطر ندانستن یک واژه در نگاه نخست، از مطالعه بازایستد؛ چرا که همیشه سیاق عبارات، بیش از نیمی از مطلب را برای خوانندگانی با معلومات متوسط ادبیات عرب، روشن می‌سازد.

۲- نگاه دوم

متن خوان، باید دوباره متن را از آغاز مطالعه کند. این بار او باید به یاری قواعد ادبیات عرب تلاش کند تا متن را درست قرائت کند. گاهی تلفظ غلط یک واژه سبب می‌شود که معنای آن برای خواننده، غریب جلوه کند؛ از این رو برخی از واژگان نامأنوس پیشین، پس از قرائت درست، مأنوس جلوه می‌کنند.

۳- واژه‌شناسی

اگر پس از قرائت درست متن، همچنان بعضی از کلمات ناشناخته بمانند، در این مرحله خواننده با مراجعه به کتب لغت به واژه‌شناسی آن واژگان می‌پردازد. خواننده متن باید، پیش‌تر در درس مبانی فهم حدیث، با چگونگی بهره‌برداری از کتب لغت آشنا شده باشد و در اینجا، تنها دانسته‌های خویش را به کار گیرد.

۴- فهم مقصود

در این مرحله باید متن عربی را به زبان فارسی برگرداند. با این همه روشن است که تنها با ترجمه یک متن نمی‌توان مقصود گوینده را دریافت؛ چه اینکه همیشه ترجمه‌ها با مراد گویندگان مطابق نیست. درک متن حدیث با فهم مقصود آن متفاوت است و اینجا است که ضرورت به کارگیری قواعد فقه الحدیث آشکار می‌شود.

رسالت درس «قرائت و درک متون حدیثی»، همراهی دانشجویان در چهار مرحله یادشده است.

ج) عناوین درس‌نامه

عناوین ثابت بیش‌تر دروس آینده عبارت‌اند از: نگاه نخست، نگاه دوم، واژه‌شناسی، ترجمه و شرح. در نگاه نخست، متن حدیث، بدون اعراب، ارائه خواهد شد. دانشجویان باید تلاش کنند تا متن را قرائت کنند. پس از این مرحله، بنیه علمی دانشجویان، گاه با «سؤالات بین درسی»، آزمایش خواهد شد. پس از پاسخ دانشجویان، همان متن به همراه اعراب، تحت عنوان نگاه دوم ظاهر می‌شود. در نگاه دوم دانشجویان با قرائت درست متون آشنا خواهند شد.

برای دستیابی آسان دانشجویان به معانی واژه‌های ناآشنا، این‌گونه واژه‌ها در بخش واژه‌شناسی تعریف شده است. پس از این بخش، ترجمه و شرح متن حدیث به صورت مختصر ارائه می‌شود. در این بخش، گاهی از شروح شارحان نیز بهره‌برداری شده است.

در پایان هر جلسه، متن احادیث جلسه آینده، در ضمیمه درس، بدون اعراب و ترجمه، ارائه خواهد شد تا دانشجویان با پیش‌مطالعه و آمادگی لازم در کلاس حاضر شوند.

سیر مطالعاتی

برای تقویت متن‌خوانی لازم است دانشجویان و علاقه‌مندان به حدیث، با برنامه‌ای منظم، تعدادی از متون حدیثی را قرائت کنند. شما می‌توانید با دوستان خویش، یا به صورت انفرادی، در چارچوب یک برنامه‌ریزی سنجیده‌شده، متون حدیثی مناسب را برگزینید و در زمان معین، آنها را قرائت کنید.

احادیثی که در گام نخست انتخاب می‌شوند باید این ویژگی‌ها را داشته باشد:

الف) کوتاه: طولانی بودن متون حدیث برای نوآموزان خسته‌کننده است؛ چه اینکه بازگرداندن ضمائر موجود در این‌گونه متون گاه بسیار دشوار است.

ب) ساده: متن احادیث باید ساده باشد. چنانچه متن الفاظ غریب، دشوار، بلیغ، فصیح و ... داشته باشد، زمان خواندن آن و برقرار کردن ارتباط با متن، به درازا می‌کشد و همین سبب می‌شود که خواننده لذت کافی را از مطالعه نبرد.

برای مثال کلمات قصار نهج البلاغه، ویژگی نخست، یعنی کوتاه بودن متن، را دارد، اما بخش درخور توجهی از آنها متون بلیغ است. همان‌گونه که نوآموزان ادبیات فارسی نمی‌توانند از خواندن مرزبان‌نامه، بهارستان و کتب کهن ادبیات فارسی لذتی ببرند، خواننده کلمات قصار نهج البلاغه نیز چنانچه، بدون ترجمه باشد، چندان لذتی نخواهد برد.

گفتنی است در مرحله نخست باید از انتخاب متن‌های دشوار، به ویژه احادیث اعتقادی، پرهیز کرد. پیشنهاد ما این است که در مرحله نخست، بیشتر به احادیث اخلاقی توجه شود.

ج) ترجمه‌شده: متن انتخابی باید پیش‌تر ترجمه شده باشد. خواننده می‌بایست تلاش کند تا در میان ترجمه‌های یک اثر، بهترین ترجمه را برگزیند تا بتواند به آن اعتماد کند. بهترین ترجمه، ترجمه‌ای است که در آن مترجم نزدیک‌ترین ارتباط را میان زبان مبدأ و مقصد ایجاد کرده باشد. استواری متون ترجمه‌شده به دقت‌های عالمانه مترجم و شناخت کامل او از فقه الحدیث بازمی‌گردد. بنابراین، روان بودن، ادبیانه نگاشتن، رعایت سجع و ...، هر چند در زیبایی ترجمه اثرگذار است، اما دلیلی بر درست بودن ترجمه نیست. کسانی که در گام نخست متن‌خوانی هستند، باید نخست متون ساده و کوتاه را مطالعه و تلاش کنند تا آن را به طور کامل بفهمند و سپس فهم خویش را با استفاده از ترجمه حدیث بسنجند.

حدیث‌دوستان می‌توانند برای دستیابی به متونی با ویژگی‌های یادشده به کتاب‌های *الدرة الباهرة*، *نزهة الناظر*، *الزهد*، *غرر الحکم* و *نهج الفصاحة* مراجعه کنند. البته بخش‌های پایانی فصول کتاب *تحف العقول* نیز برای این مقصود مناسب است.

برای نمونه در پایان این جلسه، دوازده متن کوتاه و ساده را از کتاب *تحف العقول* می‌خوانیم. گفتنی است که این کتاب توسط یکی از دانشمندان قرن چهارم، به نام ابن‌شعبه حرّانی، نگاشته شده است. نویسنده در این کتاب، احادیث پیامبر و ائمه (علیهم السلام) را تا امام حسن عسکری (علیه السلام) گرد آورده است. استواری متون موجود سبب شده است که این کتاب، با وجود ارسال آن، همواره توجه عالمان و دانشمندان شیعی را به خود جلب کند.

خوش‌ذوقی ابن‌شعبه در آن است که وی نخست، متون مفصل را از هر یک از معصومان (علیهم السلام) آورده و سپس در پایان هر فصل، کلمات قصار (احادیث کوتاه) را بیان کرده است.

۱- پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله): «أَفْضَلُكُمْ إِيْمَانًا، أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا».^۳

۲- امام علی (علیه السلام): «أَهْلَكَ النَّاسَ إِثْنَانِ: خَوْفُ الْفَقْرِ وَطَلَبُ الْفَخْرِ».^۴

۳- امام حسن (علیه السلام): «مَنْ تَذَكَّرَ بَعْدَ السَّفَرِ، اعْتَدَّ».^۵

۴- امام حسین (علیه السلام): «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ».^۶

۵- امام سجاد (علیه السلام): «قَلَّةٌ طَلَبَ الْحَوَائِجَ مِنَ النَّاسِ، هُوَ الْغَنَى الْحَاضِرِ».^۷

۶- امام باقر (علیه السلام): «الْكَسَلُ يَضُرُّ بِالْدِّينِ وَالْدُّنْيَا».^۸

۷- امام صادق (علیه السلام): «بَرُّوا آبَائَكُمْ، يَبْرَكُمْ أَبْنَاؤُكُمْ».^۹

۸- امام کاظم (علیه السلام): «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ».^{۱۰}

۹- امام رضا (علیه السلام): «صَاحِبُ النِّعْمَةِ يَجِبُ أَنْ يُوَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ».^{۱۱}

۳. *تحف العقول*، ص ۴۵.

۴. همان، ص ۲۱۵.

۵. همان، ص ۲۳۶.

۶. همان، ص ۲۶۴.

۷. همان، ص ۲۷۹.

۸. همان، ص ۳۰۰.

۹. همان، ص ۳۵۹.

۱۰. همان، ص ۴۱۴.

۱۱. همان، ص ۴۴۲.

- ۱۰- امام جواد (علیه السلام): «وَعَلِمَ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوا مِنْ عَيْنِ اللَّهِ، فَانْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ».^{۱۲}
- ۱۱- امام هادی (علیه السلام): «الدُّنْيَا سُوقٌ رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِرَ آخِرُونَ».^{۱۳}
- ۱۲- امام عسکری (علیه السلام): «الْغَضَبُ، مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ».^{۱۴}

برای مطالعه بیشتر

آشنایی با کتب لغت

در اینجا با اسامی چند کتاب لغت و ویژگی‌های آن به اختصار آشنا می‌شویم:

الف) العین، خلیل بن احمد الفراهیدی (م ۱۷۵ هـ):

۱- به دو گونه هشت جلدی و یک جلدی چاپ شده است؛

۲- کهن‌ترین کتاب لغت موجود است؛

۳- واژگان قدیم عربی در این کتاب بسیار است؛

۴- توضیحات واژگان مختصر و موجز است.

ب) الصحاح، اسماعیل بن حماد الجوهری (م ۳۹۳ هـ):

۱- شش جلدی است؛

۲- واژگانی را که هیئت صحیح دارند و قیاس‌پذیرند، بیان کرده است (بنابراین، بسیاری از واژگان در این کتاب نیامده است).

ج) معجم مقاییس اللغة، احمد بن فارس (م ۳۹۵ هـ):

۱- پنج جلدی است؛

۲- ممتازترین کتاب لغت از جنبه‌های گوناگون علم لغت است؛

۳- فراوانی کاربرد و بیان اصطلاحات فنی از امتیازات این کتاب است؛

۴- نویسنده برای هر واژه، ریشه یا ریشه‌های اصلی آن را ذیل عنوان «اصل واحد» یا «اصول» آورده است. او با این شیوه، معنای اصلی واژگان را بیان کرده است؛

۵- ابن فارس مشتقات هر واژه را به خوبی بیان کرده و بدین‌سان منظور موجود در معنا را به خواننده آموخته است.

د) المفردات، راغب اصفهانی (م ۵۰۲ هـ):

۱- یک جلدی است؛

۲- این کتاب منحصر در لغات قرآنی است؛

۳- راغب یک لغوی قوی و توانمند است، اما گاهی واژگان را با معانی اصطلاحی علوم خلط کرده است.

ه) لسان العرب، ابن منظور (م ۷۱۱ هـ):

۱- پانزده جلدی است؛

۲- جامع واژگان عربی است؛

۱۲. همان، ص ۴۵۵.

۱۳. همان، ص ۴۸۸.

۱۴. همان، ص ۴۸۳.

- ۳- نویسنده، استقصای خیلی کاملی را انجام داده است و در میان جوامع لغوی، این کتاب از همه گسترده‌تر و بهتر است (حتی در مقایسه با تاج العروس)؛
- ۴- ابن منظور از بیشتر کتب ماقبل خود، برای نگارش این کتاب بهره برده است؛
- ۵- معمولاً لغات قدما را نیز آورده است.
- تا کنون تنها با چند کتاب اصلی و پرکاربرد واژه‌شناسی آشنا شدیم. گفتنی است کتاب‌های مشهور دیگری نیز در میان آثار لغوی به چشم می‌خورد که عبارت‌اند از:
- ۱- القاموس المحيط، فیروزآبادی (م ۸۱۷ هـ)؛
 - ۲- المحيط فی اللغة، صاحب بن عباد (قرن چهارم هجری)؛
 - ۳- مختار الصحاح، محمد بن ابی‌بکر رازی (م ۷۲۱ هـ)؛
 - ۴- تاج العروس، زبیدی (م ۱۲۰۵ هـ).

معرفی چند «غریب الحدیث»

- در اینجا چند کتاب غریب الحدیث را معرفی می‌کنیم:
- الف) النهایه، ابن اثیر (م ۶۰۶ هـ):
- ۱- پنج جلدی؛
 - ۲- غریب الحدیث احادیث کتب اهل سنت.
- ب) مجمع البحرین، طریحی (م ۱۰۸۵ هـ):
- ۱- چهار جلدی؛
 - ۲- ویژه کلمات غریب کتب احادیث شیعیان.
- ج) غریب الحدیث بحار الانوار، علامه مجلسی.

جلسه دوم

۱۲.....	اهداف درس
۱۲.....	درآمد
۱۲.....	کلمات قصار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)
۱۳.....	متن (۱)
۱۴.....	متن (۲)
۱۴.....	متن (۳)
۱۶.....	متن (۴)
۱۷.....	کلمات قصار امام علی (علیه السلام)
۱۷.....	متن (۵)
۱۸.....	متن (۶)

اهداف درس

آشنایی با:

✓ کلمات قصار؛

✓ شرح ساده احادیث.

درآمد

نشر آموزه‌های روایی اهل بیت (علیهم السلام) در میان جامعه، از مهم‌ترین اهداف محدثان به شمار می‌رود. آنان برای انتشار روایات، از سبک‌های گوناگون بهره می‌برند. گروهی از محدثان با گردآوری احادیث کوتاه و تنظیم‌های گوناگون تلاش می‌کنند تا عموم مردم را نیز از مطالعه، حفظ و فهم این احادیث بهره‌مند سازند. بخشی از روایات به صورت «احادیث کوتاه» یا «کلمات قصار» از معصومان (علیهم السلام) گزارش شده، اما در کتب روایی، بیشتر احادیث به صورت مفصل و طولانی است. بخشی از احادیث طولانی، تقطیع‌پذیر هستند. تقطیع به این معنا است که نویسنده یا گوینده، حدیثی بلند را، که دربردارنده چند مطلب کوتاه و مستقل است، تکه‌تکه سازد و مطالب آن را از یکدیگر تفکیک کند. شیوه تقطیع از دیرباز میان نویسندگان و محدثان رایج بوده است. در درس حاضر با متن چند کتاب آشنا خواهیم شد که ویژگی همه آنها این است که کلمات قصار معصومان را گزارش کرده‌اند.

کلمات قصار پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)

جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱ هـ) با گردآوری احادیث نبوی در کتابی با نام جمع‌الجوامع تلاش کرد تا تمام احادیث پیامبر خدا را در یک موسوعه روایی گردآوری کند. او پس از تدوین این مجموعه، تصمیم گرفت تا گلچینی از احادیث زیبا و کوتاه جمع‌الجوامع را در اثر دیگری تنظیم کند. حاصل تلاش او کتاب *الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير* در دو جلد و شامل ۱۰۳۱ حدیث بود. تمام احادیث این کتاب به ترتیب حروف الفبایی کلمات آغازین احادیث مرتب شده است؛ به گونه‌ای که نخستین روایت کتاب از بخش «حرف الألف» روایت «أتی باب الجنة فأستفتح...»^{۱۵} و آخرین روایت کتاب، روایت «اليوم الموعود، يوم القيامة»^{۱۶} است.

۱۵. *الجامع الصغير*، ج ۱، ص ۵، ح ۲؛ گفتنی است که سیوطی، نخستین روایت را «إنما الأعمال بالنيات...» آورده است؛ چرا که در ادامه آن نام خدا و پیامبر آمده است. به نظر می‌رسد که او این روایت را به جای خطبه و مقدمه کتاب آورده و پس از آن، از حدیث «أتی باب الجنة...» تا آخر کتاب ترتیب الفبایی رعایت شده است.

۱۶. همان، ج ۲، ص ۷۶۴، ح ۱۰۰۳۱.

در این بخش از درس، چند حدیث را از این کتاب، که با عبارت «حُسْن؛ نیکویی» آغاز شده است، انتخاب می‌کنیم.^{۱۷}

متن (۱)

نگاه نخست

حدیث ۳۷۱۸: «حَسَنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ».

نگاه دوم

قرائت

«حُسْنُ الْخُلُقِ، نِصْفُ الدِّينِ».

ترجمه

اخلاق پسندیده، نیمی از دین است.

شرح

چرا اخلاق نیکو نیمی از دین شمرده شده است؟

الف) اهمیت: پیامبر خدا برای آنکه اهمیت اخلاق نیکو را بیان کنند، آن را نیمه‌ای از دین معرفی کرده‌اند. ایشان در بیانی دیگر فرموده‌اند: «إِلَّا سَلَامٌ، حُسْنُ الْخُلُقِ»؛^{۱۸} اسلام، خوشخویی است. بنابراین، این گونه گفتار بر سیل مجاز است، نه حقیقت.^{۱۹}

ب) حقیقت دین: حقیقت دین خوی نیکو است. دین مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها است که همان واجبات و محرمات نامیده می‌شود. امام علی (علیه السلام) در تفسیر «حُسْنُ خُلُقٍ» فرمودند: «حُسْنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَطَلَبُ الْحَلَالِ وَالتَّوَسُّعُ عَلَى الْعِيَالِ»؛^{۲۰} خوشخویی در سه چیز است: دوری کردن از کارهای حرام، طلب حلال و فراهم آوردن آسایش و رفاه برای خانواده. حقیقت بعثت پیامبر نیز تکمیل اخلاق و خوبی‌ها بوده است.

ج) حقیقت اخلاق: انسان دو ارتباط اصلی دارد: نخست ارتباط با خدا و دیگر ارتباط با آفریده‌های خدا. اگر انسان مسلمان با مردم، خوشخو باشد، در حقیقت نیمی از دو ارتباط را سامان بخشیده است؛ چرا که انسان‌های خوش‌اخلاق همواره مراقب هستند که پا را از دایره احترام به دیگران، فراتر نگذارند و آنچه را که خلاف اخلاق نیکو است، ترک کنند. دین همه آنچه را که مخالف اخلاق است، نهی کرده است. بدین‌سان بخش مهمی از دین، یعنی ارتباط اجتماعی، با اخلاق نیکو تأمین می‌شود.

۱۷. احادیثی که با واژه «حُسْن» شروع می‌شوند، در جلد اول، صفحات ۵۷۴ و ۵۷۵ و از شماره حدیث ۳۷۱۷ تا ۳۷۲۵ قرار دارند. در انتهای درس بخشی از این احادیث، زیر عنوان ضمیمه (۱) ارائه شده است.

۱۸. کنز العمال، ص ۱۷، ح ۵۲۲۵.

۱۹. به ویژه اینکه در بیان پیامبر و معصومان، «توحید» (عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۵؛ جامع الأخبار، ص ۵؛ التوحید، ص ۶۸)، «حَسَنُ خُلُقٍ» (الخصال، ج ۱، ص ۳۰)، «التودد» (نصف العقول، ص ۶۰) و ... نیمی از دین شمرده شده است.

۲۰. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴، ح ۶۳؛ میزان الحکمة، باب «الْخُلُقِ».

بخش دیگر، ارتباط‌های فرد با خالق است. مسلمان خوش‌اخلاق باید این بخش را نیز با اطاعت از خداوند به دست آورد.^{۲۱}

متن (۲)

نگاه نخست

حدیث ۳۷۲۱: «حسن الصوت، زينة القرآن».

نگاه دوم

قرائت

«حُسْنُ الصَّوْتِ، زِينَةُ الْقُرْآنِ».

ترجمه

صدای نیکو، زینت [بخش] قرآن است.

شرح

در روایتی دیگر آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر چیزی زیوری دارد و زیور قرآن، صدای خوش است».^{۲۲} در این موضوع روایات بسیاری از اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است.^{۲۳} مراد از صوت نیکو می‌تواند قرائت قرآن با لحن عربی^{۲۴} و آواز حزین^{۲۵} باشد. این امتیاز را تمام پیامبران الهی داشتند. آنان همگی با صوت نیکو سخن می‌گفتند و آیات الهی را تلاوت می‌کردند.^{۲۶} در برخی روایات، امام سجاد و امام باقر (علیهما السلام) خوش‌صداترین فرد عصر خویش معرفی شده‌اند.^{۲۷}

متن (۳)

نگاه نخست

حدیث ۳۷۲۲: «حسن الظن من حسن العبادة».

۲۱. ر.ک: فیض‌القدیر شرح الجامع‌الصغیر، ج ۳، ص ۲۳۵ و ۵۰۹.

۲۲. الکافی، ج ۲، ص ۶۱۵ ح ۹.

۲۳. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۶۱۴ باب «ترتیل القرآن بالصوت الحسن».

۲۴. همان، ص ۶۱۴ ح ۳.

۲۵. همان، ح ۲.

۲۶. همان، ص ۶۱۶ ح ۱۰.

۲۷. همان، ح ۱۱.

نگاه دوم

قرائت

«حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ حُسْنِ الْعِبَادَةِ».

ترجمه

گمان نیکو از عبادت نیکو است.

شرح

«ظن» به معنای «گمان» است و «حُسْنُ ظَنِّ» یعنی «گمان نیکو» یا «خوش‌بینی». هنگامی که دو طرف تصور انسان، بر هم برتری نداشته باشد (هر طرف پنجاه درصد)، «شک» حاصل می‌شود. اگر طرف برتری‌دار، بیش از پنجاه درصد و کمتر از صد در صد باشد، ظن یا گمان حاصل می‌شود. اگر این گمان در جنبه مثبت باشد، «حسن ظن»؛ و اگر در جنبه منفی باشد، «سوء ظن» است. حسن ظن در روایات در دو مورد آمده است:

الف) حسن ظن به خدا

این عنوان در روایات شیعه و سنی دیده می‌شود. کلینی در جلد دوم کافی بابی را با عنوان «حُسْنُ الظَّنِّ بالله عزّ وجلّ» سامان داده است. سومین روایت این باب چنین است:

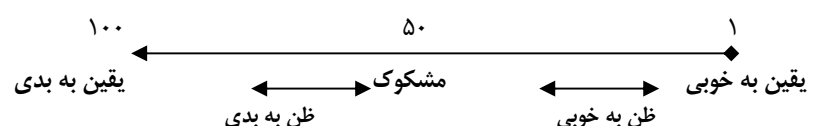
امام رضا (علیه السلام): أَحْسَنُ الظَّنِّ بِاللّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي؛ إِنَّ خَيْرًا، فَخَيْرًا؛ وَإِنْ شَرًّا، فَشَرًّا».^{۲۸}

حسن ظن به خدا یعنی اینکه انسان در تمام اموری که از خدا انتظار دارد، به انجام آنها از سوی حق تعالی گمان نیکو داشته باشد. اجابت دعا، روزی دادن، شفای مریضان، بخشش گناهان به گاه توبه و ... از مواردی است که بزرگی، جود و توانایی خدا در آن نقش دارد و بایسته است که همواره به رحمت خدا امیدوار بود. برای نمونه درباره اجابت دعا از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «إِذَا دَعَوْتَ، فَظُنْ أَنْ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ».^{۲۹}

در مقابل، سوء ظن به خدا «أكبر الكبائر» شمرده شده است؛^{۳۰} چرا که سوء ظن به خدا در ناامیدی یا تردید در توانمندی خدا ریشه دارد و این دو از موارد نکوهش‌شده و پایه بسیاری از گرفتاری‌های اعتقادی و اخلاقی است.

ب) حسن ظن به مردم

به محور زیر توجه کنید:



۲۸. الکافی، ج ۲، ص ۷۲، ح ۴.

۲۹. رک: میزان الحکمة، ج ۲، ص ۸۸۰، باب «حسن الظن بالإجابة»؛ ص ۱۷۸۸، باب «حسن الظن بالله».

۳۰. همان.

فراگیری «سوء ظن = بدبینی» در جوامع، سبب شده است که ادبیات قرآنی و روایی، مؤمنان را از این عمل پلید برحذر دارد. در آیات و روایات، واژه «ظن» گاه به صورت مطلق به کار رفته است که از قرائن موجود می‌توان دریافت که منظور همان سوء ظن است. خداوند، در سوره حجرات، مؤمنان را از گمان برحذر داشته است و منظور از گمان، همان گمان ناپسند است.^{۳۱} بدبینی، ایمان را ضایع می‌کند و از بین می‌برد؛ بنابراین، مؤمن بدگمان نیست.

سؤال

اما سؤال اینجا است که آیا مؤمن باید همواره در رویارویی با مردم منحرف، حُسن نظر داشته باشد؟

پاسخ

- اگر یقین داشته باشیم که کار کسی ناشایست است، دیگر جای حُسن ظن نیست؛ چرا که گمان وقتی حاصل می‌شود که یقین نباشد؛

- گستره افرادی که باید به آنها حُسن ظن داشته باشیم، مؤمنان، خوبان و افراد مطمئن^{۳۲} هستند؛

- اگر بدی در جامعه فراگیر شده باشد، دیگر جای حُسن ظن به عموم مردم نیست. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «هرگاه فساد و ناراستی بر روزگار و مردم آن چیره باشد، اگر کسی به دیگری گمان نیک برد و خوش‌بین باشد، فریب خورده است»^{۳۳}؛

- تا هرجا که بتوان برداشت و تفسیر درستی از کار کسی ارائه داد، می‌توان حُسن ظن داشت؛^{۳۴}

- بایسته است که میان خوش‌گمانی و خوش‌خیالی تفاوت گذاشت. خوش‌گمانی، پسندیده؛ و خوش‌خیالی، نکوهیده است.

نتیجه

بنا بر آنچه گذشت، حُسن ظن می‌تواند از عبادت نیکو سرچشمه بگیرد؛ یعنی، ریشه‌های حُسن ظن را باید در عبادات نیکو جستجو کرد؛ خواه حُسن ظن به خدا باشد، یا حُسن ظن به مردم.

البته اگر «مِن» موجود در این روایت را، «تبعضیه» بگیریم، آن‌گاه حُسن ظن را باید جزئی از حُسن عبادت دانست.

متن (۴)

نگاه نخست

حدیث ۳۷۱۹: «حسن الخلق یذهب الخطایا کما تذهب الشمس الجلیل».

۳۱. یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن، إن بعض الظن إثم ؛ حجرات/ ۱۲.

۳۲. در روایات، واژه «أخیک» نیز آمده است.

۳۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۴.

۳۴. ر.ک: میزان الحکمة، عنوان «الظن»، باب «ضَع أمر أخیک علی أحسنه».

نگاه دوم

قرائت

حُسْنُ الْخُلُقِ يَذِيبُ الْخَطَايَا؛ كَمَا تَذِيبُ الشَّمْسُ الْجَلِيدَ.

ترجمه

اخلاق پسندیده، اشتباهات را از بین می‌برد؛ همان‌گونه که [حرارت] خورشید، یخ را ذوب می‌کند.

کلمات قصار امام علی (علیه السلام)

احادیث کوتاه امام علی (علیه السلام) را چندی از دانشمندان گردآوری کرده‌اند. سید رضی در پایان نهج البلاغه، احادیث کوتاه امیر المؤمنین را زیر عنوان حکمت‌های آن حضرت گردآوری (یا تقطیع) کرده است. جاحظ یکصد حدیث را با عنوان مئة کلمه گردآوری کرده است. ابن ابی‌الحدید نیز در جلد آخر شرح نهج البلاغه به این مهم، همت گماشته است.

اکنون چند سخن از سخنان امیر سخن، علی بن ابی‌طالب، را از کتاب غرر/الحکم، عبدالواحد آمدی تمیمی (از دانشمندان قرن پنجم هجری) می‌خوانیم.^{۳۵} گفتنی است که آمدی ۱۱۱۹۲ روایت را به ترتیب حروف الفبا (الفبای نخستین واژه هر روایت) منظم ساخته است. بنابراین، فصل‌های غرر/الحکم به ترتیب حروف الفبا است. او در هر حرف، واژه‌های پرکاربرد را به صورت بابی جداگانه قرار داده است؛ برای نمونه در باب حرف «راء»، نخست احادیثی را که با واژه‌های «رَجِمَ»، «رَأْسُ» و «رُبَّ» آغاز می‌شود، آورده و سپس به مطلق احادیثی که با حرف «راء» آغاز می‌شود، پرداخته است.

برای این درس احادیثی از باب حرف «الحاء» را که با واژه «حُسْنُ» آغاز می‌شود، برگزیده‌ایم.

متن (۵)

نگاه نخست

حدیث ۹: «حَسَنُ الْعِشْرَةِ يَسْتَدِيمُ الْمَوَدَّةَ».

نگاه دوم

قرائت

«حُسْنُ الْعِشْرَةِ، يَسْتَدِيمُ الْمَوَدَّةَ».

ترجمه

خوش‌رفتاری، دوستی را پایدار می‌کند.

۳۵. آمدی ۶۳ حدیث از امام علی (علیه السلام) را که با «حُسْنُ» آغاز شده است، در فصل بیست و هفتم از جلد نخست غرر/الحکم آورده است.

شرح

«عشرة»، یعنی معاشرت، و معاشرت همان رفتار انسان با اطرافیان است. اگر رفتار انسان نیکو باشد، زیستن با چنین فردی دوست‌داشتنی خواهد بود. انسان اجتماعی است و افراد اجتماع بیشتر با کسانی که خوش‌رفتار و کم‌مشکل باشند، ارتباط نیکو دارند.

متن (۶)

نگاه نخست

حدیث ۷: «حَسَنُ الْخُلُقِ أَفْضَلُ الدِّينِ».
حدیث ۱۴: «حَسَنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَسَلَامَةُ الدِّينِ».
حدیث ۱۶: «حَسَنُ السِّيَاسَةِ يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ».
حدیث ۲۰: «حَسَنُ الْحِلْمِ دَلِيلُ وَفُورِ الْعِلْمِ».
حدیث ۳۲: «حَسَنُ الْبَشْرِ أَوَّلُ الْعَطَاءِ وَأَسْهَلُ السَّخَاءِ».

نگاه دوم

قرائت

حدیث ۷: «حُسْنُ الْخُلُقِ، أَفْضَلُ الدِّينِ».
حدیث ۱۴: «حُسْنُ الظَّنِّ، رَاحَةُ الْقَلْبِ وَسَلَامَةُ الدِّينِ».
حدیث ۱۶: «حُسْنُ السِّيَاسَةِ، يَسْتَدِيمُ الرِّيَاسَةَ».
حدیث ۲۰: «حَسْنُ الْحِلْمِ، دَلِيلُ وَفُورِ الْعِلْمِ».
حدیث ۳۲: «حُسْنُ الْبَشْرِ، أَوَّلُ الْعَطَاءِ وَأَسْهَلُ السَّخَاءِ».

ترجمه

- خوش‌رویی (با مردم)، برترین دین (و منش) است.
- خوش‌بینی سبب آسودگی دل و سلامت دین است.
- سیاست نیکو، ریاست را پایدار می‌کند.
- حلم و بردباری نیکو، نشان فراوانی علم است.
- خوش‌رویی، نخستین بخشش و آسان‌ترین دهش و سخا است.

شرح

نکته‌ها

- «أَفْضَلُ الدِّينِ»: برترین دین؛ یعنی، برترین دینداری.

– «أفضل»: شاید برگردان دقیق این واژه به فارسی (در اینجا) «افزون‌ترین» باشد.^{۳۶}

– «حسنُ الظن...»: دو فایده حسن ظن، در این حدیث آمده است:

(الف) آسایش دل: کسی که به مردم، بدبین و بدگمان است، همیشه از ایشان اضطراب دارد و در ترس است. بر خلاف کسی که به مردم خوش‌بین است؛ چرا که خوش‌بینی به دیگران، آرامش درونی را فراهم می‌سازد.^{۳۷}

(ب) سلامتی دین: کسی که به عموم مردم بدبین باشد، ناگزیر برای برطرف کردن خطرهای احتمالی از سوی مردم، به کردارهای ناشایست و خلاف دین دست می‌زند. بنابراین، دین چنین فردی آسیب می‌بیند و دست‌کم می‌توان گفت که دین او در معرض خطر است.^{۳۸}

– «سیاست»: یعنی تدبیر. در روایات معمولاً مراد همان اوامر و نواهی یک مدیر، حاکم و ... است.^{۳۹}

– «حسن الحلم...»: اگر کسی عالم و از فواید علم بهره‌مند باشد، تلاش می‌کند تا با تمرین، خود را بردبار کند. معمولاً آن کس که از باطن امور آگاه است، در مقابل حوادث مربوط، بردبار است. در جهان نیز کسی که به قدرت الهی و حکمت او علم و یقین داشته باشد، بردبارانه تمام مشکلات را تحمل می‌کند. – «حسنُ البشر...»:

(الف) بشر در مقابل عصب است. عصب، صورت درهم‌گرفته را گویند. بنابراین، بشر، صورت گشاده و باز را گویند. بشر الزاماً با لبخند همراه نیست، بلکه «شکفته‌رویی» است.

(ب) چرا گام نخست، عطا و بخشش است؟ چون انسان در دیدار با مخاطبان یا در پاسخ به درخواست دیگران (حتی نیازمندان) با سیمای خود با ایشان سخن می‌گوید. اگر با روی گشاده با مخاطبان روبه‌رو شویم، نخستین هدیه را به نیکویی به ایشان بخشیده‌ایم. سیمای هر کس می‌تواند بیانگر بخش مهمی از روحیات اخلاقی او باشد.

(ج) چرا أسهل السخاء؟ سخاوت مستلزم خرج کردن اموال و دارایی است. «شکفته‌رویی»، بی‌خرج‌ترین بخشش است. بنابراین، تردیدی نیست که بسیار آسان می‌توان بخشنده شد. از سویی دیگر برای همگان این بخشش به راحتی و به سرعت میسر است. بنابراین، سخاوتی بسیار آسان برای افراد است.

نکته

هنگام یافتن حدیث در کتاب‌هایی نظیر جامع‌الصغیر و غرر‌الحکم، مناسب است که کاربر به دنبال احادیثی باشد که با واژگان ویژه‌ای آغاز شده‌اند؛ چرا که روایات این کتاب‌ها به ترتیب حروف الفبایی واژه‌های آغازین، تنظیم شده است.

هر چند امروزه رایانه و نرم‌افزارها، کار پژوهش را سرعت بخشیده است، ولی اگر پژوهشگر به دنبال واژه‌ای در آغاز حدیث باشد، مدت زمانی که باید در جستجوی حدیث در رایانه صرف کند، بیشتر از زمان مراجعه به این‌گونه کتاب‌ها است؛ برای مثال اگر برای دستیابی به احادیثی که با «حسنُ» شروع می‌شود، به نرم‌افزار «کتابخانه اهل بیت» مراجعه کنیم، تعداد عبارت‌های یافته‌شده بیش از ۱۵۲۰۰۰ عبارت در کل کتب

۳۶. «أفعل» چنانچه با «مفرد» (بدون «ال» یا محلی به «ال»)، «جمع» (محلی به «ال») و یا «من» بیاید، احکام و معانی مختلفی دارد.

۳۷. شرح غرر و درر‌امدی، ج ۳، ص ۱۴۵۲.

۳۸. همان.

۳۹. همان، ص ۱۴۵۳.

است. این عبارتها گاهی اسامی افراد (حَسَن)، گاه فعل (حَسَنَ) و ... است که از محدوده پژوهش ما بیرون است. بنابراین، زمان زیادی باید صرف شود تا از میان کتب روایی به احادیث مورد نظر دست یافت.

پیش مطالعه

در انتهای این جلسه، بخشی از متون جلسه آینده را در اختیار شما می‌گذاریم تا با تمرین بر قرائت، واژه‌شناسی و ترجمه آن، تا جلسه بعد توانایی خود را در قرائت و درک متون حدیثی بیازمایید و افزایش دهید.

مکارم الأخلاق ومن کتاب موالید الصادقین: کان رسول الله (صلی الله علیه وآله) يأکل کل الاصناف من الطعام وكان يأکل ما أحل الله له مع أهله وخدمه إذا أكلوا، ومع من يدعوه من المسلمین علی الارض، وعلی ما أكلوا علیه، ومما أكلوا إلا أن ینزل بهم ضیف فیأكل مع ضیفه وكان أحب الطعام إلیه ما كان علی ضفف.^{۴۰}

وكان كثيرا إذا جلس لیأكل يأكل ما بین یدیه ویجمع ركبته وقدمیه كما یجلس المصلي فی اثنتین إلا أن الركبة فوق الركبة والقدم علی القدم ویقول (صلی الله علیه وآله): أنا عبد أكل كما يأكل العبد، وأجلس كما یجلس العبد. عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال: ما أكل رسول الله متکئا منذ بعثه الله عز وجل نبیا حتی قبضه الله إلیه متواضعا لله عز وجل.

وروي أن رسول الله (صلی الله علیه وآله) لم يأكل علی خوان قط حتی مات ولا أكل خبزا مرققا حتی مات ... وما ذم رسول الله طعاما قط، كان إذا أعجبه أكله وإذا كرهه تركه، وكان (صلی الله علیه وآله) إذا عاف شيئا فإنه لا یحرمه علی غیره ولا یبغضه إلیه، وكان (علیه السلام) یلحس الصفحة ویقول: آخر الصفحة أعظم الطعام بركة.

ضمیمه

در این بخش برای آشنایی بیشتر شما، صفحاتی از جلد اول کتاب الجامع الصغير، جلال‌الدین السیوطی در اختیار شما قرار می‌گیرد تا با متن این کتاب از نزدیک آشنا شوید:

صفحه ۵۷۵:

۳۷۲۱- «حسن الصوت زينة القرآن».

۳۷۲۲- «حسن الظن من حسن العبادة».

۳۷۲۳- «حسن الملكة نماء، وسوء الخلق شؤم، والبر زيادة في العمر، والصدقة تمنع ميتة السوء».

۳۷۲۴- «حسن الملكة يمن، وسوء الخلق شؤم».

۳۷۲۵- «حسن الملكة يمن، وسوء الخلق شؤم، وطاعة المرأة ندامة، والصدقة تدفع القضاء السوء».

۳۷۲۶- «حسنوا القرآن بأصواتكم، فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا».

۳۷۲۷- «حسين مني وأنا منه، أحب الله من أحب حسينا، الحسن والحسين سبطان من الأسباط».

صفحه ۵۷۶:

۳۷۲۸- «حصنوا أموالكم بالزكاة، وداووا مرضاكم بالصدقة، وأعدوا للبلاء الدعاء».

۳۷۲۹- «حصنوا أموالكم بالزكاة، وداووا مرضاكم بالصدقة، واستعينوا على حمل البلاء بالدعاء والتضرع».

۴۰. مکارم الأخلاق، ص ۳۰ - ۲۶.

- ٣٧٣٠- «حضر موت خير من بني الحرث».
- ٣٧٣١- «حضر ملك الموت رجلا يموت فشق أعضائه فلم يجده عمل خيرا، ثم شق قلبه فلم يجد فيه خيرا، ففك لحييه فوجد طرف لسانه لاصقا بحنكه يقول: لا إله إلا الله، فغفر له بكلمة الإخلاص».
- ٣٧٣٢- «حفت الجنة بالمكاره، وحفت النار بالشهوات».
- ٣٧٣٣- «حفظ الغلام الصغير كالنقش في الحجر، وحفظ الرجل بعد ما يكبر كالكتابة على الماء».
- ٣٧٣٤- «حقا على المسلمين أن يغتسلوا يوم الجمعة، وليمس أحدهم من طيب أهله، فإن لم يجد فالماء له طيب».
- صفحة ٥٧٧:
- ٣٧٣٥- «حق المسلم على المسلم خمس: رد السلام، وعيادة المريض واتباع الجنائز، وإجابة الدعوة، وتشميت العاطس».
- ٣٧٣٦- «حق المسلم على المسلم ست: إذا لقيته فسلم عليه، وإذا دعاك فأجبه، وإذا استنصحك فانصح له، وإذا عطس فحمد الله فشمته، وإذا مرض فعده، وإذا مات فاتبعه».
- ٣٧٣٧- «حق الزوج على زوجته أن لا تمنعه نفسها، وإن كانت على ظهر قتب، وأن لا تصوم يوما واحدا إلا بإذنه إلا الفريضة، فإن فعلت أثمت ولم يتقبل منها، وأن لا تعطي من بيته شيئا إلا بإذنه، فإن فعلت كان له الأجر وكان عليها الوزر، وأن لا تخرج من بيته إلا بإذنه، فإن فعلت لعنها الله وملائكة الغضب حتى تتوب أو تراجع، وإن كان ظالما».
- ٣٧٣٨- «حق الزوج على المرأة أن لا تهجر فراشه، وأن تبر قسمه، وأن تطيع أمره، وأن لا تخرج إلا بإذنه، وأن لا تدخل إليه من يكره».
- ٣٧٣٩- «حق الزوج على زوجته أن لو كانت به قرحة فلحستها ما أدت حقه».

جلسه سوم

اهداف درس	۲۴
ویژگی‌های متنی مکارم الاخلاق	۲۵
آداب غذا خوردن در پرتو رفتار نبوی	۲۵
متن (۱)	۲۵
متن (۲)	۲۷
متن (۳)	۲۸
متن (۴)	۲۹
متن (۵)	۳۱
متن (۶)	۳۳

اهداف درس

آشنایی با:

✓ متون روایی قرن ششم؛

✓ شیوه درک متون اخلاقی؛

✓ چگونگی دریافت پیام از گزاره‌های حدیثی.

شیوه‌های رفتاری بزرگان دین، ترسیم‌کننده اخلاق اسلامی است. گروهی از محدثان برای به تصویر کشیدن اخلاق اسلامی، احادیث رفتاری اهل بیت (علیهم السلام) را گردآوری کرده‌اند.

در این میان توجه به شیوه عملکرد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، که خداوند او را اسوه حسنه معرفی کرده است، بیش از دیگر معصومان بوده است.

کتاب‌هایی همچون مکارم الأخلاق، إعلام الوری بأعلام الهدی،^{۴۱} الخرائج و الجرائج،^{۴۲} المناقب^{۴۳} و الفضائل^{۴۴} دربردارنده عموم آداب رفتاری و کتاب‌هایی نظیر نقش خواتیم النبی، وضوء النبی، المسح فی وضوء النبی و ... به بعضی ویژگی‌های پیامبر و دیگر معصومان (علیهم السلام) پرداخته‌اند.^{۴۵}

در این میان کتاب مکارم الاخلاق، اثر رضی‌الدین حسن بن فضل طبرسی، دانشمند شیعی قرن ششم هجری، جامعیت خوبی دارد.

طبرسی هدف خود را از نگارش این کتاب چنین بیان می‌کند:

و چون آفریدگار متعال، تاسی به پیامبرش را کلید خشنودی و راه وصول به بهشت جاودانی‌اش قرار داد؛ چنان‌که می‌فرماید: «زندگی پیامبر برای شما و کسانی که به خدا و قیامت امیدوارند، الگویی نیکو است» و پیروی از او را وسیله مهر، لطف و سبب جلب رحمت خویش قرار داد ... موجب شد که به توفیق الهی، کتابی گرد آورم؛ شامل مکارم الاخلاق و محاسن آداب و اوامر ارزنده آن حضرت ... بسیار روشن است که دانستن اخلاق بر عمل کردن مقدم است.^{۴۶}

۴۱. اثر امین‌الاسلام طبرسی (م ۵۴۸ هـ).

۴۲. اثر قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ هـ).

۴۳. اثر ابن‌شهر آشوب مازندرانی (م ۵۵۸ هـ).

۴۴. اثر شاذان بن جبرئیل قمی (م ۶۰۰ - ۵۹۰ هـ).

۴۵. در عصر حاضر نیز علامه طباطبایی، کتاب سنن النبی را در بیان عموم آداب رفتاری پیامبر اسلام به رشته تحریر در آورده است.

۴۶. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲.

نویسنده، شمه‌ای از اخلاق ستوده پیامبر خدا را همچون شمایل، اعمال، آداب نشست و برخاستن، آداب خوردن و آشامیدن، آداب سفر و حضر و ... و همچنین بخشی از فرمایشات تربیتی پیامبر و دیگر پیشوایان راستین را، که برای مردم مفید و آموزنده است، در ضمن دوازده باب گرد آورده است.

ویژگی‌های متنی مکارم الاخلاق

الف) از جمله ویژگی‌های متون قرن ششم به بعد آن است که چون در آن دوران، مدت‌ها از شکل‌گیری کتاب‌های جوامع گذشته بود، نویسندگان، معمولاً احادیث را بدون سند ارائه می‌کردند. همچنین محدثان، گاه منبع حدیث خود را بیان می‌کردند و گاهی آن‌قدر حدیث را روشن و منبع آن را شناخته‌شده می‌دانستند که ضرورتی در یادکرد مصدر نمی‌دیدند؛ برای مثال در کتاب مکارم/الاخلاق، گاهی در صدر حدیث آمده است: «من کتاب النجاة...»، «من کتاب الفردوس...»، «و من الروضة...»، «ومن کتاب روضة الواعظین» و «من صحیفة الرضا...»، گاهی نیز تنها نام راوی و مروی عنه دیده می‌شود: «عن یعقوب السراج ... قال النبی ... و...».

ما امروزه می‌توانیم به سادگی این منابع را ببینیم و حدیث منقول در آنها را بیابیم. پژوهشگران معاصر این کار را کرده‌اند و بدین روی بیشتر احادیث این کتاب به اندازه همان احادیث کتاب‌های اصلی اعتبار دارند. ب) طبری این کتاب را برای مخاطبان عمومی نگاشته است؛ از این رو احادیث گوناگون موجود در یک موضوع را از کتب مختلف گرد آورده است. همین امر سبب شده است که روایات تکراری و حتی متعارض با یکدیگر در یک موضوع وجود داشته باشد.

ج) پای‌بندی نویسنده به بیان احادیث و یادکرد راویان و خودداری از نگارش‌های شخصی، از ویژگی‌های ستودنی این اثر است.

البته باید توجه داشت که گاهی طبری، مطلبی را از شیوه رفتاری پیامبر از کتابی گزارش می‌کند که نویسنده کتاب، نام گوینده حدیث را نیاورده است. طبری نیز ناگزیر، به بیان همان مطلب بسنده می‌کند. د) این کتاب، هر چند در فصل‌بندی‌ها، نظم خوبی دارد، اما شیوه چینش احادیث در هر فصل فاقد نظم ویژه‌ای است.

باب اول این کتاب «اخلاق، شمایل و احوال پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)» پنج فصل دارد. متون حدیثی درس حاضر برگرفته از فصل سوم باب نخست است. عنوان این فصل چنین است: «فی صفة أخلاقه (صلی الله علیه و آله) فی مطعمه»؛ توصیف اخلاق پیامبر در شیوه خوردن.

آداب غذا خوردن در پرتو رفتار نبوی

متن (۱)

با چه کسی غذا بخوریم؟ با خانواده؟ با زیردستان یا مهمانان؟ متن نخست پاسخ این پرسش‌ها را بیان می‌کند. لطفاً آن را قرائت کنید:

نگاه نخست

ومن كتاب مواليد الصادقين: كان النبي (صلى الله عليه وآله) يأكل كل الأصناف من الطعام وكان يأكل ما أحل الله له مع أهله وخدمه إذا أكلوا، ومع من يدعوهم من المسلمين على الأرض، وعلى ما أكلوا عليه، وما أكلوا إلا أن ينزل بهم ضيف فيأكل مع ضيفه.^{۴۷}

نگاه دوم

قرائت

ومن كتاب مواليد الصادقين: كان النبي (صلى الله عليه وآله) يأكل كل الأصناف من الطعام وكان يأكل ما أحل الله له مع أهله وخدمه إذا أكلوا، ومع من يدعوهم من المسلمين على الأرض، وعلى ما أكلوا عليه، وما أكلوا إلا أن ينزل بهم ضيف فيأكل مع ضيفه.

ترجمه

در کتاب موالید الصادقین آمده است: «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) همه نوع غذا را، که خداوند حلال کرده بود، همراه با خانواده و خدمتگزاران میل می‌فرمود و هر کس از مسلمانان که او را دعوت می‌کرد، همراه او بر روی زمین می‌نشست و هم بر آنچه غذا می‌خوردند و از آنچه می‌خوردند، تناول می‌فرمود. مگر آنکه مهمانی می‌رسید که همراه با مهمان غذا می‌خورد و محبوب‌ترین طعام برای او، غذایی بود که [همراه با جمع بود و] دست‌های بسیاری به سوی طعام کشیده می‌شد.

واژه‌شناسی

الصَّنْفُ: طَائِفَةٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، فَكُلُّ ضَرْبٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ صَنْفٌ عَلَى حِدَةٍ.^{۴۸}
الضَّفَفُ: كَثْرَةُ الْأَيْدِي عَلَى الطَّعَامِ. وَنَاقَةُ ضَفُوفٍ: كَثِيرَةُ اللَّبَنِ. وَعَيْنٌ ضَفُوفٌ: كَثِيرَةُ الْمَاءِ.^{۴۹}

شرح

الف) تفاوت دو جمله «وعلى ما أكلوا عليه» و «ومما أكلوا» چیست؟
جمله نخست چگونگی کیفیت حضور و همراهی پیامبر را بیان می‌کند و جمله دوم بیانگر نوع خوراک آن حضرت است. در جمله «وعلى ما أكلوا عليه» منظور آن است که پیامبر برای خود شأن ویژه‌ای در نظر نمی‌گرفت، بلکه به مخاطبان توجه می‌کرد؛ اگر آنها بر روی زمین نشسته بودند، آن حضرت هم همان‌گونه بر روی زمین می‌نشستند؛ اگر ایشان بر روی زیرانداز نشسته بودند، و یا بر سر سفره‌ای بودند نبی مکرم اسلام نیز ایشان را همراهی می‌کردند و حاضر نمی‌شدند با دیگران تفاوتی داشته باشند.
عبارت «مما أكلوا» نیز بیانگر نوع خورش است. پیامبر منتظر غذایی ویژه برای خویش نبودند. ایشان از هر غذایی که دیگران استفاده می‌کردند، بهره‌مند می‌شدند.

۴۷. مکارم/الأخلاق، ص ۳۰ - ۲۶.

۴۸. العین، ج ۷، ص ۱۳۲.

۴۹. همان، ص ۱۲.

بنابراین، پیامبر غذای اختصاصی و یا مکان ویژه‌ای را برای خوراک خود بر نمی‌گزیدند. ب) «إلا أن ينزل بهم ...»: به نظر می‌رسد که این استثنا مربوط به عبارت «مع أهله وخدمه» باشد و عبارت «ومع من يدعو ...» جمله معترضه است. در این صورت، ترجمه چنین می‌شود که پیامبر خدا، همراه با خانواده و خدمت‌گزاران، غذا می‌خوردند؛ مگر آنکه مهمانی می‌آمد که پیامبر همراهی مهمان را بر می‌گزید.

پیام‌ها

از متن (۱) چند نکته می‌توان برداشت کرد:
پیامبر خدا بهانه‌گیر نبودند و هیچ غذایی را مذمت نمی‌کردند؛
مهم‌ترین معیار نخوردن، حرمت الهی است؛
روحیه اجتماعی و سخاوت و اطعام پیامبر در خانه و بیرون از خانه و علاقه‌مندی ایشان به اجتماع مشهود است؛

پیامبر، خود را تافته جدا بافته نمی‌دانستند و در امور دنیوی، خود را همانند دیگران فرض می‌کردند؛
پیامبر خدا به غذا خوردن با خانواده اهمیت می‌دادند و این نشان‌دهنده توجه ایشان به خانواده است؛^{۵۰}
هم‌غذایی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) با خادمان و زیردستان نشان از اخلاق متواضعانه آن حضرت دارد؛

پذیرفتن دعوت هر مسلمان، نشان دیگری از تواضع پیامبر خوبی‌ها است؛
احترام ویژه پیامبر به میهمانان، نشان از روحیه سخاوت‌مندی آن حضرت دارد؛
حضور همیشگی خدا در زندگی اولیا، درس‌آموز است. خوردن از آنچه که خدا حلال کرده و دعا کردن در آغاز غذا و یاد خدا نشانه‌هایی بارز از این ویژگی است.

متن (۲)

نگاه نخست

وكان النبي (صلی الله علیه وآله) إذا وضعت المائدة بين يديه قال: «بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشكورة
نصل بها نعمة الجنة».

نگاه دوم

قراءت

وكان النبي (صلی الله علیه وآله) إذا وضعت المائدة بين يديه قال: «بسم الله اللهم اجعلها نعمة مشكورة
تصل بها نعمة الجنة».

۵۰. غذا خوردن با خانواده و زیردستان مستحب است و این شیوه پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) بوده است؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶ ص ۳۴۹.

ترجمه

هنگامی که در مقابل پیامبر خدا سفره انداخته می‌شد، می‌فرمود: «خداوندا، این (غذا) را نعمتی سپاس شده قرار ده تا به وسیله آن به نعمت بهشت دست یابیم».

واژه‌شناسی

المائدة: الخوان، لَأَنَّهُا تَمِيدُ بِمَا عَلَيْهَا أَيْ تَحْرُكُهُ وَتَزْجِلُهُ عَنْ نَصْدِهِ.^{۵۱}
اشْتَقَّتْ مِنَ الْمَيْدِ وَهُوَ الذَّهَابُ وَالْمَجْيُ وَالْاضْطِرَابُ.^{۵۲}

متن (۳)

نگاه نخست

وكان كثيرا إذا جلس ليأكل يأكل ما بين يديه ويجمع ركبتيه وقدميه كما يجلس المصلي في اثنتين إلا أن الركبة فوق الركبة والقدم على القدم ويقول (صلى الله عليه وآله): «أنا عبد أكل كما يأكل العبد، وأجلس كما يجلس العبد». عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «ما أكل رسول الله متكئا منذ بعثه الله عز وجل نبيا حتى قبضه الله إليه متواضعا لله عز وجل».

نگاه دوم

قرائت

وكان كثيرا إذا جلس ليأكل يأكل ما بين يديه ويجمع ركبتيه وقدميه كما يجلس المصلي في اثنتين إلا أن الركبة فوق الركبة والقدم على القدم ويقول (صلى الله عليه وآله): «أنا عبد أكل كما يأكل العبد، وأجلس كما يجلس العبد». عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «ما أكل رسول الله متكئا منذ بعثه الله عز وجل نبيا حتى قبضه الله إليه متواضعا لله عز وجل».

ترجمه

بیشتر وقت‌ها هنگامی که پیامبر برای خوردن می‌نشست، از غذای جلوی خود میل می‌فرمود و زانوهای پاهای خود را جمع و همانند نمازگزار روی دو زانو می‌نشست؛ جز اینکه یک زانو را بر روی زانوی دیگر و یک پا را بر روی پای دیگر قرار می‌داد و می‌فرمود: «من بنده‌ام. بسان بندگان غذا می‌خورم و بسان ایشان می‌نشینم».

از امام صادق (عليه السلام) روایت شده است که از هنگامی که خدا پیامبرش را به پیامبری برگزید تا وقتی که او را قبض روح فرمود، هرگز به هنگام غذا خوردن، برای فروتنی نزد خدا، تکیه نکرد.

۵۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۸، ص ۲۸۸.

۵۲. العين، ج ۸، ص ۸۹.

واژه‌شناسی

الركبتان: مَوْصِلٌ ما بينَ أَسْفَلِ أطرافِ الفَخَذَيْنِ وأُعالَى السَّاقَيْنِ.^{۵۳}

شرح

الف) «رُكْبَة»، یعنی زانو، «قَدَم» به پایین پا و نزدیک به پنجه را گویند. نشستن به صورت دو زانو برای خوردن غذا متصور است. اما اینکه «الركبة فوق الركبة والقدم فوق القدم» را چگونه می‌توان تصویر کرد. به نظر می‌رسد حالت «متورک» منظور راوی است. این حالت هنگام تشهد برای مردها مستحب است. تورک یا متورک، یعنی پشت پای راست را به کف پای چپ بگذارد و بر ران چپ بنشیند. در این شیوه نشستن هم پاها بر روی هم قرار می‌گیرد و هم تقریباً دو زانو بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند.

ب) «ما أكل رسول الله متكئاً»:

۱- بی‌تردید تکیه دادن هنگام خوردن غذا از دیدگاه فقهی جایز و مباح است، اما از نگاه اخلاقی و بلکه عرفانی، ترک آن بسیار پسندیده است؛ چه اینکه عالم محضر خدا است. سالک إلى الله و بنده پرهیزگار، خود را در برابر خدا می‌بیند و غذاهای سفره را نعمت‌های حضرت حق می‌شمرد؛ بنابراین ادب بندگی حکم می‌کند که برای فروتنی در پیشگاه نعمت‌دهنده، مانند بندگان بنشیند. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «دلیل تکیه ندادن پیامبر هنگام غذا خوردن، تواضعاً لله عزّ وجل بود».^{۵۴}

همچنان که اگر کسی بر سر سفره شخصیت بزرگواری بنشیند و حضور او تکیه دهد، در نزد مردم نکوهش می‌شود؛ هر چند که وی قصد تحقیر صاحب سفره را نداشته باشد.

۲- از سوی دیگر می‌توان این منش پیامبر را تواضع نزد حاضران نیز دانست. این شیوه، گویای روش متواضعانه است که حضرتش در تمام زندگی رعایت می‌کردند.

۳- دلیل دیگری که برای این بخش گفته شده، آن است که پادشاهان، در عصر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، هنگام غذا خوردن شیوه‌ای ویژه داشتند. از جمله آداب پادشاهان، نشستن متکبرانه و تکیه دادن هنگام غذا خوردن بود و پیامبر خدا به دلیل آنکه شبیه ایشان نباشد، تکیه نمی‌دادند.

قال الصادق (علیه السلام): «ما أكل النبي الله (صلی الله علیه و آله) وهو متكئ منذ بعثه الله عزّ وجل وكان يكره أن يتشبه بالملوك نحن لا نستطيع أن نفعل».^{۵۵}

ج) «يأكل ما بين يديه»؛ ادب دیگری که پیامبر هنگام غذا خوردن رعایت می‌کردند، این است که ایشان از همان غذای جلوی دست خود تناول می‌فرمودند و هیچ‌گاه به آن سوی سفره دست‌دراز نمی‌کردند.

متن (۴)

نگاه نخست

وكان (صلی الله علیه و آله) لا يأكل الحار حتى يبرد ويقول: «إن الله لا يطعمنا ناراً، إن الطعام الحار غير ذي بركة فأبردوه». وكان (صلی الله علیه و آله) إذا أكل سمى ويأكل بثلاث أصابع ومما يليه ولا يتناول من

۵۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۴۳۳.

۵۴. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۵۱، ح ۶ و ۷.

۵۵. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۲۴۹، ح ۲.

بین یدی غیره ویؤتی بالطعام فیشرع قبل القوم، ثم یشرعون، وكان یأکل بأصابعه الثلاث الإبهام والتي تليها والوسطى وربما استعان بالرابعة، ولم یأكل بأصبعين ویقول: «إن الأكل بأصبعين هو أكلة الشيطان».

نگاه دوم

قرائت

وكان (صلى الله عليه وآله) لا یأكل الحارَّ حتى یبردَ ویقول: «إنَّ الله لا یطعمنا ناراً، إنَّ الطعامَ الحارَّ غیرُ ذي بركةٍ فأبردوه». وكان (صلى الله عليه وآله) إذا أكلَ سمَّى ویأكلُ بثلاثِ أصابعٍ ومِمَّا یلیه ولا یتناولُ من بین یدی غیره ویؤتی بالطعام فیشرعُ قبلَ القومِ، ثم یشرعون، وكان یأكلُ بأصابعه الثلاثِ الإبهامَ والتي تليها والوسطى وربما استعان بالرابعة، ولم یأكلُ بأصبعین ویقول: «إنَّ الأكلَ بأصبعین هو أكلةُ الشَّيطان».

ترجمه

[پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)] غذای داغ را نمی‌خورد تا آنکه سرد گردد و می‌فرمود: «خداوند به ما آتش نخوراند. غذای داغ بی‌برکت است، آن را سرد کنید». و هنگامی که غذا می‌خورد، بسم الله می‌گفت و با سه انگشت غذا می‌خورد و از جلوی خود غذا می‌خورد و هیچ‌گاه از جلوی دیگران غذا نمی‌خورد. نخست ایشان غذا خوردن را آغاز می‌کردند و سپس دیگران نیز دست به سوی غذا می‌بردند. پیامبر با سه انگشت ابهام، وسطی و انگشت کنار ابهام لقمه برمی‌داشتند و گاه از انگشت چهارم نیز کمک می‌گرفتند و هیچ‌گاه با دو انگشت غذا نمی‌خوردند و می‌فرمودند: «با دو انگشت غذا خوردن شیوهٔ شیطان است».

شرح

الف) گفتنی است که شیوهٔ غذا خوردن با دست در میان عرب‌های صدر اسلام رایج بوده است و این حدیث به معنای آن نیست که استفاده از قاشق برای خوردن منعی داشته باشد؛
ب) چرا پیامبر خدا نخست و پیش از دیگران غذا می‌خوردند؟ پاسخ آن است که ایشان بزرگ سفره بودند و اصحاب یا خانوادهٔ ایشان، به احترام آن حضرت، پیش از ایشان دست به غذا دراز نمی‌کردند؛
ج) عرب‌زبانان برای انگشتان دست، اسامی مختلفی دارند. آنان به انگشت شصت، «إبهام»؛ به انگشت اشاره، «سبَّابه یا مُسَبِّحه»؛ و به انگشت‌های بعدی به ترتیب: «وسطی، بُنصر و خُنصر» گویند.
در متن روایت آمده است که پیامبر با سه انگشت غذا می‌خوردند: با انگشت ابهام (شصت) و انگشت کناری آن (سبَّابه) و وسطی لقمه برمی‌داشتند. گاهی نیز از انگشت چهارم (بنصر) استفاده می‌کردند.
د) استفاده از دیگر انگشتان به خاطر نوع غذا، گاه نیاز می‌شد؛ چنانچه در روایتی آمده است که امام صادق (علیه السلام) نیز گاه با پنج انگشت غذا می‌خوردند.
اما شیوه‌ای که اهل بیت (علیهم السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شدت از آن پرهیز می‌کردند، غذا خوردن با دو انگشت (ابهام و سبَّابه) بود؛ چه اینکه این شیوهٔ غذا خوردن جباران و ستمگران بوده است.^{۵۶}

۵۶. الکافی، ج ۶ ص ۲۹۷، ح ۶؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۱۹.

ه) مردم به انگشت اشاره، «سبابه» (دشنام‌دهنده) می‌گفتند؛ چرا که برای دشنام دادن به کسی با این انگشت اشاره می‌نمودند. پیامبر خدا نام این انگشت را مَسْبَحَه (تسبیح‌کننده) گذاشت و بدین‌سان فرهنگ‌سازی نمود. البته شهرت سبابه همچنان باقی ماند. در متن روایت نامی از انگشت سبابه نیامده است و از آنجا که راوی شیوه غذا خوردن پیامبر را به تصویر می‌کشد، در نهایت ادب و احترام از ذکر نام سبابه برای انگشت اشاره پیامبر خودداری نموده است. علامه طباطبایی می‌نویسد:

من جمیل أدب الراوی حیث لم یقل: الإبهام والسبابه صوناً له (صلی الله علیه وآله) عن إطلاق السبابه علی إطبعه الشریفه لما بی اللفظ من الإبهام.^{۵۷}

متن (۵)

نگاه نخست

ولقد كان يأكل الشعير غير منخول خبزاً أو عصيدة في حالة كل ذلك كان يأكله (صلی الله علیه وآله). ومن كتاب روضة الواعظین قال العيص بن القاسم قلت للصادق (عليه السلام): حديث يروى عن أبيك أنه قال: «ما شبع رسول الله (صلی الله علیه وآله) من خبز بر قط أهو صحيح؟» فقال: «لا ما أكل رسول الله خبز بر قط ولا شبع من خبز شعير قط» وقالت عائشة: «ما شبع رسول الله (صلی الله علیه وآله) من خبز الشعير يومين حتى مات».

نگاه دوم

قرائت

ولقد كان يأكل الشعير غير منخول خبزاً أو عصيدة في حالة كل ذلك كان يأكله (صلی الله علیه وآله). ومن كتاب روضة الواعظین قال العيص بن القاسم قلت للصادق (عليه السلام): حديث يروى عن أبيك أنه قال: «ما شبع رسول الله (صلی الله علیه وآله) من خبز بر قط أهو صحيح؟» فقال: «لا ما أكل رسول الله خبز بر قط ولا شبع من خبز شعير قط». وقالت عائشة: «ما شبع رسول الله (صلی الله علیه وآله) من خبز الشعير يومين حتى مات».

ترجمه

پیامبر جو را سیوس نگرفته [آلکنشده و بدون تصفیه] می‌خورد. چه به صورت نان [جو] و چه در داخل عصیده (نوعی غذا). و در کتاب روضة الواعظین روایت شده است که عیص بن قاسم گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: حدیثی از پدر شما نقل شده است که هیچ‌گاه پیامبر خدا از نان گندم سیر نخورد. آیا این حدیث صحیح است؟ [امام صادق] فرمود: «نه؛ پیامبر خدا هرگز نان گندم نخورد و از نان جو هم سیر نشد». عایشه گوید: «پیامبر خدا هیچ‌گاه از نان جو دو روز سیر نشد تا از دنیا رفت».

واژه‌شناسی

النَّخْلُ: النَّصْفِيَّةُ، وَالْإِنْتَخَالُ: الْإِخْتِيَارُ لِنَفْسِكَ، أَفْضَلُهُ وَإِذَا نَخَلْتَ أَشْيَاءَ لِتَسْتَقْصِيَ أَفْضَلَهَا قُلْتَ: نَخَلْتُ
وَأَنْتَخَلْتُ.^{۵۸}

العَصِيدَةُ: هُوَ دَقِيقٌ يُلْتُ بِالسَّمَنِ وَيَطِيخُ.^{۵۹}

الْبُرُّ: الْجَنْطَةُ.^{۶۰}

شرح

الف) «عصیده» نوعی حلوائی عربی است که با سرخ کردن آرد در روغن درست می‌شود. این غذا رقیق بوده و از ساده‌ترین غذاها به شمار می‌رود. اکنون نیز این غذا در میان عرب‌ها متداول است؛ هر چند امروزه غیر از روغن و آرد، مواد دیگری نیز افزوده می‌شود. روغن تشکیل‌دهنده این غذا، «سمن»، یعنی روغن حیوانی است، نه «دهن»، روغن گیاهی.

ب) حکایت عایشه از پیامبر خدا در نقل‌ها، گوناگون گزارش شده است:

- ۱- در بسیاری از گزارش‌ها عبارت «یومین» نیامده است؛ مانند نقل روضة الواعظین موجود؛^{۶۱}
- ۲- در بعضی از نقل‌ها عبارت «متتابعین»^{۶۲} پس از «یومین» آمده است. در این صورت این احتمال وجود دارد که گاهی پیامبر غذای سیر می‌خوردند، اما پیوسته چنین نبوده است؛
- ۳- در نقل مسند ابن‌حنبل به جای «محمد» آمده است: «آل محمد» و در نهایت نیز «متتابعین» پس از «یومین» آمده است.

اگر نقل سوم (۳) درست باشد؛ می‌توان چنین برداشت کرد که یعنی وضعیت اقتصادی خانواده پیامبر خدا هیچ‌گاه رونق نداشت و همواره خانواده ایشان در تنگدستی به سر می‌بردند. اما اگر دو نقل نخست (۱ و ۲) درست باشد، بیانگر یکی از فضایل اخلاقی پیامبر خدا است.

هر چند می‌توان تنگدستی ایشان را در نقل‌های «یومین متتابعین» دریافت، اما نقل‌هایی که این عبارت را ندارند، نمی‌تواند بیانگر فقر ایشان باشد؛ چرا که پیامبر در طول ۲۳ سال همواره تنگدست نبودند، بلکه گاهی نیز به سبب غنائم جنگی، هدایا و ... اوضاع معیشت ایشان بهبود می‌یافته است.

در مجموع سیر غذا نخوردن پیامبر را می‌توان در یکی از سه وجه زیر یافت:

- ۱- کمبود مواد خوراکی در منزل (تنگدستی)؛
 - ۲- ایثار داشته‌ها به نیازمندان؛
 - ۳- ناپسند بودن پرخوردن.
- به نظر می‌رسد که وجه سوم از دیگر وجوه درست‌تر باشد؛ چه اینکه در مکتب نجات‌بخش اسلام، آموزه‌های بسیاری، سیر غذا خوردن و پرخوری را نکوهش کرده‌اند؛ برای مثال دو روایت را یادآور می‌شویم:

۵۸. العین، ج ۴، ص ۲۶۴.

۵۹. لسان العرب، ج ۳، ص ۲۹۱.

۶۰. العین، ج ۸، ص ۲۶۰.

۶۱. روضة الواعظین، ص ۴۵۶.

۶۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۹، ح ۲۶۶۲.

«من قل طعمه صح بطنه وصفا قلبه ومن اكثر طعمه سقم بطنه وقسا قلبه» و«لا تمیتوا القلوب بکثرة الطعام والشراب فإن القلب ثمرة كالزراع إذا کثر علیه الماء».

بنابراین، پیامبر خدا در این زمینه نیز در ایام تنگدستی و توانگری رویه ثابت «کم‌خوری» را پیش گرفته بودند تا بدین‌سان به صفای قلب بپردازند و از برکات گرسنگی بهره‌مند شوند.

متن (۶)

نگاه نخست

وروي أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يأكل على خوان قط حتى مات ولا أكل خبزاً مرققاً حتى مات ... وما ذم رسول الله طعاماً قط، كان إذا أعجبه أكله وإذا كرهه تركه، وكان (صلى الله عليه وآله) إذا عاف شيئاً فإنه لا يحرمه على غيره ولا يبغضه إليه، وكان (عليه السلام) يلحس الصحيفة ويقول: «آخر الصحيفة أعظم الطعام بركة».

نگاه دوم

قرائت

وروي أن رسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يأكل على خوان قط حتى مات ولا أكل خبزاً مرققاً حتى مات ... وما ذم رسول الله طعاماً قط، كان إذا أعجبه أكله، وإذا كرهه تركه، وكان (صلى الله عليه وآله) إذا عاف شيئاً فإنه لا يحرمه على غيره ولا يبغضه إليه، وكان (عليه السلام) يلحس الصحيفة ويقول: «آخر الصحيفة أعظم الطعام بركة».

ترجمه

روایت شده است که پیامبر هرگز بر خوان غذا نخورد تا وفات یافت ... پیامبر خدا هیچ‌گاه از غذایی بدگویی نمی‌کرد. اگر غذایی را دوست داشت، می‌خورد. اگر غذایی را دوست نمی‌داشت، میل نمی‌کرد و اگر غذایی را نمی‌پسندید، دیگری را از آن منع نمی‌کرد و آن غذا را از نظر نمی‌انداخت. ظرف غذا را می‌لیسید و می‌فرمود: «ته‌مانده غذا پربرکت‌ترین بخش طعام است».

واژه‌شناسی

الرقاق: الخبز الرقيق.^{۶۳}

عيف: عاف الشيء يعافه عيافة إذا كرهه من طعام أو شراب.^{۶۴}

اللحس باللسان، يقال: لحس القصعة.^{۶۵} لحست الشيء ألحسه إذا أخذته بلسانك.

الصحفة: إناء كالقصعة المبسوطة ونحوها.^{۶۶}

۶۳/العین، ج ۵، ص ۲۴.

۶۴/همان، ج ۲، ص ۲۶۰.

۶۵/همان، ج ۳، ص ۱۴۳.

۶۶/النهاية، ج ۳، ص ۱۳.

شرح

در متن (۳) گذشت که پیامبر هنگام نشستن بر سر مائده (سفره) خدا را یاد می‌کردند و ... در متن حاضر آمده است که پیامبر هیچ‌گاه بر سر خوان (سفره) نمی‌نشستند. تعارض این دو متن را چگونه می‌توان از بین برد؟

فرق خوان و مائده: در کتاب‌های لغت تفاوتی میان خوان و مائده دیده نمی‌شود. در اینجا نخست پاسخ یکی از عالمان سنی را می‌خوانیم و سپس تحلیل خود را بیان می‌کنیم.

این روایت از انس بن مالک چنین گزارش شده است: «إن رسول الله لم يكن يأكل على خوان حتى مات ولا أكل خبزاً مرقعاً حتى مات».^{۶۷}

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ) در شرح این حدیث و برطرف کردن تعارض آن با احادیث دیگر دو پاسخ داده است:

۱- انس راوی حدیث است. او ندیده است که پیامبر بر سر خوان بنشیند. اما ندیدن او دلیل بر انجام ندادن پیامبر نیست؛ چرا که دیگران گفته‌اند که پیامبر بر سر مائده نشسته است. بنابراین، «والمثبت مقدم علی النافی».

۲- شاید خوان از صفت ویژه‌ای برخوردار باشد که با مائده متفاوت باشد.^{۶۸}

بی‌تردید، پاسخ نخست ابن حجر پذیرفتنی نیست؛ چرا که بحث دیدن و گزارش از رؤیت انس نیست. به شهادت سیاق جمله، انس صفتی مستمر در پیامبر را گزارش کرده است. قرائن دیگری نیز بر این مطلب گواه است.

اما دلیل دوم ابن حجر درخور تأمل است. هر چند وی احتمال تفاوت را بیان کرده، اما به تفاوت آن پی نبرده است.

ما با یاری رایانه توانستیم واژه «خوان» را در میان صدها کتاب حدیثی، تاریخی، ادبی و ... جستجو کنیم. نتایج به دست آمده چنین است:

۱- «خوان» مانند میز غذاخوری دارای پایه‌هایی بوده و از زمین بالاتر بوده است: قال الحکیم ترمذی: «الخوان هو المرتفع عن الأرض بقوائمہ والمائده ما مدّ وبسط».^{۶۹}

۲- اطراف خوان صندلی بوده است و خادمان، غذا را برای حاضران می‌آوردند:

الخوان التي يوضع عليها الطعام وحولها كراسي فيجلسون عليها ويأتئهم الفراشون بالطعام على قوانینهم.^{۷۰}

۳- استفاده نکردن پیامبر از میز غذاخوری (خوان) بدان دلیل بوده است که در آن زمان این‌گونه میزها، ویژه اشراف و پادشاهان بوده است، ولی عموم مردم از سفره (مائده) برای غذا خوردن استفاده می‌کردند.

۶۷. السنن الکبری، ج ۴، ص ۱۵۰.

۶۸. فتح الباری، ج ۹، ص ۴۷۷.

۶۹. مقریزی (م ۸۴۵ هـ)، امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۲۷۵.

۷۰. جبروتی، عجائب الآثار، ج ۲، ص ۱۹۶.

پیش مطالعه

در انتهای این جلسه، بخشی از متون جلسه آینده را در اختیار شما قرار می‌دهیم تا با تمرین بر قرائت، واژه‌شناسی و ترجمه آن تا جلسه بعد، توانایی خود را در قرائت و درک متون حدیثی بیازمایید و افزایش دهید.

//کافی: عن جهم بن حمید، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: کان أبی (علیه السلام) یقول: «کان علی بن الحسین (علیهما السلام) إذا قام فی الصلاة كأنه ساق شجرة لا یتحرک منه شیء إلا ما حرکه الريح منه».

//کافی: عن الفضیل بن یسار، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: «کان علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) إذا قام فی الصلاة تغیر لونه فإذا سجد لم یرفع رأسه حتی یرفض عرقا».

عده //اعی: وقد روی ان ابراهیم (علیه السلام) کان یسمع تأوّهه علی حدمیل حتی مدحه الله تعالی بقوله ان ابراهیم لحلیم او اه منیب وکان فی صلوته یسمع له ازیز کازیز المرجل وکذا یسمع من صدر سیدنا رسول الله (صلی الله علیه وآله) مثل ذلك. وکان امیر المؤمنین (علیه السلام) إذا اخذا الوضوء یتغیر وجهه من خيفة الله تعالی وکانت فاطمة (علیها السلام) تنهج فی الصلوة من خيفة الله تعالی، وکان الحسن (علیه السلام) إذا فرغ من وضوئه تغیر لونه، فقیل له فی ذلك فقال: «حق علی ذی العرش ان یتغیر لونه»، وروی مثل هذا عن زین العابدین (علیه السلام).

جلسهٔ چهارم

۳۸.....	اهداف درس
۳۸.....	متن (۱)
۴۰.....	متن (۲) و (۳)
۴۱.....	متن (۴)
۴۷.....	متن (۵)

اهداف درس

آشنایی با:

✓ متن‌هایی متفاوت در یک موضوع؛

✓ شیوه استفاده از روایات مشابه در فهم متن.

بندگی خدا مهم‌ترین هدف آفرینش است. اعمال بسیاری برای عملی شدن «بندگی» وجود دارد. در میان این اعمال «نماز» را می‌توان برترین و بهترین راهکار بندگی دانست. پیشوایان دینی با برپایی نماز، آموزش آن و سفارش به آن در نشر هرچه بیشتر و بهتر این آیین آسمانی تلاش می‌کردند.

بخشی از آموزه‌های روایی، آداب نماز را به تصویر کشیده است. در میان این آداب، ترغیب به خشوع از مهم‌ترین آموزه‌های معصومان است. آنان، هم خود خاشعانه نماز می‌گزاردند و هم یاران خویش را به عملی ساختن آیه *قد أفلح المؤمنون * الذين هم في صلاتهم خاشعون* تشویق می‌کردند.

موضوع متونی که در این درس خواهیم خواند، خشوع در نماز است. این متون، از سه کتاب کاملاً متفاوت گزینش شده است. سه حدیث نخست از کتاب شریف کافی، از مهم‌ترین کتب روایی شیعه، و متن چهارم از کتاب *فقه الرضا*، از کهن‌ترین متون حدیثی، و متن آخر از کتاب *زیبای عده الدعی* گزینش شده است.

نویسندگان این سه کتاب، در سبک نگارشی خویش هم‌داستان نیستند و تفاوت‌های آشکاری در مقایسه متون این سه کتاب وجود دارد.

متن (۱)

این متن برگرفته از «باب الخشوع فی الصلاة وکراهية العبث» از جلد سوم کتاب کافی است.^{۷۱}

نگاه نخست

//کافی: عن الحلبي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «إذا كنت دخلت في صلاتك فليكن بالتخشع والإقبال على صلاتك، فإن الله عز وجل يقول: الذين هم في صلواتهم خاشعون».

نگاه دوم

قرائت

الكافی: عن الحلّبی، عن أبی عبد الله (علیه السلام) قال: «إِذَا كُنْتَ دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ فَعَلَيْكَ بِالتَّخَشُّعِ وَالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ».

ترجمه

هنگامی که وارد نماز شدی، بر تو باد به خشوع و توجه قلبی به نماز؛ زیرا خدای تعالی می‌فرماید: «[مؤمنان] همانان هستند که در نمازشان خاشع‌اند».

شرح

چنانچه می‌دانیم، دقیق‌ترین متون حدیث را می‌توان در کتاب کافی جستجو کرد. اینک با دقت در مفاد حدیث یادشده، به گونه‌ای اجمالی آن را شرح می‌دهیم.

در این حدیث، امام صادق (علیه السلام) از تضمین یا اقتباس (استفاده مناسب از آیه قرآن برای فرمایش خویش) بهره برده‌اند. آن حضرت، پس از آنکه به خشوع در نماز سفارش می‌کنند، کلام خویش را با فرمایش خداوند مستند می‌سازند. آیه مورد نظر امام، دومین آیه از سوره مؤمنون است و از آنجا که این آیه به صورت موصول و صله است، برای فهم کامل متن، باید به آیه پیشین آن مراجعه کرد. آیه نخست سوره مؤمنون می‌فرماید: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ؛ به راستی که مؤمنان رستگار شوند و سپس می‌فرماید: «همانان که در نمازشان خاشع‌اند».

اکنون می‌توان متن حدیث را بهتر دریافت. این حدیث، مخاطبان را به خشوع در نماز [از آغاز تا انتها] دعوت می‌کند تا در شمار مؤمنان و رستگاران قرار گیرند.

الف) عبارت «إِذَا كُنْتَ دَخَلْتَ فِي صَلَاتِكَ...» کنایه از آغاز نماز است؛ یعنی، نمازگزار باید از همان آغاز نماز، خاشعانه به عبادت بپردازد.

ب) در عبارت «وَالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ»، «واو»، عطف تفصیلی است. بنابراین، خشوع و توجه در این حدیث می‌تواند خشوع قلبی باشد؛ چه اینکه توجه کردن به نماز، عمل قلب است.

«اقبال»، یعنی رویکرد و اگر با «علی» بیاید به معنای توجه کردن و عنایت کردن به چیزی یا استقبال از چیزی و تمایل به چیزی است. برای فهم بهتر این عبارت به مطالعه روایات مشابه نیازمندیم.

روایات مشابه

نمونه (۱): امام رضا (علیه السلام): «وعلیک بالإقبال علی بما یعنی وترک ما لا یعنیک».^{۷۲}

نمونه (۲): امام باقر (علیه السلام): «علیک بالإقبال علی صلاتک فإنما یحسب لک منها ما أقبلت علیه منها بقلبک».^{۷۳}

در این دو روایت، عبارت «الإقبال علی...» معنای «توجه قلبی» دارد.

۷۲. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۶.

۷۳. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۰۱.

گزارش حالات نماز اولیای خدا نیز در شمار خشوع در نماز است. در متن (۲) و (۳) گزارشی از ادب حضور سید الساجدین (علیه السلام) در نمازگاه ایشان را می‌خوانیم.

متن (۲) و (۳)

نگاه نخست

الكافی: عن جهم بن حمید، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: كان أبي (عليه السلام) يقول: «كان على بن الحسين (عليهما السلام) إذا قام في الصلاة كأنه ساق شجرة لا يتحرك منه شيء إلا ما حركه الريح منه». الكافی: عن الفضيل بن يسار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «كان على بن الحسين (صلوات الله عليهما) إذا قام في الصلاة تغير لونه فإذا سجد لم يرفع رأسه حتى يرفض عرقاً».

نگاه دوم

قرائت

الكافی: عن جهم بن حمید، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: كان أبي (عليه السلام) يقول: «كان على بن الحسين (عليهما السلام) إذا قام في الصلاة كأنه ساق شجرة لا يتحرك منه شيء إلا ما حركه الريح منه».

ترجمه

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید که پدرم می‌گفت: «هرگاه امام سجاد (علیه السلام) به نماز می‌ایستاد، گویی تنه [یا ساقه] درختی است که هیچ چیزی از آن تکان نمی‌خورد؛ مگر آن چیزهایی که وزش باد به حرکت درمی‌آورد».

واژه‌شناسی

ساق الشجرة: جذعها. الساق لكل شجرة ودابة وطائر وإنسان.^{۷۴}
الرفض: التركة أرفض الدمع أرفضاً وترفض: سال وتفرق وتتابع سیلانه وقطرانه.^{۷۵}
الارفضاص: الجريان والسیلان.^{۷۶}

قرائت

الكافی: عن الفضيل بن يسار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «كان على بن الحسين (صلوات الله عليهما) إذا قام في الصلاة تغير لونه فإذا سجد لم يرفع رأسه حتى يرفض عرقاً».

ترجمه

امام سجاد (علیه السلام) هرگاه به نماز می‌ایستاد، رنگش می‌پرید و چون به سجده می‌رفت، آن قدر سر بر نمی‌داشت که عرق از او می‌ریخت.

۷۴. لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۶۶.

۷۵. همان، ج ۷، ص ۱۵۶.

۷۶. شرح الكافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱۲، ص ۳۰۵.

شرح متون (۲) و (۳)

حدیث شماره (۱) بیانگر لزوم خشوع قلبی نمازگزار بود. اما این دو حدیث بیانگر خشوع و فروتنی ظاهری امام سجاد (علیه السلام) است. چنانچه مشاهده می‌شود، در هیچ یک از این دو حدیث، از کلیدواژه‌های «خشوع» و مترادف‌های آن بهره‌برداری نشده است. اما مؤلف والامقام کافی، این دو حدیث را نیز در «باب الخشوع» آورده است. بنابراین، از دیدگاه نویسنده، رعایت آداب ظاهری و فروتنی در جوارح نیز خشوع به شمار می‌رود.

برداشت عالمان

طبرسی در مجمع البیان و علامه مجلسی در بحار الأنوار نیز بر این باورند که خشوع بر رعایت آداب ظاهری نیز دلالت می‌کند.

طبرسی در تفسیر آیه دوم سوره مؤمنون می‌نویسد:

الذین فی صلاتهم خاشعون أی خاضعون متواضعون متذللون لا یرفعون أبصارهم عن مواضع سجودهم، ولا یلتفتون یمینا ولا شمالاً.^{۷۷}

و آن‌گاه حدیثی را این‌گونه گزارش می‌کند: روایت شده است که پیامبر خدا، هنگامی که مردی را دید که هنگام نماز با ریش خود بازی می‌کند، فرمود: «أما أنه لو خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ»؛ این مرد اگر قلبش خاشع بود، بی‌گمان جوارح و اندامش هم خاشع بودند. نویسنده مجمع البیان پس از این بیان می‌نویسد: «این حدیث نشان می‌دهد که در نماز باید هم قلب، خاشع باشد و هم جوارح».^{۷۸} در نگاه طبرسی و مجلسی^{۷۹} خشوع بر دو قسم است:

الف) خشوع قلب (دل): عبارت از آن است که نمازگزار تمام فکر و ذهن خود را متوجه نماز کند و دلش را، از هرچه جز نماز، فارغ گرداند.

ب) خشوع جوارح: یعنی مراقبت اعضا و جوارح از اینکه کرداری نامناسب با نماز مرتکب شوند یا عملشان با «توجه قلبی» منافات داشته باشد. برخی گفته‌اند که انجام همه مستحبات و ترک همه مکروهات جوارحی، همان خشوع جوارحی است.

متن (۴)

متن زیر برگرفته از کتاب فقه الرضا است. نویسنده این کتاب، یک دوره کامل فقه شیعه را به سبک فقه مأثور گرد آورده است.

گردآورنده کتاب، معمولاً در تنظیم روایات، نام گوینده را حذف و گاه چند روایت را با یکدیگر آمیخته و متن واحدی را بازسازی کرده است. در نقل روایات نیز معمولاً از شیوه نقل به معنا استفاده کرده است؛ برای نمونه، بخشی از متن زیر را کلینی در حدیث اول «باب الخشوع...» آورده است. مقایسه این دو متن گویای تصرفات نویسنده فقه الرضا است.

۷۷. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۷.

۷۸. همان.

۷۹. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۲۸؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵۷.

نگاه نخست

فقه الرضا: فإذا أردت أن تقوم إلى الصلاة، فلا تقوم إليها متكاسلاً ولا متناعساً ولا مستعجلاً ولا متلاهيًا، ولكن تأتيتها على السكون والوقار والتؤدة، وعليك الخشوع والخضوع، متواضعاً لله جل وعز متخاشعاً، عليك خشية وسيماء الخوف راجياً خائفاً بالطمأنينة على الوجل والحذر، فقف بين يديه كالعبد الآبق المذنب بين يدي مولاه، فصف قدميك وانصب نفسك ولا تلتفت يمينا وشمالاً، وتحسب كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك، ولا تعبت بلحيتك ولا بشيء من جوارحك ولا تفرقع أصابعك ولا تحك بدنك ولا تولع بأنفك ولا بثوبك ولا تصل وأنت متلثم.^{۸۰}

نگاه دوم

قرائت

فقه الرضا: فإذا أردت أن تقوم إلى الصلاة، فلا تقم إليها متكاسلاً ولا متناعساً ولا مستعجلاً ولا متلاهيًا، ولكن تأتيتها على السكون والوقار والتؤدة، وعليك الخشوع والخضوع، متواضعاً لله عز وجل متخاشعاً، عليك خشية، وسيماء الخوف، راجياً خائفاً بالطمأنينة على الوجل والحذر، فقف بين يديه كالعبد الآبق المذنب بين يدي مولاه، فصف قدميك وانصب نفسك ولا تلتفت يمينا وشمالاً، وتحسب كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه يراك، ولا تعبت بلحيتك ولا بشيء من جوارحك ولا تفرقع أصابعك ولا تحك بدنك ولا تولع بأنفك ولا بثوبك ولا تصل وأنت متلثم.

ترجمه

در کتاب فقه الرضا آمده است: پس هرگاه خواستی به نماز برخیزی، سست و خواب‌آلوده و شتابان و بازی‌کنان برنخیز، بلکه آن را با آرامش و وقار و درنگ به جای آور و فروتن و افتاده باش، خاضع و خاشع برای خدای عزوجل با هاله‌ای از بیم و هراس، امیدوار و بی‌مناک همراه با آرامش و ترس و احتیاط. پس در پیشگاه او همچون بنده گناهکار فراری در پیش اربابش بایست. پاهایت را در یک ردیف قرار ده و خود را راست نگه دار و به راست و چپ روی مگردان؛ گویا او را می‌بینی که اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند. با ریش و هیچ یک از اندامت بازی مکن و انگشتانت را مشکن و بدنت را مخاران و به بینی یا لباس مشغول مشو و در حالی که بر دهانت چیزی بسته‌ای، نماز مخوان.^{۸۱}

واژه‌شناسی

الکسل: التَّأَقُّلُ عَنِ الشَّيْءِ وَالْفُتُورُ فِيهِ.^{۸۲}

النُّعَاسُ: الْوَسْنُ. حَقِيقَةُ النُّعَاسِ السَّنَةُ مِنْ غَيْرِ نَوْمٍ.^{۸۳}

العَجَلُ وَالْعَجَلَةُ: السَّرْعَةُ خِلَافَ الْبُطْءِ. وَالِاسْتِعْجَالُ: طَلَبُ الْعَجَلَةِ.^{۸۴}

۸۰. متن (۴) برگرفته از «باب (۵) الصلوات المفروضة» کتاب فقه الرضا است.

۸۱. الصلاة في الكتاب والسنة، محمدی ری‌شهری، ترجمه عبدالهادی مسعودی، ص ۱۰۳ - ۱۰۱.

۸۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۵۸۷.

۸۳. همان، ج ۶، ص ۲۳۳.

۸۴. همان، ج ۱۱، ص ۴۲۵.

اللَّهُوُ: اللَّعِبُ. لَهَوْتُ بِالْشَيْءِ: إِذَا لَعِبْتَ بِهِ وَتَشَاغَلْتَ وَغَفَلْتَ بِهِ عَنْ غَيْرِهِ.
 التَّوَدُّةُ: ضِدُّ التَّسَرُّعِ، التَّائِي وَالتَّمَهُّلُ وَالرَّازَنَةُ.
 الْخُضُوعُ: التَّوَاضُّعُ، التَّطَامُّنُ، الْإِنْقِيَادُ وَالْمُطَاوَعَةُ.⁸⁵
 الْوَسْمُ: أَثَرُ كِيَّةٍ، تَقُولُ مَوْسُومٌ أَيْ قَدْ وَسِمَ بِسِمَةٍ يَعْرِفُ بِهَا (دَاغُ زَدَنٍ، نَشَانُهُ، عَلَامَتُهُ).⁸⁶
 الْوَجَلُ: الْفَزَعُ وَالْخَوْفُ.⁸⁷
 الْحَذَرُ: الْخِيفَةُ.⁸⁸
 الْإِبَاقُ: هَرَبُ الْعَبِيدِ وَذَهَابِهِمْ، هَرَبُ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ.⁸⁹
 الصَّفُّ: السَّطْرُ الْمُسْتَوِيُّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.⁹⁰
 النَّصْبُ: إِقَامَةُ الشَّيْءِ وَرَفْعُهُ.⁹¹
 الْعَبَثُ: اللَّعِبُ.⁹²
 الْقَرْقَعَةُ: تَنْقِيزُ الْأَصَابِعِ.⁹³
 الْحَكُّ: إِمْرَارُ جَرْمٍ عَلَى جَرْمٍ صَكَأً.⁹⁴
 اللَّثَامُ: رَدُّ الْمَرْأَةِ قِنَاعَهَا عَلَى أَنْفِهَا وَرَدُّ الرَّجُلِ عِمَامَتَهُ عَلَى أَنْفِهِ، وَالرَّجُلُ يَقْرَأُ وَهُوَ مَلْتَمِمْ: أَيْ مُتَنَقِبٌ وَاضِعُ
 اللَّثَامِ عَلَى فِيهِ.⁹⁵

شرح

گفته شد که این متن از فقه الرضا است. با کمک رایانه و جستجوی واژگان درمی‌یابیم که این متن برگرفته از بیش از چهار روایت است که نویسنده، آنها را در هم آمیخته است. اصل متن در کتاب، بسیار مفصل است که تلخیصی از آن در اینجا آمده است.

در متن (۴) دو واژه «خضوع» و «خشوع» در کنار هم آمده و از نمازگزار خواسته است تا در رعایت این دو صفت در نماز کوشا باشد. برگردان فارسی این دو واژه «فروتنی» است.^{۹۶} اما این پرسش مطرح است که آیا در عربی خضوع با خشوع متفاوت است؟

این پرسشی است که از دیرباز در میان مفسران و واژه‌شناسان مطرح بوده است. در اینجا به بررسی این دو واژه و تفاوت‌های احتمالی آنها می‌پردازیم.

۸۵. همان، ج ۸، ص ۷۲.
۸۶. همان، ج ۱۲، ص ۶۳۵.
۸۷. همان، ج ۱۱، ص ۷۲۲.
۸۸. همان.
۸۹. همان، ج ۱۰، ص ۴.
۹۰. همان، ج ۹، ص ۱۹۴.
۹۱. همان، ج ۱، ص ۷۵۸.
۹۲. همان، ج ۲، ص ۱۶۶.
۹۳. همان، ج ۸، ص ۲۵۱.
۹۴. همان، ج ۱۰، ص ۴۱۳.
۹۵. همان، ج ۱۲، ص ۵۳۳.
۹۶. فرهنگ/بجیدی، ص ۳۰ - ۲۸.

معنای لغوی خضوع

العین: الذل والاستخاء.^{۹۷}

المفردات: الخضوع: الخشوع.^{۹۸}

لسان العرب: الخضوع: التواضع والتطامن.^{۹۹}

فرهنگ ابجدی: خَضَعَ فروتنی کرد. خَضَعَ الصغرُ شاهین برای فرود آمدن، سر خود را پایین آورد.^{۱۰۰}

معنای لغوی خشوع

العین: رمیک ببصرک إلى الأرض. الخشوع والتخشع والتضرع واحد.^{۱۰۱}

المفردات: الضراعة. وأكثر ما يستعمل الخشوع فيما يوجد على الجوارح.^{۱۰۲}

لسان العرب: خشع رمى ببصره نحو الأرض وَغَضَّهُ وَخَفَضَ صوته.^{۱۰۳}

فرهنگ ابجدی: خَشَعَ لَهُ: به او فروتنی کرد و سر فرود آورد.^{۱۰۴}

مقایسه توضیحات واژه‌شناسان با یکدیگر ما را بر این رهنمون می‌سازد که اساساً در هر دو واژه، نوعی فروتنی نهفته است، ولی آیا این فروتنی‌ها با یکدیگر متفاوت است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت که بیانات پیش‌گفته به تنهایی نمی‌تواند مشکل‌گشا باشد. بنابراین، باید برداشت شارحان و عالمان را در تفاوت این دو واژه بررسی کرد.

در مجموع سه دیدگاه درباره ارتباط این دو واژه وجود دارد:

نظریه نخست: فقدان تفاوت

راغب اصفهانی در ماده «خضع»^{۱۰۵} و طریحی در ماده «خشع»^{۱۰۶} خضوع و خشوع را به یک معنا دانسته و میان آن‌ها ظاهراً تفاوتی نگذاشته‌اند.

نظریه دوم: خشوع عام‌تر از خضوع

خلیل فراهیدی خشوع را هم‌معنا با خضوع دانسته و سپس گفته است تنها تفاوت این دو واژه آن است که خضوع، فروتنی در بدن و خشوع، فروتنی در بدن، صدا و چشم است.^{۱۰۷} او برای خشوع در صدا و چشم به آیات قرآن استناد کرده است.

۹۷. العین، ج ۱، ص ۱۱۳.

۹۸. المفردات، ج ۱، ص ۲۸۶.

۹۹. لسان العرب، ج ۸، ص ۷۲.

۱۰۰. فرهنگ ابجدی، ص ۳۰.

۱۰۱. العین، ج ۱، ص ۱۱۲.

۱۰۲. مفردات غریب القرآن، ج ۱، ص ۲۸۳.

۱۰۳. لسان العرب، ج ۸، ص ۷۱.

۱۰۴. فرهنگ ابجدی، ص ۲۸.

۱۰۵. مفردات غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۵۰.

۱۰۶. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۲۱.

۱۰۷. العین، ج ۱، ص ۱۱۲.

نظریه سوم: تباین

الف) ابوهلال عسکری به نقل از بیضاوی می‌نویسد: الخشوع: الإخبات والخضوع: اللین والانقياد ولذلك. يقال: الخشوع بالجوارح والخضوع بالقلب.^{۱۰۸}

ب) بعضی دیگر گفته‌اند که خشوع از افعال قلبی است و از این رو گفته می‌شود: «خشع قلبه» و به کسی که سهل‌انگار است، گفته می‌شود: «قف خاشع». در واقع فرد خاشع در قلب خود بیمناک است. اما خضوع، تنها فروتنی جوارحی است. بنابراین، به کسی که گردن خود را خم کرده است و سر به زیر دارد، گفته می‌شود که خاضع است، هر چند هیچ بیم و هراسی نداشته باشد.

بنابراین، خضوع از افعال قلبی نیست و جایز نیست که بگوییم: «خضع قلبه».^{۱۰۹}

تفاوت‌ها در فرهنگ آسمانی

تفاوت‌های پیش‌گفته بیش‌تر در زبان واژه‌شناسان است. اکنون با بررسی این واژگان در آیات و روایات تفاوت‌های این دو واژه را در آموزه‌های دینی بررسی می‌کنیم.

نتایج کلی جستجوها

- ۱- در قرآن مشتقات «خضع» دو بار و مشتقات «خشع» هفده بار آمده است؛
 - ۲- «خضع» به معنای فروتنی در قرآن یک بار و آن هم برای «اعناق» آمده است؛
 - ۳- «خشع» به معنای فروتنی در قرآن برای مواردی همچون «صلوات، أرض، أبصار، قلوب، جبل و وجوه» آمده و در مواردی نیز صفتی برای مؤمنان بیان شده است؛
 - ۴- در روایات به خشوع بیش‌تر از خضوع سفارش شده است.^{۱۱۰}
- اکنون بخشی از نمونه‌های قرآنی و روایی را مطالعه و سپس دستاورد این پژوهش را در تفاوت این دو واژه بیان می‌کنیم.

نمونه‌های قرآنی

خضع: فَطَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ؛ تا در برابر آن گردن‌هایشان خاضع گردد.

خشع: خُشِعَ أَبْصَارُهُمْ ؛^{۱۱۱} دیدگان‌شان خاشع است.

- أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ؛^{۱۱۲} آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خدا خاشع شود.

- وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ؛^{۱۱۳} و صداها برای خدای رحمان خاشع شد. پس چیزی جز زمزمه شنیده نشود.

۱۰۸. الفروق اللغویة، ص ۲۱۷.

۱۰۹. همان، ص ۲۱۶.

۱۱۰. ر.ک: میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۳۹ به بعد.

۱۱۱. القمر/ ۷.

۱۱۲. الحديد/ ۱۶.

۱۱۳. طه/ ۱۰۸.

نمونه‌های روایی

خضوع (خضع)

- ۱- امام باقر (علیه السلام): «... الاستكانة هو الخضوع والتضرع وهو رفع اليدين والتضرع بهما».^{۱۱۴}
- ۲- «السجود هو الخضوع لله عز وجل فلا ينبغي أن يكون على ما يؤكل و...».^{۱۱۵}
- ۳- در مناجات خدا با موسی: «یا بن عمران، هب لی من قلبک الخشوع ومن بدنک الخضوع».^{۱۱۶}
- ۴- امام کاظم (علیه السلام) در بیان جنود عقل و جهل: الخضوع ≠ التطاول (= التكبر والترفع).^{۱۱۷}
- ۵- امام علی (علیه السلام): «طلبت الخضوع فما وجدت إلا بقبول الحق اقبلوا الحق فإن قبول الحق يبعد من الكبر».^{۱۱۸}
- ۶- امام علی (علیه السلام) به فرزندش: «ما أقيح الخضوع عند الحاجة والجفاء عند الغنى».^{۱۱۹}

خشوع (خشع)

- ۱- پیامبر خدا: «اما انه لو خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ».
- ۲- امام علی: «من خَشَعَ قَلْبُهُ، خَشَعَتْ جَوَارِحُهُ».
- ۳- در مناجات خدا با عیسی (علیه السلام): «یا عیسی، هب لی من عینیک الدموع ومن قلبک الخشوع».^{۱۲۰}
- ۴- پیامبر خدا: «من زاد خُشُوعَ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ، فَهُوَ خُشُوعٌ نَفَاقٍ».^{۱۲۱}
- ۵- امام سجاد (علیه السلام) در دعای خویش: «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَقْنَعُ وَبَطْنٍ لَا يَشْبَعُ وَقَلْبٍ لَا يَخْشَعُ».^{۱۲۲}
- ۶- پیامبر خدا در پاسخ به این پرسش که خشوع چیست، فرمود: «التواضع في الصلاة وأن يُقْبَلَ الْعَبْدُ بِقَلْبِهِ كُلَّهُ عَلَى رَبِّهِ».^{۱۲۳}

دستاوردها

- از مهم‌ترین رهاوردهای پژوهش انجام‌شده به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:
- الف) خضوع بیش‌تر برای نمایان ساختن فروتنی اعضا و جوارح است؛
- ب) خشوع از فروتنی جوارحی و قلبی عام‌تر است و البته بیش‌تر برای فروتنی قلبی به کار می‌رود؛
- ج) خشوع قلبی همیشه با نوعی ترس و بیم همراه است و نسبت به خدا همیشه پسندیده است، اما خضوع می‌تواند مصنوعی باشد و چنانچه از خشوع قلبی سرچشمه نگرفته باشد، پسندیده نیست؛

۱۱۴. کافی، ج ۲، ص ۴۸۰.

۱۱۵. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۴۱.

۱۱۶. امالی صدوق، ص ۴۳۹.

۱۱۷. تحف العقول، ص ۴۰۲.

۱۱۸. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۹۹، ح ۹۱.

۱۱۹. تحف العقول، ص ۸۳.

۱۲۰. امالی مفید، ص ۲۳۶، ح ۷.

۱۲۱. مستدرک وسائل، ج ۱، ص ۱۰۶.

۱۲۲. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۱۷۴.

۱۲۳. دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۸.

د) خشوع برای ترس از خدا به کار می‌رود و برای ترس از دیگران به کار نمی‌رود، ولی خضوع هم برای خدا و هم برای دیگران به کار می‌رود.

متن (۵)

متن (۵) از کتاب *عُدَّةُ الدَّاعِي وَنَجَاحُ السَّاعِي* گزینش شده است. ابن فهد حلی (م ۸۴۱ هـ)، این کتاب را به عنوان ره‌توشه‌ای برای دعاکنندگان و توفیق‌کوشندگان نگاشته است. او در این اثر جاویدان تلاش کرده است تا از روایات برای راهنمایی سالکان بهره‌برد و هدف او تنها نگارش یک کتاب حدیثی نبوده است. بنابراین، در بسیاری از صفحات، مطالبی را برای توضیح یا موعظه از خود بیان داشته است. در نقل روایات نیز گاه نام منبع را یاد کرده و گاه تنها به ذکر متن حدیث بسنده کرده است. کتاب یادشده، نوشتاری مناسب در وعظ و سلوک الی الله به شمار می‌رود. متن زیر برگرفته از باب «فی بیان لزوم الخوف والرجاء علی کل حال» این کتاب است.

نگاه نخست

عُدَّةُ الدَّاعِي: وقد روی ان ابراهیم (علیه السلام) کان یسمع تأوّهه علی حدّ میل حتی مدحه الله تعالی بقوله: ان ابراهیم لحلیم اوّاه منیب وکان فی صلوته یسمع له ازیز کازیز المرجل وکذا یسمع من صدر سیدنا رسول الله (صلی الله علیه وآله) مثل ذلک. وکان امیر المؤمنین (علیه السلام) إذا اخذ الوضوء یتغیر وجهه من خیفه الله تعالی وکانت فاطمة (علیها السلام) تنهّج فی الصلوة من خیفه الله تعالی، وکان الحسن (علیه السلام) إذا فرغ من وضوئه تغیر لونه، فقیل له فی ذلک فقال: «حق علی ذی العرش ان یتغیر لونه»، وروی مثل هذا عن زین العابدین (علیه السلام).

نگاه دوم

اکنون که با متن زیبای این احادیث آشنا شدیم، یک بار دیگر آن را با دقت می‌خوانیم و سپس ترجمه آن را از نظر می‌گذرانیم:

قرائت

عُدَّةُ الدَّاعِي: وقد روی أَنَّ اِبْرَاهِیمَ (علیه السلام) کَانَ یَسْمَعُ تَأَوُّهَهُ عَلٰی حَدِّ مِیلٍ حَتّٰی مَدَحَهُ اللّٰهُ تَعَالٰی بِقَوْلِهِ: اِنَّ اِبْرَاهِیمَ لَحَلِیْمٌ اَوَّاهٌ مُّنِیبٌ وَکَانَ فِی صَلَوَتِهِ یَسْمَعُ لَهُ اَزِیزٌ کَاَزِیزِ الْمَرْجَلِ وَکَذَا یَسْمَعُ مِنْ صَدْرِ سَیِّدِنَا رَسُوْلِ اللّٰهِ (صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) مِثْلُ ذٰلِکَ. وَکَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ (علیه السلام) اِذَا اَخَذَ الْوُضُوْءَ یَتَغَیَّرُ وَجْهُهُ مِنْ خِیْفَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَکَانَ فَاطِمَةُ (علیها السلام) تَنْهَجُ فِی الصَّلَاةِ مِنْ خِیْفَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی، وَکَانَ الْحَسَنُ (علیه السلام) اِذَا فَرَغَ مِنْ وُضُوْئِهِ تَغَیَّرَ لَوْنُهُ، فَقِیلَ لَهُ فِی ذٰلِکَ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلٰی ذِی الْعَرْشِ اَنْ یَتَغَیَّرَ لَوْنُهُ»، وَرُوِیَ مِثْلُ هٰذَا عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِیْنَ (علیه السلام).

ترجمه

روایت شده است که صدای مناجات (آه و ناله) حضرت ابراهیم تا مرز یک مایلی شنیده می‌شد. تا اینکه خداوند او را با کلامش چنین ستود: «ابراهیم بردبار و آه‌گویان و توبه‌کننده بود.» و صدای زمزمه او در نمازش

همانند غلیان و جوشش دیگ (همراه با گریه) شنیده می‌شد و همانند این صدا از سینه سرور ما، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، نیز شنیده می‌شد.

و هنگامی که امیر مؤمنان آب برای وضو می‌گرفت، از ترس خداوند متعال رنگش تغییر می‌کرد و فاطمه (علیها السلام) نیز از ترس خدا در نماز نَفَس نَفَس می‌زد و هرگاه امام حسن (علیه السلام) وضو می‌گرفت، رنگش دگرگون می‌شد. به او خرده گرفتند. پس فرمود: «حق است بر خداوند، که [نمازگزار] رنگش تغییر کند.» و مانند این حدیث درباره زین العابدین (علیه السلام) نیز گزارش شده است.

واژه‌شناسی

أَوَّهْ، أَوَّهْ و آه: کلمه معناه التَّحْزُنُ. رَجُلٌ أَوَّهٌ: كثير الحُزْنِ، الدَّعَاءُ إِلَى الْخَيْرِ، الرَّحِيمِ الرَّقِيقِ.¹²⁴
المِيلُ مِنَ الْأَرْضِ: قَدْرٌ مَتْنَهَى مَدَّ الْبَصَرِ. وَقِيلَ لِلْأَعْلَامِ الْمَبْنِيَةِ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ أَمْيَالٌ وَكُلُّ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ مِنْهَا فَرَسَخٌ. وَالْمِيلُ: مَنَارٌ يَبْنِي لِلْمَسَافِرِ فِي أَنْشَاذِ الْأَرْضِ وَأَشْرَافِهَا.¹²⁵
الْأَزِيرُ: صَوْتُ غَلِيَانِ الْقَدْرِ.¹²⁶ أَزِيرُ كَأَزِيرِ الْمَرْجَلِ مِنَ الْبَكَاءِ أَيْ خَنِينٍ بِالْخَاءِ الْمَعْجَمَةِ، وَهُوَ صَوْتُ الْبَكَاءِ وَالْمَرْجَلِ قَدْرٌ مِنْ نَحَا.¹²⁷

الْوَضُوءُ - بِالْفَتْحِ - الْمَاءُ الَّذِي يَتَوَضَّأُ بِهِ وَالْوَضُوءُ - بِالضَّمِّ - الْمَصْدَرُ مِنْ تَوَضَّأْتُ لِلصَّلَاةِ.¹²⁸
نَهَجٌ: طَرِيقٌ نَهَجٌ: بَيْنٌ وَاضِحٌ، النَّهَجُ وَالنَّهْيُ: الرَّبُّ، وَتَوَاتَرُ النَّفَسِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرَكَةِ.¹²⁹

شرح

نویسنده با کنار هم گذاشتن چند روایت تلاش کرده است تا خشوع دو پیامبر بزرگ الهی و اهل بیت (علیهم السلام) را ترسیم کند.

این متن گویای سیره پیشوایان دینی در مناجات‌هایشان با حضرت حق است. برای آشنایی با متون مشابه می‌توانید به فصل سی و هشتم از کتاب *الصلاة في الكتاب والسنة* مراجعه کنید. آیت الله ری شهری در این فصل با استناد به ۴۳ روایت، روش اهل بیت (علیهم السلام) در نماز را تبیین کرده است.

اصطلاح‌شناسی

اصطلاح «أزیر کأزیر المرجل» از اصطلاحات و مثل‌های عربی است. این عبارت برای بیان شیوه عبادت حضرت ابراهیم و پیامبر خدا در متون شیعه و سنی آمده است.^{۱۳۰}
اکنون با مفردات این اصطلاح بیشتر آشنا می‌شویم:

۱۲۴. *لسان العرب*، ج ۱۳، ص ۴۷۲.

۱۲۵. همان، ج ۱۱، ص ۶۳۶.

۱۲۶. همان، ج ۵، ص ۳۰۷.

۱۲۷. *مجمع البحرين*، ج ۴، ص ۶.

۱۲۸. *لسان العرب*، ج ۱، ص ۱۹۴.

۱۲۹. همان، ج ۲، ص ۳۸۳.

۱۳۰. رک: منابع شیعی: *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۲۱۹؛ *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۰۵؛ *أعلام الدين*، ص ۲۴۶؛ *الخراج والجرائح*، ج ۲، ص ۹۱۵؛ *الخصال*، ص ۲۸۲؛ *فلاح السائل*، ص ۱۶۱؛ *بحار الأنوار*، ج ۱۰، ص ۴۹.

- أَر: یعنی به حرکت درآوردن. مالک اشتر چنین گفته است: «أَرَّ أمير المؤمنين على الخروج ابن الزبير. أَر هو الذي حَرَّكها».^{۱۳۱}

- الأَزير: الالتهاب والحركة. مانند شعله‌ور نمودن آتش (با به حرکت درآوردن آن) در میان چوب‌ها. گفته می‌شود: «أَرَّ قدرک»؛ یعنی آتش را در زیر دیگ شعله‌ور کن.^{۱۳۲}

- به صدای جوشیدن مایعات در دیگ نیز «أَزیر» گویند.^{۱۳۳}

- این عبارت به صورت کنایی برای گریه شدید که همراه با صدایی، نه چندان بلند،^{۱۳۴} اما پیوسته، که از ترس سرچشمه می‌گیرد، به کار می‌رود. گویا این تعبیر نخستین بار توسط امام علی (علیه السلام) در توصیف نماز خاشعانه پیامبر خدا به کار رفته است.^{۱۳۵}

پیش مطالعه

در انتهای این جلسه، بخشی از متون جلسه آینده را در اختیار شما قرار می‌دهیم تا با تمرین بر قرائت، واژه‌شناسی و ترجمه آن، تا جلسه بعد توانایی خود را در قرائت و درک متون حدیثی بیازمایید و افزایش دهید.

مشكاة الأنوار: عن عنوان البصري - وكان شيخا كبيرا قد أتى عليه أربع وتسعون سنة - قال: كنت أختلف إلى مالك بن أنس سنين، فلما حضر جعفر الصادق (عليه السلام) المدينة اختلفت إليه وأحببت أن أخذ عنه كما أخذت من مالك، فقال لي يوما: «إني رجل مطلوب ومع ذلك لي أورد في كل ساعة من آناء الليل والنهار فلا تشغلني عن وردي فخذ عن مالك واختلف إليه كما كنت تختلف إليه».

قلت: «يا شريف»، فقال: «قل يا أبا عبد الله»، قلت: «يا أبا عبد الله، ما حقيقة العبودية؟» قال: «ثلاثة أشياء: أن لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله إليه ملكا لأن العبد لا يكون لهم ملك، يرون المال مال الله يضعونه حيث أمرهم الله تعالى به، ولا يدبر العبد لنفسه تدبيرا، وجملة اشتغاله فيما أمره الله تعالى به ونهاه عنه، فإذا لم ير العبد لنفسه فيما خوله الله تعالى ملكا هان عليه الإنفاق فيما أمره الله تعالى أن ينفق فيه، وإذا فوض العبد تدبير نفسه على مدبره هان عليه مصائب الدنيا، وإذا اشتغل العبد بما أمره الله تعالى ونهاه لا يتفرغ منها إلى المراء والمباهاة مع الناس، فإذا أكرم الله العبد بهذه الثلاث هان عليه الدنيا وإبليس والخلق، ولا يطلب الدنيا تكاثرا وتفاخرا، ولا يطلب عند الناس عزا وعلوا، ولا يدع أيامه باطلا، فهذا أول درجة المتقين، قال الله تعالى: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا والعاقبة للمتقين.»

۱۳۱. النهاية، ج ۱، ص ۴۵.

۱۳۲. غريب الحديث، حربی، ج ۳، ص ۹۸۲.

۱۳۳. لسان العرب، ج ۵، ص ۳۰۷.

۱۳۴. همان.

۱۳۵. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۹.

جلسه پنجم

هدف درس.....	۵۲
متون حدیثی قرن هفتم.....	۵۲
شخصیت عنوان بصری.....	۵۲
متن (۱).....	۵۳
متن (۲).....	۵۵
متن (۳).....	۵۷
متن (۴).....	۶۴
متن (۵).....	۶۵
متن (۶).....	۶۷
متن (۷).....	۶۷
متن کامل ترجمه حدیث عنوان بصری.....	۶۸

هدف درس

✓ آشنایی با عرفان روایی.

متون حدیثی قرن هفتم

بخش درخور توجهی از متون روایی دربارهٔ دستورالعمل‌ها و آموزه‌های عرفانی است. در جامعهٔ اسلامی همواره گروهی در جستجوی حقیقت و دستیابی به بندگی واقعی بوده‌اند. پیمودن راه وصال بی‌همراهی خضر، بیش‌تر به بیراهه پایان می‌یابد و تردیدی نیست که معصومان (علیهم السلام) بهترین اساتید عرفان و توانمندترین مربیان اخلاق‌اند. طالبان حقیقت، که از نعمت ولایت بهره‌مند بودند، همیشه برای پیمودن راه درست از راهنمایی‌های اهل بیت (علیهم السلام) سود می‌جستند. اما آنان که با این چشمه‌های زلال، ناآشنا بودند، گاه ده‌ها سال راه را در پی استاد طی می‌کردند و چه بسا در کج‌راهه‌ها سرگردان می‌ماندند. در میان احادیث عرفانی، روایت عنوان بصری شهرت بسزایی دارد. این روایت شیوهٔ دستیابی به علم واقعی و بندگی حقیقی را به سالکان می‌آموزد.

شخصیت عنوان بصری

شناخت ما از عنوان بصری تنها به همین حدیث ختم می‌شود. از نام، نسب و وضعیت توصیفی او در کتب رجال شیعه و سنی خبری نیست. آنچه از این حدیث دربارهٔ او درمی‌یابیم، این است که وی تا ۹۴ سالگی از شناخت امام صادق (علیه السلام) و جایگاه رفیع امامت محروم بوده است. وی پیش از این دیدار، بیش‌تر مرید مالک بن انس، از فقیهان بنام و صاحب فرقهٔ سنی، بوده است. نکتهٔ پسنیدیده در حیات عنوان بصری، علاقه‌مندی وی به دانش و حقیقت حتی در سال‌های پایانی عمر، است. ولع و تشنگی او به معارف الهی را از این حدیث زیبا می‌توان دریافت. حدیث عنوان بصری دو بخش دارد؛ بخش نخست سبب ورود حدیث^{۱۳۶} را تبیین نموده است و بخش دوم، متن اصلی فرمایشات امام صادق (علیه السلام) است که به صورت پرسش و پاسخ بیان شده است. در این درس بخش آغازین حدیث را از نظر می‌گذرانیم:

۱۳۶. سبب ورود حدیث، یعنی زمینه‌ای که موجب شده است تا معصوم (علیه السلام) سخن بگوید و حکمی را بیان و مسئله‌ای را طرح یا ردّ و انکار کند یا حتی کاری را انجام دهد؛ روش فهم حدیث، ص ۱۲۸.

متن (۱)

نگاه نخست

مشكاة/الأنوار: عن عنوان البصري - وكان شيخا كبيرا قد أتى عليه أربع وتسعون سنة - قال: كنت أختلف إلى مالك بن أنس سنين، فلما حضر جعفر الصادق (عليه السلام) المدينة، اختلفت إليه وأحببت أن أخذ عنه كما أخذت من مالك، فقال لي يوما: «إني رجل مطلوب ومع ذلك لي أورد في كل ساعة من آناء الليل والنهار فلا تشغلني عن وردي فخذ عن مالك واختلف إليه كما كنت تختلف إليه».

نگاه دوم

اکنون که با اصطلاحات و واژه‌های متن آشنا شدیم، متن را دوباره مرور می‌کنیم:

قرائت

مشكاة/الأنوار: عن عنوان البصري - وكان شيخا كبيرا قد أتى عليه أربع وتسعون سنة - قال: كنت أختلف إلى مالك بن أنس سنين، فلما حضر جعفر الصادق (عليه السلام) المدينة، اختلفت إليه وأحببت أن أخذ عنه كما أخذت من مالك، فقال لي يوما: «إني رجل مطلوب ومع ذلك لي أورد في كل ساعة من آناء الليل والنهار فلا تشغلني عن وردي فخذ عن مالك واختلف إليه كما كنت تختلف إليه».

ترجمه

کتاب مشكاة/الأنوار گزارش می‌کند که عنوان بصری مردی سالمند، که ۹۴ سال عمر کرده بود، می‌گوید: سال‌ها پیوسته نزد مالک بن انس با وی رفت و آمد داشتیم، اما چون جعفر صادق (عليه السلام) در مدینه حضور یافت، با وی باب رفت و آمد را گشودم و دوست داشتیم، همان‌گونه که از مالک [بن انس] کسب معرفت می‌کردم، از وی نیز کسب فیض کنم. پس روزی به من فرمود: «من از طرف حکومت تحت نظر هستم و در عین حال در همه ساعات شب و روز اذکاری دارم. پس مرا از ذکرم باز مدار و دانش خود را، چون گذشته، از مالک بگیر و با وی رفت و آمد کن».

واژه‌شناسی

اختلف إلى ...: «خَلَفَ» یعنی به جای کسی نشستن، جانشین کسی بودن و خلیفه یعنی جانشین. وقتی «خلف» به باب‌های ثلاثی مزید می‌رود، معانی گوناگونی پیدا می‌کند. هنگامی که «خلف» به باب افتعال می‌رود، معنایش تفاوت داشتن، اختلاف داشتن و متفاوت بودن است. همچنین معنای اختلاف نیز با حرف‌های اضافه گوناگون تغییر می‌کند:

اختلف + عن: مغایر بودن، ناهمگون بودن و تفاوت داشتن (با چیز دیگری)؛

اختلف + فی: مخالفت کردن، اختلاف عقیده داشتن و نزاع کردن (بر سر چیزی)؛

اختلف + إلى: رفت و آمد کردن، پیوسته آمد و شد کردن (به جایی)؛

اختلف + علی: فرو افتادن، نازل شدن و پیش آمدن (بر کسی).^{۱۳۷}

۱۳۷. ر.ک: آذرتاش آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی - فارسی.

شرح

هنگامی که عنوان بصری با پاسخ‌های منفی امام صادق (علیه السلام) روبه‌رو شد، آزرده‌خاطر شد. او در یادکرد آن روزها می‌گوید:

من از این موضوع غمگین شدم و از نزد او بیرون آمدم و پیش خود گفتم: «اگر خیری در من می‌دید، مرا از آمد و شد و بهره‌مندی از خود باز نمی‌داشت». به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم و بر وی سلام دادم و فردای آن روز دوباره به روضه [میان قبر و منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)] بازگشتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: «خدایا! خدایا! از تو می‌خواهم که دل جعفر را بر من نرم کنی و مرا از دانش روزی دهی تا با آن به راه راست رهنمون شوم». اندوهناک و غمگین به خانه‌ام بازگشتم و دیگر با مالک بن انس رفت و آمد نکردم؛ چون دلم از دوستی جعفر لبریز گشته بود و از خانه، جز برای نمازهای واجب، بیرون نیامدم تا اینکه طاقتم تمام شد. چون سینه‌ام تنگ شد، کفش به پا کردم و ردا بر دوش افکندم و پس از نماز عصر قصد خانه جعفر را کردم. چون به در خانه‌اش رسیدم، اجازه خواستم. خادمش بیرون آمد و گفت: «نیازت چیست؟» گفتم: «سلام دادن به آن بزرگوار». گفت: به نماز ایستاده است.^{۱۳۸} روبه‌روی در نشستیم.

اصطلاح‌شناسی

مطلوب: اسم مفعول «طلب» به معنای طلب‌شده، جست و جو شده، مراجعه‌شده. اما به نظر می‌رسد که این معانی در این متن راه ندارد. با مطالعه متون تاریخی درمی‌یابیم که این واژه در ادبیات کهن به صورت یک اصطلاح به کار می‌رفته است.

اکنون این واژه را در سه متن می‌خوانیم: (دقت کنید تا معنای «مطلوب» را از متون زیر به دست آورید.)

الف) شیخ طوسی در *مالی ماجرای* را روایت می‌کند که بخشی از آن چنین است:

... دخل سفیان الثوری علی ابي عبد الله جعفر بن محمد (علیه السلام) وأنا عنده. فقال

له جعفر (علیه السلام): «یا سفیان إنک رجل مطلوب وأنا رجل تُسرَعُ إلىَّ الألسُن،^{۱۳۹}

فسل عما بدا لک ...».^{۱۴۰}

۱۳۸. فاغتمت من ذلك وخرجت من عنده، وقلت في نفسي: «لو تفرس في خيرا لما زجرني عن الاختلاف إليه والأخذ عنه، فدخلت مسجد الرسول (صلی الله علیه و آله) وسلمت عليه، ثم رجعت من القبر إلى الروضة وصليت فيها ركعتين، وقلت: «أسألك يا الله يا الله أن تعطف علي قلب جعفر، وترزقني من علمه ما أهتدي به إلى صراطك المستقيم». ورجعت إلى داري مغتما حزينا ولم أختلف إلى مالك بن أنس لما اشرب قلبي من حب جعفر، فما خرجت من داري إلا إلى الصلاة المكتوبة حتى عيل صبري، فلما ضاق صدري تنعلت وترديت وقصدت جعفرا - وكان بعد ما صليت العصر - فلما حضرت باب داره، استأذنت عليه، فخرج خادم له فقال: «ما حاجتك؟» فقلت: «السلام على الشريف»، فقال: «هو قائم في مصلاه»، فجلست بحذاء بابه». ۱۳۹. «تُسْرَعُ إلىَّ الألسُن»، کنایه از این است که زود به من حمله می‌کنند یا اینکه اخبار مربوط به من، زود به گوش حاکمان می‌رسد.

۱۴۰. *مالی طوسی*، ص ۴۷۹؛ نظیر این متن در *مناقب ابن شهر آشوب*، ج ۴، ص ۲۴۸، نیز آمده است: «أنت رجل مطلوب وللسلطان علينا عيون ...».

ب) ابن عساکر در تاریخ دمشق آورده است که کسی به بشر بن حارث (حافی) گفت: «چرا نگرانی؟» او پاسخ داد: «ما لی لا اُکون مغموماً وأنا رجلٌ مطلوبٌ».^{۱۴۱}

ج) مسلم بن عقیل، هنگام پناه بردن به خانه پیرزن کوفی به او چنین گفت: «إنما أنا رجلٌ مطلوبٌ وأُريد من یجیرنی بقیة یومی هذا...».^{۱۴۲}

با توجه به این سه متن می‌توان دریافت که «مطلوب» به معنای تحت تعقیب یا تحت نظر حکومت است.

عنوان، پس از توسل به حضرت حق، با پشتکاری وصف‌ناشدنی توانست نام خویش را در فهرست علاقه‌مندان به علوم اهل بیت (علیهم السلام) ثبت کند؛ چه اینکه «من جدّ وجد»؛ آن که کوشش کند، به هدف خواهد رسید.^{۱۴۳} او به منزل امام صادق (علیه السلام) راه یافت تا بتواند راهکار رسیدن به علم حقیقی را از آن بزرگوار دریافت کند. بیان دقیق ماجراها توسط عنوان، نشان‌دهنده دقت و ضبط او در نقل روایات است. از سوی دیگر ماجراهای حاشیه‌ای این دیدار به ما می‌آموزد که عالمان، بسان درختان پرثمری هستند که برای دستیابی به علم و دانش ایشان باید صبر پیشه کرد که «الصبر مفتاح الفرج».

درنگ او در پشت درب منزل جعفر بن محمد به درازا نمی‌کشد که اجازه ورود برایش صادر می‌شود. روایت را از زبان او پی می‌گیریم:

متن (۲)

نگاه نخست

فما لبثت إلّا یسیراً، إذ خرج خادم له قال: «أدخل علی بركة الله»، فدخلت وسلّمت علیه، فردّ علی السلام وقال: «أجلس غفر الله لك»، فجلست فأطرق ملياً ثم رفع رأسه وقال: «أبو من؟» قلت: «أبو عبدالله»، قال: «ثبت الله كنيّتك ووفّقك لمرّضاته، (یا أبا عبدالله ما مسألتك؟) قلت في نفسي: «لو لم يكن لي من زيارته والتسليم عليه غير هذا الدعاء لكان كثيراً.» ثم أطرق ملياً ثم رفع رأسه فقال: «یا أبا عبدالله، ما حاجتك؟» قلت: «سألت الله أن يعطف قلبك علي ويرزقني من علمك، وأرجو أن الله تعالى أجابني في الشریف ما سألته»، فقال: «یا أبا عبدالله، ليس العلم بالتعلم إنما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك وتعالى أن يهديه، فإن أردت العلم فاطلب أولاً من نفسك حقيقة العبودية، واطلب العلم باستعماله واستفهم الله يفهمك».

نگاه دوم

قرائت

فما لبثت إلّا یسیراً، إذ خرج خادم له قال: «أدخل علی بركة الله»، فدخلت وسلّمت علیه، فردّ علی السلام وقال: «أجلس غفر الله لك»، فجلست فأطرق ملياً ثم رفع رأسه وقال: «أبو من؟» قلت: «أبو عبدالله»، قال: «ثبت الله كنيّتك ووفّقك لمرّضاته، (یا أبا عبد الله ما مسألتك؟) قلت في نفسي: «لو لم يكن لي من زيارته

۱۴۱. ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۱۴۲. اسفراینی، نور العین، ص ۲۷.

۱۴۳. این عبارت همانند عبارت «من لج ولج» از ضرب‌المثل‌های عربی است و حدیث نیست؛ ر.ک: کشف الخفاء، ج ۲، ص ۲۴۳، رقم ۲۴۵۱.

والتَّسْلِيمَ عَلَيْهِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءَ لَكَانَ كَثِيرًا». ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا حَاجَتُكَ؟» قُلْتُ: «سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ، وَأَرْجُو أَنْ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ». فَقَالَ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مِنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ، فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا مِنْ نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهَمِ اللَّهَ يُفْهَمُكَ».

ترجمه

و اندکی بیش درنگ نکرده بودم که خادمش بیرون آمد و گفت: «به برکت خدا وارد شو». داخل شدم و بر او سلام دادم و او پاسخ داد و گفت: «بنشین خدایت بیامرزد». آن گاه مدتی دراز سر به زیر افکند و خاموش ماند. سپس سرش را بلند کرد و گفت: «کنیهات چیست؟» گفتم: «ابوعبدالله». فرمود: «خداوند، کنیهات را باقی و تو را به خشنودی‌اش موفق بدارد». پیش خود گفتم: «اگر از دیدار و عرض سلام به او بهره‌ای، جز همین دعا نبود، خود بسیار است».

سپس مدتی دراز سر به زیر افکند و خاموش ماند و سپس سر بلند کرد و گفت: «ای ابوعبدالله، نیازت چیست؟» گفتم: «از خداوند خواسته‌ام که دلت را بر من نرم کند و از دانشت، روزی‌ام سازد و امیدوارم که خداوند متعال خواسته‌ام را درباره آن بزرگوار اجابت کرده باشد». گفتم: «ای ابوعبدالله، دانش با یادگیری نیست، بلکه نوری است که در دل هر کس، که خداوند تبارک و تعالی هدایتش را بخواهد، تابیده می‌شود. اگر دانش را می‌خواهی، نخست از نفس خود، حقیقت بندگی را بخواه و دانش را با عمل به آن بخواه و از خداوند، فهم را بخواه که به تو می‌فهماند».

شرح

الف) عنوان به دنبال چه علمی است؟ عالمی چون عنوان بصری، که در ۹۴ سالگی هم علم‌آموزی را رها نکرده و عالمان متعدد و بزرگی همچون مالک را درک کرده است، بیش‌تر به دنبال دستیابی به معرفت الهی و علم حقیقی است. پافشاری او بر شرفیابی به محضر امام صادق (علیه السلام) و خودداری شدید آن حضرت نیز قرینه‌ای بر این مدعا است. از سوی دیگر بیان مسائل فقهی، تاریخی، تفسیری و ... از جانب امام ششم امری رایج بوده است؛ بنابراین عنوان نباید طالب علوم دیگری، غیر از عرفان اسلامی، بوده باشد. نکته آخر اینکه پاسخ‌های امام صادق به خوبی «اجمال» و «علم‌خواهی» عنوان را «تبیین» می‌کند که همان علم حقیقی و جوشانی است که تنها از منبع فیض رحمانی افاضه می‌شود؛ چه اینکه این علم، نور تابناکی است که خداوند به هر کس که بخواهد، می‌پردازد.

ب) شرایط دستیابی به علم حقیقی؛ امام صادق (علیه السلام) سه شرط را برای دستیابی به علم حقیقی بیان می‌فرماید:

۱- جستجوی حقیقت بندگی در وجود خود؛

۲- علم‌جویی با به کار بستن آموخته‌ها؛

۳- درخواست از خدا برای فهم برتر.

امام با بیان این راهکارها به همگان می‌آموزند که دستیابی به علم حقیقی، با تلاش و کوشش راستین امکان‌پذیر است، اما مرد ره می‌خواهد که این راه سخت را هموار کند. حقیقت عبودیت در نگاه امام صادق (علیه السلام) یعنی یک زندگی عارفانه که از آغاز تا پایان دو رکن اساسی «توحید» و «بندگی» بر آن سایه انداخته باشد. اما خود، در بخش‌های بعد، از حقیقت بندگی پرده برمی‌دارد.

نکته دوم عمل به دانسته‌ها است. مشکل بشریت «ندانستن» نیست، بلکه انجام ندادن دانسته‌ها بزرگ‌ترین مشکل گریبانگیر بشر است. عمل به خوبی‌ها و ترک بدی‌ها، در کنار علم، بسان دو بالی برای انسان است که وظیفه به کمال رساندن بشر را برعهده دارند و نکته آخر اینکه در یک زندگی توحیدمحور، هر چند که علم و عملی باشد، اگر توفیق الهی نباشد، رسیدن به اوج ممکن نیست. پرنده کمال طلب وجود آدمی، گذشته از دو بال علم و عمل، نیازمند راهنمایی و ارشاد حضرت حق است تا از خطرهای برهد و در حوادث و فتنه‌ها سره را از ناسره تشخیص دهد و این تنها به یاری یاریگر موجودات ممکن است.

واژه‌شناسی

أطرق الرجل: إذا سكت ولم يتكلم. وأطرق رأسه أي أماله وأسكنه. وأطرق الرجل أي أرخى عينه ينظر إلى الأرض.^{۱۴۴}

أُملى له في غيِّه: أطل. ملياً أي طويلاً.^{۱۴۵}

ثم أطرق ملياً: أي أرخه عينه ورأسه إلى الأرض زماناً طويلاً كأنه متفكر في أمر.^{۱۴۶}

متن (۳)

نگاه نخست

عنوان بصری به خوبی درمی‌یابد که مهم‌ترین کلید راهیابی به علم حقیقی، رسیدن به حقیقت عبودیت است. از این رو می‌خواهد بداند که چگونه می‌توان به آن دست یافت و امام نیز بهترین راه آن را بیان می‌کند: قلت: «یا شریف،» فقال: «قل یا أبا عبدالله،» قلت: «یا أبا عبدالله، ما حقيقة العبودية؟» قال: «ثلاثة أشياء: أن لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله إليه ملكاً لأن العبد لا يكون لهم ملك، يرون المال مال الله يضعونه حيث أمرهم الله تعالى به، ولا يدبر العبد لنفسه تدبيراً، وجملة اشتغاله فيما أمره الله تعالى به ونهاه عنه، فإذا لم ير العبد لنفسه فيما خوله الله تعالى ملكاً هان عليه الإنفاق فيما أمره الله تعالى أن ينفق فيه، وإذا فوض العبد تدبير نفسه على مدبره هان عليه مصائب الدنيا، وإذا اشتغل العبد بما أمره الله تعالى ونهاه لا يتفرغ منها إلى المراء والمباهاة مع الناس، فإذا أكرم الله العبد بهذه الثلاث هان عليه الدنيا وإبليس والخلق، ولا يطلب الدنيا تكاثراً وتفاخراً، ولا يطلب عند الناس عزا وعلواً، ولا يدع أيامه باطلاً، فهذا أول درجة المتقين، قال الله تعالى: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين»

واژه‌ها

الخول: ما أعطى الله سبحانه وتعالى الإنسان من النعم. قوله تعالى: وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم [۶/۹۴] أي تركتم ما ملكناكم وتفضلنا به عليكم في الدنيا فشغلكم عن الآخرة وراء ظهوركم، من قولهم خوله الله الشيء أي ملكه إياه.^{۱۴۷}

۱۴۴. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۰۵؛ سر فرو افکندن و لب فرو بستن.

۱۴۵. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۹۰.

۱۴۶. شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۳، ص ۴۲.

۱۴۷. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۶۶.

الهُونُ: الخَزْيُ. هَان عَلَيْهِ الشَّيْءُ: أَيْ سَهَلَ وَخَفَّ.^{۱۴۸}
فَوْضٌ: فَوْضٌ إِلَيْهِ الْأَمْرُ: صَيَّرَهُ إِلَيْهِ وَجَعَلَهُ الْحَاكِمَ فِيهِ. [وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَأَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، أَيْ أَتَّكَلُ عَلَيْهِ]. وَفِي حَدِيثِ الدَّعَاءِ: «فَوْضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ»؛ أَيْ رَدَدْتُهُ إِلَيْكَ.^{۱۴۹}
الْمُبَاهَاةُ: الْمَفَاخِرَةُ. وَتَبَاهَوْا أَيْ تَفَاخَرُوا.^{۱۵۰}

الْفُتْيَا، الْفُتُوى وَ الْفُتُوى: مَا أُفْتِيَ بِهِ الْفَقِيه. وَالْفُتْيَا تَبْيِينُ الْمَشْكِلِ مِنَ الْأَحْكَامِ، أَصْلُهُ مِنَ الْفَتَى وَهُوَ الشَّابُّ الْحَدِثُ الَّذِي شَبَّ وَقَوِيَ، فَكَأَنَّهُ يُقَوَّى مَا أَشْكَلَ بَيَانَهُ فَيَسِبُّ وَيَصِيرُ فُتْيًا قَوِيًّا، وَأَصْلُهُ مِنَ الْفَتَى وَهُوَ الْحَدِيثُ السَّنَّ.^{۱۵۱}

نگاه دوم

قرائت

قُلْتُ: «يَا شَرِيفُ»، فَقَالَ: «قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»، قُلْتُ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟» قَالَ: «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلِكًا لَأَنْ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَصْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ، وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا، وَجُمْلَةً اشْتَغَالَهُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ، فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَلِكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ، وَإِذَا فَوْضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا، وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ، فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَابْلِيسُ وَالْخَلْقُ، وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُّرًا وَتَفَاخُرًا، وَلَا يَطْلُبُ عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَعُلُوءًا، وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا، فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ الْمُتَّقِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.»

ترجمه

گفتم: «ای شریف»، گفت: بگو ای ابو عبدالله» گفتم: «ای ابو عبدالله، حقیقت بندگی چیست؟» فرمود: «سه چیز است: [اول] اینکه بنده آنچه را خدا به او عطا کرده است، ملک خود نپندارد؛ چون بندگان که مالک نمی‌شوند. مال را مال خدا می‌بینند و آن را در هر جا که خدای متعال فرمان داده است، خرج می‌کنند. [دوم] اینکه بنده برای خود تدبیری نداشته باشد و همه اشغالش را در آنچه خدای متعال به آن فرمان داده و یا بازداشته است، قرار دهد. [سوم اینکه] پس چون بنده در آنچه خدا به او عطا کرده است ملکیتی برای خود نمی‌بیند، برایش انفاق کردن در آنچه خداوند متعال فرمان انفاق داده است، آسان می‌آید و هنگامی که بنده تدبیر خود را به مدبرش وانهاد، مصیبت‌های دنیا بر وی آسان می‌شود و هنگامی که بنده به آنچه خداوند امر و نهی کرده است، مشغول شد، فرصتی برای ستیزه و فخرفروشی به مردم نمی‌یابد. پس چون خداوند، بنده را با این سه گرامی داشت؛ دنیا، ابلیس و مردم بر وی خوار می‌شوند و دنیا را از روی تکاثر و فخرفروشی نمی‌جوید و عزت و سربلندی نزد مردم را نمی‌طلبید و روزگارش را به باطل نمی‌گذرانید و این نخستین درجه پرهیزگاران

۱۴۸. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

۱۴۹. لسان العرب، ج ۷، ص ۲۱۰.

۱۵۰. کتاب العین، ج ۴، ص ۹۷.

۱۵۱. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۴۵.

است. خداوند متعال می‌فرماید: «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواستار برتری و تباهی در زمین نیستند و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

شرح

راهکارهای دستیابی به حقیقت عبودیت

نکته: در آغاز این متن تواضع عملی امام صادق (علیه السلام) روایت شده است. پرسش‌کننده به جای نام یا کنیه امام صادق (علیه السلام) از عبارت «شریف» استفاده می‌کند. عبارت «شریف»، بیانگر جایگاه والایی است که پرسش‌کننده برای آن حضرت در نظر گرفته است. برگردان فارسی «شریف» اصیل، باصل و نسب، بزرگ‌منش، بلندمرتبه، عالی‌رتبه، برجسته، صاحب‌نام، نامدار و نامور و ... است.^{۱۵۲}

با توجه به اینکه تمام این عناوین به حق شایسته آن حضرت است، ولی جلسه اخلاق و تدریس عرفان نباید با این عناوین آمیخته شود، بر این اساس، امام از عنوان بصری می‌خواهد که به جای واژه «شریف»، ایشان را با کنیه مخاطب سازد؛ چنانچه در میان عرب چنین مرسوم است.

آیا می‌توان به حقیقت بندگی دست یافت؟ در متن حاضر آمده است که «حقیقة العبودية ثلاثة أشياء ... فإذا أكرم الله العبد بهذه الثلاث ...». باید با مطالعه مطالب پیشین و دقت در آن‌ها کرامت‌های سه‌گانه الهی را پیدا کرد. این کرامت‌ها، که توفیق عمل به آن از جانب خدا است، مراحل سه‌گانه رسیدن به کمال است؛ یعنی، دستیابی به حقیقت عبودیت نیازمند گذراندن این راه است. سالک آن‌گاه می‌تواند عبادانه خدا را پرستش کند، که این مراحل را گذرانده باشد.

امام سه مرحله را راه‌هایی در عرض یکدیگر برای سالکان طریقت ترسیم می‌داند.

مرحله نخست: درک فقر ذاتی

خداوند عالم می‌فرماید: یا أيها الناس أنتم الفقراء إلى الله و الله هو الغنى الحميد.^{۱۵۳} سالک إلى الله با مطالعه آموزه‌های قرآنی درمی‌یابد که مالک اصلی خدا است و دیگران هرچه دارند، از او است. اما آنچه سالک باید در وجود خود وجدانی کند، آن است که با تمام وجود یقین کند که در این دنیا امانتدار نعمت‌های الهی است. تعبیر امام صادق (علیه السلام) در این زمینه بسیار دقیق است: «أن لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله إليه ملكاً لأن العبيد لا يكون لهم ملك».

اولاً: تعبیر به «یری» به جای «یعلم» می‌تواند این نکته را برساند که تنها، دانستن شرط نیست. دیدن، درک کردن و دریافتن مالکیت علی‌الاطلاق خدا در این مرحله شرط است (ر.ک: معنای لغوی «رأى - يرى»). ثانیاً: یکی از قوانین دوران برده‌داری این بود که بنده، هیچ‌گاه مالک اموالی که در اختیارش قرار دارد، نمی‌شود، حتی اگر مالک بنده آن ملک را به او بخشیده باشد، تا هنگامی که او عبد است، نمی‌توانست صاحب‌اختیار شود: «العبد وما فی یده لمولاه». در دایره پرستش حضرت حق نیز، از نگاه عرفانی و حقیقی، هیچ کس مالک اموال خویش نیست. البته باید توجه داشت که در حوزه فقه، مالکیت اعتباری معتبر است و نباید با حوزه عرفان خلط شود.

۱۵۲. فرهنگ عربی - فارسی معاصر، ص ۳۲۸.

۱۵۳. فاطر / ۱۵.

فواید باور کردن فقر ذاتی

الف) از بین رفتن دلبستگی

«هان علیه الإنفاق»؛ سالکِ اِلی الله وقتی دریافت که از خود چیزی ندارد و آنچه در دست او است، اموال عاریتی و امانتی است، هیچ‌گاه به آن‌ها دل نمی‌بندد. جان، فرزند، خانه، کاشانه، اساس و ثروت او مالکی دارد و تنها در مدت کوتاه حضور سالک در دنیا او، بسان انباردار، اموال مولایش را حفظ می‌کند. هرگاه مولا بخواهد، امانت‌ها را بازپس می‌گیرد. پس هیچ یک از این نعمت‌ها پایدار نیست و آن را که نباید، دلبستگی را نشاید.

سالکِ اِلی الله وقتی می‌داند که اموال و دارایی از سوی خدا است، بنابراین به راحتی، همان‌گونه که او فرموده است، اموال را خرج می‌کند و مالیات‌های شرعی‌اش (زکات، خمس و ...) را می‌پردازد: «هان علیه الإنفاق فیما أمره الله ...» و به گاه شهادت فرزندش، صبر پیشه می‌کند؛ چرا که می‌داند که همه این‌ها به منزله بازگرداندن اموال به صاحبش است: «یرون المال، مال الله یضعونه حیث أمر الله».

ب) درک پستی دنیا (هان علیه الدنيا)

دنیا برای دنیادوستان جمالی و جبروتی دارد. وقتی سالک با دل خودش بپذیرد که مالک آنچه در دنیا است، تنها خدا است و دیگران هرچه دارند، به عاریه و امانت گرفته‌اند، دیگر دنیا و دنیامداران برایش ارزشمند نخواهد بود؛ چه اینکه هیچ کس با اموال دیگری مباحات و تفاخر نمی‌کند. کارمندی که وظیفه‌اش رانندگی اتومبیل‌های گران‌قیمت اداره است، به خود اجازه نمی‌دهد که به دیگران فخرفروشی کند. دنیادوستان نیز او را به دلیل رانندگی این اتومبیل احترام نمی‌کنند.

اهل دنیا در دنیا غوطه‌ورند و از این رو از مالک اصلی غافل شده‌اند. کدام یک از اولیای الهی و مؤمنان راستین را دیده‌اید که برای ثروت دیگران سر تعظیم فرود آرند. از این رو است که ناداران بیش‌ترین بدنه اصحاب پیامبران و اولیا را تشکیل می‌دهند.

وقتی سالک به این درجه دست یابد، ثروت اندک و بسیار، او را از راه حق دور نمی‌سازد و ساختار فکری و عقیدتی وی را مخدوش نمی‌کند.

مرحله دوم: واگذاری امور به خدا

«لایدبر العبد لنفسه تدبیراً»؛ از این مرحله در فرهنگ اسلامی به «تفویض» یاد شده است. «تفویض» با «توکل» تفاوت دارد. در تفویض، انسان تمام کارهای خویش را به خدا واگذار می‌کند و برای خود هیچ نقش و اثری در نظر نمی‌گیرد، اما در توکل، انسان، خداوند را وکیل خود قرار می‌دهد؛^{۱۵۴} یعنی، برای خود نقش مؤکل را حفظ می‌کند.

علامه طباطبایی مرز تفاوت این دو کردار را به زیبایی تبیین فرموده‌اند:

تفویض این است که بنده، اموری را که به او نسبت داده می‌شود، به خدا برگرداند و در این صورت حال کسی را دارد که هیچ‌کاره است و در هیچ کاری به او مراجعه نمی‌شود و توکل این است که بنده خدای خود را در تصرفاتش وکیل قرار دهد.^{۱۵۵}

۱۵۴. ر.ک: مجله علوم حدیث، ش ۱۳، ص ۱۹ به بعد.

۱۵۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۵۳.

تفویض، نیازمند وجدانی شدن علومی است که رهرو راه حق آنها را می‌داند. بیتی از دیرباز بر زبان‌ها است:

هرچه خدا خواست، همان می‌شود نه این، نه آن، فقط همان می‌شود
به بیان دیگر رهرو اگر این دانش را حس کند که تدبیرکننده او کسی است که مدبر، مشفق و حکیم است، به راحتی کارها را به او می‌سپارد و هرچه را که پیش آید، می‌پذیرد؛ همان‌گونه که در یک سفر طولانی، مسافران وقتی از صفات مدیریتی مدیر خویش آگاه باشند و توانایی او را در امور بدانند، با دلگرمی بیش‌تری با او همسفر می‌شوند.

بررسی این صفات نشان می‌دهد که ریشه تفویض چیست.
- خداوند «مدبر» است؛ یعنی، مدیری لایق است که آن سوی مشکلات را می‌داند و به راحتی می‌تواند آنها را حل کند.
- خداوند «مشفق» است؛ مهربانی و دلسوزی مادر به فرزند یک حقیقت انکارناپذیر است. اما دلسوزی خدا به بندگانش بسیار بیش‌تر از دلسوزی مادر به فرزندش است.
- خداوند «حکیم» است؛ خردمندی خدا و حکمت او سبب می‌شود که هر کاری را، به هنگام و به بهترین شکل ممکن، انجام دهد.

این سه صفت الهی از مهم‌ترین بنیان‌های تفویض است. هر کس با توحید صفاتی خدا دمخور باشد، نگاهش به دنیا و حوادث آن دگرگون می‌شود؛ به گونه‌ای که تحمل سختی‌ها برایش آسان می‌شود. برای مثال فرد مجردی که تصور می‌کند با ازدواج با فلان گزینه خوشبخت خواهد شد، باید به توحید صفاتی خدا چنگ زند و امور را به او واگذارد. اگر خیر و مصلحت وی در این ازدواج باشد، حق تعالی آن را برگزار خواهد کرد وگرنه چنین وصلتی رخ نخواهد داد. در این میان کسی که در واگذاری این امر به خدا، اطمینان می‌کند، امید به زندگی در دلش جوشان است؛ چه اینکه اگر امر ازدواج صورت نگیرد، او می‌داند که خدا «مدبر» است. پس چه بسا مشکلاتی بعدها رخ خواهد داد. از سوی دیگر می‌داند که خدا «دلسوز» است؛ بنابراین خیرخواه او است و حتماً آن فرد برای او مناسب نبوده است. دست آخر اینکه حق تعالی حکیم است. بنابراین به‌هنگام و به‌موقع، در اینجا یا در جای دیگر، این نیاز او را به بهترین شکل برطرف خواهد ساخت. آری، خداوند بزرگ و بی‌همتا است.

فواید واگذاری امور به خدا

الف) تحمل سختی‌ها

«هان علیه مصائب الدنيا»؛ از مهم‌ترین مهارت‌های علمی در مبارزه با مصائب دنیا، شناخت صفات خدا و تفویض امور به او است. هرگاه در سختی‌ها به این دو نکته توجه کنیم، ناخودآگاه التیامی را برای زخم‌های خویش فراهم ساخته‌ایم.

دنیا، محل راحتی مؤمنان نخواهد بود. آنان باید در این دار بلا با مشکلات و امتحانات الهی دست و پنجه نرم کنند تا در دارِ قرار به راحتی ابدی آرام گیرند.

زندگی اولیای خدا با سختی‌های بسیار همراه بوده است، اما این سختی‌ها از آنان، فولادهای آبدیده‌ای ساخت که ایمانشان هر روز استوارتر از دیروز بود. هر که بیش‌تر به حضرت حق نزدیک‌تر باشد، دشواری‌هایش

بیش‌تر می‌نمود. زندگانی امامان معصوم، پیامبران اولوالعزم و ایوب نبی، شاهدی بر این مدعا است که «البلاءُ لِلّٰه».

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند
اولیای خدا با چه نیرویی این همه سختی را تحمل می‌کردند؟ شناخت صفات خدا و تفویض امور به او را می‌توان از اساسی‌ترین راهکارهای مقابله با مصائب و سختی‌ها دانست. امام حسین (علیه السلام)، در روز عاشورا، پس از آن همه حوادث تلخ و سخت، خطاب به حضرت حق می‌گوید: «آنچه که تحمل این مصائب را برای من هموار ساخته است، این است که همه این‌ها در مقابل دیدگان تو است [و تو آن را می‌بینی و خود چنین خواسته‌ای]» و چه زیبا زینب کبری - عالمه غیرمعلمه - در پاسخ ددمنشان کاخ اموی، در یادکرد مشکلات سفر و روز عاشورا، می‌فرماید: «وما رأیت إلا جمیلاً».^{۱۵۶} آری، آنچه دوست برای دوست خواهد، هر چه باشد، زیبا است.

ب) خواری شیطان

گفته شد که تفویض، تجلی توحید صفاتی در بندگان است. شیطان، دشمن سوگندخورده بشریت است. بهترین شیوه مقابله با این دشمن، چنگ زدن به توحید است. بهترین وقتی که شیطان، عرصه را برای وسوسه آماده می‌بیند، به گاه بروز مشکلات و سختی‌ها است. تنها کسی می‌تواند در مقابل گفته‌های نکوهیده او مقاومت کند که با خدا باشد، خدا را بشناسد، به او اطمینان کند و امور را به او واگذارد، مانند سربازی که در صحنه جنگ، با شناختی که از فرمانده خویش دارد، مانند کوه در مقابل دشمن می‌ایستد. او می‌داند که فرمانده‌اش کارآزموده و باتجربه است و ضعف دشمن و ناکارایی او برایش روشن است. بنابراین، مقاومت و اطاعت را به بهترین شکل ترسیم می‌کند.

مرحله سوم: پرداختن به تکالیف الهی

«جملة اشتغاله فیما أمره الله تعالى به ونهاه عنه»؛ کسی که می‌خواهد به حقیقت عبودیت دست یابد، باید به «شریعت» پای‌بند باشد. او بنده و مطیع است. اطاعت از خدا سرلوحه رهرو راه حق است و دین اسلام نیز برای تمام ساعت‌های زندگی برنامه دارد.

در انجام برنامه‌های عبادی و پرهیز از محرّمات است که بنده از غیربنده شناخته می‌شود. ابراهیم (علیه السلام)، که مفتخر به نشان عبد صالح خدا است، از آن رو پله‌های کمال را طی کرد که هر چه مولا فرمود، اطاعت نمود و هر چه انجام داد، تنها برای کسب رضایت حضرت حق بود:
قل إن صلاتی ونسکی ومحیایی ومماتی لله رب العالمین ؛ خداوند، به او دستور داد تا با طاغوتیان عصرش مبارزه کند، همسرش را تنها در بیابانی خشک و دورافتاده رها کند و فرزندش را در راه او قربانی کند، و او تمام دستورهای حق را مطیعانه به گوش جان خرید.

بندگی کن تا که سلطانت کنند تن رها کن تا همه جانت کنند
بگذر از فرزند و جان و مال خویش تا خلیل الله دورانست کنند

۱۵۶. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

فواید انجام تکالیف

الف) پرهیز از گناهان اجتماعی

«وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهَا إِلَى الْمَرَاءِ وَالْمَبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ»؛ سالکِ اِلَى الله با اطاعت از دستورهای دینی، زندگی خود را در چارچوب یک برنامه متکامل بازسازی می‌کند. او از ورود به محدوده خط قرمز دین پرهیز می‌کند. گذشته از پای‌بندی به ترک محرمات فردی، جامعه نیز او را فردی مؤمن می‌داند.

از این رو در خانه، محل کار، خیابان و کوچه مراقب کردار خویش است و عملکرد خود را با الگوهای دینداری مقایسه می‌کند. تحمل اذیت‌های مردم کوچه و همسایه بخشی از برنامه دینداری او است. اخلاق اجتماعی سبب می‌شود که در مقابل دیگران فروتن باشد و از خطاهای آنان درگذرد و از مباحات به مردم و جدال با ایشان پرهیزد که این‌ها از نشانه‌های گناهکاران است: «لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهَا إِلَى الْمَرَاءِ وَالْمَبَاهَاةِ».

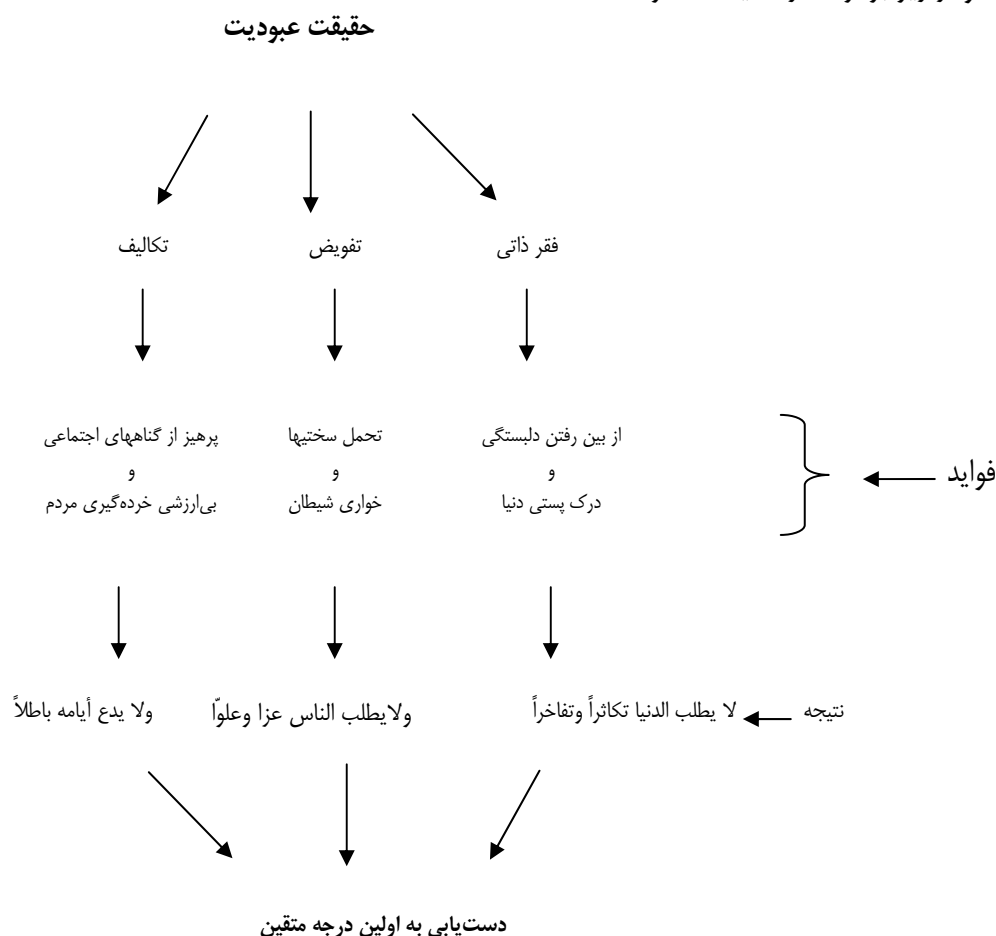
ب) نادیده گرفتن خرده‌گیری مردم

مردمی که دنیا را مهم‌ترین هدف خویش می‌دانند، حرکت مؤمنانه بندگان الهی را درک نمی‌کنند. از نگاه ایشان، مؤمنان همواره مغبون و زیانکار هستند. گاه دلسوزانه و گاه مغرضانه به مؤمنان خرده می‌گیرند و آنان را از ادامه حرکت در راه مستقیم بازمی‌دارند. البته گاهی سخنان دنیامداران، دل مؤمنانی را که در راه خود استوار نیستند، دچار تردید می‌کند، اما به خدا پیوستگان راستین، همواره در مقابل تمام خرده‌گیری‌های دنیادوستان، مقاومت می‌کنند: لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ^{۱۵۷} آنان راه را از چاه شناخته و اهداف دنیامداران را می‌شناسند. بنابراین، در راه خویش محکم و استوار، همچون کوه، ایستاده‌اند که «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ»^{۱۵۸}. بدین‌سان رهرو راه حق هنگامی که این سه مرحله را طی کند، به نتایج سودمند فردی و اجتماعی دست می‌یابد و پس از گذراندن این مراحل، تازه به نخستین درجه یقین می‌رسد.

۱۵۷. مائده/ ۵۴.

۱۵۸. این عبارت مشهوری است که در بین عربها شایع است. دلیلی بر روایت بودن آن در دست نیست. ملاصالح مازندرانی در شرح اصول کافی این کلام را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت داده است: «الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ، لَا تَحْرُكَ الْعَوَاصِفُ»؛ شرح اصول کافی، ج ۹، ص ۱۸۱. اما باید دانست که مضمون و شبیه این متن در روایات آمده است؛ امام باقر (علیه السلام): «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ، الْجَبَلُ يَسْتَقِلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يَسْتَقِلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱.

نمودار زیر برگرفته از حدیث حاضر است:



تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقين .

متن (۴)

نگاه نخست

قلت: «يا أبا عبد الله، أوصني» فقال: «أوصيك بتسعة أشياء؛ فإنها وصيتي لمريدي الطريق إلى الله عز وجل والله أسأل أن يوفقك لاستعماله: ثلاثة منها في رياضة النفس وثلاثة منها في الحلم وثلاثة منها في العلم فاحفظها وإياك والتهاون بها».

عنوان بصری خواهان دست‌یابی به علم حقیقی یا لدنی است. او گمشده خویش را نزد جعفر بن محمد یافته است. امام صادق (علیه السلام)، هنگامی که تشنگی عنوان را درمی‌یابد، راه‌های دست‌یابی به علم حقیقی را به صورت اجمالی بیان می‌کند. عنوان، هر چند پاسخ خویش را یافته است، اما دوست دارد از فرمایشات امام صادق (علیه السلام) بیش‌تر بهره‌مند شود. از این رو از حضرتش سفارش اخلاقی ویژه‌ای را می‌خواهد.

بسیاری از اصحاب معصومان، هنگامی که ایشان را درک می‌کردند، با عباراتی نظیر «عظنی وأوصني» توصیه‌های ویژه‌ای را درخواست می‌کردند. اهل بیت نیز، به فراخور حال افراد، نصیحت‌های متناسبی بیان می‌فرمودند.

امام صادق (علیه السلام) نیز در پایان این جلسه نصیحت‌های زیبایی را به عنوان بصری بیان می‌کند و از او می‌خواهند تا مجلس را ترک کند و امام را برای عبادت و اعمال شخصی‌اش آزاد بگذارد.

نگاه دوم

قرائت

قُلْتُ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْصِنِي» فَقَالَ: «أَوْصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ؛ فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُؤَفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ فَاحْفَظْهَا وَإِيَّاكَ وَالتَّهَافُونَ بِهَا».

ترجمه

گفتم: «ای ابوعبدالله، به من سفارشی کن». فرمود: «تو را به نه چیز سفارش می‌کنم؛ که آن سفارش من به پویندگان راه خداوند عزوجل است و از خدا می‌خواهم که تو را در به کار بستن آنها موفق فرماید: سه سفارش در ریاضت نفس، سه سفارش در بردباری و سه سفارش در دانش است. آنها را حفظ کن و مباد که در آنها سستی کنی.

شرح

امام صادق (علیه السلام) توصیه‌هایی را برای تمام رهروان راه حق بیان می‌کند که عمل به آنها سبب پیمودن صحیح راه کمال است. این فرمایشات در سه محور اساسی تبیین شده است: الف) ریاضت؛ ب) بردباری؛ ج) دانش.

سالک حقیقی اگر می‌خواهد پله‌های ترقی معنوی را ببیماید، باید در این امور با جدیت تمام تلاش کند. ریاضت، سبب توانمند شدن روح است و بردباری، ابزاری برای تحمل ناملايمات زندگی است. اما علم چراغی تابناک فراروی رهرو است. این سه، نیازهای اصلی سالک‌ها به الله است. اما نگاه امام صادق (علیه السلام) در ترسیم هر یک از این اساس، با یافته‌ها و یافته‌های عنوان بصری متفاوت است. امام تمام این موارد را در دایره شرع بیان می‌کند. پای‌بندی به این موارد می‌تواند انسان را در تمام عرصه‌های زندگی معنوی موفق بدارد. سپس امام سفارش اصلی را، در ضمن این محور، بیان می‌کند.

متن (۵)

نگاه نخست

قال عنوان: «ففرغت قلبي له». فقال: «أما اللواتي في الرياضة: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُوْرثُ الْحِمَاةَ وَالْبَلَهَ، وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمَ اللَّهَ، وَاذْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «مَا مَلَأَ أَدَمِي وَعَاءَ شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، فَإِنْ كَانَ لَا بَدَّ فَتَلْتِ لَطْعَامَهُ وَتَلْتِ لَشْرَابَهُ وَتَلْتِ لِنَفْسِهِ».

نگاه دوم

قرائت

قال عنوان: «فَفَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ». فَقَالَ: «أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ فَإِنَّهُ يُوْرُثُ الْحَمَاقَةَ وَالْبُلْهَ، وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمَّ اللَّهُ، وَادْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله): «مَا مَلَأَ أَدَمِيُّ وَعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ، فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَثُلُثُ لِطْعَامِهِ وَثُلُثُ لِشْرَابِهِ وَثُلُثُ لِنَفْسِهِ».

ترجمه

عنوان گفت: «پس دل به او سپردم». فرمود: «اما آنچه مربوط به ریاضت نفس است: زنه‌ار که آنچه را بدان اشتها نداری، بخوری که موجب حماقت و ناهم‌می می‌گردد و جز هنگام گرسنگی مخور و هنگامی که می‌خوری، حلال بخور و نام خدا را ببر و حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آر: «آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرد». پس حال که ناچاری، یک سوم معده را برای خوراکه یک سوم را برای نوشیدنی و یک سوم را برای هوا بگذار».

واژه‌شناسی

بُلْهٌ: «بَلْهٌ - بَلْهَاءٌ وَبِلَاهَةٌ»: ضعف عقله، و غلبت علیه الغفلة فهو أبلهٌ وهى بُلْهَاءٌ جمع بُلْهٌ.

شرح

از دیرباز توصیه مشترک تمام رهبران صوفیه، به مریدان خویش پروراندن روح و ریاضت نفس بوده است. حتی گروه‌های معنوی‌جو نیز همواره یکی از اصول بنیادی ترقی خویش را ریاضت می‌دانند. در نگاه آنان ریاضت، سختی دادن به بدن، به شیوه‌های گوناگون، برای پروراندن روح است. گاه فردی، مدت‌ها از خوردن غذا چشم می‌پوشد و یا بخشی از خوردنی‌ها را بر خود حرام می‌کند تا بتواند بر روح خویش سلطه یابد. هر چند این ریاضت‌ها، دستاوردهایی نیز دارند، اما در نگاه دین مبین اسلام، پیروی از این‌گونه ریاضت‌ها نکوهیده است.

امام صادق (علیه السلام) بهترین ریاضت را، که سبب پرورش روح نیز می‌شود، در سه چیز می‌داند:

الف) خوردن به هنگام گرسنگی (ولا تأکل إلا عند الجوع)؛

ب) پرهیز از خوردن به هنگام فقدان اشتها؛

ج) خوردن حلال همراه با نام خدا.

این دستورات، پرخوری و بیهوده‌خوری را ممنوع می‌کند و از سوی دیگر، تنها خوراک حلال را سبب ریاضت نفس می‌شمرد؛ یعنی، پایداری به بایدها و نبایدهای فقهی در تعالی روح تأثیر مستقیم دارد. افزون بر این، شکم پر، همان‌گونه که مبعوض حضرت حق است، از نفوذ و بروز نورانیت در روح نیز جلوگیری می‌کند. امام، این مطلب را با استناد به حدیثی از پیامبر خدا تبیین می‌کنند.

متن (٦)

نگاه نخست

أما اللواتي في الحلم: فمن قال لك: «إن قلت واحدة، سمعت عشرة» فقل: «إن قلت عشرة، لم تسمع واحدة»، ومن شتمك فقل: «إن كنت صادقاً فيما تقول، فالله أسأل أن يغفرها لي، وإن كنت كاذباً فيما تقول، فالله أسأل أن يغفرها لك»، ومن وعدك بالجفاء، فعده بالنصيحة والدعاء.

امام، سفارش دیگر را نیز برای سالکان راه حق بیان می‌دارند. در سفارش‌های مربوط به بردباری، به حضور سالک در جامعه نیز توجه می‌کنند که چه بسا ناملایماتی برای انسان در حال خودسازی به وجود آید. سالک باید این مشکلات را تحمل کند و حتی، بالاتر از آن، با برخوردی بزرگ‌منشانه از کنار آن‌ها کریمانه عبور کند. از توصیه‌های این بخش می‌توان مهارت‌های اجتماعی در برخورد با جاهلان را برداشت کرد.

نگاه دوم

قرائت

أما اللواتي في الحلم: فمن قال لك: «إن قلت واحدة، سمعت عشرة» فقل: «إن قلت عشرة، لم تسمع واحدة»، ومن شتمك فقل: «إن كنت صادقاً فيما تقول، فالله أسأل أن يغفرها لي، وإن كنت كاذباً فيما تقول، فالله أسأل أن يغفرها لك»، ومن وعدك بالجفاء، فعده بالنصيحة والدعاء.

ترجمه

و اما سفارش‌هایم در بردباری: هر کس به تو گفت: «اگر یک سخن بگویی، ده سخن می‌شنوی»، به او بگو: «اگر ده تا بگویی، یکی هم نمی‌شنوی». هر کس تو را دشنام داد، به او بگو: «اگر در آنچه می‌گویی راستگو باشی، از خدا می‌خواهم که آنها را بر من بیامزد و اگر در آنچه می‌گویی دروغگو باشی، از خدا می‌خواهم که آنها را بر تو بیامزد» و هر کس تو را به ستم تهدید کند، او را به نصیحت و دعا وعده ده.

متن (٧)

نگاه نخست

وأما اللواتي في العلم: فاسأل العلماء ما جهلت، وإياك أن تسألهم تعنتاً وتجربة، وإياك أن تعمل برأيك شيئاً، وخذ بالاحتياط في جميع ما تجد إليه سبيلاً، واهرب من الفتيا هربك من الأسد، ولا تجعل رقبتك للناس جسراً، قم عني يا أبا عبد الله فقد نصحت لك، ولا تفسد عليّ وردي فإني امرؤ ضنين بنفسي، والسلام.

نگاه دوم

قرائت

وأما اللواتي في العلم: فاسأل العلماء ما جهلت، وإياك أن تسألهم تعنتاً وتجربة، وإياك أن تعمل برأيك شيئاً، وخذ بالاحتياط في جميع ما تجد إليه سبيلاً، واهرب من الفتيا هربك من الأسد، ولا تجعل رقبتك للناس جسراً، قم عني يا أبا عبد الله فقد نصحت لك، ولا تفسد عليّ وردي فإني امرؤ ضنين بنفسي، والسلام.

ترجمه

و اما آنچه مربوط به دانش است: آنچه را نمی‌دانی از دانشمندان بپرس. مبدا که برای به تنگنا انداختن و آزمایش بپرسی و زنه‌ار که در کاری به رأی خود عمل کنی و در هرچه که می‌توانی، احتیاط کن و از فتوا دادن، همچون گریختن از شیر، بگریز و گردنت را پل مردم قرار مده. ای ابوعبدالله، از نزدم برخیز که تو را نصیحت کردم و مانع ذکر و ورودم مشو که من بر [وقت] خود حساس و سخت گیرم. والسلام.

واژه‌شناسی

الضن، الضنة والمضنة: كل ذلك من الإمساك والبخل، تقول: رجل ضنين: [أى رجل بخيل].^{۱۵۹}

شرح

آخرین بخش از رهنمودهای امام ششم، توصیه به علم‌آموزی و پیروی از دانشمندان است. سالک نباید به اجتهاد خود طیّ طریق کند. او در این راه پرخطر، همچو موسی، نیازمند پیروی از خضر است و در زندگی روزمره نیز، موحد کسی است که آنچه از نیازمندیهایش را نمی‌داند، از عالمان بیاموزد. و اگر علم صحیح برای انسان حاصل نشد، احتیاط را از دست ندهد که شرط خردمندی است. در آخرین سفارش، امام صادق (علیه السلام)، عنوان را از فتوا دادن برحذر می‌دارد؛ چرا که بحث فقاقت و فتوا دادن کاری دشوار و بس خطیر است. در پایان جلسه، امام صادق (علیه السلام) خود را به وقت خویش بخیل می‌داند و از عنوان می‌خواهد تا پرسش دیگری مطرح نکند و بیش از این خلوت عبادی حضرت صادق را از بین نبرد.

ضمیمه

متن کامل ترجمه حدیث عنوان بصری

عنوان بصری، مردی سالمند که ۹۴ سال عمر کرده بود، می‌گوید: «سال‌ها با مالک بن انس رفت و آمد داشتم، اما چون جعفر صادق (علیه السلام) در مدینه حضور یافت، با وی باب رفت و آمد را گشودم و دوست داشتم، همان‌گونه که از مالک کسب معرفت می‌کردم، از وی نیز کسب فیض کنم. پس روزی به من فرمود: «من مردی هستم که تحت نظر حکومت هستم و با این همه برای هر ساعتی از ساعت‌های شب و روز، ذکر و وردی دارم، پس مرا از ذکر و بازمدار و از مالک کسب فیض و با وی رفت و آمد کن؛ همان‌گونه که قبلاً می‌کردی.» من از این موضوع غمگین شدم و از نزد او بیرون آمدم و پیش خود گفتم: «اگر خیری در من می‌دید، مرا از آمد و شد و بهره‌مندی از خود باز نمی‌داشت.»

به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتم و بر وی سلام دادم و فردای آن روز دوباره به روضه [میان قبر و منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله)] بازگشتم و دو رکعت نماز خواندم و گفتم: «خدایا! خدایا! از تو می‌خواهم که دل جعفر را بر من نرم کنی و مرا از دانشش روزی دهی تا با آن به راه راست رهنمون شوم.» اندوهناک و غمگین به خانه‌ام بازگشتم و دیگر با مالک بن انس رفت و آمد نکردم؛ چون دلم از دوستی جعفر لبریز گشته بود و از خانه، جز برای نمازهای واجب، بیرون نیامدم تا اینکه طاقتم تمام شد. چون سینه‌ام تنگ

۱۵۹. العین، ج ۷، ص ۱۰.

شد، کفش به پا کردم و ردا بر دوش افکندم و پس از نماز عصر قصد خانه جعفر را کردم. چون به در خانه‌اش رسیدم، اجازه خواستم. خادمش بیرون آمد و گفت: «نیازت چیست؟» گفتم: «سلام دادن به آن بزرگوار». گفت: «به نماز ایستاده است».

روبه‌روی در نشستم و اندکی بیش درنگ نکرده بودم که خادمش بیرون آمد و گفت: «به برکت خدا وارد شو». داخل شدم و بر او سلام دادم و او پاسخ داد و گفت: «بنشین خدایت بیامرزد». آن‌گاه مدتی دراز سر به زیر افکند و خاموش ماند. سپس سرش را بلند کرد و گفت: «کنیهات چیست؟» گفتم: «ابوعبدالله». فرمود: «خداوند، کنیهات را باقی و تو را به خشنودی‌اش موفق بدارد». پیش خود گفتم: «اگر از دیدار و عرض سلام به او، بهره‌ای جز همین دعا نبود، خود بسیار است».

سپس مدتی دراز سر به زیر افکند و خاموش ماند و سپس سر بلند کرد و گفت: «ای ابوعبدالله، نیازت چیست؟» گفتم: «از خداوند خواسته‌ام که دلت را بر من نرم کند و از دانشت روزی‌ام سازد و امیدوارم که خداوند متعال خواسته‌ام را درباره آن بزرگوار اجابت کرده باشد». گفت: «ای ابوعبدالله، دانش با یادگیری نیست، بلکه نوری است که در دل هر کس که خداوند تبارک و تعالی هدایتش را بخواهد، تابیده می‌شود. اگر دانش را می‌خواهی، نخست از نفس خود حقیقت بندگی را بخواه و دانش را با عمل به آن بخواه و از خداوند، فهم را بخواه که به تو می‌فهماند».

گفتم: «ای شریف»، گفت: «بگو ای ابوعبدالله»، گفتم: «ای ابوعبدالله، حقیقت بندگی چیست؟» فرمود: سه چیز است: [اول] اینکه بنده آنچه را خدا به او عطا کرده است، ملک خود نپندارد؛ چون بندگان که مالک نمی‌شوند. مال را مال خدا می‌بینند و در هر جا که خدای متعال فرمان داده است، آن را خرج می‌کنند. [دوم] اینکه بنده برای خود تدبیری نداشته باشد و همه اشتغالش را در آنچه خدای متعال به آن فرمان داده و یا بازداشته است، قرار دهد. [سوم] اینکه پس چون بنده در آنچه خدا به او عطا کرده است ملکیتی برای خود نمی‌بیند، برایش اتفاق کردن در آنچه خداوند متعال فرمان اتفاق داده است، آسان می‌آید و هنگامی که بنده، تدبیر خود را به مدبرش وانهاد، مصیبت‌های دنیا بر وی آسان می‌شود و هنگامی که بنده، به آنچه خداوند امر و نهی کرده است مشغول شد، فرصتی برای ستیزه و فخرفروشی به مردم نمی‌یابد. پس چون خداوند، بنده را با این سه گرامی داشت، دنیا، ابلیس و مردم بر وی خوار می‌شوند و دنیا را از روی تکاثر و فخرفروشی نمی‌جوید و عزت و سربلندی نزد مردم را نمی‌طلبید و روزگارش را به باطل نمی‌گذرانید و این نخستین درجه پرهیزگاران است. خداوند متعال می‌فرماید: «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواستار برتری و تباهی در زمین نیستند و عاقبت از آن پرهیزگاران است».

گفتم: «ای ابوعبدالله، به من سفارش کن». فرمود: «تو را به نه چیز سفارش می‌کنم؛ که آن سفارش من به پویندگان راه خداوند عزوجل است و از خدا می‌خواهم که تو را در به کار بستن آنها موفق فرماید. سه سفارش در ریاضت نفس، سه سفارش در بردباری و سه سفارش در دانش است. آنها را حفظ کن و مباد که در آنها سستی کنی».

عنوان گفت: «پس دل به او سپردم». فرمود: «اما آنچه مربوط به ریاضت نفس است: زنهار که آنچه را بدان اشتها نداری، بخوری که موجب حماقت و ناهمی می‌گردد و جز هنگام گرسنگی مخور و هنگامی که می‌خوری، حلال بخور و نام خدا را ببر و حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به یاد آر: «آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرد». پس حال که ناچاری، یک سوم معده را برای خوراکه یک سوم را برای نوشیدنی و یک سوم را برای هوا بگذار».

و اما سفارش‌هایم در بردباری: هر کس به تو گفت: «اگر یک سخن بگویی، ده سخن می‌شنوی»، به او بگو: «اگر ده تا بگویی، یکی هم نمی‌شنوی». هر کس تو را دشنام داد، به او بگو: «اگر در آنچه می‌گویی راستگو باشی، از خدا می‌خواهم که آنها را بر من بیامرزد و اگر در آنچه می‌گویی دروغگو باشی، از خدا می‌خواهم که آنها را بر تو بیامرزد» و هر کس تو را به ستم تهدید کند، او را به نصیحت و دعا وعده ده. و اما آنچه مربوط به دانش است: آنچه را نمی‌دانی از دانشمندان بپرس. مبدا که برای به تنگنا انداختن و آزمایش بپرسی و زنه‌ار که در کاری به رأی خود عمل کنی و در هرچه که می‌توانی احتیاط کن و از فتوا دادن، همچون گریختن از شیر، بگریز و گردنت را پل مردم قرار مده. ای ابوعبدالله، از نزدم برخیز که تو را نصیحت کردم و مانع ذکر و وردم مشو که من بر [وقت] خود حساس و سخت‌گیرم.

جلسة تشتم

٧٢	اهداف درس
٧٢	كتاب مائة كلمة
٧٣	مطلوب كل طالب
٧٣	شرح ابن ميثم
٧٤	شرح عبدالوهاب
٧٤	متن (١)
٧٥	متن (٢)
٧٧	متن (٣)
٧٩	متن (٤)
٨١	متن (٥)

اهداف درس

آشنایی با:

✓ شرح کلمات قصار؛

✓ شارحان سخنان برگزیده امام علی (علیه السلام).

امام علی (علیه السلام)، در فضایل و مناقب، گوی سبقت را از دیگران ربوده است. او را همسانی نیست تا در برتری‌اش تردید شود. درخشندگی برتری‌های آن امام همام، بسان خورشید، یکه و تنها می‌نماید. «علی» را «امام بیان» دانسته‌اند؛ چه اینکه در عرب احدی، در فصاحت و بلاغت، با او هم‌طراز نبود. این ویژگی ارزشمند سبب شده است تا بخشی از بیانات آن حضرت، همواره از گزند کینه‌توزان، در امان بماند.

کتاب مائة كلمة

توجه به گردآوری سخنان ادیبانه امیر مؤمنان از دیرباز وجود داشته است و به نظر می‌رسد که همین انگیزه، در گردآوری نهج البلاغه مؤثر بوده است. تا آنجا که ما می‌دانیم، یکی از نخستین افرادی که به گردآوری و تدوین سخنان امام علی (علیه السلام) همت گماشت، ادیب و سخن‌شناس شهیر عرب، «جاحظ» (زنده در ۲۵۰ - ۱۶۰ هـ) است.

او شماری از سخنان امام علی (علیه السلام) را گرد آورد و در نگارش‌های خویش از آن بهره برد. یکی از متون برگزیده وی حاوی «یکصد کلمه از کلمات قصار» امام علی (علیه السلام) است که تاکنون جاویدان مانده است. این کتاب کهن‌ترین اثری است که احادیث امام علی (علیه السلام) را در خود جای داده و تا امروز باقی مانده است.

در مقدمه یکی از دست‌نوشته‌های مطلوب کل طالب (شرح یکصد کلمه از کلمات قصار) متنی از شاگرد جاحظ آمده است که خواندنش سودمند است:

ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر^{۱۶۰} (م ۲۸۰ هـ) می‌گوید:

۱۶۰. ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر (۲۸۰ - ۲۰۴ هـ) معروف به ابن‌طیفور است. او در مرو و بغداد می‌زیسته است و از این رو او را کاتب خراسانی و گاه بغدادی خوانده‌اند. اصالت وی مرورودی است. او را یکی از بلیغان، شاعران و راویان قرن سوم دانسته‌اند که کتابی با عنوان بغداد نگاشته است که اخبار خلفا را گرد آورده است؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۴۳۳. بلاغات النساء نیز یکی دیگر از آثار او است. ابن‌ندیم، او را بسیار ستوده و از او ده‌ها کتاب، که بیش‌تر دیوان اشعار است، نام برده است؛ فهرست ابن‌ندیم، ص ۱۶۳. گفتنی است که یکی از مصادر اصلی خطبه حضرت زهرا (سلام الله علیها) کتاب بلاغات النساء ابن‌طیفور است؛ بلاغات النساء، ج ۴، ص ۲۱۱.

مرا با ابوعثمان، عمرو بن بحر الجاحظ، مدتی مدید مجالست و مصاحبت بود و با او مخالطت داشتم و جاحظ همی‌گفتی که امیر المؤمنین، علی بن ابی‌طالب (رضی الله عنه) را صد کلمه است که هر کلمه‌ای برابر هزار کلمه باشد از فضیلت و حکمت و فصاحت و بلاغت، و این صد کلمه از محاسن سخن عرب است و از أحاسن سخن‌های ایشان داشته‌اند. و من به مدتی دراز از او التماس همی‌کردم و از او می‌درخواستم تا این صد کلمه را از بهر من به هم آرد و یا بر من املا کند و او مرا وعده همی‌داد و طریق تغافل همی‌سپرد و بدان بخیلی می‌نمود. و چون جاحظ پیر شد و به آخر عمر رسید، مسودات و مصنفات خود را جمع کرد و این صد کلمه از جمله آن بیرون آورد و به خط خویش بنوشت و به من داد ...^{۱۶۱}

و بدین گونه اثر جاحظ با عنوان *مئة کلمه*، «صد کلمه» سامان یافت. این اثر دربردارنده یکصد سخن از امام علی (علیه السلام) است که در ویژگی‌های فصاحت، بلاغت و کوتاهی مشترک هستند.

مطلوب کل طالب

مئة کلمه بارها توسط شارحان، شرح شده است. کهن‌ترین شرح آن از رشیدالدین وطواط (م ۵۷۳ هـ) فاضل، دانشمند و ادیب بلخ است. او در علوم متداول عصر خویش در بلخ سرآمد بود^{۱۶۲} و با شناخت دقیق از لطایف کلام عرب، به شرح متون عربی پرداخته است.

مشهورترین اثر وطواط، کتاب *مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابی‌طالب* است که در شرح یکصد کلمه جاحظ شکل گرفته است. او هر حدیث را به دو زبان تازی و پارسی، به صورت بسیار مختصر، شرح داده و سپس هر حدیث را در قالب دو بیت شعر، ترجمه کرده است.

شرح ابن میثم

کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (م ۶۷۹ هـ)، عالم و فیلسوف شیعی است، که شروح گوناگونی بر سخنان امیر مؤمنان نگاشته است. او، گذشته از شروح سه‌گانه (کبیر، متوسط و صغیر) بر *نهج البلاغه*، صد کلمه جاحظ را نیز به زبان عربی شرح کرده است. ابن میثم در شرح خود صد کلمه را به سه بخش «المباحث المتعلقة بالعقل والعلم...»، «المباحث المتعلقة بالأخلاق الرضیة والرذیة...» و «المباحث المتعلقة بالآداب والمواعظ...» تقسیم کرده است.

۱۶۱. *مطلوب کل طالب*، رشیدالدین وطواط، مقدمه مصحح، ص ۱۲.

۱۶۲. درباره مراتب علمی وطواط، یکی از شاعران معاصر وی، عبدالواسع جبلی (م ۵۵۵ هـ)، سخنی دارد که پایه علم و شعر او را نمایان می‌سازد: *مطلوب کل طالب*، ص ۱۵.

عالم علم رشیدالدین در باغ خرد آن درختی است که همواره هنر بار دهد
گرچه در گفتن اشعار چنان منفرد است که همه کس به بزرگی وی اقرار دهد
آن تبخر که در انواع علوم است او را خاطر خویش نزید که هشت به اشعار دهد

شرح عبدالوهاب

پس از ابن میثم، عبدالوهاب نیز به شرح مائة کلمه جاحظ به زبان عربی پرداخته است. از مقایسه تطبیقی شرح عبدالوهاب و مطلوب کل طالب درمی یابیم که عبدالوهاب متأثر از عملکرد وطواط بوده و در اثر خویش از آن شرح، بهره برده است. از زمان حیات عبدالوهاب اطلاعی در دست نیست. محدث ارموی در سال ۱۳۹۰ هجری شرح ابن میثم را تصحیح و به همراه شرح عبدالوهاب به چاپ رسانده است.^{۱۶۳}

در درس حاضر با شیوه شارحان سده های ششم و هفتم آشنا می شویم. اکنون پنج کلمه از یکصد کلمه جاحظ را برمی گزینیم و سپس شرح شارحان پیش گفته را با یکدیگر مقایسه می کنیم:

متن (۱)

نگاه نخست

– «لا زیارة مع زعارة».

نگاه دوم

قرائت

«لا زیارة مع زِعارة».

ترجمه^{۱۶۴}

نیست زیارت با بدخویی.

واژه شناسی:

الزَّعارة: شراسة الخلق. سبب الخلق.
معنی این کلمه به تازی: یَنْبَغی أَنْ تَكُونَ الْإِنْسَانُ عِنْدَ زِيَارَةِ صَدِيقِهِ حَسَنَ الْخُلُقِ، رَقِيقَ حَوَاشِي النُّطْقِ، فَإِنَّ الزَّائِرَ إِذَا كَانَ زَعَرًا لَا يَكُونُ زَائِرًا، بَلْ يَكُونُ أَسَدًا زَائِرًا.
مطلوب کل طالب: معنی این کلمه به پارسی: هر که به زیارت کسی رود، باید که به وقت زیارت خوشخوی و گشاده روی باشد؛ چه اگر در آن وقت بدخویی کند و از سَنَنِ^{۱۶۵} لطف، قولاً و فعلاً، عدول نماید، آن زیارت باطل کرده باشد.
شعر:

چون زیارت کنی عزیزی را روی خوش دار و خوی از آن خوش تر
چه اگر بدخویی کنی آنجا آن زیارت شود هباً^{۱۶۶} و هدر^{۱۶۷}

۱۶۳. در سال های اخیر این اثر در بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی ترجمه و چاپ شده است.

۱۶۴. ترجمه تمام احادیث برگرفته از کتاب وطواط است.

۱۶۵. سَنَنِ: راه، طریق، سبیل، راه روشن؛ لغت نامه دهخدا (مدخل سنن).

۱۶۶. هباً: تباه و ضایع. بر باد رفته؛ همان (مدخل هباً).

۱۶۷. مطلوب کل طالب، ص ۸۷، کلمه بیست و دوم.

شرح: اکنون شرح همین حدیث را از شرح عبدالوهاب می‌خوانیم:
 شارح گوید: «زیراه» مصدر از «زَارَ، يَزُورُ» و از باب «قَالَ» و «كَتَبَ» است «واو» آن به مناسبت کسره ماقبلش به (ی) قلب شده است، و «الزَّعْرَه» به تشدید «راء» بدخلاق است که عملی با آن همراه نباشد. اما گفتار اهل لغت: «زَعَرٌ، يَزَعِرُ» از باب «طَرَبَ» فهو زاعرٌ برای معنای دیگری است و آن کم‌مویی است.^{۱۶۸}
 «زُعُرور» به ضمّ «ز»، از نظر وزن مانند عصفور، شخص بدخلاق است و مردم عامی گویند: «رَجُلٌ زُعُرورٌ؛ مردی که در آن بدخلقی باشد و در برگزیده صحاح چنین آمده است».

معنای سخن امام (علیه السلام) این است که مقصود از زیارت کسی، شاد کردن دل او و وارد ساختن شادمانی در سینه او است و آن به دست نیاید، جز با بشاش بودن صورت دیدارکننده، نه به آشکار کردن اندوه و قصد شکستن دل.

ز بخت روی ترش کرده پیش یار عزیز مرو که عیش برو نیز تلخ گردانی
 به حاجتی که روی تازه‌روی و خندان رو فرو نبندد کارگشاده پیشانی
 پس اگر نزد دوست با چهره گرفته بروی و با دلی غمگین، دیدار تو به بدخلقی منقلب شود و احترامت به خوار ساختن او. پس برای او سزاوار است که به تو گوید: «ای کاش میان من و تو دوری و فاصله میان خاور و باختر بود».^{۱۶۹}

متن (۲)

نگاه نخست

من لان عوده كثفت أغصانه.
 جاحظ در گزینش‌های خویش، این حدیث شریف را برگزیده است. شارحان در تبیین آن با یکدیگر اختلاف دارند. ابن‌میثم از این حدیث برداشتی مثبت داشته و در مقابل، وطواط آن را صفت افراد بی‌تدبیر می‌داند. عبدالوهاب نیز با وطواط موافق است.
 اکنون پس از آشنایی با واژه‌های ناآشنای متن عربی، ترجمه آن را از نظر می‌گذرانیم:

نگاه دوم

قرائت

مَنْ لَانَ عَوْدَهُ كَثَفَتْ أَغْصَانُهُ.

ترجمه

هر که چوبش نرم باشد، شاخه‌هایش انبوه و بسیار شود.^{۱۷۰}
 این‌گونه احادیث، با کمک مناسبت‌های موجود در طبیعت با بیانی مجازگونه، نکته‌ای را با لطافت بیش‌تر گوشزد می‌کند. اما کشف مجازها و استعاره‌های عبارتی، نظیر این حدیث، همیشه آسان و یکنواخت نیست.

۱۶۸. «زَعَرٌ يَزَعِرُ زَعْرًا» شَعْرُهُ أَوْ رِيشُهُ: قُلٌّ وَتَفَرَّقَ فَبَانَ الْجِلْدُ.

۱۶۹. شرح صد کلمه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۳۳۶ - ۳۳۵.

۱۷۰. این ترجمه از شرح ابن‌میثم است.

واژه‌شناسی

العود: خَشَبَةُ كُلِّ شَجَرَةٍ.^{۱۷۱}
الکثافة: الکثرة والتفات.^{۱۷۲}

شرح

اینک مناسب است تا با شرح سه شارح این متن آشنا شویم:
الف) شرح ابن میثم بحرانی؛^{۱۷۳} شارح گوید:

«عود» به طور حقیقت بر ساقه درخت گفته می‌شود و بر حسب مجاز بر هر چیزی که با ساقه درخت در امری شبیه باشد، امام (علیه السلام) در اینجا، آن را بر آدمی اطلاق فرموده است. و همچنین «لین» بر حسب حقیقت بر چیزی که از نظر حس عیب‌جویی را بپذیرد، گفته می‌شود و از آن به فروتنی و بزرگی و پاکی اخلاق تعبیر کرده‌اند و [واژه] «کثافت» بر زیاد بودن اجزای مادی گفته می‌شود و در اینجا امام (علیه السلام) از آن به فراوانی خار و شاخه و بسیاری برادران و یاوران تعبیر کرده است و این قضیه نیز متصله است.

ابن میثم سپس به تفصیل به بیان مناسبات مجازها پرداخته است.^{۱۷۴}
ب) شرح عبدالوهاب^{۱۷۵} شارح گوید:

هرکه طبیعتش نرم و قلبش ضعیف باشد، به طوری که هیچ کس را کیفر نکند و او را بر گناهش ادب ننماید، یاران و پیروان او زیاد می‌شوند و بدون ترس بر او چیره شوند و هر فساد و آزاری که بخواهند، نسبت به او روا دارند. پس ناگزیر او را از حد راستی و استقامت بیرون آورند و مردم، او را ملامت و سرزنش کنند؛ چنان‌که هرگاه شاخه درختی نرم و ریشه‌اش ضعیف باشد، شاخه‌هایش بسیار شود؛ به گونه‌ای که بر درخت غالب آید و آن را کج و نامستقیم سازد.

ج) مطلوب کل طالب؛^{۱۷۶} اکنون با نگاهی به شرح رشیدالدین وطواط می‌توان دریافت که عبدالوهاب در شرح خویش از او متأثر بوده است.

وطواط در شرح این کلمه می‌نویسد: «هرکه نرم باشد و سیاست به وقت نکند و مراسم تأدیب را مهمل گذارد، حاشیه او گردن‌کشی کنند و او را حرمت ندارند و به مراد او نروند».

هرکه با کهتران کند نرمی ماند اندر بلیت ایشان

نهندش به راستی گردن نبرندش به واجبی فرمان

خاستگاه اختلاف این دو نگاه چیست؟ واژه «لان» یعنی نرم بودن، لطیف بودن، انعطاف‌پذیر بودن و

۱۷۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۱۹.

۱۷۲. همان، ج ۹، ص ۲۹۶.

۱۷۳. شرح ابن میثم بحرانی، ص ۱۴۲.

۱۷۴. علاقه‌مندان می‌توانند «مناسبات مجازها» را در بخش برای مطالعه بیش‌تر این درس مطالعه کنند.

۱۷۵. شرح عبدالوهاب، ص ۳۷۰.

۱۷۶. مطلوب کل طالب، ص ۱۵۸.

ملايم شدن و «لین» به معنای نرمی، لطافت، برخورد ملايم، مهربانی و انعطاف‌پذیری است.^{۱۷۷}
 واژه «كُثِفَ» (كَثَافَةً) یعنی غلیظ بودن، متراکم بودن، توده شدن و فشرده شدن.^{۱۷۸}
 و طواط «كثفت» را از «رجل كثيف»، یعنی «ثقیل غلیظ المعاشرة» (= خشن)، فرض کرده و به همین دلیل چنین برداشت کرده است.

اگر «تراکم» را «خشونت» بدانیم، به ناچار جز آنچه را که رشیدالدین و طواط برداشت کرده است، نمی‌توانیم تصور کنیم. اما باید گفت که برداشت و طواط و پیرو او عبدالوهاب، خلاف مشهور شارحان است؛ چه اینکه حدیث بالا در کتاب شریف نهج البلاغه و غرر الحکم نیز آمده است. تقریباً تمام شارحان این دو کتاب، حدیث را کنایه از آن دانسته‌اند که نرم‌خویی موجب فراوانی یاران و دوستان است.

هرکه را سازش بود با مردمان دور او پر می‌شود از یاوران
 در پایان، بخشی از متن منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه را که در شرح این حدیث است، می‌خوانیم:
 لین العود کنایة عن قبول الانعطاف فی إجراء الأمور، وحسن العشرة مع الأحباء والأصدقاء والوفود، فمن كان كذلك يرغب الناس فی صحبتته وصحابته ويميلون إلى معاشرته، ويؤادونه فيكثر رفاقه وأنصاره وقد كُنِيَ عن ذلك بقوله (عليه السلام) (كثفت أغصانه) أي التفت حوله الأعوان والأصدقاء فيصير كشجرة كثيرة الغصن ملتفة الفروع وقد أشار إليه قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ.^{۱۷۹}

متن (۳)

نگاه نخست

«لا داء أعيان من الجهل».

نگاه دوم

قرائت

«لا داء أعيان من الجهل».

ترجمه

هیچ دردی بی‌درمان‌تر از نادانی نیست.

واژه‌شناسی

الداء: المرض.

شرح

آیا این حدیث هرگونه جهل و نادانی را بی‌درمان می‌شمرد یا منظور نوع خاصی از جهل است؟

۱۷۷. فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۶۲۲.

۱۷۸. همان، ص ۵۸۰.

۱۷۹. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۲۸۶.

رشیدالدین وطواط در شعری که در ترجمه این حدیث سروده است، بر این باور است که مطلق جهل، دردی بی‌درمان است:

علم درّی است نیک با قیمت جهل دردی است سخت بی‌درمان
نیست از جهل جز شقاوت نفس نیست از علم جز سعادتِ جان^{۱۸۰}

اما ابن‌میثم و عبدالوهاب، جهل را در این حدیث جهل مرکب می‌دانند و عبدالوهاب تصریح می‌کند که ظاهر این است که مقصود از جهل، نادانی کامل است که جزء سرشت او باشد که جهل مرکب نام دارد؛ چون جهل غیرمرکب برطرف شدنش آسان است.^{۱۸۱} ابن‌میثم نخست واژگان حدیث را ترجمه می‌کند:

الداء: المرض.

الاعیاء: الذی لا دواء له وکان الأطباء عیوا من دوائه.^{۱۸۲}

در نگاه ابن‌میثم جهل بر دو گونه است:

الف) گاهی منظور از جهل نداشتن دانش درباره کسی است که شایستگی دانستن را دارد؛ مانند: انسان.
ب) و گاهی منظور از آن اعتقاد قطعی است که مطابق با واقع نیست و از مشکوک بودن دلیلی حاصل می‌شود.

معنای نخست عدمی و جهل را در مقابل علم دانسته است؛ مانند: تقابل عدم و ملکه.^{۱۸۳} به این گونه جهل، جهل بسیط^{۱۸۴} گفته می‌شود و به تعبیر اوحدی:

علم، نور است و جهل، تاریکی علم راحت برد به باریکی
جهل، خواب است و علم، بیداری زان، نهانی و زین، پدیداری
و به قول شاعر:

آن کس که بداند و بداند که بداند اسب خرد از گنبد گردون بجهاند
آن کس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک خویش به منزل برساند
آن کس که بداند و نداند که بداند بیدار کنیدش که بس خفته نماند
آن کس که نداند و نداند که نداند در جهل مرکب ابد الدهر بماند

معنای دوم، وجودی است و در اینجا نیز جهل را در مقابل علم دانسته است، اما تقابل آن تقابل دو ضد است (تقابل تضاد)^{۱۸۵} این گونه جهل، جهل مرکب^{۱۸۶} نامیده می‌شود و واژه «جهل» به گونه اشتراک

۱۸۰. مطلوب کل طالب، ص ۹۸.

۱۸۱. شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۳۴۳.

۱۸۲. شرح مائة کلمه، ص ۷۰: دردی بی‌درمان است و گویا پزشکان از درمانش ناتوان شده‌اند.

۱۸۳. تقابل عدم و ملکه: ملکه حقیقی، بودن چیزی است در موضوعی که جنس یا شخص آن آمادگی و امکان پذیرش آن را داشته باشد؛ مانند بینایی درباره انسان و حرکت ارادی در حیوان؛ «عدم حقیقی» نداشتن امکان پذیرش چیزی است؛ مانند بینایی برای دیوار.

۱۸۴. مطلق ندانستن حقیقت چیزی را، جهل بسیط گویند.

۱۸۵. تقابل تضاد: مانند سفیدی و سیاهی، حرکت و سکون.

۱۸۶. اعتقاد داشتن بر ماهیت چیزی، به طوری که این اعتقاد خلاف ماهیت آن باشد، جهل مرکب نامیده می‌شود. کوتاه سخن آنکه اعتقاد جازم غیر مطابق با واقع.

لفظی^{۱۸۷} بر هر دو اطلاق می‌گردد.

بحرانی سپس به توصیف گونه‌های مختلف بیماری‌ها می‌پردازد و چرایی درمان‌ناپذیری جهل مرکب را بازگو می‌کند:

باید دانسته شود که بیماری، گاهی جسمانی و گاهی نفسانی و روحی است. به هر دو حال گاهی بی‌درمان و گاهی درمان‌پذیر است. نفس نیز اگرچه بیماری‌های فراوانی دارد، لکن سخت‌ترین آنها از نظر درمان‌ناپذیری و نیرومندترین آنها در موجب شدن دوری از رحمت الهی، بیماری جهل مرکب می‌باشد. به ویژه جهلی که مخالف با آگاهی به صانع متعال و صفات او است. چون امید درستی بدو نمی‌رود و برای دارنده آن جهل، انتظار خوشبختی نیست.

جهل مرکب سرچشمه بسیاری از بیماری‌های روحانی است و علتش آن است که دانستی کمال همیشگی و خوشبختی کامل نفس منحصرأ در به دست آوردن آگاهی نسبت به مبدأ خود، یعنی ذات مقدس حق تعالی، است.^{۱۸۸}

گذشته از معانی ارائه‌شده توسط شارحان، به نظر می‌رسد که جهل معنای سومی نیز داشته باشد. در پاره‌ای از روایات، جهل در مقابل عقل قرار گرفته است. محدث والامقام، ثقة الاسلام کلینی، نخستین فصل کتابش را «کتاب العقل والجهل» نامیده است و در این باب احادیثی را آورده که گویای تقابل این دو گزینه است. در حدیثی مشهور از امام کاظم و امام صادق (علیهما السلام)، جنود عقل و جهل،^{۱۸۹} ۷۵ مورد است که همگی در مقابل یکدیگر هستند و در آغاز آن آمده است: «اعرفوا العقل وجنده والجهل وجنده تهتدوا»؛ عقل و سپاهش، و جهل و سپاهش را بشناسید تا هدایت یابید.^{۱۹۰} و در بیانی لطیف از پیامبر خاتم آمده است: «إن العقل عقال من الجهل».^{۱۹۱}

اگر عقل را، خرد ترجمه کنیم، جهل، که در مقابل آن است، بی‌خردی و نابخردی معنا می‌شود. بنابراین، حدیث شریف امام علی (علیه السلام) که فرمودند: «لا داء أعیاء من الجهل» چنین ترجمه می‌شود: هیچ دردی بی‌درمان‌تر از بی‌خردی نیست.

متن (۴)

نگاه نخست

لا حیاء لحریص.^{۱۹۲}

۱۸۷. اشتراك لفظی: اگر یک لفظ را برای معانی بسیار، با قراردادهای مجزا، وضع کنند، مشترک لفظی نامیده می‌شود؛ مانند واژه «عین» در عربی که در معانی هفتادگانه‌ای همچون: چشم، گریان، بینا و ... به کار می‌رود.

۱۸۸. شرح بر صد کلمه امیر المؤمنین (علیه السلام)، ص ۳۴۵.

۱۸۹. برای مطالعه حدیث جنود عقل و جهل ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۲۱، ح ۱۴؛ تحف العقول، ص ۴۰۱؛ النخال، ص ۵۸۸.

۱۹۰. النخال، ص ۵۸۸.

۱۹۱. تحف العقول، ص ۱۵.

۱۹۲. شرح مائة کلمه، ص ۱۲۳.

نگاه دوم

قرائت

«لا حياءَ لحريصٍ».

این حدیث شصت و دومین سخنی است که در مائة کلمه جاحظ آمده است. ترجمه فارسی آن روشن است: حریص را حیا و آزر نمیست.

شارحان در شرح این حدیث به دو نکته توجه داشته‌اند: نخست معنای حیا و دوم گستره نکوهیدگی حرص.

نکته نخست: معنای حیا را از شرح عبدالوهاب می‌خوانیم: «الحیاء انقباض النفس عن القبیح مخافة الذم»؛^{۱۹۳} حیا یعنی بازداشتن نفس از انجام کار زشت به خاطر ترس از نکوهش [دیگران].

نکته دوم: حرص می‌تواند، گاه نکوهیده و گاه پسندیده، باشد. حرص دانشجو برای کسب علم یا استفاده از فرصت‌ها از نمونه حرص‌های پسندیده است.

ابن میثم می‌نویسد:

إن حضر المذموم هو بذل الوسع فی طلب الأمور الفانیة کاقتناء الأموال وجمعها والسعی فی تحصیل اللذات الحاضرة الواهمیة.^{۱۹۴}

رشیدالدین وطواط به این نکته توجه داشته است که مطلق حرص نکوهیده نیست. بر این اساس، او حدیث بالا را این‌گونه شرح داده است:

«هر که بر چیزی از مطالب دنی و لذات بدنی حریص باشد، او را در طلب آن چیز، از هیچ آفریده شرم نیاید و به ملامت‌کننده التفات ننماید».^{۱۹۵}

پس در نگاه وی، حرص در به دست آوردن امور دنیوی و پست، که ناپایدار هستند، نکوهیده است و طالب حریص دنیا به ناچار پرده حیا را می‌درد و ملامت‌کنندگان را تحمل می‌کند.

ابن میثم بحرانی با تبیین «حیا» و سپس «حرص نکوهیده» رابطه این دو حالت را بررسی کرده است. او بر این باور است که رابطه آن‌ها «تضاد» است. خلاصه کلام ایشان را می‌توان این‌گونه بازگو کرد:

حقیقت حیا: بازداشتن نفس از کردار زشت به دلیل ترس از نکوهش، ملامت و ناسزای دیگران

حقیقت حرص: تلاش بسیار در به دست آوردن امور نابودشدنی (ثروت و لذایذ دنیوی)، همان حرص است و لازمه دستیابی به تمام آرزوهای دنیوی، اقدام به کارهای ناپسند است. چنین کسی از نکوهش دیگران و ناسزای ایشان باکی ندارد.

چنانچه گذشت، حیا یک صفت نفسانی است که به سوی کمال صعود می‌کند و حرص نکوهیده در جهت خلاف، یعنی به سوی سقوط، هبوط می‌کند.^{۱۹۶}

۱۹۳. شرح عبدالوهاب، ص ۴۷.

۱۹۴. شرح مائة کلمه، ص ۱۲۳.

۱۹۵. مطلوب کل طالب، ص ۱۳۰.

۱۹۶. برگرفته از مطالب ابن میثم بحرانی در شرح بر صد کلمه /میر المؤمنین، ص ۱۷۴.

متن (۵)

نگاه نخست

ظن العاقل كهانة. حديث بالا، پنجاه و هفتمین کلمه از کلمات مائة کلمه است. ترجمه و توضیح آن را بدون هیچ گونه تصرف از شرح رشیدالدین وطواط می خوانیم:^{۱۹۷}

قرائت

ظنُّ العاقل كهانةٌ.

ترجمه

گمان خردمندان گونه ای اخترگویی است. معنای این کلمه به تازی: قد یصدُقُ ظنُّ العاقلِ بسببِ فطانتِه، کما قد یصدُقُ حکمُ الکاهنِ بسببِ كهانَتِه. معنای این کلمه به فارسی: بسیار باشد که گمان عاقل راست آید، چنان که بسیار باشد که حکم اخترگویی راست آید. شعر:

هر اشارت که مرد عاقل کرد بر اشارات او مزید مجوی
ظنّ عاقل بود به هر کاری در اصابت چو حکم اخترگویی
وطواط، كهانه را، اخترشناسانی دانسته است که با بررسی اوضاع کواکب (ستارگان و ...) پیشگویی می کردند. گفتنی است که، در اوایل اسلام و پیش از آن، پیشگویی در میان مردم حضور داشتند که بر اساس قواعدی، از آینده و غیب خبر می دادند. آنان به کاهنان شهرت یافته بودند.^{۱۹۸}
در نگاه دقیق ابن میثم، باید تمام فقرات این حدیث سه کلمه ای به دقت بررسی شود. او نخست واژه «ظن» را توضیح می دهد و می نویسد:

قوله (عليه السلام)، «ظنُّ العاقل كهانةٌ»؛ أقول: الظن هو الاعتقاد بأحد النقيضين فإن كان مطابقاً للمعتقد كان ظناً صادقاً وإن لم يطابقه كان كاذباً. وصدق هذا الاعتقاد وكذبه تابعان لصحة ترتيب الأمارات وفسادها وصدقها وكذبها، فإن ترتيب الأمارات الصادقة ترتيباً صحيحاً على القانون الذي يجب رعايتها في صحة القياس استلزم ذلك الترتيب افاضة الظن الصادق على الذهن وإن اختل قيد من تلك القيود لم يحصل أو لم يحصل مطابقته للمعتقد وهو قابل للشدة والضعف ومنتهى مراتبه في القوة إلى الجزم وفي الضعف إلى الشك ويستعان في طلب قوته بكثرة الأمارات وجمعها والنظر فيها وقد يحصل هذا الاعتقاد عن كثرة التخيلات بسبب اليأس العارض لمزاج الروح الحامل للقوة المتخيلة فتخف حركتها بسبب ذلك ويقل ضبط النفس لها لفساد آلتها ولكنه يكون ظناً كاذباً ولا عبوة به.

نگاه دوم

قرائت و ترجمه: ظنُّ العاقلِ كهانةٌ؛ گمان خردمند، نوعی غیب گویی است.

۱۹۷. تمامی مطالب این بخش از مطلوب کل طالب، ص ۱۲۵ و شرح رشیدالدین وطواط، کلمه پنجاه و هفتم است.

۱۹۸. خوانساری، شرح غرر الحکم، ذیل حدیث ۶۳۶.

شارح گوید: «ظن، باور داشتن یکی از دو نقیض است. پس اگر مطابق با باور باشد، گمان راست؛ و اگر مطابق با اعتقاد نباشد، گمان دروغ است. راست و دروغ بودن این اعتقاد پیرو درستی نظم نشانه‌ها و فاسد بودن و راست و دروغ بودن آن نشانه‌ها است؛

چون مرتب ساختن نشانه‌های راست با نظم صحیح و بر مبنای قانون، که رعایتش در درستی قیاس لازم است، مستلزم آن است که گمان راست بر ذهن افاضه شود. و اگر قیدی از آن قیدها مختل شود، گمان حاصل نمی‌شود یا مطابق بودن آن با اعتقاد حاصل نمی‌شود. گمان از امور تشکیکی است و شدت و ضعف دارد و درج‌اتش در مرحله شدید و قوی به یقین؛ و در مرحله ضعف به شک می‌انجامد. در تقویت گمان از زیادی و جمع کردن نشانه‌ها و دقت در آن‌ها کمک گرفته می‌شود. گاهی نیز این اعتقاد از زیادی خیالات حاصل می‌شود. سبب زیادی خیالات نیز یبوستی است که بر مزاج روح عارض می‌شود که حامل نیروی متخلیه است و به خاطر آن یبوست، حرکت نیروی متخلیه کم می‌شود و چون ابزار نفس فاسد شده است، نگهداری و حفاظت نفس از نیروی متخلیه نیز اندک می‌شود، با این وجود، آن اعتقاد، گمان دروغی است و اعتباری ندارد.

ابن میثم پس از توضیح واژه «ظن» به دومین واژه ناشناس حدیث، یعنی کهنانه، می‌پردازد و می‌نویسد: واما الكهنانة فهي ضرب من الاطلاع على الأمور الغيبية وقد علمت كيفية السبب في الاطلاع عليها غير أنّ الآثار الصادرة عن الكاهن ضعيفة قليلة بحسب ضعف استعداد، وقلته ولذلك لا تتمكّن في الغالب من الأخبار بشيء من غير سؤال بل يحتاج إلى سؤال باعث له على التلقّي والإعداد لنفسه بالحركة وغيرها ممّا يدهش الحسّ ويخيّر الخيال كما حكيناه عند بيان السبب فعندما يعتنى الوهم ويتوكل بذلك الطّلب فكثيراً ما يعوض للكاهن اتصال ويكون لمخ الغيب؛ تارة بضرب من الظن القويّ وأخرى بجنّي خطافٍ أو هاتفٍ لا يرى. اما کهنانت، نوعی آگاهی بر امور نهانی است و چگونگی آگاهی بر آن را پیش از این دانستی؛ جز اینکه آثار وی، که از کاهن سر می‌زند، بر حسب ضعیف و اندک بودن استعدادش، ضعیف و کم است؛ به همان دلیل، بیش‌تر اوقات قدرت ندارد که بی‌آنکه پرسش کند، از چیزی خبر دهد، بلکه به پرسشی نیاز دارد که او را بر دریافت مطلب برانگیزاند و نفسش را برای حرکت و کارهایی که حس را از کار می‌اندازد و خیال را سرگشته می‌سازد، آماده کند؛ چنان‌که هنگام توضیح سبب بیان، کردیم پس هنگامی که قوه واهمه توجه می‌کند و به آن طلب توکل می‌نماید، بیش‌تر اوقات برای شخص کاهن پیوندی حاصل می‌شود و آن پیوند، درخشش امر نهانی است که گاهی نوعی گمان نیرومند است و گاه به وسیله یکی از جنیان رباینده است یا آوازدهنده‌ای است که دیده نمی‌شود.

اکنون دو واژه اصلی این متن به طور کامل شرح داده شد. شارح می‌بایست ارتباط غیب‌گویی با حدس خردمند را نیز تبیین کند؛ از این رو، ابن میثم این ارتباط را، که در حقیقت شرح اصلی حدیث است، این‌گونه بیان می‌کند:

و چون بر تو روشن شد که کهنانت نوعی از دریافت امور نهانی است، می‌گوییم: محققاً گمان خردمند در بیش‌تر حالاتش بر مبنای دقت او در نشانه‌های واقعی بسیار است. پس نفس خویش را با آماده شدن برای آن نشانه‌ها عادت دهد تا هرچه سریع‌تر از مبادی به مطالب منتقل شود و گاهی خردمند دارای نیروی مدتی است و استعدادش کامل‌تر و نیرومندتر است، در عین حال ممکن است خطا کند یا گمانش مطابق با واقع نباشد؛ چنان‌که ممکن است دریافت کاهن نیز از امور نهانی راست نباشد. آن دریافت، بر حسب گوناگون بودن استعدادها در شخص صاحب‌گمان و کاهن، گوناگون می‌شود. پس امام (علیه السلام) لفظ کهنانت را به طور

مجاز نیکو بر گمان خردمند اطلاق فرموده است. عرب‌ها، شخصی را که چنین گمان دارد، «المعی» یعنی تیزهوش می‌نامند. شاعر می‌گوید:

الا لمعی الذی یظن بک الظن کأن قد رأى وقد سمعها
شخص هوشمند کسی است که به تو گمانی دارد. گویا آنچه می‌پندارد، دیده و شنیده است.^{۱۹۹}

ضمیمه

مناسبات مجازها (متن ۲)

مجازهای موجود در متن حدیث «من لان عوده، کثفت أغصانه» به بررسی و تشخیص مناسبت نیاز دارد. ابن میثم این بررسی را به این شکل انجام داده است:

اما مناسب مجازها: مقصود از عود مجازاً انسان است؛ چون در مجاز کمترین مناسبتی کافی است و در اینجا مناسبت‌هایی از قبیل شرکت داشتن در نیروی نباتی و نمو و نیروی تغذیه و در نیروی نامیه هم استقامت و غیر آن است و شریک بودن در یکی از این امور، سبب شباهت می‌شود؛ چه رسد که در همه آنها شباهت باشد. پس این اطلاق مجازی برای یکی از انواع بر نوع دیگر نیکو است، چون میانشان شباهت هست و آن استعاره‌ای نیکو است.

شارح این کلمات در ادامه به تبیین حدیث می‌پردازد و می‌نویسد:

و اما منظور از «لین» فروتنی و خوبی اخلاق است؛ زیرا همان‌گونه که نرمی هرگاه در جسم حاصل شود، دلیل بر بودن رطوبتی است که با وجود آن، چوبی که از آن نیزه می‌سازند به وسیله نیزه‌ساز قبول خمیدگی می‌کند، همچنین فروتنی و خوبی اخلاق چون در شخص حاصل شود، دلیل بر نرمی و رطوبت باطن او است و نیز نرم بودن آن در آمادگی و لایق بودن رحمت الهی و پذیرش انعطاف با منفعل شدن طبیعت او و پاسخ دادن او به دوستی و ورزیدن دوستان و گرمی داشتن همنشینان و شایستگی برای فیض توجهات حق در به دست آوردن بهترین صفات و اخبار خوب و تصور کردن لذت و سود در به دست آوردن برادران و نیرومند ساختن جوارح و اعضا به کمک آنان. اما منظور از (کثافة) که روی آوردن برادران است، امری روشن است؛ چون کثافت، جز متراکم بودن اجزا و هجوم آنها معنایی ندارد و این معنی در اینجا آشکار است. این بود توضیح مجازها در کلمات. اما توضیح مجاز در ملازمه و ترکیب چنین است: همان‌گونه که شاخه‌های درخت انبوه، زیاد و بزرگ می‌شود و بر اثر زیادی برگ‌ها به هم می‌پیچیده و این زیادی برگ‌ها از رطوبت به دست می‌آید که موجب رشد و آمادگی رویدن می‌شود، همچنین آدمی بزرگ می‌گردد و شاخه‌هایش قوی و برادران و یاوران و دوستانش زیاد می‌شود؛ که تمام آنها نشئت گرفته از فروتنی و تواضع و بزرگواری و خوبی اخلاق نسبت به آنان است که در گفتار و کلمه امام (علیه السلام) از آن به «لین العود»، نرمی چوب، تعبیر شده است تا آنجا که بدو می‌پیوندند؛ چنان‌که شاخه‌ها به

۱۹۹. و خدا سرپرست توفیق است؛ منبع: ترجمه شرح صد کلمه امیرالمؤمنین (علیه السلام).

درخت می‌پیوندند و همان‌طور که درخت با شاخه‌های فراوان به هم پیچیده‌اش بزرگ می‌شود، آدمی به وسیلهٔ دوستانش بزرگ می‌گردد.
و اما درستی ملازمه امری روشن و به تجربه معلوم و مشخص شده است و سرپرست توفیق خدا است.^{۲۰۰}

۲۰۰. ابن‌میثم (رحمه الله)، در شرح نهج البلاغه، در شرح این عبارت چنین گفته است: «واژه «عود» را برای طبیعت استعاره آورده است و نرمی آن را کنایه از تواضع قرار داده است و همچنین واژه «اغصان» را برای یاران و پیروان استعاره فرموده است و انبوهی شاخه‌ها را کنایه از گرد آمدن دوستان بر او و فراوانی آنان و نیرومند شدن آدمی از ایشان قرار داده است و مقصود این است که هر که دارای صفت فروتنی باشد، یاران و پیروانش فراوان و با گرد آمدنشان نزد او نیرومند شود.

جلسه هفتم

اهداف درس	۸۶
اهمیت موضوع روزی	۸۶
راهکار عملی دستیابی به احادیث موضوعی	۸۷
رزق و روزی در قرآن	۸۸
رزق و روزی در روایات	۸۹
متن (۱)	۹۰
متن (۲)	۹۲
متن (۳)	۹۳
واژه‌شناسی	۹۳
خدا، روزی را تضمین کرده است	۹۴

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ شیوه گردآوری احادیث موضوعی؛
- ✓ چگونگی فهم روایات به یاری فهم قرآن.

بیش از این، در درس «روش فهم حدیث» با مفهوم خانواده حدیث آشنا شدیم^{۲۰۱} و دانستیم که با گردآوری احادیث مشابه، هم‌مضمون و مرتبط با یکدیگر، که در یک موضوع هستند، می‌توانیم خانواده حدیث را تشکیل دهیم.

فارغ از کاربردهای بسیار مؤثر این شیوه در فهم احادیث، باید دانست که نگاه مجموعی به احادیث موضوعی، نگرش انسان را در درک فرمایشات معصومان بهینه می‌کند. در این درس تلاش می‌کنیم تا چند حدیث را در موضوع روزی بررسی کنیم.

اهمیت موضوع روزی

از مهم‌ترین دغدغه‌های انسان‌ها برای آینده، شیوه تأمین روزی است. هر انسانی، خوشبختی دنیوی خویش را در شیوه کسب و میزان درآمد خود دنبال می‌کند. این گمان که آیا وی در آینده فردی توانگر یا در تأمین معاش ناتوان خواهد بود، سبب می‌شود که در انسان نوعی اضطراب و هراس از آینده به وجود آید. اگر با دیده انصاف بنگریم، بیش‌تر مردم در سال‌های نخست حضور در اجتماع با چنین دغدغه‌هایی روبه‌رو می‌شوند. اندکی هراس از فقر و ناداری سبب می‌شود که انسان مسئولیت‌پذیر شود و در جامعه باری را تحمل کند و به کاری تن دهد. این مقدار هراس نه تنها نکوهیده نیست، بلکه پسندیده نیز هست. اما اگر دغدغه و هراس در تمام دوران زندگی و حتی هنگام اشتغال نیز بر زندگی سایه افکند، بسیار نکوهیده و نامیمون است و این همان ترس از فقر است که به تعبیر امیر مؤمنان هلاک‌کننده است.^{۲۰۲} اینک با بررسی آیات و احادیث مربوط به این موضوع، پاسخ این پرسش را که آیا ترس همیشگی از ناداری و فقر و حرص بر گردآوری ثروت از نگاه اسلام پسندیده است یا خیر، خواهیم گفت.

۲۰۱. ر.ک: روش فهم حدیث، عبد‌الهادی مسعودی، ص ۱۵۱، تشکیل خانواده حدیث.

۲۰۲. خصال، ص ۶۸، ح ۱۲.

راهکار عملی دستیابی به احادیث موضوعی

گردآوری کلیدواژه‌های مرتبط، مراجعه به معجم‌های موضوعی و لفظی، پژوهش در جوامع روایی و جستجوی کلیدواژه‌ها در رایانه، از مهم‌ترین راه‌های دستیابی به احادیث موضوعی است. اکنون برای گردآوری احادیث مربوط به «روزی»، مراجعه به جوامع روایی را بر می‌گزینیم و نخست کلیدواژه‌های مرتبط با این موضوع را مشخص می‌کنیم. این کلیدواژه‌ها عبارت‌اند از: الرزق، التجارة، القناعة، المال، الکسب و المعیشة.

بعضی از این کلیدواژه‌ها به صورت کاملاً مستقیم و برخی به صورت باواسطه با این موضوع ارتباط دارند. اکنون برای دستیابی به ابوابی که این احادیث را در جوامع روایی در بر دارند، می‌توانیم از دو راه رایانه‌ای و یا دستی بهره بگیریم. ما راه نخست را بر می‌گزینیم. در این راه ترکیباتی مانند «باب» و «کتاب» را با عباراتی همچون «الرزق، الارزاق، رزق، التجارة، المعیشة و ...» همراه می‌سازیم و با کمک قابلیت‌های مختلف نرم‌افزار^{۲۰۳} بارها به جستجو می‌پردازیم.

بخشی از نتایج این جستجو چنین است:

- الکافی، ج ۵، ص ۶۵ تا ۳۰۳، کتاب المعیشة؛ در این جلد، ابواب گسترده‌ای به موضوع رزق اختصاص دارد.

- وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۰۱، باب وجوب یقین بالله فی الرزق و ج ۱۷، ص ۱۳، کتاب التجارة؛ در این کتاب، ابواب گسترده‌ای به موضوع رزق اختصاص دارد.

- بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۴۳، باب ۵؛ الارزاق والاسعار، ج ۱۰۳، ص ۱، «أبواب المكاسب» و ص ۹۰ أبواب التجارات والبیوع؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۹۴؛ باب وجوب یقین بالله فی الرزق و ج ۱۳، ص ۱۱؛ کتاب التجارة.

- جامع أحادیث الشیعة، ج ۱۷، ص ۱؛ أبواب طلب الرزق وأسبابه وما یناسبه.

اکنون می‌توان با مطالعه ابواب بالا، مجموعه‌ای از احادیث را در موضوع «روزی» مطالعه کرد. بعضی از آثار بالا همچون بحار الأنوار و وسائل الشیعة احادیث تکراری و گاه طولانی بسیاری دارند و پژوهشگر می‌تواند به جای مراجعه به این کتاب‌ها به جوامع روایی معاصر مراجعه کند. خوشبختانه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آثار ارزشمندی در زمینه حدیث پژوهی منتشر شده است. در این میان، مراجعه به دو کتاب میزان الحکمه، اثر آیت الله ری شهری، و آثار الصادقین، اثر آیت الله احسان‌بخش، که هر دو به صورت موضوعی و با شیوه‌ای جدید تألیف شده است، می‌تواند سودمند باشد. این کتاب‌ها برای آسان‌یاب نمودن احادیث، تمامی موضوعات اخلاقی، اقتصادی، اعتقادی و ... را به صورت الفبایی منظم ساخته و مجموعه احادیث هم‌خانواده را ذیل هر موضوع گرد آورده‌اند. حاصل جستجوی موضوع رزق در این دو کتاب به این شرح است:

- میزان الحکمه، ج ۵، عنوان ۱۸۵، الرزق، ص ۲۰۶۶ - ۲۰۳۹.

- آثار الصادقین، ج ۷، حرف الراء، رزق، ص ۱۱۸ - ۸۷.

۲۰۳. برای نمونه در نرم‌افزار کتابخانه اهل بیت می‌توان از قابلیت فاصله (۲۵ حرف) در بخش شروط و قابلیت شباهت‌ها در بخش «هم‌خانواده» بهره جست.

از برتری‌های کتاب میزان الحکمة بر آثار الصادقین می‌توان به فراتر رفتن از کلیدواژه لفظی و پرداختن به کلیدواژه موضوعی و دسته‌بندی احادیث هر موضوع در ریز موضوعات اشاره کرد.

برای مثال، ذیل موضوع الرزق در میزان الحکمة، ریز موضوعاتی همچون الرزاق؛ روزی‌رسان، بسط الرزق و قبضه؛ افزایش و کاهش روزی، حکمة القبض والبسط؛ حکمت کاهش و افزایش روزی، ضمان الرزق؛ تضمین روزی، ثمرة الايمان بقسمة الرزق؛ ثمرة ايمان داشتن مقدر بودن روزی، انواع الرزق؛ انواع روزی، الاهتمام برزق الغد، غم روزی فردا خوردن و ... دیده می‌شود.

خوشبختانه در سال‌های اخیر، کتابی با عنوان توسعه اقتصادی بر پایه قرآن و حدیث، از آیت الله ری‌شهری به چاپ رسیده است که در بر دارنده ۱۹۶۰ حدیث است. در بخشی از این کتاب نیز احادیث مربوط به روزی آمده است.

انکون با مراجعه به کتاب توسعه اقتصادی بر پایه قرآن و حدیث، که به شیوه تکنگاری موضوعی نگاشته شده است، چند حدیث را در موضوع روزی بر می‌گزینیم.

دانشمندان علوم اسلامی همواره پیش از مطالعه احادیث در موضوعات گوناگون، نخست به سراغ قرآن می‌روند و آیات مرتبط با موضوع را استخراج و مطالعه می‌کنند. آن گاه پس از درک آیات قرآن به سراغ روایات می‌روند تا چنانچه در فهم قرآن اجمال یا مشکلی باشد، با بهره‌گیری از احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، آن را تبیین کنند.

رزق و روزی در قرآن

حضرت حق در قرآن کریم از زوایایی گوناگون به موضوع روزی پرداخته است، روزی‌دهنده را معرفی کرده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾^{۲۰۴} همانا خداست روزی‌دهنده و نیرومند و استوار.^{۲۰۵} اگر انسان بداند که روزی‌دهنده او قدرتمند و توانمند است، آرام می‌گیرد و با آسودگی زندگی می‌کند؛ از این رو خداوند در این آیه خود را ذو القوة المتین (نیرومند و استوار) معرفی کرده و به انسان‌ها اطمینان بخشیده است که بی‌تردید روزی هر جنبنده‌ای را خواهد داد و او روزی دادن را بر خویش واجب گردانیده است.^{۲۰۶}

در آموزه‌های قرآن می‌خوانیم که پروردگار جهان، روزی هر کس را در اندازه‌ای مشخص تقسیم کرده است.^{۲۰۷} بنا بر این، حرص بی‌جا برای دستیابی به روزی بیش‌تر معنایی ندارد. آنچه مقدر است، به انسان خواهد رسید؛ خواه با حرص بسیار، خواه با کندی رفتار. آدمی باید پیوسته برای خدا کار کند و از سعی و تلاش دست بر ندارد، اما همواره باید روزی‌رسان را خدا بداند و تلاش خویش را وسیله‌ای برای رسیدن به همان روزی مقسوم و تقسیم‌شده قلمداد کند.

خداوند، روزی‌رسان حکیم است و حکمت او اقتضا می‌کند که به برخی بیش‌تر و به گروهی کم‌تر روزی رساند:

۲۰۴. ذاریات/ ۵۸؛ و ر.ک: سبأ/ ۲۴؛ حجر/ ۲۱؛ نحل/ ۱۸؛ ابراهیم/ ۳۴ - ۳۲.

۲۰۵. هود/ ۶؛ و ر.ک: عنکبوت/ ۶۰.

۲۰۶. زخرف/ ۳۲؛ ر.ک: یونس/ ۵۹؛ ذاریات/ ۲۲ و ۲۳.

﴿وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ﴾^{۲۰۷} و اگر خداوند روزی را بر بندگان خود فراخ می‌کرد، هر آینه در زمین ستم و سرکشی می‌کردند ولیکن به اندازه‌ای که بخواهد، فرو می‌آورد، که او به بندگان خویش آگاه و بینا است.

البته گاهی حکمت خدا این چنین رقم می‌خورد که انسان را در توانمندی یا ناداری غوطه‌ور سازد و بدینسان او را در بوته آزمایش بسجد که تا چه حد شاکر و یا سرکش است: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^{۲۰۸} و هر آینه شما را به چیزی از بیم و گرسنگی و کاهش مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها می‌آزماییم و شکیبایان را مژده ده.

رزق و روزی در روایات

تفصیل این آیات نورانی را در بیان اهل بیت (علیهم السلام) می‌توان مطالعه کرد؛ برای نمونه امیر المؤمنین (علیه السلام) رزق را بر دو گونه تقسیم کرده‌اند:

الرزق رزقان: رزق تطلبه و رزق یطلبک فإن لم تأتہ أتاک ...^{۲۰۹}

روزی بر دو گونه است: روزی‌ای که تو، او را می‌جویی؛ و روزی‌ای که آن، تو را می‌جوید که اگر به دنبالش نروی، آن به سوی تو می‌آید.

امام علی (علیه السلام) در ادامه با بیانی کامل، وظیفه انسان را در تلاش به دستیابی برای روزی تبیین و او را از حرص باز داشته است:

فلا تحمل سنتک علی هم یومک، کفاک کل یوم ما فیه. فإن تکن السنة من عمرک فإن الله تعالی سیؤتیک فی کل غد جدید ما قسم لک، وإن لم تکن السنة من عمرک فما تصنع بالهم لما لیس لک؟ ولن یسبقک إلی رزقک طالب، ولن یغلبک علیه غالب ولن یبطيء عنک ما قدر لک.

نظیر همین سخنان، در بیان دیگر معصومان نیز آمده است. امام کاظم (علیه السلام) در گفتاری طولانی به هشام می‌فرماید:

یا هشام، إن العقلاء زهدوا فی الدنیا ورغبوا فی الآخرة، لأنهم علموا أن الدنیا طالبة مطلوبة والآخرة طالبة ومطلوبة. فمن طلب الآخرة طلبته الدنیا حتی یتوفی منها رزقه، ومن طلب الدنیا طلبته الآخرة فیأتیة الموت، فیفسد دنياه و آخرته.^{۲۱۰}

منظور از طالب بودن دنیا در این فراز آن است که دنیا، روزی مقدّر را به هر آن کس که در آن زندگی می‌کند، می‌رساند و منظور از مطلوب بودن دنیا نزد اهل دنیا نیز روشن است.^{۲۱۱}

۲۰۷. شوری / ۲۷.

۲۰۸. بقره / ۱۵۵؛ رک: نحل / ۷۱؛ اعراف / ۱۳۰؛ انفال / ۲۸؛ فجر / ۱۸ - ۱۵.

۲۰۹. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۱.

۲۱۰. الکافی، ج ۲، ص ۱۷.

۲۱۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹.

همچنین دو روایت زیر را می‌توان تفسیری برای آیه شریف ﴿و فی السماء رزقکم و ما توعدون﴾، فورب السماء و الارض إنه لحق مثل ما أنکم تنطقون^{۲۱۲} دانست:

۱. رسول الله (صلی الله علیه وآله): «إن الروح الأمين نفث فی روعی أنه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها»^{۲۱۳}.

۲. امام صادق (علیه السلام): «لو کان العبد فی حجر لأتاه الله برزقه»^{۲۱۴}.

از آیات و روایات مربوط به روزی می‌توان این مطالب را برداشت کرد:

۱. روزی‌رسان تنها خدا است.

۲. خدا روزی‌رسانی را بر خود لازم کرده است.

۳. هر موجودی تا زمانی که زنده است، روزی حضرت حق به او می‌رسد.

۴. میزان روزی هر فرد، کاملاً مشخص است.

۵. حرص یا سستی در کسب و کار، در مقدار روزی بی‌تأثیر است و نقشی تعیین‌کننده ندارد و علت تامه نیست.

۶. کسب و کار وسیله‌ای برای دستیابی به روزی است.

اینک با توجه به مفاد آیات پیش گفته، سه روایت را بررسی می‌کنیم:

متن (۱)

نگاه نخست

رسول الله (صلی الله علیه وآله): «الناس علی خمس مراتب: منهم من یرى أن الرزق من الکسب لا من الله، فهو کافر؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله ومن الکسب، فهو مشرک؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله وأن الکسب سبب، فلا یدری یعطیه أم لا، فهو منافق شاک؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله وأن الکسب سبب، فلا یؤدّی حقّه ویعصی الله من أجل الکسب، فهو فاسق؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله ویرى الکسب سبباً، ویؤدّی حقّه ولا یعصی الله لأجل الکسب، فهو مؤمن مخلص طعمه»^{۲۱۵}.

نگاه دوم

قرائت: رسول الله (صلی الله علیه وآله): «الناس علی خمس مراتب: منهم من یرى أن الرزق من الکسب لا من الله، فهو کافر؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله ومن الکسب، فهو مشرک؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله وأن الکسب سبب، فلا یدری یعطیه أم لا، فهو منافق شاک؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله وأن الکسب سبب، فلا یؤدّی حقّه ویعصی الله من أجل الکسب، فهو فاسق؛ ومنهم من یرى أن الرزق من الله ویرى الکسب سبباً، ویؤدّی حقّه ولا یعصی الله لأجل الکسب، فهو مؤمن مخلص طعمه».

ترجمه: مردم در پنج مرتبه جای دارند: یکی آن که می‌پندارد روزی از کسب فراهم آید، نه از جانب خدا، که او کافر است؛ دیگری آن که گمان دارد روزی هم از کسب است و هم از جانب خدا، که وی مشرک است؛

۲۱۲. ذاریات / ۲۲ و ۲۳.

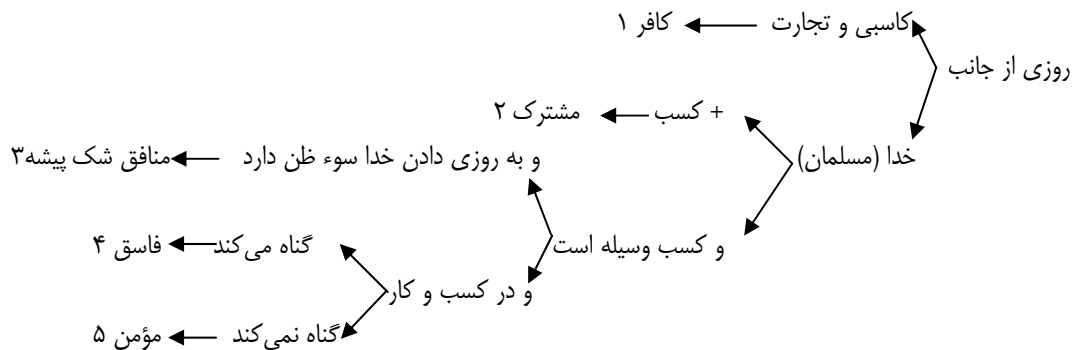
۲۱۳. الکافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۲.

۲۱۴. الکافی، ج ۵، ص ۸۱، ح ۴.

۲۱۵. الاثنی عشریه، ص ۲۰۶.

و دیگر آن که می‌داند روزی از جانب خدا است و کسب وسیله است، اما نمی‌داند که خداوند روزی‌اش را عطا می‌کند یا نه، و او منافقی شک‌پیشه است، و دیگری آن که می‌داند روزی از جانب خدا است و کسب وسیله است، اما حق این اعتقاد را به جای نمی‌آورد و برای کسب، نافرمانی می‌کند، و او فاسق است؛ و دیگر آن کس است که می‌داند روزی از جانب خداوند است و کسب وسیله است و حق این اعتقاد را نیز به جای می‌آورد و برای کسب، خدای را نافرمانی نمی‌کند، و او مؤمنی است که راه‌های کسب درآمدش را پاک و سره ساخته است.

شرح: نمودار زیر می‌تواند گویای پنج دسته پیش‌گفته در روایت باشد:



این دسته‌بندی بر دو رکن اعتقادی و رفتاری استوار است. پیامبر در دسته‌بندی خویش، عموم مردم را در نظر گرفته است. بنا بر این، نگاه این روایات نگاهی کاملاً فرا دینی است.

گروه نخست: در مرحله نخست، اعتقادات نقش‌آفرینی می‌کند. باورهایی که خدا را در روزی‌رسانی مؤثر نمی‌دانند، از دایره اسلام خارج‌اند.

در توحید صفاتی، «رزاقیت» خالق به وضوح تعریف شده است. فردی که این توحید را برنمی‌تابد، در جرگه کفار است. دیگر مردم، همگی روزی‌رسانی خدا را باور دارند، اما در رفتارهای خویش با یکدیگر متفاوت‌اند.

گروه دوم: اما آنان که بر این باورند که روزی را خداوند بر بندگان ارزانی می‌دارد نیز، همگی در یک صف نیستند. جمعی از این گروه، هم خدا و هم تلاش و کسب خویش را روزی‌رسان می‌پندارند؛ یعنی بر این باورند که «کسب و کار» در کنار خداوند روزی انسان را تضمین می‌کند. متأسفانه این باور در نگاه بسیاری از مردم به چشم می‌خورد؛ چنان که در گویش‌های عوامانه نیز گاه گفته می‌شود که مثلاً فلانی را اول به خدا و بعد به شما می‌سپارم.

این نوع نگرش نیز مردود است؛ چه این که برای خدا در فعلش شریک قلمداد می‌کند. البته این شرک همانند ریا، شرک خفی است و موجب خروج از اسلام نمی‌شود.

گروه سوم: گروهی از مردم وظیفه خویش را در به دست آوردن کار و ... انجام می‌دهند، اما همواره در دلشان نوعی تردید موجود است و پیوسته از فقر و ناداری و ... بیم دارند. آنان، با آن که دارا هستند، بیش‌تر از دیگران از فقر ترس دارند و می‌دانیم که ترس از فقر از خود «فقر» دردناک‌تر است. این هراس، زندگی را ناخوشایند می‌کند. در درون چنین افرادی، نوعی نفاق به چشم می‌خورد. از سویی روزی‌رسانی خدا را باور دارند و از سوی دیگر در رفتار خویش نمی‌دانند که خدا آیا روزی ایشان را عطا می‌کند یا نه. این رفتار نوعی سوء ظن بنده به مولای خویش است.

منشأ انحراف گروه دوم و سوم ضعف ایمان است.

گروه چهارم و پنجم: این دو گروه در رفتاری دین‌مدارانه با یکدیگر متفاوت‌اند. اینان در باورهای قلبی با یکدیگر همسان هستند، اما یکی ترجیح می‌دهد که در کاسی به کسب حرام روی آورد و دیگری به دنبال درآمد حلال است. در این حالت است که فاسق و مؤمن از یکدیگر جدا می‌شوند.

متن (۲)

نگاه نخست

الإمام عليّ (عليه السلام): اخترت من التّوراة اثنتي عشرة آية، فنقلتها إلى العربيّة، وأنا أنظر إليها في كلّ يوم ثلاث مرّات: يابن آدم، عليك فريضتي وعليّ رزقك، فإن خالفني في فريضتي فإنّي لا أخالفك في رزقك.^{۲۱۶}

نگاه دوم

قرائت: الإمام عليّ (عليه السلام): اخترت من التّوراة اثنتي عشرة آية، فنقلتها إلى العربيّة، وأنا أنظر إليها في كلّ يوم ثلاث مرّات: يابن آدم، عليك فريضتي وعليّ رزقك، فإن خالفني في فريضتي فإنّي لا أخالفك في رزقك.

ترجمه: من از تورات دوازده آیه برگزیدم و به عربی بازگردانم و هر روز سه بار در آن می‌نگرم: «ای فرزند آدم، بر تو است که واجب مرا انجام دهی و بر من است که روزی تو را تأمین کنم؛ اگر تو واجب مرا به جا نیاوری، من روزی تو را نمی‌ستانم.

شرح: این حدیث شریف، کاملاً گویا و روشن است و به شرح نیازی ندارد. در شرح این روایت دو نکته در خور توجه است:

۱. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^{۲۱۷} هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست؛ مگر آن که روزی او بر خدا است. در زبان عربی اگر فعلی با «علی» بیاید، وجوب را می‌رساند؛ چنانچه در صیغه «نذر» نیز فقیهان گفته‌اند که باید نذرکننده چنین بگوید: «لله علیّ أن أفعلَ كذا ...» بنا بر این، از این آیه شریف می‌توان دریافت که روزی‌دهی به بندگان بر خداوند واجب است. اکنون برای فهم بیش‌تر حدیث به متن حدیث باز می‌گردیم. در این حدیث نیز آمده است: «عليك فريضتي وعليّ رزقك» متن این حدیث، هم از نظر واژگان و هم از نظر محتوا، کاملاً با آیه قرآن هم‌سو است.

۲. انسان، نیازمند موعظه است. موعظه، خفتگان را بیدار؛ و بیداران را هشیار می‌کند و هشیاران را به عمل وا می‌دارد. امیر مؤمنان نیز، که بی‌تردید همواره خود را در محضر خدا می‌دید، برای موعظه خویش برنامه‌ای منظم دارد. انتخاب دوازده آیه از تورات، که فرمایشات خدا به موسی است، می‌تواند موعظه‌ای مناسب باشد. آن حضرت می‌فرماید که در هر روز، سه بار آن را مطالعه می‌کنند و این هشداری برای ما خفتگان است.

۲۱۶. الاثنتي عشرية، ص ۴۰۹.

۲۱۷. هود/ ۶

متن (۳)

نگاه نخست

ابو عبد الله (عليه السلام) قال: كان أمير المؤمنين (عليه السلام) كثيراً ما يقول: اعلموا علماً يقيناً أن الله تعالى لم يجعل للعبد وان اشتد جهده وعظمت حيلته وكثرت مكابدته أن يسبق ما سمي له في الذكر الحكيم ولم يحل بين العبد في ضعفه وقلة حيلته أن يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم. أيها الناس، إنه لن يزداد امرؤ نقيراً بحذقه ولن ينقص امرؤ نقيراً بحمقه، فالعالم بهذا، العامل به أعظم الناس راحة في منفعة، والعالم بهذا، التارك له أعظم الناس شغلاً في مضرة.^{۲۱۸}

نگاه دوم

قرائت: ابو عبد الله (عليه السلام) قال: كان أمير المؤمنين (عليه السلام) كثيراً ما يقول: اعلموا علماً يقيناً أن الله تعالى لم يجعل للعبد وان اشتد جهده وعظمت حيلته وكثرت مكابدته أن يسبق ما سمي له في الذكر الحكيم ولم يحل بين العبد في ضعفه وقلة حيلته أن يبلغ ما سمي له في الذكر الحكيم، أيها الناس إنه لن يزداد امرؤ نقيراً بحذقه ولن ينقص امرؤ نقيراً بحمقه، فالعالم بهذا، العامل به أعظم الناس راحة في منفعة، والعالم بهذا، التارك له أعظم الناس شغلاً في مضرة.

واژه‌شناسی

الجهد: ما جهد الإنسان من مرض، أو أمر شاق فهو مجهود [والجهد لغة بهذا المعنى].^{۲۱۹}

الحول والحيل والحيلة: كل ذلك: الحذق وجودة النظر والقدرة على دقة التصرف.^{۲۲۰}

الكبد: المشقة، تقول: إنهم لفي كبد من أمرهم.^{۲۲۱}

النقير: نكتة في ظهر النواة منها تنبت النخلة.^{۲۲۲}

حذق: الحذق والحذاقة: مهارة في كل شيء.^{۲۲۳}

ترجمه: امام صادق (عليه السلام) [فرمود]: حضرت امیرالمؤمنین (عليه السلام) بسیار می‌فرمود: «به یقین بدانید که خداوند روا نداشته است که بنده‌ای از آنچه در کتاب حکمت خدا برایش مقدر شده است، پیش افتد، هرچند که سخت بکوشد و بسیار تدبیر کند و فراوان رنج برد، و بنده کم‌توان و کوتاه‌اندیش را از رسیدن به آنچه در کتاب حکمت خدا برایش تقدیر گشته است، مانع نشود.

ای مردم، هرگز هیچ کس به سبب هوشیاری‌اش، حتی به قدر شکاف هسته خرما، افزایش روزی نیابد و هرگز هیچ کس به سبب کودنی‌اش، حتی به قدر شکاف هسته خرما، کاهش روزی نیابد و هرگز هیچ کس به سبب کودنی‌اش، حتی به قدر شکاف هسته خرما، کاهش روزی نیابد. آن که این را بداند و به آن عمل کند،

۲۱۸. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۲۲، ص ۸۸۳: الکافی، ج ۵، ص ۸۱، ص ۹.

۲۱۹. کتاب العین، ج ۳، ص ۳۸۶.

۲۲۰. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۸۴.

۲۲۱. کتاب العین، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲۲۲. همان، ج ۵، ص ۱۴۴.

۲۲۳. همان، ج ۳، ص ۴۲.

در سودبری آسوده‌ترین مردم است و آن که این را بداند و به آن عمل نکند، در زیان‌بری گرفتارترین مردم است.^{۲۲۴}

شرح: چند نکته را به بهانه شرح این روایت بیان می‌کنیم:

۱. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «کان امیر المؤمنین کثیراً ما یقول» سیاق، فعل مضارع و قید «کثیراً» در این حدیث گویای استمرار این فرمایش توسط امیر مؤمنان (علیه السلام) است. از آن جا که دغدغه روزی، فراگیر و همیشگی است، امام علی (علیه السلام) با گوشزد نمودن پیوسته، سعی می‌کردند تا مخاطبان را از غفلت رهایی بخشند.

۲. روزی برای هیچ کسی، از قوی و ضعیف، چیزی جز آنچه خداوند متعال به قلم قضا در ذکر حکیم و لوح محفوظ مقدر کرده است، نیست.^{۲۲۵}

۳. انسان باید برای دستیابی به روزی تلاش و پیوسته دعا نیز بکند. فرمایش امام علی (علیه السلام) با تلاش برای روزی و دعا منافات ندارد؛ چه این که تلاش و دعا وسیله‌ای برای رسیدن به روزی است.

۴. به نظر می‌رسد که امیر مؤمنان در این فرمایش بر آن هستند تا باور روزی‌رسان بودن خدا را در دل‌ها بیروانند. این باورداشت، زندگی را لذت‌بخش و صبر بر سختی‌ها را هموار می‌کند.

۵. بیانی دیگر از امام صادق (علیه السلام) در دست است که می‌توان آن را ادامه این حدیث دانست. امام ششم می‌فرماید: «إِنَّ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَاذَا؟»^{۲۲۶}

در این درس آموختیم که خداوند، روزی انسان را تضمین و تأمین کرده است و چه کسی توانمندتر از خداوند متعال است. بنا بر این، دغدغه‌ها، حرص‌ها، دله‌رها و ... دیگر معنایی ندارد. با کمک آیات و روایات مربوط به «کار و تلاش» نیز در می‌یابیم که انسان باید پیوسته تن به کار دهد و هیچ گاه از تلاش باز نایستد، اما باید بداند که کار و کسب او تنها وسیله‌ای برای رسیدن به روزی مقسوم است. بی‌تردید انسانی که به چنین باوری دست یابد، زندگی آسوده و دلپذیری را تجربه خواهد کرد.

خدا، روزی را تضمین کرده است.^{۲۲۷}

این، در حالی است که روزی انسان، تأمین شده است. خداوند متعال، تضمین کرده است که روزی انسان را در هر شرایطی تأمین می‌کند. تأمین‌کننده روزی، کسی است که مالک آفرینش، مقتدر و شکست‌ناپذیر است. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾ خداست روزی‌رسان، و او است دارنده نیرویی سخت استوار.^{۲۲۸}

اگر انسان بداند که روزی‌اش به دست صاحب قدرت است، اطمینان و آرامش را به وضوح احساس

۲۲۴. ترجمه هر سه حدیث این درس از استاد سید ابو القاسم حسینی (ژرفا) است.

۲۲۵. شرح نهج البلاغه / ابن میثم، ج ۵، ص ۶۴۹.

۲۲۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۳، ح ۵۸۳۶.

۲۲۷. رضایت از زندگی، عباس پسندیده، ص ۶۲ - ۶۰ (با اندکی تغییر).

۲۲۸. ذاریات / ۵۸.

می‌کند. هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست؛ مگر آن که روزی‌اش بر عهده خدا است.^{۲۲۹} چه بسا جنبندگانی که یارای به دست آوردن روزی خویش ندارند و خدا روزی آن‌ها را می‌دهد. روزی انسان را نیز خدا تأمین می‌کند.^{۲۳۰} هر جاندار روزی خود را دارد.^{۲۳۱} به مورچه بنگرید که با آن همه کوچکی و ظرافت اندام، که تقریباً به چشم نمی‌آید، روزی‌اش تضمین شده و به فراخور حالش، به او می‌رسد. خداوند منان و بخشنده، از او غافل نیست و او را محروم نساخته است؛ اگرچه در دل تخته‌سنگی سیاه و خشک یا در میان صخره‌ای سخت باشد.^{۲۳۲} یا به پرندگانی مثل کلاغ، عقاب، کبوتر و شترمرغ بنگرید که خداوند، روزی همه آن‌ها را ضمانت کرده است.^{۲۳۳} این نکات آموزنده، نشان می‌دهد که نگران بودن برای روزی، بی‌جا است. از این رو، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به ابن مسعود می‌فرماید:

يَابْنَ مَسْعُودٍ لَا تَهْتَمَّ لِلرِّزْقِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ وَقَالَ: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ﴾.^{۲۳۴، ۲۳۵}

ای ابن مسعود، برای روزی، اندوه مخور؛ چراکه خداوند متعال می‌فرماید: «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست؛ مگر روزی آن با خدا است». و فرمود: «روزی شما و آنچه به شما وعده داده است، در آسمان است».

وضع خود انسان نیز شگفت‌انگیز است. ما اکنون نگران روزی خود هستیم، در حالی که سه مرحله پیش از این وجود داشته است که خداوند، بدون اطلاع ما، روزی ما را رسانده است. از این رو شایسته نیست که اکنون به او سوء ظن داشته باشیم. مرحله نخست هنگامی است که انسان در رحم مادر قرار دارد؛ در جایگاهی آرام که هیچ سرما و گرمایی او را نمی‌آزارد و خدا روزی‌اش را می‌رساند. مرحله دوم، دوران نوزادی است که هرچند ناتوان است، ولی غذای او، که همان شیر مادر است، تأمین می‌شود و کسی هست که او را تر و خشک می‌کند. مرحله سوم نیز، دوران پس از شیرخوارگی است که روزی او، بدون تلاش، از دست‌رنج والدین تأمین می‌شود و مشمول مهربانی و دلسوزی آنان قرار می‌گیرد؛ به گونه‌ای که آنان، او را بر خودشان مقدم می‌دارند. اما همین انسان، هنگامی که بزرگ و عاقل می‌شود و برای خودش کار می‌کند، اوضاع بر او سخت می‌شود و

۲۲۹. ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾؛ هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست؛ مگر آن که روزی‌اش بر عهده خدا است و موضع و مکان آن را می‌داند. همه این‌ها در کتابی روشنگر (لوح محفوظ) آمده است؛ هود/ ۶.

۲۳۰. ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾؛ چه بسیار جنبندگانی که یارای تحصیل روزی خویش را ندارند و خدا آن‌ها و شما را روزی می‌دهد و او شنوا و دانا است؛ عنکبوت/ ۶۰.

۲۳۱. امام علی (علیه السلام): «لِكُلِّ ذِي رَمَقٍ قُوَّةٌ»؛/ الکافی، ج ۸، ص ۲۲، ح ۴.

۲۳۲. امام علی (علیه السلام): «انْظُرُوا إِلَى النَّمَلَةِ فِي صِغَرِ جُتَّتِهَا وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ ... مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا مَرْزُوقَةٌ يَوْفِقُهَا لَا يَغْفُلُهَا الْمَنَانُ وَلَا يَحْرِمُهَا الدِّيَانُ وَلَوْ فِي الصَّفَا أَلْيَاسِ وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ؛ به این مورچه بنگرید که با آن همه کوچکی و ظرافت اندام که تقریباً به چشم نمی‌آید ... روزی‌اش تضمین شده و به فراخور حالش روزی او می‌رسد؛ خداوند منان و بخشنده، از او غافل نیست و پروردگار جزادهنده، او را نیز محروم نساخته است، اگرچه در دل تخته‌سنگی سیاه و خشک و یا در میان صخره‌ای باشد؛ نهج/ البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۲۳۳. امام علی (علیه السلام): «هَذَا غَرَابٌ وَهَذَا عَقَابٌ وَهَذَا حَمَامٌ وَهَذَا نَعَامٌ دَعَا كُلُّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ وَكَفَّلَ لَهُ بِرِزْقِهِ؛ این کلاغ است و آن عقاب، این کبوتر است و آن شترمرغ. هر مرغی را به نامش خوانده و روزی او را ضمانت کرده است؛ نهج/ البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۲۳۴. ذاریات/ ۲۲.

۲۳۵. مکارم/ الأَخلاق، ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۲۶۶۰.

به خدا سوء ظن پیدا می‌کند و حقوق مالی‌ای را که بر عهده‌اش است، انکار می‌کند و بر خود و عیالش سخت می‌گیرد. این‌ها به خاطر ترس از تنگ شدن روزی و بدگمانی به خداوند متعال است.^{۲۳۶}

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به دو تن از فرزندان خالد می‌فرماید:

لَا تَأَيَّسَا مِنَ الرِّزْقِ مَا تَهْزَهْتَ رُؤُوسُكُمَا فَإِنَّ الْإِنْسَانَ تَلِدُهُ أُمُّهُ أَحْمَرٌ لَيْسَ عَلَيْهِ قَشْرَةٌ،
ثُمَّ يَرْزُقُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.^{۲۳۷}

تا وقتی سر شما حرکت می‌کند،^{۲۳۸} از روزی، ناامید نباشید؛ چه این‌که انسان را مادرش سرخ و بدون پوست می‌آفریند، سپس خداوند عز و جل، او را روزی می‌دهد. اگر خدا روزی‌رسان است، پس یأس و ناامیدی از او در تأمین روزی آینده، بی‌معنا است.^{۲۳۹}

ضمایم آموزشی

(برای مطالعه بیشتر تر)

ضمیمه (۱)

تقدیر و توسعه

خداوند روزی‌دهنده انسان و همه آفریدگان و جنبندگان در گسترده پهنای هستی است. این همان حقیقتی است که شواهد فصل اول از بخش سوم (اصول توسعه)، که به زودی خواهد آمد، به آن گواهی می‌دهد. هیچ جنبنده‌ای نیست؛ مگر آن‌که خداوند روزی‌اش را تقدیر فرموده و به مقتضای حکمت خویش و برای آزمودن انسان، آن را گسترده یا تنگ قرار داده است. پس نه آزمندی انسان حریص سبب می‌شود که بیش از روزی مقدّر فراچنگ آورد و نه کراهت ورزیدن فرد ناخوش‌دارنده، آن را می‌کاهد. البته انسان می‌تواند با رعایت تقوای خداوند و توکل بر او، از رهگذر سبب‌های غیر طبیعی و به شکلی درنیافتنی و ندانستی، روزی یابد.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که باورداشت به چنین اصول و پایه‌هایی چه هدفی را دنبال می‌کند و آیا این باورها خاستگاه توسعه‌اند یا مانع و آفت آن به شمار می‌آیند.

پیش‌تر اشاره کردیم که شناخت زبان قرآن و حدیث و دریافتن منطق ویژه آن، برای فهم درست معارف اسلامی امری ضروری است. آن‌گاه که انسان با این منطق آشنا شود یا سیره آشنایان با آن منطق را بررسی

۲۳۶. امام علی (علیه السلام): «كان فيما وعظ به لقمان ابنه أن قال له يا بني ليعتبر من قصر يقينه وضعفت نيته في طلب الرزق إن الله تبارك وتعالى خلقه في ثلاثة أحوال من أمره وأتاه رزقه ولم يكن له في واحدة منها كسب ولا حيلة إن الله تبارك وتعالى سيرزقه في الحال الرابعة أما أول ذلك فإنه كان في رحم أمه يرزقه هناك في قرار مكين حيث لا يؤذيه حر ولا برد ثم أخرجه من ذلك وأجرى له رزقا من لبن أمه يكفيه به ويربيه وينعشه من غير حول به ولا قوة ثم فطم من ذلك فأجرى له رزقا من كسب أبويه برأفة ورحمة له من قلوبهما لا يملكان غير ذلك حتى أنهما يؤثرانه على أنفسهما في أحوال كثيرة حتى إذا كبر وعقل واكتسب لنفسه ضاق به أمره وظن الظنون بربه وجحد الحقوق في ماله وقتل على نفسه وعياله مخافة إقتار رزق وسوء يقين بالخلف من الله تبارك وتعالى في العاجل والآجل فبئس العبد هذا يا بني!»، *الخصال*، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۱۱۴؛ *قصص الانبياء*، ص ۱۹۷، ح ۲۴۹.

۲۳۷. *مسند ابن خنبل*، ج ۳، ص ۴۶۹؛ *سنن ابن ماجه*، ج ۲، ص ۱۳۹۴؛ *تنبيه الخواطر*، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲۳۸. کنایه از زنده بودن است.

۲۳۹. *رضایت از زندگی*، ص ۶۲ - ۶۰.

کند، به آسانی درمی‌یابد که چنین باورهایی نه تنها مانع توسعه نیست، بلکه بهترین عامل برای تحقق توسعه الگو و مطلوب به شمار می‌آیند.
اینک شرحی مختصر بر عناوینی که گذشت، می‌نگاریم:

الف) رازق بودن خداوند

در فرهنگ قرآن و حدیث، «رزق»^{۲۴۰} عبارت از هر چیزی است که برای تأمین زندگی مادی و معنوی موجودهای زنده ضرورت داشته باشد. رازق بودن خداوند به این معنا است که خداوند سبحان، روزی همه موجودهای زنده را در نظام آفرینش و هستی تأمین فرموده و راه دستیابی به آن را نیز برای آنها هموار ساخته است؛ همان‌گونه که ابزارهای دسترسی به آن را نیز در اختیارشان نهاده است.
در جهان‌بینی توحیدی، هر پدیده‌ای، خواه آن که به اراده انسان حرکت می‌یابد و خواه آن که اراده انسان در آن نقشی ندارد، بی‌تردید به علت همه علت‌ها و سبب‌آفرینی همه سبب‌ها، که خداوند سبحان است، می‌انجامد و «روزی» نیز یکی از همین پدیده‌ها است که از این قاعده بیرون نیست. بدین‌سان، رازق بودن خداوند هرگز با اراده انسان و آزادی انتخاب وی منافات ندارد؛ همان‌گونه که نقش او را در تعیین سرنوشت مادی و معنوی‌اش نفی نمی‌کند. پس خداوند - جلّ جلاله - روزی‌دهنده است، اما انسان را آزاد نهاده است تا خود راه زندگی‌اش را انتخاب کند.^{۲۴۱}

ب) تقدیر و تقسیم روزی‌ها

در پرتو مطالب گذشته، ضرورت دارد که برای تبیین معنای تقدیر و تقسیم روزی‌ها از دیدگاه جهان‌بینی توحیدی و ارتباط آن با توسعه اقتصادی، ملاحظات را ذکر کنیم:
۱. با نگرستن به اصطلاح تقدیر در ارتباطش با پدیده‌های هستی، روشن می‌شود که سیر و دوام هر پدیده بر پایه نظامی دقیق و حکیمانه استوار است. در دیدگاه اسلامی، یکایک پدیده‌ها بر مبنای سنجش حکمت پروردگار آفریده شده است^{۲۴۲} و در نظام هستی هیچ پدیده بی‌هوده‌ای وجود ندارد و هر چیز با سببی خاص^{۲۴۳} و در مسیری معین جریان می‌یابد؛ به گونه‌ای که نقش وجودی خویش را در چارچوب وضعیت خاص خود ایفا کند.

۲۴۰. عبد الرحمن بن خلدون در تعریف رزق می‌گوید: «آنچه از تلاش و کار حاصل می‌شود یا ذخیره می‌گردد، اگر برای بنده [خداوند] سود داشته باشد و از طریق مصرف آن در راستای مصالح و نیازها فایده‌ای در پی آورد، رزق نامیده می‌شود ... و اگر انسان هیچ بهره‌ای در مصالح و نیازهای خویش از آن نبرد، آن چیز برای وی رزق شمرده نمی‌شود و آنچه با تلاش و توان بنده [خدا] از این طریق حاصل شود، «کسب» نام دارد؛ مقدمه، ابن خلدون، کتاب اول، فصل ۵، ص ۳۸۱ «در باب تأمین معاش و وجوب آن». با این حال، جست و جو در موارد کاربرد این واژه در قرآن و حدیث، و تأمل در این کاربردها، نشان می‌دهد که رزق بر همه چیزهایی که برای ادامه زندگی مادی و معنوی موجودات زنده ضرورت دارد نیز، اطلاق می‌شود.

۲۴۱. «همانا خداوند آنچه را گروهی دارند، دگرگون نمی‌کند تا آن‌گاه که آن‌چه را در خودشان است [= صفات و اعمال خود را] دگرگون کنند»؛ رعد/ ۱۱.

۲۴۲. «ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم»؛ قمر/ ۴۹.

۲۴۳. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداوند می‌پرهیزد از این که چیزها را جز به سبب‌ها [ی مخصوص هر یک] جریان بخشد»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۷.

بر این پایه، پدیده رزق و توسعه یا عقب‌ماندگی اقتصادی از این قانون تکوینی عام خداوندی بر کنار نیست و این‌ها نیز سبب‌های مخصوص و عواملی دارند که از رهگذر آن و بر اساس حکمت رسای پروردگار جریان یابند. پس تقدیر روزی‌ها معنایی جز این ندارد.

۲. در موجودهای دارای اراده، همچون انسان، اختیار در مقدرات نقش دارد؛ آن هم به گونه‌ای که میان تقدیر و اختیار ناسازگاری نباشد. اما در موجودهای بدون اراده، مقدرات به شکل جبری جریان می‌یابد؛ مثلاً خداوند سبحان برای خورشید و ماه مسیری معین بر نهاده که در نظام آفرینش همواره در آن جریان دارند^{۲۴۴} و این تقدیر حکیمانه به صورت جبری تحقق می‌یابد. اما در باره موجودهای دارای اراده، تقدیر خداوند اقتضا فرموده است که هر کاری با اختیار افراد، و البته با منشأ اراده و قدرت او، تحقق یابد.

قرآن به این حقیقت تصریح می‌کند و می‌فرماید:

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى؛ و این که چیزی از آن انسان نیست، جز آن قدر که کوشش کرده است .

از این رو، در باره انسان که همواره دارای نیروی اراده است، تقدیر خداوند چنین اقتضا کرده است که هر چه بیش‌تر بکوشد، به مقدرات خویش نزدیک‌تر شود. از همین نظرگاه است که احادیث اسلامی بر این نکته تأکید ورزیده‌اند که خداوند سبحان، روزی هر کس را تضمین فرموده است؛ مشروط به آن که فرد به کوشش، کار، حرکت و تلاش بپردازد.

۳. معنای تقسیم روزی‌ها در نظام آفرینش آن است که مقدرات هر انسان با توان جسمی و اقتضائات روحی و فکری او تناسب دارد و با محیط طبیعی و شخصیت خانوادگی و اجتماعی‌اش سازگار است. از این رو است که تلاش‌های او هنگامی به توفیق می‌انجامد که با روند مقدراتش سازگار باشد. در یک مثال متعارف، می‌توان این سازگاری را دریافت. همان‌گونه که مقدرات علمی انسان دارای حافظه قوی با فرد دارای حافظه متوسط یا ضعیف تفاوت دارد، مقدرات مالی و اقتصادی افراد دارای وضعیت‌های مختلف مالی نیز متفاوت است. اما حکمت نهفته در این اختلافات آن است که هر انسانی به برآوردن بخشی از احتیاجات جامعه بپردازد.^{۲۴۵}

باور داشتن تقدیر و تقسیم روزی‌ها بر پایه چنین تفسیری، دو دستاورد مهم و اثرگذار در عرصه فعالیت‌های اقتصادی در پی دارد:

۱. همه تلاش‌ها به سمت و سویی درست می‌گراید؛ به گونه‌ای که هر کس شیوه‌ای را برای کسب روزی بر می‌گزیند که با توان و استعدادهای وی تناسب داشته باشد. این همان است که روایات اسلامی در این زمینه، آن را تشویق و توصیه می‌کنند؛ از جمله:

مَنْ رَزَقَ فِي شَيْءٍ فَلْيَزِمَهُ؛ هر کس که روزی‌اش در چیزی نهاده شده است، باید بر همان مداومت ورزد .

۲. انسان احساس آرامش و امنیت روانی می‌کند. کسی که به تقدیر و تقسیم روزی‌ها ایمان دارد، در می‌یابد که همه تلاش‌هایش در چارچوب مقدرات، چنانچه با توان وی هماهنگ باشد، به ثمر می‌نشیند. نیز او

۲۴۴. ﴿و خورشید به سوی قرارگاه خود می‌رود. این، اندازه نهادن آن توانای بی‌همتا و دانا است. و ماه را [در بیمودن] منزل‌ها اندازه نهادیم تا همچون شاخه خرما می‌خشک دیرینه گردد﴾؛ یس / ۳۸ و ۳۹.

۲۴۵. ﴿ماییم که میان آنان، مایه گذرانشان را در زندگی دنیا تقسیم کرده‌ایم و پایه‌های برخی را بر برخی برتر داشته‌ایم تا بعضی دیگر را به خدمت گیرند﴾؛ زخرف / ۳۲.

در می‌یابد که انسان نمی‌تواند به هرچه می‌خواهد، دست یابد؛ پس، از بند حرص و افزون‌خواهی رها می‌شود و خود را بازپچهٔ رنج بیهوده و بی‌ثمر نمی‌کند. با این گونه رضایت از تقدیر، چنین کسی به آرامش و امنیت روانی دست می‌یابد.

کوتاه سخن این که تأکید روایات اسلامی بر مقدر بودن و تقسیم روزی‌ها را در دو جنبه می‌توان ارزیابی کرد: یکی سوق دادن و تن‌ظایم تلاش‌ها در مسیر مناسب، و دیگری ایجاد آرامش روانی برای کسی که در هر حال به تلاش ادامه می‌دهد؛ بی‌آن که به حرص مبتلا شود یا گذراندن زندگی او را وا دارد که به حقوق دیگران تجاوز کند یا کاری ناشایست انجام دهد. این است حکمت روشن تقدیر؛ نه آن که انسان از عمل باز ایستد و با ادعای ایمان به تقدیر و تقسیم روزی‌ها از تلاش دست شوید.

ضمیمه (۲)

وَرُبَّ مُنْعِمٍ عَلَيْهِ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَرُبَّ مَعْذُورٍ فِي النَّاسِ مَصْنُوعٍ لَهُ، فَأَفَقَ أَيُّهَا السَّاعِي مِنْ سَعِيكَ وَأَقْصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ وَانْتَضِبْهِ مِنْ سِنَةِ غَفْلَتِكَ وَتَفَكَّرْ فِيمَا جَاءَ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاحْتَفِظُوا بِهَذِهِ الْحُرُوفِ السَّبْعَةِ فَإِنَّهَا مِنْ قَوْلِ أَهْلِ الْجَحَى وَمِنْ عَزَائِمِ اللَّهِ فِي الذِّكْرِ الْحَكِيمِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِخَلَّةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِلَالِ: الشُّرْكَ بِاللَّهِ فِيمَا افْتَرَضَ عَلَيْهِ، أَوْ اشْفَى غِيظًا بِهَلَاكِ نَفْسِهِ، أَوْ أَمَرَ بِأَمْرٍ يَعْمَلُ بغيرِهِ، أَوْ اسْتَنْجَحَ إِلَى مَخْلُوقٍ بِإِظْهَارِ بِدْعَةٍ فِي دِينِهِ، أَوْ سَرَّهُ أَنْ يَحْمَدَهُ النَّاسُ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ، وَالْمُتَجَبَّرُ الْمُخْتَالُ، وَصَاحِبُ الْأَبْهَةِ.^{۲۴۶}

واژه‌شناسی

الحجا: کل ما سترك.

والحجا: العقل.^{۲۴۷}

وأولي الحجا أصحاب العقول.^{۲۴۸}

عزائم الله: موجباته، والأمر المقطوع عليه لا ريب فيه ولا شبهة ولا تأويل فيها ولا نسخ.^{۲۴۹}

الخلّة: الخصلة، والجميع: الخلال، والخالات.^{۲۵۰}

أبه: الأبهة: العظمة، وفي الحديث: ما فعلت أبهتكم.

ويقال: للأبج: أبه.^{۲۵۱}

والأبهة: العظمة والكبر.^{۲۵۲}

المُختال: المتكبر.^{۲۵۳}

۲۴۶. تهذيب الأحكام، ج ۶ ص ۳۲۲، ح ۸۸۳/الكافي، ج ۵، ص ۸۱، ح ۹.

۲۴۷. كتاب العين، ج ۳، ص ۲۵۸.

۲۴۸. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۹۵.

۲۴۹. همان، ج ۶ ص ۱۱۳.

۲۵۰. كتاب العين، ج ۴، ص ۱۳۹.

۲۵۱. همان، ص ۹۸.

۲۵۲. همان، ص ۹۷.

۲۵۳. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۲۶.

سنن ابن ماجه: حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة، ثنا أبو معاوية عن الاعمش، عن سلام (ابن شرحبيل)، أبي شرحبيل، عن حبة وسواء، ابني خالد، قالوا: دخلنا على النبي (صلى الله عليه وآله) وهو يعالج شيئاً. فأعناه عليه. فقال: «لا تياسا من الرزق ما تهزرت رؤوسكما. فإن الانسان تلده أمه أحمر، ليس عليه قشر. ثم يرزقه الله عزوجل».^{۲۵۴}

تفسير القرطبي: ذكر الترمذي الحكيم في «نوادير الأصول» بإسناده عن زيد بن أسلم: أن الأشعريين أبا موسى وأبا مالك وأبا عامر في نفر منهم، لما هاجروا وقدموا على رسول الله (صلى الله عليه وآله) في ذلك وقد أرمّلوا من الزاد، فأرسلوا رجلاً منهم إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) يسأله، فلما انتهى إلى باب رسول الله (صلى الله عليه وآله) سمعه يقرأ هذه الآية: ﴿وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل في كتاب مبين﴾ فقال الرجل: ما الأشعريون بأهون الدواب على الله، فرجع ولم يدخل على رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقال لأصحابه: أبشروا أتاكم الغوث، ولا يظنون إلا أنه قد كلم رسول الله (صلى الله عليه وآله) فوعده، فبينما هم كذلك إذ أتاهم رجلان يحملان قصعة بينهما مملوءة خبزاً ولحماً فأكلوا منها ما شاءوا، ثم قال بعضهم لبعض: لو أنا رددنا هذا الطعام إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) ليقضي به حاجته، فقالوا للرجلين: اذهبوا بهذا الطعام إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فإننا قد قضينا منه حاجتنا، ثم إنهم أتوا رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقالوا: يا رسول الله ما رأينا طعاماً أكثر ولا أطيب من طعام أرسلت به، قال: «ما أرسلت إليكم طعاماً» فأخبروه أنهم أرسلوا صاحبهم، فسأله رسول الله (صلى الله عليه وآله) فأخبره ما صنع، وما قال لهم، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): ذلك شيء رزقكموه الله.^{۲۵۵}

وقال علي (عليه السلام):

دَعِ الْحِرْصَ عَلَى الدُّنْيَا	وَفِي الْعَيْشِ فَلَا تَطْمَعْ
وَلَا تَجْمَعْ مِنَ الْمَالِ	فَلَا تَدْرِي لِمَنْ تَجْمَعُ
وَلَا تَدْرِي أَفِي أَرْضٍ	لَكَ أَمْ فِي غَيْرِهَا تُصْرَعُ
فَإِنَّ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ	وَكُدَّ الْمَرْءُ لَا يَنْفَعُ
فَقِيرٌ كُلُّ مَنْ يَطْمَعُ	غَنِيٌّ كُلُّ مَنْ يَقْنَعُ ^{۲۵۶}

ضمیمه (۳)

اگر باور کنیم، راحت زندگی می‌کنیم.

آن گاه که انسان از هیچ چیز آگاه نبود، روزی او رسید و زندگی‌اش تأمین شد. زندگی امروزش نیز مشمول همین قاعده است. واقعیت‌ها تغییر نکرده‌اند. پس آنچه موجب نگرانی می‌شود، نگرش ما است و اشتباه نگرش ما در این است که واقعیت‌های روزی را نشناخته‌ایم و آن‌ها را باور نداریم. این، یک اصل است که روزی انسان را خداوند تعیین کرده است و هیچ کس نمی‌تواند از آن جلوگیری کند. پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) در باره حقیقت یادشده این گونه اطمینان می‌دهد:

۲۵۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۹۴، ح ۴۱۶۵.

۲۵۵. تفسیر القرطبی، ج ۹، ص ۷.

۲۵۶. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۳۳.

لَوْ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَصْرِفُوا عَنْكَ شَيْئًا قَدْ قُدِّرَ لَكَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا وَلَوْ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلَائِقِ اجْتَمَعُوا عَلَى أَنْ يَصْرِفُوا إِلَيْكَ شَيْئًا لَمْ يَقْدِرْ لَكَ لَمْ يَسْتَطِيعُوا.^{۲۵۷}

اگر همه آفرینش جمع کردند تا چیزی را که برای تو مقدر شده است از تو برگردانند، نمی‌توانند و اگر همه آفرینش جمع شوند تا چیزی را که برای تو مقدر نشده است به تو دهند، نمی‌توانند.

این، واقعیت نظام روزی است. اگر این واقعیت را باور داشته باشیم، راحت زندگی می‌کنیم. اگر بدانیم که روزی ما تعیین شده است و هیچ کس نمی‌تواند از آن بکاهد و هیچ قدرتی نمی‌تواند از رسیدن آن به ما جلوگیری کند، آن گاه احساس راحتی می‌کنیم و می‌توانیم از زندگی خود لذت ببریم. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

مَنْ وَثِقَ بِأَنْ مَا قَدَّرَ اللَّهُ لَهُ لَنْ يَفُوتَهُ اسْتِرَاحَ قَلْبُهُ.^{۲۵۸}

کسی که مطمئن باشد آنچه خدا برای او مقدر کرده است، فوت نمی‌شود، دلش آرام می‌گیرد.

آبان بن حمران می‌گوید: روزی فردی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: موعظه‌ای به من بیاموز. حضرت به وی فرمود:

إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ تَكَفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامُكَ لِمَاذَا؟!^{۲۵۹}

اگر خداوند تبارک و تعالی متکفل روزی شده است، پس اندیشناکی تو برای چیست؟! اگر بپذیریم که توصیه‌های معصومان (علیهم السلام) به تناسب نیازهای مخاطبان بوده است، می‌توانیم بگوییم که احتمالاً این فرد از نگرانی روزی، رنج می‌برده است و روش امام (علیه السلام) برای کاهش فشار روانی وی، این بوده است که وی را به تأمین روزی و تضمین شدن آن توسط خداوند توجه داده‌اند. یادآوری این حقیقت می‌تواند نگرانی‌ها را کاهش دهد و آرامش را به ارمغان آورد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

الرِّزْقُ يُطْلَبُ الْعَبْدَ أَشَدَّ طَلَبًا مِنْ أَجَلِهِ.^{۲۶۰}

روزی در پی بنده است؛ پی‌جو تر از آن که اجلش در پی او است.

و بدیهی است که اگر انسان این نکته را باور داشته باشد، آرامش می‌یابد. امام علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید:

رِزْقُكَ يَطْلُبُكَ فَأَسْتَرْحِ.^{۲۶۱}

روزی تو در پی تو است؛ پس آرام گیر.

و در کلام دیگری می‌فرماید:

۲۵۷/الأمالی، طوسی، ص ۶۷۵ ح ۱۴۲۴.

۲۵۸/غررالحکم، ح ۱۸۴۹؛ عیونالحکم والمواعظ، ص ۴۳۸.

۲۵۹/من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۵۸۳۶/الأمالی، صدوق، ص ۷، ح ۵؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۵، ح ۵۵.

۲۶۰/جامع الأخبار، ص ۱۰۸؛ همچنین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «ان الرزق لیطلب العبد کما یطلبه اجله؛ به درستی که روزی در پی بنده است؛ همان‌گونه که اجلش در پی او است»؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۳۱، ح ۳۲۳۸؛ أعلام الدین، ص ۳۴۲.

۲۶۱/المواعظ العندیة، ص ۵۶.

رِزْقُكَ يَطْلُبُكَ فَأَرِحْ نَفْسَكَ مِنْ طَلْبِهِ.^{۲۶۲}

روزی تو در پی تو است؛ پس نفس خودت را در طلب روزی، آرام ساز.
آیه اول سوره حمد را بارها و بارها تکرار کرده‌ایم، ولی آیا به معنا و پیام آن نیز توجه کرده‌ایم؟ تفسیر این آیه شریف را از حضرت علی (علیه السلام) پرسیدند. حضرت در تفسیر «رب العالمین» فرمود:
رَبُّ الْعَالَمِينَ مَالِكُهُمْ وَخَالِقُهُمْ وَسَائِقُ آرْزَاقِهِمْ إِلَيْهِمْ مِنْ حَيْثُ يَعْلَمُونَ وَمِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، فَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ وَهُوَ يَأْتِي ابْنَ آدَمَ عَلَى أَيْ سِيرَةٍ سَارَهَا مِنَ الدُّنْيَا، لَيْسَ تَقْوَى مُتَقِي بَزَائِدِهِ وَلَا فَجُورٌ فَاجِرٍ يَنَاقِصُهُ، وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ سِتْرٌ وَهُوَ طَالِبُهُ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَفِرُّ مِنْ رِزْقِهِ لَطَلَبَهُ كَمَا يَطْلُبُهُ الْمَوْتُ.^{۲۶۳}

(رب العالمین) مالک آن‌ها و آفریدگار آن‌ها و سوق‌دهنده روزی آن‌ها به سوی ایشان است، از جایی که می‌شناسند و از جایی که نمی‌شناسند. پس، روزی تقسیم شده است و به فرزند آدم می‌رسد، بر هر روشی که در دنیا داشته باشد؛ نه تقوای تقواییشان، آن را می‌افزاید و نه فجور فاجران، از آن می‌کاهد. میان او و روزی، پرده‌ای است و روزی، در پی انسان است. اگر کسی از شما از روزی خود فرار کند، روزی، در پی او خواهد شد؛ همان‌گونه که مرگ، در پی او است.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نیز می‌فرماید: «الرِّزْقُ يَطْلُبُ مِنْ لَا يَطْلُبُهُ»؛^{۲۶۴} روزی [حتی] در پی کسی است که آن را طلب نمی‌کند.

این آیات و روایات، بیانگر واقعیت رزق و روزی است. حال اگر انسان از این معنا واقعیت‌ها آگاهی یابد و آن‌ها را باور کند، دریایی از آرامش و متانت را برای خود به ارمغان می‌آورد، تمام نگرانی‌ها را برطرف می‌سازد، دل خود را محکم و استوار می‌گرداند و به تأمین شدن روزی خود، مطمئن می‌شود.^{۲۶۵}

۲۶۲. غرر الحکم، ح ۹۱۹۷.

۲۶۳. عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۸۲، ح ۳۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۳.

۲۶۴. غرر الحکم، ح ۹۱۹۴.

۲۶۵. رضایت از زندگی، ص ۶۵ - ۶۳.

جلسه هشتم

۱۰۴.....	هدف درس.....
۱۰۵.....	متن (۱).....
۱۰۸.....	متن (۲).....
۱۱۰.....	متن (۳).....
۱۱۲.....	آسیب‌های فردی.....
۱۱۲.....	آسیب‌های جامعه اسلامی.....
۱۱۳.....	دیگر آسیب‌های اجتماعی.....
۱۱۴.....	ترجمه.....

هدف درس

آشنایی با:

✓ احادیث عددی.

سخنرانان همواره در پی آن‌اند که مخاطبان، سخن ایشان را به طور کامل دنبال کنند تا بدین‌سان، حق مطلب ادا شود و زحمت ایشان ضایع نگردد. جلب توجه شنوندگان به مفاد سخنرانی، از مهم‌ترین دغدغه‌های «سخنرانان» است.

گوینده، برای بیان نکته‌های مهم، باید از شیوه‌های گوناگون بهره ببرد. یکی از شیوه‌های مناسب، «بیان عددی مباحث» است؛ به گونه‌ای که کلّ مباحث را پس از دسته‌بندی، در قالب چند نکته تنظیم و اعلام می‌دارد و نخست عناوین نکات را بیان می‌کند و آن‌گاه، توضیح مطالب را پی می‌گیرد.

در این صورت شنونده با دقت، شمار نکته‌ها و مطالب را دنبال می‌کند و محدوده آغاز و پایان بحث برایش روشن می‌گردد. بخشی از سخنان معصومان (علیهم السلام) نیز بدین شکل سامان یافته است. این گونه روایات را «احادیث عددی» می‌نامیم.

ذوق سلیم شیخ صدوق (م ۳۸۱)، او را بر آن داشت تا این گونه احادیث را در کتاب شریف *الخصال* گردآوری نماید؛ هرچند پیش از او نیز احمد بن ابی عبدالله برقی (م ۲۷۱ یا ۲۸۰) در *المحاسن* (کتاب القرائن) چنین کاری را به طور مختصر بنیان نهاده بود. محمد بن حسن الحسینی (زنده در ۱۰۶۸) کتابی را با نام *المواعظ العددیة*، با همین هدف تألیف کرد، که مشکینی (معاصر) آن را تصحیح و احیا کرده است. گذشته از این دو کتاب، احادیث گوناگونی در کتاب‌های حدیثی شیعه و سنی وجود دارد که در شمار احادیث عددی جای دارند.

در درس حاضر، با دو متن از احادیث عددی آشنا می‌شویم: در متن نخست، امام باقر (علیه السلام) از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) حدیثی را گزارش می‌کند که در آن، ده ویژگی برای مؤمنان خردمند بیان شده است. متن دوم، خطبه‌ای بلیغ از امام علی (علیه السلام) در روز جمعه است. حدیث امیر مؤمنان از دو بخش تشکیل شده است. در بخش اول، آن حضرت هفت مصیبت جامعه اسلامی را بیان می‌کند و در بخش دوم، در پاسخ به سؤال یکی از حاضران، هشت دلیل مستجاب نشدن دعا را تبیین می‌فرماید و در پایان جلسه، برای «استجاب دعا» پنج راهکار ارائه می‌کند.

متن (۱)

نگاه نخست

الخصال: عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «لم يعبد الله عز وجل بشيء أفضل من العقل. ولا يكون المؤمن عاقلاً حتى يجتمع فيه عشر خصال: الخير منه مأمول، والشر منه مأمون، يستكثر قليل الخير من غيره، ويستقل كثير الخير من نفسه، ولا يسأم من طلب العلم طول عمره، ولا يتبرم بطلاب الحوائج قبله، الذل أحب إليه من العز، والفقر أحب إليه من الغنى، نصيبه من الدنيا القوت».^{۳۶۶}

نگاه دوم

الخصال: عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «لم يعبد الله عز وجل بشيء أفضل من العقل ولا يكون المؤمن عاقلاً حتى تجتمع فيه عشر خصال: الخير منه مأمول، والشر منه مأمون، يستكثر قليل الخير من غيره، ويستقل كثير الخير من نفسه، ولا يسأم من طلب العلم طول عمره، ولا يتبرم بطلاب الحوائج قبله، الذل أحب إليه من العز، والفقر أحب إليه من الغنى، نصيبه من الدنيا القوت».

ترجمه

پیامبر خدا فرمود: خدای عز وجل، به چیزی برتر از عقل، عبادت نشده است و مؤمن آن گاه عاقل باشد، که ده خصلت در او فراهم باشد:^{۳۶۷} به خیر و خوبی او امید رود، بدی‌اش به کسی نرسد؛ اندک کار خوب دیگران را بسیار شمارد و خوبی‌های فراوان خود را اندک بیند؛ تا زنده هست، از آموختن دانش خسته نشود، از این که نیازمندان به سوی او آیند، به ستوه نیاید؛ فرودستی را از فرادستی دوست‌تر داشته باشد و تهی‌دستی را از توانگری؛ بهره‌اش از دنیا، خوراک روزانه باشد.

واژه‌شناسی

أَمَل: الأمل والأمل والإمل: الرجاء؛ والجمع آمال.^{۳۶۸}
 أَمِن: الأمن: ضدّ الخوف، والفعل منه: أَمِنَ يَأْمِنُ أَمْنًا.^{۳۶۹}
 سَأَمَ: سَأَمْتُ الشَّيْءَ سَأَمَةً: مللته.^{۳۷۰} سَأَمَ: مَلَّ والسَّامَةُ: الملل والضَّجَرُ.^{۳۷۱}
 مُؤْتَمَنُ الْقَوْمِ: الذي يثق إليه ويتخذونه أميناً حافظاً.^{۳۷۲}
 بَرَمَ: برما فهو برم مثل ضجر ضجراً فهو ضجراً وزناً ومعنى: إذا سئمه ومله.

۲۶۶. الخصال، ج ۲، ص ۴۳۴.

۲۶۷. این روایت در امالی طوسی (ص ۱۵۳، ح ۲۵۳) نیز آمده است. با این که در صدر روایت، عبارت «عشر خصال: ده ویژگی» آمده است، در ذیل روایت، دوازده ویژگی بیان شده است. علامه مجلسی در بحار الأنوار تلاش کرده است تا این تعارض را برطرف کند. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۴ ص ۲۹۷، ح ۲۱.

۲۶۸. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۷.

۲۶۹. کتاب العین، ج ۸، ص ۳۸۸.

۲۷۰. همان، ج ۷، ص ۳۲۴.

۲۷۱. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

۲۷۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۲.

ومنه حدیث: «وصف المؤمن لا يتبرم ولا يتسخط»، أي لا يسأم ولا يتضجر من أعمال الخير.^{۲۷۳}
القوت: ما يمسك الرق من الرزق.^{۲۷۴}

این روایت، مؤمن را در صورتی خردمند می‌داند که این ده ویژگی را داشته باشد. طبیعی است که مؤمنان هنگامی می‌توانند به این مقام دست یابند که با ممارست و مبارزه با نفس، انس بگیرند. این اوصاف به تدریج و با تلاش مداوم، به دست می‌آیند. از این حدیث می‌توان دریافت که ایمان نیز «شدت و ضعف» دارد. یکی از مراتب والای ایمان، همسویی با تعقل است. همچنین، خردمندی کامل نیز هنگامی حاصل می‌شود که مؤمن این ده صفت را داشته باشد.
اکنون، سه بخش از حدیث بالا را تبیین می‌کنیم:

۱. العقل

از نگاه اسلام، مهم‌ترین پایه در باورها، «خردورزی» است. در آموزه‌های دینی، اندیشه و تعقل همواره تکیه‌گاهی محکم در شناخت راه حق از باطل معرفی شده است. در قرآن کریم مشتقات عقل ۴۹ بار، فکر هجده بار و تدبیر چهار بار آمده است. به تعبیر این کتاب آسمانی، در روز واپسین، دوزخیان می‌گویند: اگر سخنان [حق] را شنیده بودیم و تعقل کرده بودیم، اکنون در میان دوزخیان نبودیم.^{۲۷۵}
بخش در خور توجهی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز در باره عقل است.^{۲۷۶} اما باید اذعان نمود که واژه عقل در روایات، در معانی گوناگونی آمده است. فقیه و محدث بزرگوار، شیخ حرّ عاملی، در باره معانی عقل چنین می‌فرماید:

عقل در سخن اندیشمندان و حکیمان، معانی بسیاری دارد و با جست و جو در احادیث، سه معنا برایش به دست می‌آید:

۱. نیرویی که بدان، خوبی‌ها و بدی‌ها و تفاوت‌ها و زمینه‌های آن شناخته گردد و این، معیار تکلیف شرعی است.

۲. ملکه‌ای که به انتخاب خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها فرا می‌خواند.

۳. تعقل و دانستن؛ از این رو است که عقل، در برابر جهل و نادانی قرار می‌گیرد، نه در برابر دیوانگی. بیش‌ترین کاربرد عقل در احادیث، در معنای دوم و سوم است.^{۲۷۷}

۲. الدُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ

«عزت‌طلبی» را می‌توان از غرایز انسانی دانست. طبع انسانی، همیشه به دنبال دست‌یابی به عزت است. انسان هیچ گاه حاضر نیست عزتش پایمال شود. امام حسین (علیه السلام) زندگی با ستمگران را ذلت دانستند

۲۷۳. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۶.

۲۷۴. العین، ج ۵، ص ۲۰۰.

۲۷۵. ملک/ ۱۰.

۲۷۶. مجموعه احادیث مربوط به عقل را می‌توانید در کتاب *العقل فی الکتاب والسنة* ببینید. این کتاب به همت آیت الله ری‌شهری و همکارانشان در مؤسسه دار الحديث تألیف شده و در سال ۱۳۷۸ ش، با عنوان *خردگرایی در قرآن و سنت*، به فارسی ترجمه شده است.

۲۷۷. *خردگرایی در قرآن و سنت*، ص ۱۹.

و بدین رو، از ذلت رهایی جستند: «هیهات منا الذلة».^{۲۷۸} امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^{۲۷۹} می‌فرماید: «فالمؤمن يكون عزيزاً ولا يكون ذليلاً، فإن المؤمن أعزُّ من الجبل، يستقلُّ منه بالمعاول والمؤمن لا يستقل من دينه بشيء».^{۲۸۰} از سوی دیگر، روایاتی نیز در دست است که تصریح می‌کند: «لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه»^{۲۸۱} و یا کسانی را که تن به ذلت دهند، از شمار پیروان اهل بیت (علیهم السلام) خارج می‌داند.^{۲۸۲}

اما در روایت پیش گفته، آمده است که «ذلت» برای مؤمن، محبوب‌تر از «عزت» است و این صفت، نشان از طرز خردمندی او دارد! این معنا با دیگر آموزه‌های قرآنی و روایی ما، سازگار نیست. بنا بر این، معنای ذلت و عزت در این جا، باید روشن شود.^{۲۸۳} این اختلاف ظاهری را می‌توان با تصرف و تأویل در معانی از بین برد. اکنون سه راه برای برون‌رفت از این اختلاف، بیان می‌کنیم:

الف) ذلت به معنای خضوع در مقابل خدا

فراheidی در کتاب العین، «ذل» را خضوع دانسته است. آن خضوعی، دوست‌داشتنی است، که در مقابل خدا باشد. بدین سان، برای مؤمن ذلت در مقابل خدا، که همان خضوع است، پسندیده‌تر از تکبر در مقابل خدا است که چه بسا نفس، آن را عزت می‌پندارد.

ب) ذلت به معنای تواضع

مؤلف مجمع البحرین می‌نویسد:

قوله تعالى: واخفض لهما جناح الذل من الرحمة ؛ یعنی تواضع لهما جناح الرحمة من الذل.^{۲۸۴}

در نگاه دنیامداران، تواضع در مقابل دیگران، امری ناپسند است؛ اما در نگاه اسلام‌جویان، تواضع سبب رفعت و بزرگی می‌گردد. در این صورت، مؤمن خردمند کسی است که تواضع (ذلت در نگاه اهل دنیا) را بر تکبر (عزت در نگاه اهل دنیا) ترجیح دهد: «التواضع أحب إليه من الشرف».^{۲۸۵}

ج) ذلت‌پذیری برای خدا بهتر از عزت‌طلبی برای مردم است.

مؤمن خردمند، عزت نزد مردم را، که نزد خدا ذلت است، دوست نمی‌دارد؛ ولی به عکس، ذلتی را که مردم ذلت می‌پندارند ولی خدا آن را عزت می‌داند، دوست دارد؛ چه این که به تعبیر قرآن، ﴿أَيُّتَغُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً﴾^{۲۸۶} آری مؤمن می‌داند که «العزیز بغیر الله ذلیل».^{۲۸۷}

۲۷۸. امام حسین (علیه السلام) همچنین فرمود: «موت فی عزٍّ خیرٌ من حیاة فی ذلٍّ».

۲۷۹. المنافقون / ۸.

۲۸۰. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۹۳.

۲۸۱. مشکاة الأنوار، ص ۲۴۵.

۲۸۲. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۶۲.

۲۸۳. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۹۷، بیان علامه مجلسی در شرح این عبارت.

۲۸۴. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۶۶۹.

۲۸۵. الکافی، ج ۱، ص ۱۸.

۲۸۶. النساء / ۱۳۹.

۲۸۷. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۰.

برخی موقعیت‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، هنگامی حاصل می‌شود که با معصیت و ظلم همراه شود. خدا این موقعیت را نمی‌پسندد؛ اما مردم و اهل دنیا آن را عزت می‌پندارند. گاهی دستیابی به ریاست یا شغل مناسب، تنها با ستم به دیگران یا انجام دادن معاصی‌ای همچون رباخواری، نیرنگ‌بازی و ... امکان‌پذیر است. برای دیگران که از چگونگی دستیابی این افراد ناآگاه هستند، این مشاغل، بسیار عزیز و عزتمند می‌نمایند. در تاریخ اسلام، موارد بسیاری از ذلت‌پذیری برای خدا را می‌توان مشاهده نمود. شهادت امام حسین (علیه السلام) و زیر بار بیعت نرفتن ایشان و دیگر وقایع عاشورا، در نگاه مردم دنیامدار به ظاهر ذلت است؛ اما از نگاه خدا باوران، مرگ سرخ در مقابل ستمکاران، عین عزت است. از این رو، امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «موت فی عزٍّ خیرٌ من حیاة فی ذلٍّ» و به روز عاشورا چنین خواندند:

الموت خیر من رکوب العار
والله ما هذا وهذا جاری.^{۲۸۸}

در حدیث مشابهی، امام کاظم، از قول امیر مؤمنان (علیه السلام)، به هشام می‌گوید:
مؤمن خردمند، کسی است که: «الذُّلُّ أَحَبُّ إِلَيْهِ مَعَ اللَّهِ مِنَ الْعِزِّ مَعَ غَيْرِهِ».^{۲۸۹}

۳. نصیبه من الدنيا قوت

بنا بر آنچه که در کتب لغت آمده است، قوت به معنای «ما یمسک الرِّمَقُ مِنَ الرِّزْقِ»^{۲۹۰} است. بنا بر این، اندک خوراک دنیا، روزی مؤمن خردمند است. این عبارت، گویای آن است که مؤمن برای به دست آوردن روزی باید تلاش کند. تلاش به جا، استفاده اندک از دنیا و رضایت از روزی، دو روی این فرمایش نبوی‌اند.^{۲۹۱} قوت، کم‌ترین نصیب از دنیا است؛ نصیبی که تنها زندگانی را ممکن می‌سازد. بنا بر این، دستیابی به «دنیا» هدف اصلی مؤمن خردمند نیست. این نکته در آموزه‌های دعایی نیز آمده است: «وَلَا تَجْعَلِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّنا».^{۲۹۲}

امام علی (علیه السلام) بسیار تلاش می‌کرد و همواره مشغول کار و کشاورزی بود. چاه آبی را - که از مهم‌ترین سرمایه‌های ثروتمندان صدر اسلام بود - با دست خود حفر می‌کرد، اما پیش از آن که مزرعه را ترک کند، منافع چاه آب و ... را وقف تهیدستان می‌نمود. در زندگی شخصی، زاهد و در عین حال ثروتمند بود؛ اما بیش‌تر ثمرات و دست‌رنج خویش را صرف نیازمندان می‌کرد.

متن (۲)

نگاه نخست

والعاشرة وما العاشرة: لا يرى أحداً إلا قال هو خير مني وأتقى، إنما الناس رجالان: فرجل هو خير منه وأتقى، وآخر هو شر منه وأدنى، فإذا رأى من هو خير منه وأتقى، تواضع له ليلحق به، وإذا لقي الذي هو شر

۲۸۸. همان، ج ۴، ص ۱۹۲.

۲۸۹. همان.

۲۹۰. العین.

۲۹۱. در روایت مشابه پیش گفته، چنین آمده است: «وَفَضْلُ مَالِهِ مَبْذُولٌ وَفَضْلُ قَوْلِهِ مَكْفُوفٌ وَنَصِيْبُهُ مِنَ الدُّنْيَا الْقُوْتُ»؛ // الكافي،

ج ۱، ص ۱۸.

۲۹۲. تهذیب / الأحكام، ج ۳، ص ۹۲.

منه وأدنى قال: عسى خير هذا باطن وشره ظاهر، وعسى أن يختم له بخير، فإذا فعل ذلك فقد علا مجده، وساد أهل زمانه.

نگاه دوم

قرائت

والعاشرة وما العاشرة: لا يرى أحداً إلا قال: «هو خير مني وأتقى». إنما الناس رجالان: فرجل هو خير منه وأتقى، وآخر هو شر منه وأدنى، فإذا رأى من هو خير منه وأتقى تواضع له ليلحق به، وإذا لقي الذي هو شر منه وأدنى قال: «عسى خير هذا باطن وشره ظاهر، وعسى أن يختم له بخير»، فإذا فعل ذلك فقد علا مجده، وساد أهل زمانه.^{۲۹۳}

ترجمه

و دهمین ویژگی که بس مهم است، این که: هر که را ببند، بگوید: «او از من بهتر و پرهیزگارتر است». مردم دو گروه اند: گروهی از او بهتر و پرهیزگارتر و گروهی دیگر، از او بدتر و پست ترند. پس هنگامی که پرهیزگارتر از خود را ببینند، خود را از او فروتر می بینند تا آن که به او برسد و هر گاه بدتر و پست تر از خود را ببینند، گوید: «شاید خوبی اش در درون و بدی اش آشکار باشد و چه بسا که عاقبت به خیر شود». هر گاه مؤمن چنین رفتار کند، به اوج بزرگی دست یافته و بر هم روزگاران خویش، مهمتری یافته است.

شرح

۱. العاشرة وما العاشرة

شاید بتوان گفت که مهم ترین بخش این حدیث، قسمت العاشرة ... باشد. گوینده نیز به همین جهت فرموده است که العاشرة وما العاشرة این گونه بیان واژگان، مشابه آیات سوره های حاقه و قارعه است: الحاقّة وما الحاقه ؛ القارعة وما القارعة .

می دانیم که پس از ذکر نام شخص یا عنوان فرد یا مطلبی، در بار دوم، معمولاً با ضمیر از او یاد می کنند. این شیوه، هم در فارسی رایج است و هم در عربی. در دو سوره یادشده و در حدیث مورد بحث، باید به جای جملات دوم، چنین می گفت: «وما هی؟». اما در قواعد دستوری عرب زبانان آمده است که در مواقع عظمت و اهمیت مطلب، باید اسم ظاهر به جای ضمیر بیاید. از این رو، در تفسیر «وما القارعه» نیز گفته اند:

فَوَضَعَ الظَّاهِرَ مَوْضِعَ الْمُضْمَرِ لِأَنَّهُ أَهْوَلُ لَهَا.^{۲۹۴}

وهو تعظیم لسانها وتفخيم لأمرها وتهويل لشدتها.^{۲۹۵}

بنا بر این، این شیوه بیان، به منزله تأکید بر اهمیت موضوع است. پیامبر نیز برای بیان اهمیت دهمین ویژگی مؤمنان خردمند، به جای استفاده از ضمیر، اسم ظاهر را دو باره یاد کرده و فرموده اند: «و اما دهمین

۲۹۳. النخصال، ج ۲، ص ۴۳۲؛ ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۴۹.

۲۹۴. التفسير الصافي، ج ۷، ص ۵۴۱.

۲۹۵. التفسير التبيان، ج ۱۰، ص ۳۹۹.

[صفت]، و آن دهمین [صفت] چیست و عجب جایگاهی دارد! و شاید از این رو است که در نقلی دیگر، از نکته دهم، با عبارت «وهو تمام الأمر» تعبیر شده است.^{۲۹۶}

۲. دهمین صفت

دهمین صفت به اندازه‌ای مهم است که اگر زندگی را بر آن استوار سازیم، می‌توانیم سختی‌ها و ناملایمات را به راحتی تحمل کنیم.

قسمت اول این بخش، «باور داشتن خوبی دیگران» را همراه با پذیرش «نقص در خویش» می‌آموزد. حقیقت این قسمت، بحث «هواهای نفسانی» است. ریشه بسیاری از نا بهنجاری‌ها، همچون حسادت، تکبر، غرور، عیب‌جویی، غیبت، دروغ و ... به همین نکته باز می‌گردد و حقیقت نکته دهم نیز توجه به «بُتِ نفس» است که مولوی در باره آن گفته:

مادرِ بت‌ها بتِ نفس شما است زان که آن‌ها مار و این یکه اژدها است.
پیامبر خدا تنها به موعظه در این زمینه بسنده نمی‌کند؛ بلکه راهکار دستیابی به این تعالی را می‌آموزند. ایشان یادآور می‌شوند که افراد جامعه پیرامونی ما دو گروه‌اند:
الف) کسانی که بهتر از ما هستند و کردار و رفتار ایشان، از خداپاوری و پرهیزکاری آن‌ها حکایت دارد.
ب) کسانی که در ظاهر، از ما پست‌تر هستند و اعمال ظاهری ایشان از بی‌دینی و بی‌تقوایی ایشان نشان دارد. آن‌ها حتی ظواهر را نیز رعایت نمی‌کنند.

گروه اول: فروتنی؛ چرا؟ برای آن که بتوان به آن مراحل ارزشمند دست یافت.
برخورد با
گروه دوم: راهکار شناختی؛ دو احتمال عقلایی
۱. شاید باطن او از ظاهرش بهتر باشد.
۲. شاید او توبه کند و عاقبت به خیر شود و آینده من نیز نامعلوم است.

این راهکار می‌تواند سبب شود که در زندگی، خود را برتر از دیگران ندانیم. کم‌ترین صدمه برتر دانستن خود، به ویژه در امور معنوی، غرور و خودپرستی است؛ اما اگر انسان در امور معنوی، خود را فرودست دیگران ارزیابی کند، تلاش می‌کند تا تعالی یابد.

متن (۳)

نگاه نخست

دعائم الدین، روی فی کتاب /التنبیه عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه خطب في يوم الجمعة خطبة بليغة فقال في آخرها: أيها الناس، سبع مصائب عظام نعوذ بالله منها: عالم زل وعابد مل ومؤمن خل ومؤمن غل وغني أقل وعزيز ذل وفقير اعتل.^{۲۹۷}

۲۹۶. الکافی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

۲۹۷. الکافی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

نگاه دوم

قرائت

دَعَائِمُ الدِّينِ: رُوِيَ فِي كِتَابِ التَّنْبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ خُطْبَةً بَلِيغَةً فَقَالَ فِي آخِرِهَا: «أَيُّهَا النَّاسُ! سَبْعُ مَصَائِبَ عِظَامُ نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهَا: عَالِمٌ زَلَّ وَعَابِدٌ مَلَّ وَمُؤْمِنٌ ضَلَّ وَمُؤْتَمِنٌ غَلَّ وَغَنِيٌّ أَقْلٌ وَعَزِيزٌ ذَلَّ وَفَقِيرٌ اِعْتَلَّ».

دعائم الدین: امام علی (علیه السلام) در یکی از خطبه‌هایش در روز جمعه، فرمود: «ای مردم! هفت مصیبت بزرگ هست که از آن‌ها به خدا پناه می‌بریم: عالمی که بلغزد، عابدی که [از عبادتش] زده شود، مؤمنی که [ایمانش] خلل یابد، و امینی که خائن شود، و توانگری که نادار شود، و عزیزی که خوار گردد، و فقیری که بیمار شود».

واژه‌شناسی

زَلَّ: أخطأ.^{۲۹۸}

مَلَّ: الملة: الرماد والجمر: يقال: مللت الخبزة أملها في الملة ملا فهي مملولة، وكل شيء تمله في الجمر فهو مملول.^{۲۹۹}

مَلَل: المَلَلُ: المَلَالُ وهو أَنْ تَمَلَّ شَيْئاً وتُعْرِضَ عَنْ.^{۳۰۰}

ونزلت به خلعة، أي: حاجة و خصاصة.

واختل إلى فلان، أي احتيج إليه، من الخلعة، وهي الحاجة.

و أدخل بك فلان، إذا أدخل عليك الضرورة.

خَلَّ: احتاج و افتقر.^{۳۰۱}

غَلَّ يَغْلُ غُلُوًّا و أُغْلَّ: خان.^{۳۰۲}

عَلَّ: العلل: الشربة الثانية، و الفعل: عل القوم إبلهم يعلونها علا وعللا.^{۳۰۳}

واعْتَلَّ عليه بَعْلَةٌ وَاِعْتَلَّ: إذا اعتاقه عن أمر.

وَاِعْتَلَّ: تَجَنَّى عليه.^{۳۰۴}

ایراد خطبه نماز جمعه، همواره بر عهده خلفا و حاکمان کشور اسلامی بوده است. بنا بر این، خطبه مذکور، می‌بایست در دوران خلافت امام علی (علیه السلام) بیان شده باشد. امام علی (علیه السلام) در حالی به معرفی هفت مشکل بزرگ جامعه پرداخته که خود، خلیفه مسلمانان بوده و از نزدیک با این سختی‌ها دست و پنجه نرم کرده است. با مطالعه تاریخ اسلام، به راحتی می‌توانیم مصادیقی برای این فرمایش علوی

۲۹۸. کتاب‌العین، ج ۷، ص ۳۴۸.

۲۹۹. همان، ج ۸، ص ۳۲۴.

۳۰۰. لسان‌العرب، ج ۱۱، ص ۶۲۸.

۳۰۱. کتاب‌العین، ج ۴، ص ۱۳۹.

۳۰۲. همان، ص ۳۴۷.

۳۰۳. همان، ج ۱، ص ۸۸.

۳۰۴. لسان‌العرب، ج ۱۱، ص ۴۶۷.

بیابیم.^{۳۰۵}

آنچه در پایان خطبه رسای امیر بیان، بیان شده است، بسیار مختصر ولی پرمغز است: هفت مصیبت، هفت حادثه، هفت گرفتاری و رنج و خلاصه هفت چالش بزرگ و مهم جامعه اسلامی. به این حادثه‌های محنت‌بار، می‌توان از دو زاویه نگریست: فردی و اجتماعی.

آسیب‌های فردی

هر کدام از این موارد هفتگانه، از نظر فردی، آسیب به شمار می‌روند؛ به گونه‌ای که یا زندگی و یا باورهای فرد را دگرگون می‌سازند و ضربه‌ای جبران‌ناپذیر به ساختار فرد وارد می‌کنند. اما آنچه دامنه آسیب این مصیبت‌ها را افزایش می‌دهد، آن است که این آسیب‌ها گریبان‌گیر جامعه اسلامی گردد. به نظر می‌رسد که از همین رو است که امام از آن به «مصیبت بزرگ» تعبیر کرده و از آن به خدا پناه برده‌اند: «سبع مصائب عظام نعوذ بالله منها».

آسیب‌های جامعه اسلامی

بنیان‌های مذهبی: سه عنوان از هفت عنوان یادشده، زیرساخت‌های اسلامی یک جامعه را تشکیل می‌دهند که عبارت‌اند از: عالمان، مؤمنان و عابدان.

عالمان، رهبران دینی جامعه اسلامی؛ مؤمنان، بدنه اصلی دینداران جامعه؛ و عابدان، نماد عملی و ظاهری دین هستند. هر کدام از این سه رکن مذهبی جامعه، آفت‌پذیر هستند. امیر المؤمنین مهم‌ترین آفت‌های این سه گروه را در جملاتی کوتاه بیان فرموده‌اند:

۱. عالمٌ زَلَّ: زَلَّ یعنی لغزید، خطا کرد و اشتباه کرد. برخی گفته‌اند:

الزَّلَّةُ فِي الْأَصْلِ اسْتِرْسَالُ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ.^{۳۰۶}

از این رو، در قرآن نیز آمده است:

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ؛ شَيْطَانُ أَنْ دُو (آدم و حوا) را لغزاید و فریب داد.^{۳۰۷}

بنا بر این، انحرافی را که از راه درست به کج‌راهه منتهی شود، زَلَّ گویند. این انحرافات، اشتباهاتی است که اغلب عمدی در آن نیست و خطاهایی کاملاً سهوی است. اکنون که معنای زَلَّ روشن شد، فرمایش امیر المؤمنین را بهتر می‌توان فهمید. عالمان دینی، چنانچه خطا کنند، هرچند این خطا عمدی نباشد، لغزش آن‌ها خطری برای جامعه اسلامی است؛ چراکه افراد جامعه، دنباله‌رو رهبران خویش هستند و اشتباه عالم، سبب می‌شود که دیگران نیز به راحتی در ورطه اشتباه بیفتند: «إِذَا زَلَّ عَالِمٌ زَلَّ بِزَلَّتِهِ عَالَمٌ».^{۳۰۸}

۲. عَابِدٌ مَلَّ: مَلَّ یعنی خسته شد. این‌که پارسایی از عبادت خسته شود، نشان از آن دارد که وی در عبادت، راه درستی را نیپیموده است؛ چه این‌که اگر این مسیر را با برنامه و همراهی استاد طی می‌کرد، از عبادت لذت می‌برد و هیچ گاه از ادامه مسیر، روی‌گردان نمی‌شد.

۳۰۵. ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین، بخش سیاست علوی.

۳۰۶. مفردات، راغب، ص ۲۱۸.

۳۰۷. بقره/ ۳۶.

۳۰۸. فیض‌القدیر، ج ۱، ص ۲۴۲.

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود.

اگر کسی در جامعه اسلامی، به پارسایی و عابدی شهره شود و پس از چندی، دست از بندگی خدا بر دارد و از ادامه راه چشم پوشد، ضربه‌ای مهلک به باورهای دینی جامعه می‌زند.

۳. مؤمنٌ خَلَّ (ضَلَّ): در متن اعلام الدین واژه «خَلَّ» یعنی نیازمند شد به شدت، آمده است. اما همین روایت در کتاب عوالی اللئالی، با واژه «ضَلَّ» همراه شد، آمده است. به نظر می‌رسد که عبارت «ضَلَّ» مناسب‌تر و با مفاد حدیث، که آن را از مصیبت‌های بزرگ شمرده است، سازگارتر است. احتمال تصحیف در این جا، بسیار جدی است. همراهی مؤمن در جامعه اسلامی، می‌تواند آسیب‌هایی جدی به ساختار دینی و ارکان بنیادی یک اجتماع مذهبی وارد سازد؛ اما نیازمندی شدید او، هرچند ضربه‌زننده است، اهمیتی کم‌تر از همراهی است.

دیگر آسیب‌های اجتماعی

امیر المؤمنین پس از بیان سه آسیب جامعه در بنیان‌های مذهبی، به دیگر آسیب‌های اجتماعی می‌پردازد؛ چهار گرفتاری مهم که اگر در جامعه پیش آید، اعتمادها را زایل، آبروها را متزلزل و شخصیت‌ها را نابود می‌سازد. این چهار آسیب عبارت‌اند از: خیانت امانت‌داران، ورشکسته شدن ثروتمندان، خوار شدن ارجمندان و ناتوان شدن تهی‌دستان. با دقت در گستره آسیب‌های اقتصادی و اجتماعی این موارد، می‌توان دریافت که چنانچه این گرفتاری‌ها در یک جامعه فراگیر گردد، تار و پود آن جامعه از هم می‌گسلد.

لماذا ندعوا فلا يُجاب؟

معلوم نیست که خطبه امام پایان یافته بوده یا هنوز آن حضرت قصد داشته که این مصائب هفت‌گانه را شرح دهد، که ناگاه، مردی بر می‌خیزد و سخنانی در تمجید شخصیت امام علی (علیه السلام) بیان می‌کند که خود، گویای معرفت‌الای او است، و سپس تفسیر آیه شریفه ادعونی استجب لکم را از امام می‌خواهد و از او می‌پرسد که چرا خداوند دعا‌های ما را مستجاب نمی‌کند؟

امام علی (علیه السلام) با گوش فرا دادن به سؤال مرد، پاسخ او را در جملاتی کوتاه، ولی پرمعنا، ارائه می‌کنند. امام، هشت دلیل بیان می‌کنند که از اجابت دعا جلوگیری می‌کند و آن گاه، پنج راهکار ارائه می‌دهند تا کسانی که به دنبال استجاب دعا هستند، با به کار گیری آن‌ها، منتظر اجابت دعا‌هایشان باشند. قسمت پایانی متن دوم را همراه با ترجمه آن، قرائت می‌کنیم:

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: «صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْتَ الْقِبْلَةُ إِذَا مَا ضَلَلْنَا، وَالنُّورُ إِذَا مَا أَظْلَمْنَا، وَلَكِنْ نَسْأَلُكَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. فَمَا بَالُنَا نَدْعُو فَلَا يُجَابُ؟» قَالَ: «إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَانتَ بِثَمَانٍ خِصَالٍ: أَوَّلُهَا أَنَّكُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَمَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتَكُمْ شَيْئاً، وَالثَّانِيَةُ أَنَّكُمْ أَمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَأَمْتَمْتُمْ شَرِيعَتَهُ، فَأَيْنَ ثَمَرَةُ إِيمَانِكُمْ، وَالثَّالِثَةُ أَنَّكُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَهُ الْمَنْزِلَ عَلَيْكُمْ، فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ، وَقُلْتُمْ: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا، ثُمَّ خَالَفْتُمْ، وَالرَّابِعَةُ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ، وَأَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَقْدَمُونَ إِلَيْهَا بِمَعَاصِيكُمْ فَأَيْنَ خَوْفُكُمْ وَالْخَامِسَةُ أَنَّكُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَرْغَبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَأَنْتُمْ فِي كُلِّ وَقْتٍ تَفْعَلُونَ مَا يُبَاعِدُكُمْ مِنْهَا، فَأَيْنَ رَغَبَتُكُمْ فِيهَا وَالسَّادِسَةُ أَنَّكُمْ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَلَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهَا، وَالسَّابِعَةُ أَنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ بِعِدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَقَالَ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا. فَعَادَيْتُمُوهُ بِلا قَوْلٍ، وَوَالَيْتُمُوهُ بِلا مَخَالَفَةٍ

وَالثَّامِنَةُ أَنْكُمْ جَعَلْتُمْ عِيُوبَ النَّاسِ نُصَبَ عِيُونِكُمْ، وَعِيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، تَلُومُونَ مَنْ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِاللَّوْمِ مِنْهُ، فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا؟ وَقَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَطَرَقَهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ، وَأَخْلَصُوا سَرَائِرَكُمْ وَأَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ».^{۳۰۹}

ترجمه

مردی به امام (علیه السلام) گفت: «راست گفتمی، ای امیر مؤمنان! تویی قبله، آن گاه که به گمراهی در افتیم؛ [و تویی] نور، آن گاه که تاریکی، ما را فرو گیرد. حال از تو در باره این فرموده خداوند متعال می پرسیم که: مرا بخوانید تا پاسختان دهم . پس چرا دعا می کنیم و پاسخی داده نمی شویم؟».

فرمود: «زیرا دل هایتان به هشت چیز خیانت کرده است:

نخست، آن که: شما خدا را شناختید؛ اما حق او را چنان که بر شما واجب ساخته است، ادا نکردید. پس، شناخت شما به کارتان نیامده است.

دوم، آن که: شما به پیامبر او ایمان آوردید؛ اما سپس بر خلاف سنت (روش) او رفتار کردید و شریعتش را می راندید. پس، کجا است ثمره ایمانتان؟

سوم، آن که: شما کتاب او را که بر شما فرو فرستاده شده است، خواندید؛ اما به آن عمل نکردید و گفتید: «شنیدیم و فرمان بردیم»، سپس مخالف کردید.

چهارم، آن که: گفتید از آتش می ترسید، در حالی که هر زمان، پیکرهای خود را با گناهانتان، به سوی آتش می برید. پس کجا است ترستان؟

پنجم، آن که: گفتید خواهان بهشت هستید، در حالی که هر زمان، کاری می کنید که شما را از آن دور می گرداند. پس کجا است بهشت خواهی شما؟

ششم، آن که: نعمت خداوندگار را خوردید؛ اما سپاس آن را نگزارید.

هفتم، آن که: خدا شما را به دشمنی با شیطان فرمان داد و فرمود: شیطان، دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن خود گیرید ؛ اما شما بی هیچ سخنی، با او (خدا) دشمنی نمودید و بی هیچ مخالفتی، با او (شیطان) دوستی ورزیدید.

هشتم، آن که: عیب های مردم را پیش چشم خود قرار داده اید و عیب های خود را پشت سرتان نهاده اید. کسانی را سرزنش می کنید که خودتان به سرزنش، سزاوارتر از آنانید.

با وجود این ها، چه دعایی برایتان مستجاب شود؟ شما درها و راه های دعا را بسته اید. پس، از خدا بترسید و کردارتان را درست کنید. و درون هایتان را خالص گردانید و امر به معروف و نهی از منکر کنید تا خداوند دعایتان را مستجاب فرماید».

جلسهٔ نهم

۱۱۶.....	هدف درس.....
۱۱۸.....	متن (۱).....
۱۲۰.....	متن (۲).....
۱۲۱.....	متن (۳).....
۱۲۲.....	متن (۴).....
۱۲۳.....	متن (۵).....
۱۲۴.....	متن (۶).....

هدف درس

✓ آشنایی با احادیث مدیریتی.

هرگاه جمعی گرد هم آیند و آهنگِ کاری کنند، ناگزیر، نیازمند مدیری هستند که آنان را هماهنگ کند. تردیدی نیست که تمام اجتماعات بشری نیازمند مدیرانی هستند که در ادارهٔ آن‌ها توانمند باشند. دامنهٔ این اجتماعات را می‌توان از کوچک‌ترین نهاد یک جامعه، یعنی خانواده، تا بزرگ‌ترین آن‌ها، یعنی یک کشور، فرض کرد.

طبیعی است که جایگاه مدیران در سطح عالی جوامع از اهمیت بیش‌تری برخوردار است؛ چه این که پیوستگی و پیشرفت هر جامعه‌ای، بستگی به تصمیمات و ادارهٔ صحیح حاکمان آن جامعه دارد.

اکنون در تمام دنیا، رشته‌های مختلفی برای تربیت مدیران لایق و توانمند در سطح دانشگاه‌ها شکل گرفته و همه‌ساله، هزاران نفر از رشته‌های مدیریت (با گرایش‌های متنوع) فارغ التحصیل می‌شوند.

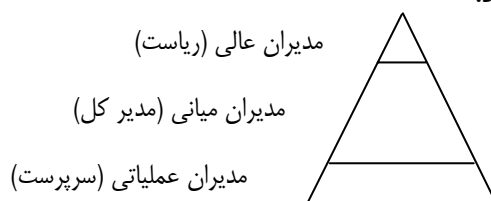
این‌که امروزه برای تربیت مدیر، کتاب‌ها و مقالات بسیاری تألیف شده، جای تعجب ندارد؛ چه این که در عصر حاضر، پیشرفت‌ها در تمام علوم برای همگان، ملموس و محسوس است؛ اما زیبا آن جا است که امامان شیعه به مدد علم الهی و خرد خویش در بیش از حدود هزار سال پیش، آداب مدیریت گران و ویژگی‌های مدیران شایسته را برای علاقه‌مندان تشریح کرده‌اند.

در میان آموزه‌های روایی شیعه، مشهورترین متنی که ویژگی‌ها و وظایف یک مدیر موفق را بر می‌شمرد، نامهٔ ۵۳ نهج/البلاغه یا همان سفارش‌نامهٔ مالک اشتر است.

امیر مؤمنان، در این نامهٔ حکومتی، به صورت مفصل، آیین کشورداری و حکومت دینی را به مالک می‌آموزد و او راهی کشور مصر می‌گردد تا به سفارش‌های امام (علیه السلام)، جامعهٔ عمل بیوشاند؛ ولی افسوس و صد افسوس که زورمداران و زردستان، مژورانه او را در این راه به شهادت می‌رسانند و تاریخ، این فرصت طلایی را از دست می‌دهد تا مدیریت اسلامی یک شخصیت بزرگ، اما غیر معصوم را تجربه کند.

روشن است که این سفارش‌نامه، بیش‌تر برای مدیریت بسیار کلان در سطح یک کشور بزرگ، تدوین شده است؛ و چه بسا برای رهبران و رؤسای کشورها، مفید باشد، حال آن‌که بسیاری از مدیران در دیگر سطوح مدیریت به خدمت مشغول‌اند.

به عبارت دیگر، اگر هرِم مدیریت را در سه بخش فرض کنیم، بخش اندکی را «مدیران عالی» و «مدیران عملیاتی» در آغاز و پایان هرِم تشکیل می‌دهند و بخش بیش‌تری را «مدیران میانی» اشغال می‌کنند:



مدیران عالی یا رؤیسان، کسانی هستند که در رأس یک مجموعه بسیار بزرگ، قرار گرفته‌اند؛ مانند وزیران و رؤیسان جمهوری.

مدیران میانی، که به طور مستقیم به مدیران رده بالا، گزارش می‌دهند. کار آن‌ها، مدیریت بر سرپرست‌ها یا همان مدیران عملیاتی است و نقش حلقه واسط را میان مدیریت عالی و مدیران عملیاتی به عهده دارند. بیش‌تر وقت مدیران میانی، به تحلیل داده‌ها، آماده کردن اطلاعات برای تصمیم‌گیری‌ها، تبدیل تصمیم‌های مدیریت عالی به پروژه‌های معین برای مدیران عملیاتی و جهت دادن به نتایج کار آن‌ها است. مدیران میانی، بیش‌تر وقت‌ها به تنهایی کار خود را انجام می‌دهند و عده‌ای از آنان، بیش‌تر وقتشان را صرف شرکت کردن در جلسات می‌کنند و از این رو، وقت کم‌تری برای ملاقات با مراجعان دارند.^{۳۱۰}

مدیران عملیاتی، همان سرپرست‌ها هستند که بیش‌تر وقتشان را با زیردستان خود سپری می‌کنند، مقداری از آن را با همکارانشان می‌گذرانند و اندک زمانی را با افراد مافوق خود یا خارج از سازمان می‌گذرانند. کوتاه سخن این‌که مدیران رده عملیاتی، زندگی کاری فعالی را سپری می‌کنند و بیش‌تر وقتشان، صرف حل و فصل مسائل روزمره می‌شود.^{۳۱۱}

سفارش‌نامه مالک اشتر، بسیاری از زوایای تاریک در مدیریت عالی را روشن ساخته است. در این نامه، شیوه برخورد، وظایف، چگونگی عزل و نصب‌ها و ... به خوبی به قلم امیر مؤمنان، تبیین شده است. البته بخشی از کلیات موجود در همان سفارش‌نامه برای تمام مدیران در تمام سطوح، لازم الاجرا است؛ مانند این جمله که مدیر را در تشویق و تنبیه کردن، راهنمایی می‌کند:

وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ ذَلِكَ تَزْهِيدٌ لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَدْرِيبٌ لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ.^{۳۱۲}

نیکوکار و بدکار، نباید در نزد تو یکسان باشند که این امر، رغبت نیکوکار را در کار نیکو، کم می‌کند و بدکار را در کار بد، به بدی وا می‌دارد.

گذشته از متن مفصل نامه ۵۳ نهج/البلاغه، متون کوتاه (کلمات قصار) از اهل بیت (علیهم السلام) در باره شیوه مدیریت، ویژگی‌های مدیر، وظایف مدیر و ... در میان متون روایی به چشم می‌خورد که بخشی از این احادیث، در عنوان «الرئاسة» در میزان/الحکمة گردآوری شده است. برای مثال، از جمله ویژگی‌های مدیر، سیاست، مدارا، بردباری و شکیبایی شمرده شده است.

برای دستیابی به احادیثی در این مضامین، به میزان/الحکمة مراجعه نموده، مجموعه‌ای از احادیث این‌گونه را در موضوع ریاست به دست آوردیم. برای نمونه، به سه روایت از امام علی (علیه السلام) در سه موضوع، اشاره می‌کنیم:

سیاست: «مَنْ حَسَنَتْ سِيَاسَتَهُ دَامَتْ رِيَاسَتُهُ».^{۳۱۳}

مدارا: «مَنْ لَمْ يَلِنْ لِمَنْ دُونَهُ لَمْ يَنْلُ حَاجَتَهُ».^{۳۱۴}

۳۱۰. اصول مدیریت، علی رضائیان، ص ۲۳.

۳۱۱. همان، ص ۲۲.

۳۱۲. تحف العقول، ص ۱۳۰.

۳۱۳. میزان/الحکمة، ج ۲، ص ۱۳۸۴.

۳۱۴. همان، ص ۱۳۸۵.

صبر: «آلَةُ الرَّأْسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ».^{۳۱۵}

چنانچه گذشت، این گونه روایات را می‌توان با مراجعه به معاجم موضوعی (مانند میزان الحکمة، آثار الصادقین، الحیة و ...) و یا با انتخاب کلیدواژه‌های مختلف، جستجو کرد. آن گاه با تحلیل مناسب، دریافت که مقصود از این احادیث، کدام یک از سه گروه مدیران یادشده است.

در کتاب نزهة الناظر، متنی آمده است که بیش‌تر به وظایف مدیران میانی مربوط می‌شود. در این متن، می‌توان بعضی از اصول مدیریت را مطالعه کرد. گفتنی است که کتاب نزهة الناظر، اثر حلوانی، از دانشمندان قرن پنجم است.^{۳۱۶} روایت مورد نظر در بخش احادیث امام صادق (علیه السلام) آمده است.^{۳۱۷} بخش آغازین روایت، گویای سبب صدور آن است: «قال الصادق (عليه السلام) لبعض شيعته يوصيه، لما أخبره أن السلطان قد قبله وأقبل عليه».

امام صادق (علیه السلام)، این سخنان را در سفارش به یکی از شیعیان بیان می‌کند. [این سفارش‌ها] پس از آن است که آن فرد به امام (علیه السلام) اطلاع می‌دهد که از سوی حاکم، مدیریتی به وی واگذار شده است.

عبارت «قد قبله وأقبل عليه» کنایه از آن است که حاکم، او را برای مدیریتی، لایق دانسته و به وی، روی نموده است و چه بسا پیش‌تر، درخواستی نیز از جانب فرد مدیر نزد حاکم، مطرح شده است. آن گاه، امام صادق (علیه السلام)، سفارش‌هایی می‌کند.

متن (۱)

نگاه نخست

إعلم أن التشاغل بالصغير يخل بالمهم، وإفراد المهم بالشغل يأتي على الصغير ويلحقه بالكبير، وإنما يمني بهاتين الخلتين السلطان الذي تحمله قلة الثقة على ترك الاستكفاء، فيكون كالنهر بين الأنهار الصغار تنفجر إليه عظام الأودية، فإن تفرد بحمل ما تؤدي إليه، لم يلبث أن يغمره فيعود نفعه ضرراً فإن تشعبته مجاز تعلق به حمل بعضه بعضاً، فعاد جنبه خصباً.

نگاه دوم

قرائت

إعلم أن التشاغل بالصغير يخل بالمهم، وإفراد المهم بالشغل يأتي على الصغير ويلحقه بالكبير، وإنما يمني بهاتين الخلتين السلطان الذي تحمله قلة الثقة على ترك الاستكفاء، فيكون كالنهر بين الأنهار الصغار تنفجر إليه عظام الأودية، فإن تفرد بحمل ما تؤدي إليه، لم يلبث أن يغمره فيعود نفعه ضرراً فإن تشعبته مجاز تعلق به حمل بعضه بعضاً، فعاد جنبه خصباً.

۳۱۵. همان، ص ۱۰۰۸.

۳۱۶. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، أبو عبد الله حسين بن محمد الحلواني، تحقيق و ترجمه: عبد الهادي مسعودي، دار الحديث، ص ۱۸۳-۱۸۰. متن و ترجمه درس حاضر، از این کتاب گرفته شده است.

۳۱۷. همان، ص ۱۸۰، ح ۶۰.

ترجمه

بدان که اشتغال به کارهای کوچک، کارهای مهم را مختل می‌کند و تنها پرداختن به کارهای مهم هم کارهای کوچک را به امور مهم، تبدیل می‌کند و فرمانروایی، این دو کار [اشتباه] را می‌کند که از سر بی‌اعتمادی، کسی را به کار نمی‌گیرد و مانند جویی در میان جوی‌های کوچک می‌شود که آب‌های فراوان درّه به آن می‌ریزد. پس اگر بخواهد خود به تنهایی آن را ببرد، دیری نمی‌گذرد که آب‌ها، آن را در خود فرو می‌برند و سودش به زیان تبدیل می‌شود، اما اگر آن‌ها را در شاخه‌های متعددی بریزد، هر یک مقداری از آب را می‌برند و گرداگرد خود را سبز و خرم می‌سازند.

واژه‌شناسی

وَأَخْلَ بِالشَّيْءِ: أَجْحَفَ.

وَأَخْلَ بِالْمَكَانِ وَبِمَرْكَزِهِ وَغَيْرِهِ: غَاب عَنْهُ وَتَرَكَه.^{۳۱۸}

مَنَا: الْمَنَا: الْمَوْتُ، وَكَذَلِكَ الْمَنِيَّةُ.

وَمَنِيَّةٌ بِكَذَا، أَيْ: إِبْتِلِيَّةٌ.^{۳۱۹}

كَفَى: كَفَى، يَكْفِي، كَفَايَةً، إِذَا قَامَ بِالْأَمْرِ.

وَاسْتَكْفَيْتَهُ أَمْرًا فَكَفَانِيهِ.^{۳۲۰}

إِنْفَجَرَ عَلَيْهِمُ الْقَوْمُ، وَانْفَجَرَتْ عَلَيْهِمُ الدَّوَاهِي إِذَا جَاءَهُمُ الْكَثِيرُ مِنْهَا بَغْتَةً.^{۳۲۱}

خَصَبٌ: الْخَصَبُ: نَقِيضُ الْجَدْبِ، وَهُوَ كَثْرَةُ الْعُشْبِ، وَرَفَاهَةُ الْعَيْشِ، وَالْإِخْصَابُ وَالْإِخْصَابُ مِنْهُ.^{۳۲۲}

وَالْجَنَبَةُ (بِسُكُونِ النُّونِ): النَّاحِيَةُ، وَيُقَالُ أَخْصَبَ جَنَابُ الْقَوْمِ، بَفَتْحِ الْجِيمِ، وَهُوَ مَا حَوْلَهُمْ،^{۳۲۳} وَجَنَابُ الدَّارِ:

سَاحَتُهَا، وَجَنَابُ الْقَوْمِ مَا قَرَبَ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ.^{۳۲۴}

شرح

اصل تعادل در امور: وقتی مدیریت مجموعه‌ای به کسی واگذار می‌شود، با بسیاری از امور خرد و کلان، و مهم و غیر مهم، مواجه می‌شود. مدیری که تنها به یکی از این موارد بپردازد و دیگری را وا بگذارد، پایه‌های مدیریت خود را سست نموده است. استواری مدیریت، به آن است که با نگاهی مجموعی، هم به کارهای مهم و هم غیر مهم، توجه شود.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که: کدام یک از امور را باید مقدم نمود؟ امام صادق (علیه السلام)، خود پاسخ این سؤال را بیان فرموده است. به متن دوم، دقت کنید.

۳۱۸. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

۳۱۹. العین، ج ۸، ص ۳۸۹.

۳۲۰. همان، ج ۵، ص ۴۱۳.

۳۲۱. همان، ج ۶، ص ۱۱۱.

۳۲۲. همان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳۲۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳۲۴. العین، ج ۶، ص ۱۴۶.

متن (۲)

نگاه نخست

فأبدأ بالمهم، ولا تنس النظر في الصغير، واجعل للأمور الصغار من يجمعها ويعرضها عليك دفعتين أو أكثر على كثرتها وقتتها.

نگاه دوم

قرائت

فأبدأ بالمهم، ولا تنس النظر في الصغير، واجعل للأمور الصغار من يجمعها ويعرضها عليك دفعتين أو أكثر على كثرتها وقتتها.

ترجمه

پس، از امور مهم آغاز کن و کارهای کوچک را هم در نظر بیاور و کسی را بر کارهای کوچک بگمار تا آن‌ها را دو بار یا بیش‌تر، بسته به مقدارشان، بر تو عرضه کند.

شرح

اصل تقسیم کار: کسی تنها به یکی از این امور (خرد و کلان) می‌پردازد که می‌خواهد رأساً و یک‌تنه، کار را به سامان برساند، و حال آن‌که اقتضای مدیریت، آن است که از دیگران برای پیشبرد اهداف خود سود بجوید، بدین‌سان که برای تمام کارها، افراد متعددی را منصوب نماید تا هم کارهای خرد، و هم کارهای کلان، توأمان انجام شوند. امام صادق (علیه السلام) این تعدد مسئولیت‌ها را چه زیبا به تعدد روده‌های کوچک تشبیه فرموده که هر کدام از آن‌ها، اطراف خود را سرسبز و شاداب می‌کند.

آنچه در این متن، حائز اهمیت است، آن است که امام (علیه السلام)، تقدیم امور مهم را بر امور خرد و کم‌اهمیت، ترجیح می‌دهد. مدیر موفق، آن کسی است که ابتدا زیرساخت‌ها و مسائل بنیادی را که از اهمیت بیش‌تری برخوردارند، سامان دهد. بدین‌سان، او از اجرایی نشدن امور مهم، جلوگیری می‌کند، و این، مطابق حکم عقل است؛ چراکه ضرر از بین رفتن امور مهم، بیش‌تر از دیگر امور است.

اما باید توجه داشت که خرد دانستن دیگر امور، سبب غفلت از آن‌ها می‌شود. لذا امام (علیه السلام) به مالک می‌فرماید: مسئولان مربوط به امور کم‌اهمیت‌تر، می‌باید بیش از دو بار به تو گزارش پیشرفت کارها را ارائه کنند؛ چراکه مدیران، به طور طبیعی به کارهای مهم اشتغال پیدا می‌کنند و از مسائل کوچک‌تر غافل می‌شوند استمرار این گزارش‌ها، دو فایده دارد: اول: دلگرمی مدیران پایین‌تر؛ دوم: توجه بیش‌تر مدیران میانی به امور کوچک.

متن (۳)

نگاه نخست

وانصب نفسك لشغل اليوم قبل أن يتصل به شغل غد، فيمتلئ النهر الذي قدمت ذكره، وتلق كل يوم بفراغك فيما قد رسمته له من الشغل في أمس. ورتب لكفاتك في كل يوم ما يعملونه في غد، فإذا كان في غد فاستعرض منهم ما رتبته لهم بالأمس.

نگاه دوم

قرائن

وانصب نفسك لشغل اليوم قبل أن يتصل به شغل غد، فيمتلئ النهر الذي قدمت ذكره، وتلق كل يوم بفراغك فيما قد رسمته له من الشغل في أمس. ورتب لكفاتك في كل يوم ما يعملونه في غد، فإذا كان في غد فاستعرض منهم ما رتبته لهم بالأمس.

ترجمه

پیش از آن که کار فردا به آن بپیوندد، به کار امروزت بپرداز؛ چراکه همان جویی که برایت گفتم پُر می‌شود و هر روز، در اوقات فراغتت، به وظایفی بپرداز که برایت گفتم و از روز قبل مانده است. و هر روز، وظایف فردای هر یک از کارمندان را مرتب و معین کن و فردایش، آنچه را برایشان مرتب کرده بودی، از آنان بخواه.

شرح

اصل انضباط: اطاعت و تعهد کاری ناشی از توافق‌های مدیر با کارکنان را انضباط می‌نامند، خواه به صورت متن نوشته باشد یا بر اساس عرف و خط مشی‌های نانوشته.^{۳۲۵} مدیر برای دستیابی به اهدافش، باید همواره پیگیر کارها باشد. پیگیری کارها در موعد مقرر از طریق کارمندان، سبب ایجاد نظم عمومی در بین آن‌ها می‌شود. اما اگر این پیگیری‌ها با تأخیر صورت پذیرد، کارمندان را در انجام دادن کارها، سهل‌انگار می‌سازد. مدیر، نظم را باید از اتاق کار خود آغاز کند و سعی کند تا انضباط را در مجموعه کارکنان نهادینه سازد؛ چه این که انضباط بیش‌تر، حاصل توان رهبری مدیر است. بخشی از عناصر تشکیل‌دهنده اصل انضباط در مدیریت میانی عبارت‌اند از:

۱. انجام دادن کار در موعد مقرر: هر کاری باید در زمان پیش‌بینی شده، انجام پذیرد. خود مدیر نیز باید هر روز، ابتدا کارهای همان روز را انجام دهد. نه این که کارهای باقی‌مانده از روزهای پیشین را مقدم سازد؛ چراکه اگر به جای کار امروز، به تکمیل نواقص کارهای پیشین مشغول شود، خود به خود، همیشه با تأخیر رو به رو خواهد بود. اما کارهای باقی‌مانده از روز قبل را باید در اوقات فراغت انجام داد. مقصود از اوقات فراغت، زمانی است که تقریباً بیش‌تر کارهای آن روز، انجام شده است. در روایات، از «تسویف» کار امروز را به فردا انداختن، شدیداً نهی شده است. امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

۳۲۵. اصول مدیریت، ص ۱۲.

«يَاكُ وَالتَّسْوِيفُ فَإِنَّهُ بَحْرٌ يَغْرُقُ فِيهِ الْهَلَكِيُّ».

۲. برنامه‌ریزی انضباط، وقتی شکل می‌گیرد که مدیر برای کارهای خود و اطرافیانش، برنامه‌ای منسجم تدوین کرده باشد. مثلاً تدوین شرح وظایف هر کارمند، می‌تواند بخشی از برنامه‌ریزی باشد. هر کارمند، باید از وظایف اختصاصی خود آگاه باشد. آگاهی دقیق کارمند از وظیفه‌اش، مانع از بهانه‌تراشی او می‌شود. این وظایف، همواره باید پیش‌تر به ایشان گوشزد شود: «وَرَتَّبَ لِكِفَاتِكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مَا يَعْمَلُونَهُ فِي غَدٍ».

۳. پی‌گیری. مهم‌ترین بخش انضباط در کارها، آن است که مدیر، تمام عملکرد کارمندان زیرمجموعه خود را زیر نظر بگیرد و از انجام دادن به موقع کارهای آن‌ها آگاه گردد. کارمندان، باید همواره احساس کنند که مدیران ایشان، بر کارهای آنان واقف‌اند و حتماً بازخواست خواهند شد. بیش‌ترین ضرری که بر به مدیریت یک مدیر وارد می‌شود، وقتی است که فرمانی را قاطعانه صادر کند، ولی پیگیر انجام گرفتن آن نشود.

متن (۴)

نگاه نخست

وَأَخْرَجَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ بِمَا يُوْجِبُهُ فَعْلُهُ مِنْ كِفَايَةٍ أَوْ عَجَزٍ فَامَحَ الْعَاجِزَ وَأَثْبَتَ الْكَافِيَ.

نگاه دوم

قرائت

وَأَخْرَجَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ بِمَا يُوْجِبُهُ فَعْلُهُ مِنْ كِفَايَةٍ أَوْ عَجَزٍ فَامَحَ الْعَاجِزَ وَأَثْبَتَ الْكَافِيَ.

ترجمه

و با هر کس، مناسب کارش: کفایت داشتن یا ناتوانی رفتار کن، ناتوان را برکنار کن و باکفایت را باقی بگذارد.

شرح

اصل شایسته‌سالاری: مدیران ناگزیرند برای پیشبرد کارهایشان به کارمندان و سرپرست‌ها (مدیران عملیاتی) اعتماد کنند و کارهایی را به ایشان، محول سازند. پس از گذشت مدت زمان مناسب، می‌توان انتخاب‌های گوناگون یک مدیر را ارزیابی کرد. در این ارزیابی‌ها، بعضی از افراد حد نصاب قبولی را اخذ نخواهند کرد. چگونگی ارزیابی مدیر می‌تواند با کنترل کارمندان، صورت پذیرد. کنترل، یعنی مقایسه بین «بایدها»، یعنی آنچه باید شد و «هست‌ها»، یعنی واقعیت موجود. این کنترل‌ها در دو موقع، انجام می‌گردد:

۱. کنترل هنگام انجام دادن کار. با بررسی عملکرد کارمندان و سرپرستان (مدیران عملیاتی) می‌توان نتایج را پیش‌بینی کرد و تذکرات لازم را پیش از اتمام کار، جهت اصلاح آن بیان کرد.
۲. کنترل بعد از اتمام کار. کنترل، در بعضی از کارها بهتر است پس از اتمام عملیات، انجام گیرد تا انحرافات از طرح اولیه، کاملاً روشن گردد.

مدیر توانمند، پس از کنترل و سنجش عملکرد کارمندان خود، می‌باید در برابر معیارها و استانداردها، انحرافات را تشخیص دهد و به تحلیل علل آنها بپردازد. او باید به کارمندان خود، اقدامات اصلاحی را بیاموزد. چنانچه کارمندان و سرپرستان زیرمجموعه یک مدیر میانی در به انجام رساندن اصل عملیات یا اصلاحات، ناتوان باشند، ناگزیر مدیر باید در فکر تغییر آن باشد؛ چه این‌که یا در اصل انتخاب، اشتباه صورت گرفته و یا در حین کار، ناتوانی‌ای بروز یافته است. به هر دلیل که کارمند عملکرد مناسبی نداشته باشد، به بدنه مدیریت و حرکت قطار عملیات، ضرر خواهد رساند. لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: اگر فرد، باکفایت بود، او را ابقا کن، وگرنه او را بر کنار کن. مدیر میانی، باید با قاطعیت، در مقابل کارمندان غیر شایسته، ایستادگی کند و آنان را عزل کند.

متن (۵)

نگاه نخست

وَشَيْعٌ جَمِيلُ الْفَعْلِ بِجَمِيلِ الْقَوْلِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَسْتَمِيلَ الْعَاقِلَ بِمِثْلِ الْإِحْسَانِ. وَاجْعَلْ إِحْسَانَكَ إِلَى الْمُحْسِنِ، تُعَاقِبُ بِهِ الْمُسِيءَ، فَلَا عِقُوبَةَ لِلْمُسِيءِ أَبْلَغُ مِنْ أَنْ يَرَاكَ قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَمْ تُحَسِّنْ إِلَيْهِ، وَلَا سِيَّما إِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْكَ، بِاسْتِحْقَاقٍ؛ فَإِنَّ الْمُسْتَحَقَّ يَزِيدُ فِيمَا هُوَ عَلَيْهِ، وَالْمُقَصَّرُ يَنْتَقِلُ عَمَّا هُوَ فِيهِ.

نگاه دوم

قرائت

وَشَيْعٌ جَمِيلُ الْفَعْلِ بِجَمِيلِ الْقَوْلِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَسْتَمِيلَ الْعَاقِلَ بِمِثْلِ الْإِحْسَانِ. وَاجْعَلْ إِحْسَانَكَ إِلَى الْمُحْسِنِ، تُعَاقِبُ بِهِ الْمُسِيءَ، فَلَا عِقُوبَةَ لِلْمُسِيءِ أَبْلَغُ مِنْ أَنْ يَرَاكَ قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَى غَيْرِهِ، وَلَمْ تُحَسِّنْ إِلَيْهِ، وَلَا سِيَّما إِنْ كَانَ ذَلِكَ مِنْكَ، بِاسْتِحْقَاقٍ؛ فَإِنَّ الْمُسْتَحَقَّ يَزِيدُ فِيمَا هُوَ عَلَيْهِ، وَالْمُقَصَّرُ يَنْتَقِلُ عَمَّا هُوَ فِيهِ.

ترجمه

و کار زیبا را با گفتار زیبا پیگیری کن که عاقل را با چیزی مانند احسان، جذب نمی‌کنی؛ و به نیکوکار، نیکی کن که همین، کیفر بدکار است. پس کیفری بدتر از آن برای بدکار نیست که ببیند تو به دیگران، نیکی می‌کنی و به او نیکی نمی‌کنی، به ویژه اگر این کار به جهت [چگونگی و] شایستگی آنها باشد که در این صورت، شایستگان بر کوشش خود می‌افزایند و کم‌کاران، رفتار خود را تغییر می‌دهند.

شرح

اصل جبران خدمات کارکنان: تمام کارکنان، در مقابل کاری که انجام می‌دهند، مستحق پاداش هستند. این پاداش‌ها باید منصفانه و با رعایت موازین حقوق کارمندی تعلق بگیرد. در این میان، برخی از کارمندان، فراتر از وظایف خود عمل می‌کنند و یا وظایف خود را بسیار بهتر از دیگران انجام می‌دهند. از سوی دیگر، معمولاً در تمام سازمان‌ها، گروهی نیز کوتاهی کرده، وظیفه خود را انجام نمی‌دهند.

نزد مدیر نباید کارمندان کارآمد و ضعیف، از یک جایگاه برخوردار باشند. مدیران، باید در صدد تشویق کارکنان وظیفه‌شناس باشند؛ چه این‌که برای بهینه ساختن تلاش کارمندان، بهترین کار آن است که از خوبان و وظیفه‌شناسان، به نیکویی قدردانی شود.

قدرشناسی از کارکنان نیکو، خود بزرگ‌ترین تنبیه برای کارکنانی است که به وظایف خود، عمل نمی‌کنند. این قدرشناسی می‌تواند به دو گونه صورت پذیرد: قدرشناسی گفتاری و قدرشناسی کرداری. ۱. قدرشناسی گفتاری: سریع‌ترین و آسان‌ترین قدردانی، پاسداشت گفتاری از عملکرد کسی است. کارمند، از این‌که مدیرش او را بستاید، بسیار خشنود می‌گردد؛ چراکه هم به درستی عملکرد خویش، مطمئن می‌شود و هم این‌که از توجه داشتن مدیر به نحوه کارش آگاه می‌شود.

این تشویق، سبب می‌شود تا دیگران از شیوه درست کارکرد وی، آگاهی بیابند و نحوه عملکرد او را الگوی خود قرار دهند. از سوی دیگر، کارکنان ناشایسته، نیز متوجه دقت مدیر به عملکرد عموم کارکنان خواهند شد.

نظیر این فرمایش، امام صادق (علیه السلام) را می‌توان در سفارش‌نامه مالک اشتر یافت:

وَوَاصِلٌ فِي حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَتَعْدِيدِ مَا أَبْلَى دَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَتَحَرِّضُ النَّاكِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى!^{۳۲۶}

و پیوسته، از آنان ستایش کن و زحمت سختی‌دیدگان را به زبان آور که یاد کردن فراوان از کارهای خوب آنان، دلیر را بر می‌انگیزد و ترسو را تحریک می‌کند، ان شاء الله تعالی!

۲. پاسداشت کرداری. مدیر می‌باید از کارمندان وظیفه‌شناس، عملاً نیز قدردانی کند. نیکوکاری به یک کارمند می‌تواند به صورت‌های زیر انجام شود:

الف) ارتقا دادن به مناصب بالاتر و بهتر؛

ب) در اختیار گذاشتن امکانات مناسب؛

ج) افزایش حقوق؛

د) پرداخت تشویقی مناسب.

متن (۶)

نگاه نخست

وَمَلَكَ أَمْرَ السُّلْطَانِ مُشَاوَرَةَ النَّصَحَاءِ، وَحِرَاسَةَ شَأْنِهِمْ، وَتَرْكَ الْإِسْتَفْزَازِ وَاسْتِثْبَاتِ الْأُمُورِ.

نگاه دوم

قرائت

وَمَلَكَ أَمْرَ السُّلْطَانِ مُشَاوَرَةَ النَّصَحَاءِ، وَحِرَاسَةَ شَأْنِهِمْ، وَتَرْكَ الْإِسْتَفْزَازِ وَاسْتِثْبَاتِ الْأُمُورِ.

۳۲۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

ترجمه

و اساس کار زمامدار، مشورت با خيرخواهان و نگاهداشت از شأن آنان و از جا به در نرفتن و درنگ در امور است.

واژه‌شناسی

اسْتَشَبَّتْ: تَأَنَّى فِيهِ وَلَمْ يَعْجَلْ. وَاسْتَشَبَّتْ فِي أَمْرِهِ إِذَا شَاوَرَ وَفَحَصَ عَنْهُ.^{۳۲۷}

شرح

و در پایان این نامه، امام صادق (علیه السلام)، چهار مطلب اساسی را برای استحکام یافتن پایه‌های مدیریتی بیان می‌کنند:

۱. مشورت با خيرخواهان: مشورت با خردمندان می‌تواند زوایای مختلف یک تصمیم را برای مدیر، روشن سازد. بنا بر این، مدیر، نیازمند مشاوران دلسوز و خردمند است که با خيرخواهی خویش، کارشناسانه راهکارهایی را به مدیر ارائه می‌دهند. مدیر بدون مشاور، به راحتی زمین خواهد خورد.

۲. حفظ شأن خردمندان: مدیران برای نیروهای اجرایی، همانند دست برای بدن هستند؛ اما متفکران جامعه، در جایگاه مغز هستند و باید نیروهای اجرایی احترام اندیشمندان، خيرخواهان و خردمندان را حفظ کنند.

۳. مقابله با تنش‌ها: کمتر اداره‌ای هست که در طول کارهای خود با ناهمواری‌ها و مشکلات، رو به رو نباشد. این مشکلات، اگر در ابتدا حل نشود، می‌تواند به یک بحران تبدیل گردد. در این صورت، حل این مشکلات از مدیری کارآمد که در بحران‌ها، عرصه را خالی نمی‌کند، انتظار می‌رود.

مدیریت در بحران، نشانگر اوج توانایی یک مدیر است. نخستین قدم در مواجهه با تنش‌ها، آن است که با دقت به بررسی زمینه‌ها، اسباب و راه حل آن اندیشید و سپس اقدام کرد. از این رو، در بیان نورانی امام صادق (علیه السلام)، این مرحله، یعنی فرار نکردن از رویارویی با مشکلات، از پایه‌های مدیریتی شمرده می‌شود.

۴. ثبات بخشی: پس از آن که مدیر، برنامه‌ای نیکو برای پیشبرد کارها ترسیم کرد، باید با پیگیری مستمر سعی کند برنامه‌اش ثبات پیدا کند. هر کار نوآورانه‌ای با مخالفت‌ها و درنگ‌های دیگران رو به رو می‌شود.

هر چه قدر برنامه مدیر جدیدتر باشد، مقاومت‌ها در برابر آن بیش‌تر است. اگر برنامه‌ای کارشناسی شده و قابل دفاع باشد، مدیر باید با تمام توان برای جا انداختن آن، کوشش کند تا پس از مدتی به عنوان یک برنامه اصلاحی، جا بیفتد. البته باید توجه داشت که این کارها وقتی به درستی سامان می‌یابد که در تمام مراحل آن، همراه با مشاوره و بررسی‌های درست انجام گیرد. به بیان دیگر، مدیر بایسته است تا با تأنی لازم، دوراندیشی کند و برای رسیدن به افق‌های برنامه تعجیل نکند؛ چراکه تعجیل یقیناً سبب وارد شدن ضرر به منافع کار می‌شود و پایه‌های مدیریتی او را تضعیف می‌کند.

چنانچه گذشت، مدیران باید این چهار سفارش را در کارهای خود، مد نظر قرار دهند تا شاهد شکوفایی مدیریت خویش باشند.

۳۲۷. لسان العرب، ج ۲، ص ۱۹.

ضميمه

أنفذ أبو عبد الله كاتب المهدي رسولا إلى الصادق بكتاب منه يقول فيه: وَحَاجَتِي إِلَى أَنْ تُهْدِيَ إِلَى مَنْ تَبْصِيرَكَ عَلَى مُدَارَةِ هَذَا السُّلْطَانِ، وَمَنْ تَبْصِيرَكَ وَتَدْيِيرَ أَمْرِي كَحَاجَتِي إِلَى دُعَاكَ لِي. فقال عليه السلام لرسوله: قل له: إِحْذَرْ أَنْ يَعْرِفَكَ السُّلْطَانُ بِالطَّعْنِ عَلَيْهِ فِي اخْتِيَارِ الْكُفَاةِ، وَإِنْ أَخْطَأَ فِي اخْتِيَارِهِمْ، أَوْ مُصَافَاةٍ مَنْ يُبَاعِدُ مِنْهُمْ وَإِنْ قَرُبْتَ الْأَوَاصِرُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّ الْأُولَى تُغْرِيه بِكَ، وَالْأُخْرَى تُوحِشُهُ مِنْكَ، وَلَكِنْ تَتَوَسَّطُ [فِي] الْحَالَيْنِ.

وَأَكْتَفَ بِعَيْبِ مَنْ اصْطَفَوْا لَهُ، وَالْإِمْسَاكِ عَنْ تَقْرِيطِهِمْ عِنْدَهُ، وَمُخَالَطَةِ مَنْ أَقْصَوْا بِالتَّنَائِي عَنْ تَقْرِيبِهِمْ، وَإِذَا كِدْتَ فِتْنَانَ فِي مَكَائِدِكَ.

وَأَعْلَمْ أَنَّ مَنْ عَنَّفَ بِخَيْلِهِ كَدَحَتْ فِيهِ بِأَكْثَرِ مَنْ كَدَحَهَا فِي عَدُوِّهِ، وَمَنْ صَحَبَ خَيْلَهُ بِالصَّبْرِ وَالرَّفْقِ كَانَ قَمِنًا أَنْ يَبْلُغَ بِهَا إِرَادَتَهُ، وَتَنْفُذَ فِيهَا مَكَائِدَهُ.

وَأَعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا، فَإِنْ جَاوَزَهُ كَانَ سَرَفًا وَإِنْ قَصُرَ عَنْهُ كَانَ عَجْزًا، فَلَا تَبْلُغْ بِكَ نَصِيحَةَ السُّلْطَانِ إِلَى أَنْ تُعَادِيَ لَهُ حَاشِيَتَهُ وَخَاصَّتَهُ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَيْسَ مِنْ حَقِّهِ عَلَيْكَ، وَلَكِنْ الْأَقْصَى لِحَقِّهِ، وَالْأَدْعَى إِلَيْكَ لِلْسَّلَامَةِ أَنْ تَسْتَصْلِحَهُمْ جُهْدَكَ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ شَكَرْتَ نِعْمَتَهُ، وَأَمِنْتَ حُجَّتَهُ، وَطَلَبَ عَدُوَّهُ عِنْدَكَ.

وَأَعْلَمْ أَنَّ عَدُوَّ سُلْطَانِكَ عَلَيْكَ أَعْظَمُ مَوْوَنَةً مِنْهُ عَلَيْهِ، وَذَلِكَ أَنَّهُ تَكِيدُهُ فِي الْأَخْصِ مِنَ كُفَاتِهِ وَأَعْوَانِهِ فَيُحْصِي مَثَالِبَهُمْ، وَيَتَّبِعُ أَثَارَهُمْ، فَإِنْ نَكَاهُ فِيكَ وَسَمَكَ بِعَارِ الْخِيَانَةِ وَالْغَدْرِ، وَإِنْ نَكَاهُ بِغَيْرِكَ الزَّمَضَكَ مَوْوَنَةَ الْوَفَاءِ وَالصَّبْرِ [وَالْعَنَى].^{٣٢٨}

جلسه دهم

اهداف درس.....	۱۲۸
صحیفه سجاده (۱).....	۱۲۹
شرح های صحیفه سجاده.....	۱۲۹
رياض السالكين في شرح صحيفه سيد الساجدين.....	۱۳۰
چشم انداز دعای بیست و چهارم.....	۱۳۲
متن (۱).....	۱۳۲
متن (۲).....	۱۳۵

اهداف درس

آشنایی با:

✓ متون ادعیه؛

✓ شرح‌های صحیفه سجاده.

دعا، راهی برای رسیدن به خدا و خواسته‌های ما است. خدا دوست دارد که مورد درخواست قرار گیرد؛ از این رو دعا کردن از محبوب‌ترین اعمال به شمار می‌رود. خدا و فرستادگان او همواره مردم را به دعا توصیه کرده‌اند و همه ادیان آسمانی ساعاتی از شبانه‌روز را برای مناجات ویژه داشته‌اند. این ارتباط برای دعاکننده بسیار سودمند است؛ به ویژه آن که حل بسیاری از مشکلات در گرو همین درخواست‌ها است. اسلام، که آخرین و کامل‌ترین دین الهی است، بیش از دیگر ادیان به ضرورت ارتباط همیشگی با خدا پرداخته است.

بسیاری از آیات قرآن بر دعا کردن و خواندن خداوند تأکید دارد. دو آیه زیر، بیش از دیگر آیات، این ضرورت را به مسلمانان گوشزد می‌کند:

ما يَعْبُوْا بِكُمْ رَبِّيْ لَوْ لَا دُعَاؤُكُمْ.^{۳۲۹}

[بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند .

... اُدْعُوْنِيْ اَسْتَجِبْ لَكُمْ.^{۳۳۰}

[و پروردگارتان گفت: بخوانید مرا، شما را پاسخ می‌گویم .

از این رو پیشوایان ما دعا را مغز و عصاره عبادت دانسته^{۳۳۱} و آن را به سان سلاحی در دست پیامبران و مؤمنان توصیف کرده‌اند؛^{۳۳۲} همچنان که امام علی (علیه السلام) در وصیت خویش به امام حسن (علیه السلام) با بیانی زیبا می‌فرمایند:

بدان، آن کسی که خزائن ملکوت دنیا و آخرت در دست او است، به تو اجازه داده است تا او را بخوانی و اجابت دعای تو را ضمانت کرده و به تو فرمان داده است که از او بخواهی تا به تو عطا کند و او مهربان و بخشنده است. میان تو و خودش حجابی ننهاد، سپس کلیدهای خزائن گنجینه‌هایش را، که همان دعا کردن و خواستن از او است، در اختیار تو نهاده است؛ پس هر گاه تو بخواهی، با دعا کردن، درهای گنجینه‌های او را می‌گشایی.^{۳۳۳}

۳۲۹. فرقان / ۷۷.

۳۳۰. غافر / ۶۰.

۳۳۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰، ح ۳۷؛ میزان الحکمة، باب الدعاء.

۳۳۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱ و ۵؛ میزان الحکمة، باب الدعاء.

۳۳۳. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۰۴، ح ۱؛ میزان الحکمة، باب الدعاء.

اهل بیت (علیهم السلام) با بیانات گوناگون، مسلمانان را بر دعا بر می‌انگیختند و خود نیز، بیش از دیگران، به دعا کردن می‌پرداختند. فزونی روایات مربوط به ادعیه به بررسی دقیق کارشناسان نیازمند است؛ چه این که مفاهیم رسا و والای این ادعیه گویای بسیاری از مسائل تربیتی، اجتماعی و حتی سیاسی است. ادعیه اهل بیت (علیهم السلام) به ما می‌آموزد که چگونه خدا را بخوانیم و از او چه چیزی را تقاضا کنیم. خوشبختانه بسیاری از ادعیه اهل بیت (علیهم السلام) به دست ما رسیده است. در این میان کتاب شریف صحیفه سجادیه، موسوم به زبور آل محمد، ارزشمندترین اثر از آثار اهل بیت (علیهم السلام) در سده اول هجری است که به صورت جداگانه از گزند حوادث روزگار مصون مانده است.

صحیفه سجادیه (۱)

صحیفه سجادیه یکی از بهترین یادگارهای اهل بیت (علیهم السلام) است. ۵۴ دعای این کتاب نسیم گذر کرده از بوستان خوش‌بویی است که روح را طراوت می‌دهد و روان را عطرآگین می‌نماید. به تعبیر علامه محمد جواد مغنیه:

آنچه در این کتاب آمده است، خواه لفظ و خواه محتوا، خود به تنهایی بر این دلالت دارد که این سخنان از زینت بندگان، امام سجاد (علیه السلام)، صادر شده است و به اثبات سندی کتاب نیازی نیست؛ چرا که تکتک واژگان این ادعیه نمایانگر جانی پاک و بازتاب‌دهنده آن روح صاف، پاک و مطهر است. و اگر این کتاب به فرد دیگری نسبت داده شود، محل کلام و پرسش است.^{۳۳۴}

و حضرت امام خمینی، در وصیت‌نامه خویش، چه زیبا از این میراث جاودان شیعی یاد می‌کند: ما مفتخریم که ادعیه حیات‌بخش، که او را قرآن صاعد می‌خوانند، از ائمه معصومین ما است ... مناجات شعبانیه امامان و دعای عرفات حسین بن علی (علیهما السلام) و صحیفه سجادیه، این زبور آل محمد، و صحیفه فاطمیه، که کتاب الهام‌شده از جانب خداوند تعالی به زهرای مرضیه (علیها السلام) است، از ما است.^{۳۳۵}

شرح‌های صحیفه سجادیه

مجامع شیعی و اندیشمندان بزرگ از آغاز تا کنون همواره به این کتاب توجه داشته‌اند. در عصر صفویه توجه به این کتاب بیش‌تر شد و به همت علامه محمد تقی مجلسی، این کتاب در شمارگانی بسیار استنساخ و در میان مردم منتشر شد. حضور پررنگ کتاب شریف صحیفه سجادیه در جامعه اسلامی آن روز سبب شد که عالمان بزرگ به شرح، حاشیه و ترجمه آن رو آورند.

بعضی از مهم‌ترین شرح‌های صحیفه سجادیه در چهار سده اخیر، به ترتیب تاریخی، عبارت‌اند از:

شرح‌های عربی

۱. شرح الصحیفه السجادیة، از میر سید محمد باقر مشهور به میرداماد (م ۱۰۴۱ هـ)، در یک جلد؛

۳۳۴. فی ظلال الصحیفه السجادیة، ص ۳۸ و ۳۹.

۳۳۵. وصیت‌نامه امام خمینی، ص ۴.

۲. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، از سید علی خان حسینی مدنی شیرازی (م ۱۱۲۰ هـ)، در هفت جلد؛
۳. لوامع الأنوار العرشیه فی شرح الصحیفه السجادیه، از سید محمد باقر موسوی حسینی شیرازی (م ۱۲۴۰ هـ)، در شش جلد؛
۴. فی ظلال الصحیفه السجادیه، از محمد جواد مغنیه، در یک جلد؛
۵. آفاق الروح فی ادعیه الصحیفه السجادیه، از سید محمد حسین فضل الله، در دو جلد؛
۶. ریاض العارفین، از محمد بن علی دارابی، در یک جلد؛
۷. ریاض العابدین، از بدیع الزمان قهپایی، در یک جلد؛
۸. فی رحاب الصحیفه، از عباس علی الموسوی، در یک جلد؛
۹. شرح الصحیفه السجادیه، از سید محمد حسینی شیرازی، در یک جلد.

شرح‌های فارسی

۱. شرح صحیفه السجادیه، از مدرسی چهاردهی، در دو جلد؛
۲. دیار عاشقان، از حسین انصاریان، در هفت جلد؛
۳. شهود و شناخت، از حسن ممدوحی کرمانشاهی، در سه جلد.

ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین

ریاض السالکین مشهورترین و از کهن‌ترین شرح‌های کتاب شریف صحیفه سجاده است. تأثیر شگرف این شرح بر تمامی شرح‌هایی که پس از آن نگاشته شده، کاملاً روشن است. در این جا به گونه‌ای اجمالی با این کتاب و مؤلف ارجمند آن آشنا می‌شویم.

آشنایی با مؤلف

سید علی خان حسینی مدنی شیرازی، فرزند امیر نظام بن احمد، ملقب به «کبیر» و «سید صدر الدین»، از بزرگان ادب و علوم ادبی در سده دوازدهم هجری است. از آن جا که وی در ادبیات تبحر ویژه‌ای داشته است، بیش‌تر آثارش نیز در حوزه ادبیات است. آثار او را چنین بر شمرده‌اند: شرح صحیفه کامله سجاده به نام ریاض السالکین، کتاب شرح صمدیه کبیر و شرح صمدیه صغیر، کتاب طراز اللغة، که به سبک لسان العرب تألیف شده و ناتمام است، کتاب شرح ارشاد، در نحو، رساله مختصر در اغلاط صاحب قاموس، و کتاب انوار الربیع در علم بدیع، و کتاب درجات الرفیعه فی طبقات الشیعه و کتاب سلافة العصر و غیر این‌ها و دیوان شعر.^{۳۳۶}

سید علی خان به سال ۱۰۵۲ هجری در مدینه متولد شد و سالیان متمادی در هندوستان نزد پدر زندگی کرد و مدتی نیز امارت یکی از شهرهای هند را بر عهده داشت. او سال‌های پایانی عمرش را در اصفهان و سپس در شیراز گذراند و کتاب ریاض السالکین را در اصفهان و به نام شاه سلطان حسین صفوی

نگاشت. سید علی خان سرانجام در سال ۱۱۱۷ هجری در شیراز وفات یافت.^{۳۳۷}

منابع تألیف

این کتاب به زبان عربی تألیف شده و سید علی خان مدنی برای تدوین این اثر، از آثار بسیاری از قدما بهره برده است؛ به گونه‌ای که بیش‌تر مطالب کتاب، گزارش گفتارهای گذشتگان است. با توجه به این‌که مؤلف کتاب خود ادیبی فرزانه است، در تألیف اثر خود از کتاب‌های لغت، غریب اللغة، غریب الحدیث و ادبیات عرب بسیار بهره برده است. بنا بر این معنای دقیق تمام واژگان موجود در *صحیفه سجادیه* را می‌توان در *ریاض السالکین* یافت. بخشی از کتاب‌های لغت و ادبیات عرب، که از مصادر این کتاب است، عبارت‌اند از: *العین*، *تاج العروس*، *الصحاح*، *قاموس المحيط*، *المصباح المنیر*، *المفردات*، *أساس البلاغة*، *النهاية*، *تهذیب اللغة*، *غرائب القرآن*، *شرح الکافیة فی النحو*، *معنی اللیب*، *همع الهوامع* (از سیوطی) و

نویسنده از منابع تفسیری نیز بهره برده است. بهترین تفاسیری که وی از آن‌ها بهره برده است، عبارت‌اند از: *تفسیر علی بن ابراهیم*، *مجمع البیان*، *الکشاف*، *التفسیر الکبیر*، *روح المعانی*، *أنوار التنزیل* و *أسرار التأویل*. مؤلف همچنین از متون حدیثی شیعه و سنی نیز روایاتی را در این کتاب آورده است که کتاب‌های: *الکافی*، *التوحید*، *نهج البلاغة*، *المناقب* ابن شهر آشوب، *إرشاد القلوب*، *المحجة البیضاء* و *مجموعه ورام* و ... از منابع شیعی، و کتاب‌های: *صحیح بخاری* و *مسلم*، *مسند ابن حنبل*، *سنن ابو داوود*، *ربیع الأبرار*، *الدر المنثور* و *احیاء علوم الدین*، از منابع سنی، از آن جمله است.

از شروح کتاب‌های حدیثی نیز در *ریاض السالکین* استفاده شده است که کتاب‌هایی مانند: *شرح نهج البلاغة* ابن ابی الحدید، *مرآة العقول*، *الأربعین* شیخ بهایی و *شرح اصول کافی* ملا صالح مازندرانی از این جمله است. جالب این‌جا است که او از آثار معاصران خود، همانند علامه مجلسی و ملا صالح، نیز بهره برده است و این امر نشان‌دهنده این است که وی برای تألیف این کتاب کتابخانه‌ای غنی در اختیار داشته است.

شیوه شرح

مدنی، کتاب خود را *ریاض السالکین*، یعنی باغ‌های رهروان [حقیقت]، نامیده است. او هر دعایی را یک «روضة» (باغ) دانسته است؛ مثلاً به جای آن‌که بگوید: دعای بیست و چهارم، می‌نویسد: «الروضة الرابعة والعشرون».

آن‌گاه هر دعا را به بخش‌هایی مختلف تقسیم می‌کند و به ترتیب، هر بخش را شرح می‌دهد. شارح در هر بخش نخست واژگان موجود در دعا را یک‌یک و به صورت دقیق و کامل توضیح می‌دهد؛ به گونه‌ای که گاهی در توضیح یک واژه، بیش از یک صفحه مطلب ارائه می‌دهد. پس از تبیین واژگان، به شرح مفاهیم موجود در دعا می‌پردازد. گاهی برای شرح ناگزیر است به پرسش‌های پنهانی یک عبارت بپردازد و بدین ترتیب ابهامات دعا را برطرف و به فهم بهتر آن کمک کند. او در تبیین واژگان و نیز شرح مطالب از آیات قرآن، روایات، شروح شارحان احادیث و گفتارهای واژه‌شناسان و ... بهره برده است؛ به گونه‌ای که بهره‌برداری از آیات قرآن در تمام بخش‌های کتاب به روشنی مشهود است.

۳۳۷. برای اطلاع بیش‌تر از سفرهای متعدد وی و زندگی‌نامه او، ر.ک: *سیمای دانشوران*، ج ۲، ص ۱۶۰؛ و *ریاض السالکین*، ج ۱، مقدمه.

دسته‌بندی بحث‌ها نیز از ویژگی‌های ریاض‌السالکین است.

مؤلف در برخی موارد به مباحث پیرامونی و یا کم‌ارتباط با دعا نیز توجه کرده است؛ مثلاً در دعای بیست و هفتم، که در بارهٔ مرزداران است، به بهانهٔ شرح «وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنُوداً مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِأَسْكَهَ كَفْعَلِك يَوْمَ بَدْرٍ» بحث مفصل تفسیری را در بارهٔ امداد غیبی خداوند در جنگ بدر ارائه داده است.^{۳۳۸} نویسنده گاه این نکات پیرامونی را، به صورت مستقل، ذیل عناوینی همچون «تبصرة»، «تتمة»، «تنبيه»، «تذنيب»، «فائدة» و ... بیان می‌کند و در لا به لای این نکات، به مباحث فقهی، اخلاقی، حدیثی، تفسیری و ... می‌پردازد.

انتشارات جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، کتاب ریاض‌السالکین فی شرح صحیفهٔ سید الساجدین (صلوات الله علیه) را در هفت جلد به چاپ رسانده است. اکنون با تکیه بر سه شرح ریاض‌السالکین، فی ظلال الصحیفه و شرح فارسی شهود و شناخت بعضی از عبارتهای دعای بیست و چهارم صحیفه را مطالعه می‌کنیم.

چشم‌انداز دعای بیست و چهارم

این دعا با صلوات بر پیامبر آغاز می‌گردد و پس از آن پاره‌ای از حقوق والدین در ضمن فقرات دعا به فرزندان گوشزد می‌شود. بازخوانی دقیق این دعای شریف ما را با جایگاه والای والدین آشنا می‌سازد. برخی از حقوق پدر و مادر، که در این دعا آمده است، عبارت‌اند از:

- اطاعت؛
 - نیکی و دلسوزی؛
 - آگاهی از وظایف فرزندان؛
 - مقدم داشتن خرسندی والدین بر خرسندی خویش؛
 - نیکو سخن گفتن؛
 - آهسته سخن گفتن؛
 - نرم‌خویی؛
 - خوش‌رفتاری؛
 - غم‌خواری؛
 - دعا برای سلامتی، طول عمر و ترفیع درجهٔ ایشان؛
 - گذشت از خطاهای احتمالی والدین؛
 - یادکرد همیشگی ایشان.
- ما در این درس تنها با چند بخش از دعای بیست و چهارم آشنا خواهیم شد. به علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم که متن کامل این دعا را در بخش مطالعهٔ بیش‌تر بخوانند.

متن (۱)

دُعَاؤُهُ (عليه السلام) لَا بُؤِيَهْ؛

۳۳۸. ر.ک: ریاض‌السالکین، ج ۴، ص ۲۳۹ - ۲۳۳.

دعای آن حضرت درباره پدر و مادرش.

نگاه نخست

۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، وَاخْصُصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَسَلَامِكَ.

۲. وَاخْصُصِ اللَّهُمَّ وَالِدَيَّ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ، وَالصَّلَاةَ مِنْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

- نگاه دوم

قرائت

۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، وَاخْصُصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ وَسَلَامِكَ.

۲. وَاخْصُصِ اللَّهُمَّ وَالِدَيَّ بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ، وَالصَّلَاةَ مِنْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه

خدایا، بر محمد، بنده و فرستاده‌ات، و خاندان پاکش درود فرست و برترین درودها و رحمت و برکات و سلام خود را ویژه آنان ساز.

خدایا، پدر و مادر مرا نیز به بزرگداشت و درود خویش مخصوص گردان، ای مهربان‌ترین مهربانان.

واژه‌شناسی

الأبوين: الأب والأم، وهو من ألفاظ التغليب التي غلب فيها أحد المتصاحبين أو المتشابهين على الآخر، بأن جعل الآخر موافقاً له في الاسم، ثم ثني ذلك الاسم وقصد إليهما جميعاً، فتارة يغلب الأشرف كالأبوين، وتارة الأخف كالعمرين، وتارة المذكر كالقمرين. وقيل: المعتبر هو الاسم الأخف إلا أن يكون الأثقل مذكراً كالقمرين، على أن هذا النوع مسموع يحفظ ولا يقاس عليه، وقد استوفيت الكلام عليه في شرح الصمدية فليرجع إليه.

وبركاته تعالى: خيراتہ النامیة المتکاثرة.

والسلام: اسم من سلم عليه تسليماً، وبمعنى السلامة من المكاره، فقله (عليه السلام): «وسلامك»، إما بمعنى تحيتك أي: تسليمك عليه، أو بمعنى سلامتك.

الكرامة: من الإكرام. قال الجوهری: التكریم والإكرام بمعنى، والاسم منه الكرامة.^{۳۳۹}

شرح

۱. آغاز با صلوات

نقطه مشترک تمام ادعیه صحیفه سجادیه «صلوات بر محمد و آل محمد» است. تقریباً این دعا را می‌توان در لا به لای تمام دعاهاى آن حضرت مشاهده کرد.

۳۳۹. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (علیه السلام)، ج ۴، ص ۴۸ - ۴۱.

در متن حاضر نیز امام سجاد (علیه السلام)، دعای خود را با صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سپس اهل بیت (علیهم السلام) شروع نموده‌اند: «اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ...».

پرسش این است که چرا امام دعای خود را با صلوات بر پیامبر شروع کرده‌اند؟

در پاسخ به این پرسش به چند دلیل می‌توان اشاره کرد:

۱. صلوات پیش از دعا از مهم‌ترین اسباب اجابت دعا است؛
۲. دعای حاضر، دعا برای والدین است و پیامبر خدا از نظر نسبی شریف‌ترین پدر امام سجاد (علیه السلام) است. پس یادکرد آن حضرت ضروری است؛
۳. پیامبر خدا، پدر معنوی امت است. پس دعا برای پیامبر بر تمام امت واجب است؛
۴. مفسران در تفسیر آیهٔ چهلیم سورة احزاب که می‌فرماید: مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ... گفته‌اند که این آیه، این نکته را ثابت می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه وآله) پدر معنوی مسلمانان است.^{۳۴۰} در حدیث نیز آمده است: «یا علی أنا وأنت أبوا هذه الأمة».^{۳۴۱}
۵. از دیدگاه عرفا، پیامبر خدا پدر تمام ارواح عالم است؛ همان‌گونه که حضرت آدم (علیه السلام) پدر تمام اجساد عالم است. از طرفی ارواح نیز همگی از روحی واحد، ساخته شده‌اند. بنا بر این، اساس و اصل ارواح، روح آن حضرت است. عرفا می‌گویند:
فكما كان آدم أباً البشر وخليفة الله في الأرض، كان النبي (صلی الله علیه وآله) أباً الأرواح وخليفة الله في عالم الأرواح، فالروح خليفة الله ومجتمع صفاته الذاتية كالعلم والحياة والقدرة والإرادة والسمع والبصر والكلام والبقاء، والجسد خليفة الروح، وهو مجتمع صفاته الفعلية...^{۳۴۲}
۶. فرستادن صلوات، نوعی چشم‌داشت به برکات آن است. استاد حسن ممدوحی در این زمینه می‌نویسد:
باید توجه کرد که هر جا امام سجاد (علیه السلام) بر پدران معصوم خود درود می‌فرستد، چشم به استحقاق حقیقی و مقام والای انسانی آنان دارد، نه آن‌که عاطفهٔ فرزندى و تعلق نسبى به آن حضرات، ایشان را بدین امر وا داشته است.^{۳۴۳}
- روایتی از امام صادق (علیه السلام) گزارش شده است که می‌تواند مؤید این برداشت باشد؛ امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:
ولایتی لعلی بن ابی طالب (علیه السلام) أحبّ إلیه من ولادتی منه؛ لأنّ ولایتی له فرض، وولادتی منه فضل.^{۳۴۴}

۲. معنای صلوات

ما در دعاهايمان از خدا می‌خواهیم که بر پیامبر و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) صلوات بفرستد. اکنون جای این پرسش است که معنای این صلوات یا درود، چیست؟

۳۴۰. التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۱۴.

۳۴۱. المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵.

۳۴۲. چهار وجه بالا برگرفته از ریاض السالکین، ج ۴، ص ۴۵ و ۴۶، با اندکی تصرف و تلخیص است.

۳۴۳. شهود و شناخت، ج ۲، ص ۵۵.

۳۴۴. الفضائل ابن شاذان، ص ۱۰۶؛ موسوعة الإمام علی (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۶۷۰.

امام زین العابدین (علیه السلام) در نخستین جمله این دعا عرضه می‌دارد:
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَاهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَاخْصُصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبِرَكَاتِكَ وَسَلَامِكَ.

علامه سید علی خان حسینی صلوات را نوعی تقاضای رحمت می‌داند و دلیل جمع بستن آن را نشانه تنوع‌پذیری رحمت و فزونی آن می‌داند: «والصلاة من الله تعالى: الرحمة، وجمعها للتنبيه على كثرتها وتنوعها، والجمع بينها وبين الرحمة للمبالغة؛ كما في قوله تعالى: رَأْفَةً وَرَحْمَةً^{۳۴۵} و رُفُوفٌ رَحِيمٌ^{۳۴۶}». ^{۳۴۷}
 بنا بر این، رحمت الهی بسیار زیاد و گوناگون است. ما از خداوند می‌خواهیم که بر بهترین بندگان خود، که همان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند، بیش‌ترین و برترین رحمت‌های خود را نثار کند. هرچند معنای صلوات همان رحمت الهی است، ولی امام سجاد (علیه السلام) آن را همراه واژه «رحمت» آورده است: «صلواتك ورحمتك»؛ این عطف هم می‌تواند تفصیلی باشد و هم می‌تواند، به تعبیر شارح، برای مبالغه در رحمت باشد. نظیر این‌گونه مبالغه‌ها را در قرآن نیز می‌توان یافت.^{۳۴۸}

۳. بالكرامة لديك والصلاة منك

«لديك» و «منك» هر دو متعلق به محذوفی، مانند «كائنة»، هستند و هر دو حال از «الكرامة» و «الصلاة» به شمار می‌روند. بنا بر این، تقدیر این جمله این چنین است: «بالكرامة كائنة لديك والصلاة كائنة منك». هنگامی که تکریم و درود از جانب خدا باشد، باید بالاترین حالات را در بر گیرد. بدین سان دعاکننده از خداوند می‌خواهد تا بالاترین کرامت و صلوات را بر والدینش نثار کند و این دعا را در میان دو حرف ندا بیان می‌دارد. تکرار ندای «اللهم» در آغاز و «یا أرحم الراحمين» در پایان دعا برای اظهار تضرع، خشوع و الحاح در دعا است و به گونه‌ای مبالغه در درخواست را می‌رساند. از این رو، در آغاز خدا را با وصف «الوهيَّ» می‌خواند که دربردارندهٔ جمیع کمالات است، و در پایان با وصف رحیمیت او را می‌خواند، که باز در بر دارندهٔ همهٔ رحمت‌های الهی است.^{۳۴۹}

متن (۲)

نگاه نخست

۳. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَالْهَمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَى إِلَهَامَا، واجمع لي علم ذلك كله تماماً، ثم استعملني بما تلهمني منه، ووقفني للنَّفوذ فيما تبصّرني من علمه حتى لا يفوتني استعمال شيء علمتني، ولا تثقل أركاني عن الحفوف فيما ألهمتنني.

۴. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كما شرفتنا به، وصلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كما أوجبت لنا الحقَّ عَلَى الْخَلْقِ

بسیبیه.

۳۴۵. حدید/ ۲۷.

۳۴۶. توبه/ ۱۱۷.

۳۴۷. ریاض السالکین، ج ۴، ص ۴۷.

۳۴۸. نظیر آیات ۱۵۷ سورة بقره و ۴۳ سورة احزاب.

۳۴۹. ریاض السالکین، ج ۴، ص ۴۸.

نگاه دوم

قرائت

۳. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَالْهِمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَى إِلَهَامًا، وَاجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلَّهُ تَمَامًا، ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهِمُنِي مِنْهُ، وَوَقِّفْنِي لِلنُّفُوزِ فِيمَا تَبَصَّرْنِي مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى لَا يَفُوتَنِي اسْتِعْمَالُ شَيْءٍ عِلْمَتَيْنِهِ، وَلَا تَثْقُلَ أَرْكَانِي عَنِ الْحَقُوفِ فِيمَا أَلْهِمْتَنِيهِ.

۴. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهِ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، كَمَا أَوْجَبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ.

ترجمه

خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست و در دلم انداز که هر وظیفه را، که در برابر ایشان بر عهده من است، بشناسم و آگاهی از آن وظیفه را، به کمال، در من فراهم آر، و چنان کن که آنچه را به من الهام کرده‌ای، به کار بندم، و توفیق ده تا آنچه بینش آن را به من داده‌ای، به جای آورم، و چیزی از آنچه به من آموخته‌ای، فرو نگذارم، و اعضای بدنم از پرداختن به آنچه مرا الهام کرده‌ای، در نماند.

خدایا، بر محمد و خاندانش درود فرست؛ همچنان که ما را به وجود او شرافت بخشیدی. بر محمد و خاندانش درود فرست؛ آن گونه که به برکت وی برای ما حقی بر دیگر مردمان واجب کردی.

واژه‌شناسی

أَلْهِمَهُ اللهُ خَيْرًا: لَقْنَهُ إِيَّاهُ وَأَلْقَاهُ فِي رُوعِهِ.

وقال ابن الأثير: «إِلْهَامٌ أَنْ يُلْقِيَ اللهُ فِي النَّفْسِ أَمْرًا يَبْعَثُهُ عَلَى الْفِعْلِ أَوْ التَّارِكِ، وَهُوَ نَوْعٌ مِنَ الْوَحْيِ يَخْصُ اللهُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ».

واستعملني: أَيِ أَجْعَلْنِي عَامِلًا.

وبصرت به بالأمر تبصيرا فبصر به: إِذَا أَعْلَمْتَهُ إِيَّاهُ فَعَلِمَهُ، وَهُوَ مِنَ الْبَصِيرَةِ، وَأَمَّا بَصْرَتُهُ الشَّيْءَ فَأَبْصَرَهُ فَهُوَ بِمَعْنَى أَرَيْتَهُ إِيَّاهُ فَرَأَاهُ، فَهُوَ مِنَ الْبَصَرِ.

والأركان: جمع ركن بالضم وهو جانب الشيء والمراد بها هنا الجوارح.

والحفوف: يروي بالحاء المهملة، فيكون بمعنى الخدمة. قال في الكنز: الحفوف؛ «خدمت کردن».^{۳۵۰}

شرح

۱. وَالْهِمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَى إِلَهَامًا

الف) وَالْهِمْنِي: در این بخش، امام از خداوند می‌خواهد تا حقوق والدین را به او بشناساند. شناخت وظایف فرزندان بسیار مهم است. اما تنها با یاری عقل نمی‌توان با این وظایف آشنا شد، بلکه نیازمند آموزش از جانب آفریننده است. آموزش می‌تواند به یاری وحی، الهام و یا آموزش به واسطه فرستادگان خدا باشد.

۳۵۰. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (علیه السلام)، ج ۴، شرح ص ۴۹ و ۵۰.

حساسیت اهل بیت در این امر به حدی است که امام از خداوند متعال مدد می‌گیرد تا دانش رفتار و روش درست برخورد و نیکی به والدین را به وی الهام کند تا حقوق ایشان را به نحو اکمل ادا نماید.^{۳۵۱}

حقوق والدین، چه زنده باشند، چه مرده، بر فرزند بیش از آن است که علم انسان بر آن احاطه داشته باشد. از این رو بخشی از این وظایف در قرآن آمده است و بخشی دیگر در روایات دیده می‌شود. صاحب ریاض السالکین، روایات بسیاری را از کتاب کافی آورده است تا اثبات کند که بیش‌تر حقوق والدین را خداوند و یا کسانی که خداوند به آن‌ها علم آموخته است، به بشریت آموخته‌اند.^{۳۵۲} یک روایت را برای نمونه می‌خوانیم:

وعن معاذ بن جبل قال: «بلغنا أن الله تعالى كلم موسى (عليه السلام) ثلاثة آلاف وخمسة مئة مرة، وكان آخر كلامه: يا رب أوصني، قال أوصيك بأمر. حتى قال سبع مرّات، ثم قال: يا موسى ألا أن رضاها رضاى و سخطها سخطى». ^{۳۵۳}

ب) علم: برخی از شارحان معنای علم را در این فراز همان حقوق والدین تفسیر کرده‌اند. علامه محمد جواد مغنیه، این نکته را با دقت بیش‌تری تبیین کرده است؛ او می‌نویسد:

علم به حلال و حرام از علومی نیست که انسان بتواند با عقل و وهم خود بدان دست یابد، بلکه تنها به واسطه وحی می‌توان آن را یافت؛ مگر این که مورد امضای وحی و یا تقریر آن باشد. بنا بر این، امام (علیه السلام) از خداوند می‌خواهد تا او را هدایت کند به آنچه که بر او از ناحیه والدینش واجب است. و طاعت والدین در هر چیزی واجب است؛ مگر در معصیت خدا؛ چرا که «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» و بنا بر این، تفسیر این آیه نیز همین است ^{۳۵۴} که می‌فرماید: وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا . ^{۳۵۵}

مؤلف ریاض السالکین در این زمینه مطلبی را از شهید اول نقل می‌کند که شهید اول این مطلب را در قواعد الأصول، ذیل عنوان تبصره، آورده است و این سخن بیانگر گستره اختیارات والدین در تحریم‌ها و ایجابات است. این مطالب در ده بخش آمده است که در این جا چند بخش از آن را بیان می‌کنیم:

– سفر مباح یا مستحب، در صورتی که بدون اجازه والدین باشد، حرام است.

– اطاعت از والدین در کار شبهه‌ناک واجب است؛ چه این که ترک کار شبهه‌ناک مستحب، ولی اطاعت از والدین واجب است؛ مانند آن که والدین، فرزند را به خوردن مالی دعوت کنند که شبهه‌ناک است. فرزند باید از فرمان آن‌ها اطاعت کند. البته اگر فرزند به حرمت آن مال یقین داشته باشد، دیگر اطاعت والدین جایز نخواهد بود.

– روزه مستحبی، در صورت مخالفت پدر، باید ترک شود. شهید می‌نویسد: «ولم أقف على نصٍّ في الأم».

۳۵۱. شهود و شناخت، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳۵۲. ر.ک: ریاض السالکین، ج ۴، ص ۵۲ - ۵۰.

۳۵۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۹۲.

۳۵۴. فی ظلال الصحیفة السجادیة، ص ۳۱۸ - ۳۱۷.

۳۵۵. عنکبوت / ۸.

– هنگام وقت فضیلت نماز، اگر والدین از فرزند درخواستی کنند، نخست باید فرمان آن‌ها را اجرا کرد و سپس نماز را خواند.^{۳۵۶}

۲. ثمّ استعملني بما تلهمني

سپس امام از خدا می‌خواهد تا توفیق عمل به دانش مربوط به وظایف فرزندان را به او عنایت فرماید؛ چرا که دانش بدون کار بست، وبالی در روز قیامت است: «بعد أن طلب الإمام من الله الهداية إلى العلم بالواجبات سأله التوفيق إلى العمل بموجب هذا العلم؛ لأنّ الهدف اساس من كل علم هو التّفيذ والتّطبيق».^{۳۵۷}

۳. ولا تثقل أركانك عن الحفوف فيما الهمتيه

در ادامه امام معصوم (علیه السلام) از خدا درخواست کرده است که هرگز در راه این وظیفه مهم، سستی بر او عارض نشود، چرا که در این صورت قهراً دانش بی‌اثر می‌شود؛ به همین دلیل می‌فرماید: «ولا تثقل أركانك عن الحفوف فيما الهمتيه»؛ هرگز اعضا و جوارح مرا در برابر آنچه به من آموخته‌ای، سست و کاهل مخواه و مپسند. «حفوف» در کلام امام، همان توان پی‌جویی و به پایان رسانیدن وظیفه است که عنصری بسیار ضروری است و استیفای والدین نیازمند برخورداری از روحیه والا و همت و پشتکار است که سید الساجدین (علیه السلام) در این بخش، آن را از حضرت حق درخواست فرموده است.^{۳۵۸}

مروحوم مغنیه این بخش را بسیار کوتاه و جامع چنین ترجمه کرده است:
المراد بالتثقل هنا الكسل والفتور، وبالأركان الأعضاء التي يتركب منها الأبدان، وبالحفوف الخدمة ... والمعنى: هب لي من لدنك قوة ونشاطاً في طاعة والدي ومرضاتهما.^{۳۵۹}

نکته

مؤلف ریاض السالکین در پایان این بخش، دو نکته پیرامونی را ذیل عنوان «تتمه» بیان کرده است.^{۳۶۰} این نکته‌ها برگرفته از مفاهیم آیات قرآن در باره والدین است:
الف) در نیکی به پدر و مادر، مسلمان بودن آن‌ها شرط نیست؛ چرا که قرآن می‌فرماید:
وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا؛^{۳۶۱} و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند .
گویا مؤلف از اطلاق آیه این چنین برداشت کرده است. البته ادامه آیه نیز می‌تواند قرینه‌ای بر گفتار مؤلف باشد؛ چرا که در ادامه می‌فرماید: «ولی اگر آن‌ها بخواهند که تو مشرک شوی ...» و روشن است که والدین مسلمان هیچ گاه چنین تقاضایی از فرزند نمی‌کنند.

۳۵۶. ریاض السالکین، ج ۴، ص ۵۲ و ۵۳.

۳۵۷. فی ظلال الصحیفة السجادیة، ص ۳۱۸.

۳۵۸. شهود و شناخت، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳۵۹. فی ظلال الصحیفة السجادیة، ص ۳۱۸.

۳۶۰. ریاض السالکین، ج ۴، ص ۵۳.

۳۶۱. عنکبوت / ۸.

ب) دامنۀ فرمان‌برداری از والدین تا جایی است که آن‌ها به معصیت فرمان ندهند. بنا بر این، فرزند نباید آن دسته از اوامر والدین را که مقتضی گناه هستند، اطاعت کند؛ چرا که نصّ آیه قرآن می‌فرماید:

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا^{۳۶۲} و اگر تو را وا دارند تا در بارۀ چیزی که تو را بدان دانشی نیست، به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر .

۳۶۲. لقمان / ۱۵؛ ادامه آیه سورة عنكبوت نیز شبیه همین آیه است.

جلسه یازدهم

۱۴۲.....	هدف درس.....
۱۴۲.....	صحیفه سجادیه (۲).....
۱۴۲.....	چشم انداز دعای بیست و چهارم.....
۱۴۲.....	متن (۱).....
۱۴۶.....	متن (۲).....
۱۴۹.....	متن (۳).....
۱۵۱.....	ضمیمه.....

هدف درس

آشنایی با:

✓ شرح‌های صحیفه سجادیه.

صحیفه سجادیه (۲)

چشم‌انداز دعای بیست و چهارم

متن (۱)

نگاه نخست

۵. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَأَبْرَهُمَا بَرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ، وَاجْعَلْ طَاعَتِي لَوَالِدَيَّ وَبَرِّي بِهِمَا أَقَرَّ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْنَانِ، وَأَثْلَجَ لِصَدْرِي مِنْ شَرِبَةِ الظَّمَانِ حَتَّى 'أَوْثَرَ عَلَى' هَوَايَ هَوَاهُمَا، وَأَقْدَمَ عَلَى 'رِضَايَ' رِضَاهُمَا وَأَسْتَكْثِرَ بِهِمَا بِي وَإِنْ قَلَّ، وَأَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ.
۶. اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَأَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي، وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَاعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَصَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا، وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا.

نگاه دوم

قرائت

۵. اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَأَبْرَهُمَا بَرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ، وَاجْعَلْ طَاعَتِي لَوَالِدَيَّ وَبَرِّي بِهِمَا أَقَرَّ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْنَانِ، وَأَثْلَجَ لِصَدْرِي مِنْ شَرِبَةِ الظَّمَانِ حَتَّى 'أَوْثَرَ عَلَى' هَوَايَ، هَوَاهُمَا؛ وَأَقْدَمَ عَلَى 'رِضَايَ' رِضَاهُمَا وَأَسْتَكْثِرَ بِهِمَا بِي وَإِنْ قَلَّ، وَأَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ.
۶. اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَأَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي، وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَاعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَصَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا، وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا.

ترجمه

خدایا، چنان کن که من از پدر و مادرم چنان بیم داشته باشم که از پادشاه خودکامه، و به آن دو همچون مادری بس مهربان و دلسوز نیکی کنم، و فرمان‌برداری از پدر و مادر و نیکی کردن من در حق ایشان را

برای من از خواب در چشم خواب‌آلودگان شادی‌آورتر، و از آب خنک در کام تشنگان گوارتر ساز تا خواهش ایشان را بر خواهش خود ترجیح دهم، و خرسندی آنان را بر خرسندی خود مقدم دارم، و نیکی آن دو را در حق خودم بسیار بینم؛ اگر چه اندک باشد، و نیکی خود را در حق آنان اندک بینم؛ اگر چه بسیار بود. خدایا، آوای مرا در برابر ایشان نرم و آهسته گردان، و سخنم را خوشایندشان ساز، و مرا با آن دو نرم‌خو کن، و مرا دلسوز ایشان قرار ده؛ چنان که با آنان خوش‌رفتار و غمخوار شوم.

واژه‌شناسی

هابه بهابه - من باب تعب - هبیه: حذر. وقال ابن فارس: الهیبة: الإجلال، فالفاعل هائب والمفعول مهیوب ومهیب أيضاً، وبهیهه - من باب ضرب - لغة، وتهیهته: خفته، وتهیینی أفرعني. وفي النهاية: يقال: هاب الشيء بهابه إذا خافه وإذا عظمه ووقره.

والعسوف: الظلوم. قال ابن الأثير في *النهاية*: لا تبلغ شفاعتي إماماً عسوفاً، أي: جائراً ظلوماً، والعسف في الأصل أن يأخذ المسافر على غير طريق ولا جادة ولا علم.

والرؤوف: فعول من الرأفة وهي أشد الرحمة، وهو مشترك الوزن بين المذكر والمؤنث.

والطاعة: اسم من أطاعه، إطاعة، أي: إنقاد له.

وقرت العين - من بابي ضرب وتعب - قرّة بالضم وقرورا: بردت سروراً، من القر بالضم وهو البرد، فهو كناية عن السرور. وقيل: أي سكنت ببلوغ منيتها من القرار، فهو كناية عن الفوز بالمراد.

والرقدة: فعلة من الرقود وهو النوم، ليلاً كان أو نهاراً، وبعضهم يخصه بنوم الليل، والأول هو الحق، ويشهد له المطابقة في قوله تعالى: وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود.

وثلج الصدر: برده وبل غلته. يقال: ثلج ثدره ثلوجاً وثلجاً محرراً - من باب قعد وتعب - وهو مأخوذ من الثلج، وهو صغائر القطر التي تجمد في حال الغيم ويلتزم بعضها بعض وتنزل بالرفق.

والشربة: المرة الواحدة من الشرب، ومن الماء: ما يشرب مرة.

والظمان: العطشان، ظمى ظمأً مهموز مثل عطش عطشاً وزناً ومعنى، وهي ظمأى مثل عطشان وعطشى.

والهوى: إرادة النفس، ويكون في الخير والشر، كما نص عليه المحققون من أئمة اللغة، خلافاً لمن خصه بالشر.

العريكة: الطبيعة، وقيل: الخلق، وقيل: النفس.

وعطف عليه عطفاً: أشفق وتحن، وعطفه الله عليه أي: جعله مشفقاً عليه.

والرفق: اللطف، رفق به يرفق - من باب قتل - فهو رفيق.

وأشفق عليه إشفاقاً: رق له ورحمه، والاسم الشفقة بالتحريك وفي *القاموس*: الشفقة: حرص الناصح على صلاح المنصوح. وقال في الأساس: لي عليه شفقة وشفق: رحمة ورقة وخوف من حلول المكروه به مع نصح، وأشفقت عليه أن يناله مكروه، وأنا مشفق عليه وشفيق وشفق.^{۳۶۳}

شرح

الف) هبیه السلطان العسوف

از نگاه امام چهارم (علیه السلام) باید جلالت و عظمت والدین برای فرزندان، به سان سلطه شاهان

۳۶۳. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (علیه السلام)، ج ۴، شرح ص ۶۳ - ۵۶.

ستمکار باشد. باید توجه داشت که همگان رعایت احترام پدر و مادر را لازم و ضروری می‌شمارند، اما در چگونگی این احترام، اختلافات فراوانی در دیدگاه‌ها وجود دارد. از دیدگاه امام سجاد (علیه السلام) همانند شاهان مقتدر، که جلالت و بزرگی ویژه‌ای دارند؛ به گونه‌ای که حتی اطرافیان و نزدیکان ایشان در ارتباط با آنان نهایت احترام را روا می‌دارند، باید با والدین نیز چنین بود. این هیبت همیشه با ترس و لرز همراه نیست، بلکه جلالت شاهان سبب می‌گردد که بیش‌ترین احترام، برای بزرگ‌داشت آنان، صورت پذیرد؛ یعنی فرزند باید این‌گونه بنگرد نه آن‌که این‌گونه رفتار ضروری باشد. در کتاب *فی ظلال الصحیفة السجادیة* آمده است:

انها هیبة التعظیم والتقدیر، لاهیبة الخوف من العقاب العسیر، هیبة الابوة التي لا یشرع بها إلا العارفون. كانت فاطمة (علیها السلام) بضعة من النبی (صلی الله علیه وآله)، وأحبّ الخلق إلى قلبه، ومع هذا كانت تقول: «ما استطعت أن أکلم رسول الله من هیبته»^{۳۶۴} .^{۳۶۵}

ب) وأبرهما برّ الأمّ الرئوف

هیچ چیز نزد والدین زیباتر و گران‌سنگ‌تر از نیکی فرزند به ایشان نیست. فرمان‌برداری و قدرشناسی فرزندان بهترین هدیه برای تلاش‌های شبانه‌روزی پدران و مادران است. دو نکته زیبا در این عبارت نهفته است:

نکته نخست: هر چهار واژه این عبارت، بوی نیکی و مهربانی می‌دهد؛ یعنی امام با این کلمات، اوج مهرورزی را ترسیم فرموده‌اند. واژه «برّ»، که دو بار تکرار شده است، چنان‌که شارحان و واژه‌شناسان گفته‌اند، گویای «احسان، اطاعت، نرم‌خویی و دل‌سوزی» است.^{۳۶۶} واژه سوم «أم» است که خود تندیس دل‌سوزی و مهربانی است و چه زیبا است که فرزند، برای والدینش، مادرانه دل‌سوزی کند. این تمثیل زیبای امام، خود بیانگر نیاز جدی والدین به نیکی فرزندان است.

واژه چهارم این بخش واژه «رئوف» است. واژه‌شناسان در تبیین گفته‌اند: «الرئوف: فعول من الرأفة وهي أشدّ الرحمة وهو مشترك الوزن بین المذكر والمؤنث».^{۳۶۷} بدین‌سان امام سجاد (علیه السلام) برای بیان چگونگی مهربانی با والدین زیباترین و گویاترین واژگان را گزینش فرمود و در کنار هم قرار داده‌اند.

نکته دوم: این عبارت بلافاصله پس از عبارت مربوط به هیبت سلطان آمده است. این دو مطلب باید همواره، مانند دو کفه ترازو در کنار هم قرار گیرند. دل‌سوزی و مهربانی، بدون در نظر گرفتن جایگاه والای والدین، همان اندازه زیان‌بخش است که تعظیم و تجلیل به خاطر هیبت ایشان، بدون نیکی به آنان. بنا بر این، یا این‌که فرزند باید جایگاه والای آنان را، همچون جایگاه سلطان، بزرگ بشمارد، می‌باید مادرانه برای ایشان خدمت و دل‌سوزی کند. اگر این دو با هم، هماهنگ شود، فرد می‌تواند عطوفت را همراه با احترام معقولانه تجربه کند.

ج) أقرّ لعینی

«وقرّت العین» کنایه است از:

۳۶۴. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۲۰.

۳۶۵. فی ظلال الصحیفة السجادیة، ص ۳۱۸.

۳۶۶. ر.ک: ریاض السالکین، ج ۴، ص ۵۷.

۳۶۷. همان.

سرور و شادمانی ← قُرّة - بالضم - وقروراً: بردت سروراً فهو كناية عن السرور. آرامش و قرار ← قُرّة؛ سكنت ببلوغ منيها من القرار، فهو كناية عن الفوز بالمراد.^{۳۶۸} سید علی خان مدنی، در باره معنای «قُرّة العین» سه وجه را از مُفَصِّل به نقل از فخر رازی بیان می‌کند که دانستن آن سودمند است:

الف) سردی اشک چشم: برای آن که دلیل شادی و خنده است؛ همان‌گونه که گرمی اشک چشم دلیل غم و اندوه است.

ب) خواب چشم: مقصود از «قُرّة العین» خواب چشم است که در این حالت غم می‌رود و خاطر آسوده می‌گردد.

ج) دست‌یابی به رضایت: به این معنا که خرسندی حاصل شده است.

با توجه به نکات بالا واژه «چشم‌روشنی» یا «روشنی چشم» برگردان مناسبی از واژه عربی «قُرّة العین» است.

د) اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي

در پایان این بخش امام سجاد (علیه السلام) شش مطلب را، که در شمار حقوق والدین است، به زیبایی مطرح می‌سازند، که در این جا سه مطلب نخست را از نظر می‌گذرانیم:

۱. صوت آهسته

فرزند باید با صدای آهسته - و نه بلند و با فریاد - با پدر و مادر سخن گوید. «خَفِّضْ» در این جا همان «غض» - بسیار آهسته - است. آهسته سخن گفتن، به ویژه با بزرگ‌ترها و اشخاص محترم از آداب شرعی و عرفی است.

لقمان، این‌گونه سخن گفتن را به فرزندش توصیه می‌کند. او آهسته سخن گفتن را با همگان پسندیده می‌داند: وَ أَقْصِدْ فِي مَشِيكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.^{۳۶۹} و چنانچه گذشت، هنگامی که برای پدر و مادر هیبت شاهانه در نظر بگیریم، باید با آنان آهسته سخن بگوییم تا تعظیم آن جایگاه را رعایت کرده باشیم. امام صادق (علیه السلام) در توضیح آیه شریفه و اخفض لهما جناح الذلّ من الرحمة فرمودند:

«لا تملأ عينك من النظر إليهما إلا برحمة ورأفة، ولا ترفع صوتك فوق أصواتهما ولا يدك فوق أيديهما ولا تقدم قدماهما».^{۳۷۰}

شاید یکی از مهم‌ترین جسارت‌ها به پدر و مادر، درشت سخن گفتن یا فریاد کشیدن فرزند بر سر ایشان باشد. فرزند ناشایست هنگامی که خود را، در سنین جوانی، توانمند می‌بیند و در ارزیابی برخی از کارهای والدین، آنان را مقصر می‌شمرد، و به ناحق به خود حق می‌دهد که با آنان به بلندی سخن گوید و آنان را بازخواست کند. این عمل سبب می‌شود که والدین ناخودآگاه زحمات خود را در قبال فرزند در نظر آورند، و چه بسا تلاش‌های خود را بر باد رفته ببینند. سعدی چه زیبا می‌نویسد:

۳۶۸. همان، ص ۵۸.

۳۶۹. لقمان / ۱۹.

۳۷۰. الکافی، ج ۳، ص ۱۵۸ و ۱۵۷، ح ۱.

روزی به عهد جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت:
گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من
نکردی در این روز بر من جفا که تو شیرمردی و من پیرزن

۲. سخن نیکو

دومین درخواستی که امام از خداوند می‌نماید، نیکو و مؤدبانه سخن با والدین است. شرح این بخش را از ریاض السالکین می‌خوانیم:

وقال الشهاب الفيومي: والطيبات من الكلام: أفضله وأحسنه.
أى: «وقفنى لأنّ اطيب لهما كلامى، و فيه إشارة إلى قوله تعالى: وقل لهما قولاً
كريماً . قال امين الاسلام الطبرسى: أى خاطبهما بقول رفيق لطيف حسن جميل، بعيد
عن اللغو والقبيح يكون فيه كرامة لهما، ويدل على كرامة المقول له على القائل.
وقيل: أى جميلاً مشتملاً على حسن الأدب ورعاية دقائق المروءة والحياء والاحتشام.
وقيل: القول الكريم أن يقول لهما: يا أبتاه، يا أمّاه، دون أن يسمييهما.^{۳۷۱}

۳. خوی ملایم

امام سجاد از خدا می‌خواهد: «وألنّ لهما عريكتى»؛ خوی و طبعم را با والدین نرم گردان. «عریکتی: أى
طبیعتی».^{۳۷۲}

منظور از نرم‌خویی در برابر والدین آن است که فرزند همواره فرمان‌بردار و مطیع باشد و کمتر نافرمانی از
او سر نزنند.^{۳۷۳}

پس از این فراز مولا از خداوند می‌خواهد که به پاس پرورش و تربیت والدین، آنان را غریق پاداش‌های
اخروی نماید و آن‌ها را از گزند حوادث مصون دارد. سپس دوباره خدا را می‌خواند و از او می‌خواهد که اذیت‌ها
و بدی‌هایی را که از جانب فرزند بر والدین وارد شده است، برای آنان به حسنات و نیکی تبدیل کند.
می‌دانیم که والدین، هرچند به دنبال سعادت فرزندان هستند، اما از آن جا که معصوم نیستند،
طبیعی است که در تربیت ایشان کوتاهی و یا نارسایی دیده شود. فرزندان، آن روز که خود پدر و مادر شوند،
می‌توانند نقاط قوت و ضعف پدر و مادرشان را به خوبی ارزیابی کنند. از این رو امام سجاد (علیه السلام) به ما
می‌آموزد که، ضمن گذشت از کوتاهی‌های والدین، از خدا بخواهیم تا آنان را بیمارزد؛ چراکه آنان به دنبال
هدف نیکو بوده‌اند.

متن (۲)

نگاه نخست

۹. اللَّهُمَّ وما تعدّياً علىّ فيه من قول، أو أسرفاً علىّ فيه من فعل، أو ضيّعاه لي من حقّ، أو قصرّاً بي عنه

۳۷۱. ریاض السالکین، ج ۴، ص ۶۱

۳۷۲. فی ظلال الصحیفة السجادیة، ص ۳۳۱.

۳۷۳. در ریاض السالکین بحثی کوتاه پیرامون وجه استعاره در این اصطلاح آمده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن جا
مراجعه کنند: ج ۴، ص ۶۲

من واجب فقد وهبته لهما، وجدت به عليهما ورغبت إليك في وضع تبعه عنهما، فإنّي لا أتّهمهما على نفسي، ولا أستبطئهما في برّي، ولا أكره ما تولّياه من أمري يا ربّ.

۱۰. فهما أوجب حقّاً علىّ، وأقدم إحساناً إليّ، وأعظم منّة لدىّ من أن أقاصهما بعدل، أو أجازيهما علىّ مثل، أين إذا يا إلهي، طول شغلهم بتربيتي؟ وأين شدة تعبهما في حراستي؟ وأين إقتارهما علىّ أنفسهما للتوسعة علىّ؟

نگاه دوم

قرائت

۹. اللَّهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَىَّ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفًا عَلَىَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيَّعًا لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصْرًا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْ وَهَبْتَهُ لِهَمَّا، وَجَدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَرَغَبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعِهِ عَنْهُمَا، فَإِنِّي لَا أَتَّهَمُهُمَا عَلَى نَفْسِي، وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بَرِّي، وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرِي يَا رَبِّ.

۱۰. فَهَمَّا أَوْجِبُ حَقًّا عَلَىَّ، وَأَقْدِمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ، وَأَعْظِمُ مَنَّةً لَدَيَّ مِنْ أَنْ أَقَاصَهُمَا بِعَدْلٍ، أَوْ أَجَازِيَهُمَا عَلَى مِثْلِ، أَيْنَ إِذَا يَا إِلَهِي، طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَّتِي؟ وَأَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي؟ وَأَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا لِلتَّوَسُّعَةِ عَلَيَّ؟

ترجمه

خدایا، اگر پدر و مادرم با من به تندی سخن گفتند و رفتار نابجایی کردند، یا حقی از من تباه نمودند و یا در وظیفه خویش در قبال من کوتاهی ورزیدند، من همه خطاهای ایشان را بخشیدم و با این کار بزرگشان داشتم. از تو می‌خواهم که آن دو را، به سبب آنچه در حق من کرده‌اند، گرفتار نسازی؛ که من در خیرخواهی ایشان تردید ندارم و نمی‌پذیرم که در خوبی کردن به من درنگ کرده باشند و دلگیر نیستم که آن دو کارهای مرا عهده‌دار بوده‌اند، ای پروردگار من.

زیرا گزاردن حق ایشان بر من واجب‌تر است، و نیکی آن دو با من دیرینه‌تر، و منتشان بر من بیش‌تر از آن که بخواهم آنان را به عدالت قصاص کنم، یا آن کنم که آنان کرده‌اند. ای معبود من، اگر چنین کنم، پس آن روزهای بسیار که در پرورش من سر کرده‌اند و آن همه سختی که در نگهداری من به جان خریده‌اند و آن همه رنج و ناداری که بر خود روا داشته‌اند تا من در آسایش به سر برم، چه خواهد شد؟

واژه‌شناسی

وأسرف إسرافاً: جاوز المقصد، والاسم السرف بفتح‌تین. قال الأزهري وغيره: السرف في الشيء: مجاوزة الحد المعروف لمثله، انتهى.

وهبت لزيد ما لا أهبه له هبة: أعطيته بلا عوض. وجاد عليه وجود - من باب قال - جوداً بالضم: تكرم. ورغبت إلى الله: تضرعت إليه وسألته. والتبعة على وزن كلمة: ما تطلبه من ظلامة ونحوها. ومدار هذا الفصل على تجاوزه (عليه السلام) عن مؤاخذتهما بما وقع منهما إليه، من الإساءة في قول أو فعل، أو إضاعة حق، أو تقصير في واجب.

واتهمته بكذا: ظننت به، واتهمته في قوله: شككت في صدقه. وأصله أو تهمت، لأنه من الوهم، قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها، ثم أبدلت منها التاء فأدغمت في تاء الافتعال. واستبطأته: اعتقدته ورأيته بطيئاً، وهو استفعال من لا بطاء بالضم مهموز الآخر، وهو نقيض السرعة. وتولى الأمر تولية: صار عليه والياً. وقاصصته مقاصه - من باب قاتل - فعلت به مثل ما فعل، والاسم القصاص. ويجب إدغام الفعل والمصدر واسم الفاعل، يقال: قاصه مقاصه كما يقال: ساره مسارة وحاجة محاجة وما أشبه ذلك.

قال الشهاب الفيومي في المصباح: حرسه يحرسه، من باب قتل حفظه، والاسم الحراسة. قال في القاموس: حرس حرساً و حراسة فهو حارس. وفي الصحاح حرسه حراسة: أي حفظه. وفي شرح جامع الأصول لمصنفه: الحراسة فعل الحارس، وهو من يحرسك وأنت نائبه.^{۳۷۴}

شرح

الف) اللهم وما تعدياً عليّ فيه

همچنان که والدین حقوقی دارند، فرزندان نیز حقوق ویژه‌ای دارند. امام زین العابدین (علیه السلام) در رساله حقوق خود به بخشی از این حقوق چنین اشاره می‌کنند:

حقّ فرزندان بر تو آن است که بدانی او از تو است و خیر و شرّ دنیوی او دامن گیر تو خواهد بود و تو در برابر فرزند خود مسئولی که او را به بهترین وجه ادب کنی و به طرف خداوند - جلّ جلاله - هدایت نمایی. بنا بر این، نسبت به او خود را چنان موظف بدان که در مقابل احسان به او جزای نیکو داری و در صورت آزار وی و سر باز زدن از ادای حقوقش منتظر عقاب الهی باش.^{۳۷۵}

والدین نباید در تربیت فرزند و هدایت او کم‌کاری و کوتاهی کنند. و اگر چنین کنند، بی‌تردید در محکمه الهی بازخواست خواهند شد. اما فرزند وظیفه ندارد که بدی آنان را بخواهد، بلکه باید برای ایشان به نیکی دعا کند. البته این حقّ قانونی برای فرزند مضبوط است و او نیز می‌تواند والدین مقصر خود را عاق و نفرین کند، اما این کار از جنبه اخلاقی پسندیده نیست، چرا که مادر دست کم نه ماه رنج نگهداری فرزند را در سخت‌ترین شرایط به جان خریده است. بنا بر این، فرزندی که اکنون در راه راست استوار است و متوجه کوتاهی والدینش شده است، زبینه نیست که آنان را نفرین نماید.

ب) وهبته لهما

امام (علیه السلام) ضمن آن که به ما می‌آموزد که دعا برای والدین وظیفه فرزندان است، این نکته را نیز یادآور می‌شود که از کوتاهی‌های گاه و بی‌گاه والدین چگونه چشم‌پوشیم و حتی بالاتر از آن برای آنان آمرزش بخواهیم.

بدین‌سان از خداوند می‌خواهیم که خطاهای والدینمان را نسبت به ما، سبب عذاب ایشان قرار ندهد و ما حتی آنان را متهم نیز نمی‌کنیم. این نکته مقامی بالاتر را به ما می‌آموزد. «فإني لا اتهمهما على نفسي...»، یعنی در عین آن که آنان را خطاکار می‌دانیم اما تمام آن‌ها را نادیده می‌گیریم و در نفس خود نیز ایشان را به

۳۷۴. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (علیه السلام)، ج ۴، شرح ص ۷۹ - ۶۸.

۳۷۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱؛ شهود و شناخت، ج ۲، ص ۴۰۲.

کوتاهی متهم نمی‌کنیم؛ چراکه آنان قصد داشتند بر ما لطف کنند و دل‌سوزانه ما را تربیت نمایند. آنان نمی‌خواستند کوتاهی کنند.

ج) فهما أوجب حقاً علىَّ

آن گاه امام سجاد سه نکته را یادآور می‌شود که نباید فرزند در کوتاهی‌های والدین درخواست قصاص کند. این سه نکته عبارت‌اند از:

۱. حق گزاردن والدین بر فرزند واجب‌تر است؛
 ۲. سابقه نیکی والدین بر فرزند دیرینه‌تر است؛
 ۳. منت‌ها و الطاف والدین بر فرزند بیش‌تر و بزرگ‌تر است.
- با توجه به این سه نکته، تلافی دادخواهی فرزند نسبت به آنان بسیار زشت است. امام (علیه السلام)، در ادامه، به گوشه‌ای از زحمات والدین اشاره می‌کند تا به فرزند هشدار دهد که هیچ گاه نمی‌تواند حقوق والدین را جبران کند. آنان بسی بسیار در حقّ وی کوشیده‌اند.
- سید علی خان مدنی، صاحب *ریاض السالکین*، احادیثی را بیان کرده است که بیان‌کننده ناتوانی فرزند در قدردانی و جبران زحمات والدین است:

- وفي الحديث أن رجلاً جاء إلى النبي (صلى الله عليه وآله) فقال: «يا رسول الله، إن ابوي بلغا من الكبر، إني ألي منهما ما وليا مني في الصغر، فهل قضيتهما حقهما؟» قال: «لا فإنهما كانا يفعلان ذلك وهما يحبان بقائك وأنت تفعل ذلك و ترديد موتهما».

- وشكى إليه آخر سوء خلق أمه، فقال: «لم تكن سيئة الخلق حين حملتك تسعة أشهر؟» قال: «إنها سيئة الخلق». قال: «لم تكن كذلك حين أَرْضَعْتَ حولين؟» قال: «إنها سيئة الخلق». قال: لم تكن كذلك حين أسهرت لك ليلها وأظمأت نهارها؟» قال: «لقد جازيتها». قال: «فما فعلت؟» قال: «حجت بها على عاتقي». قال: «ما جازيتها ولا طلاقاً».^{۳۷۶}

متن (۳)

نگاه نخست

۱۳. اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِي، وَفِي إِنَاءٍ مِنْ أَنَاءِ لَيْلِي، وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي.

نگاه دوم

قرائت

۱۳. اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِي، وَفِي إِنَاءٍ مِنْ أَنَاءِ لَيْلِي، وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي.

۳۷۶. *ریاض السالکین*، ج ۴، ص ۶۵

ترجمه

خدایا، چنان کن که پس از هر نماز خود، و در هر زمان دیگری از شب، و در هر ساعتی از روز، به یاد آنان باشم.

واژه‌شناسی

المراد بعدم إنسائه تعالى ذكرهما: إما حسم أسباب النسيان، أو عدم سلب التوفيق لذكرهما، أو المراد: إلهامه ذكرهما أي: ألهمني ذكرهما في أدبار صلواتي. والأدبار: جمع دبر بالضم وبضميتين، وهو من كل شيء عقبه، أي: في أعقاب صلواتي.^{۳۷۷}

شرح

فرزندان هیچ گاه نمی‌توانند زحمات بی‌منت والدین را جبران نمایند، اما برای پاس‌داشت و احترام به آنان، چه در زمان حیات و چه پس از مرگ ایشان، می‌توانند با یادکرد درست و دعا برای ایشان گوشه‌ای از زحمات آنان را خیرخواهانه جبران کنند. امام (علیه السلام) از خدا می‌خواهد تا یادآوری آنان را همیشه به او گوشزد نماید؛ به گونه‌ای که او پس از هر نمازی (واجب و مستحب) ایشان را یاد کند. بدین‌سان روزانه دست کم باید پنج بار آن‌ها را یاد کرد. امام، حتی این مقدار یادکرد را نیز کافی نمی‌داند و از خدا می‌خواهد تا او را یاری کند تا در تمام ساعات شبانه‌روز والدینش را به خوبی یاد کند و برای آنان دعا نماید.

مؤلف ریاض السالکین منظور از «ذکرهما فی أدبار صلواتی» را دعا کردن برای ایشان می‌داند، نه مطلق یاد کردن. او برای این سخن خود قرائتی را بیان کرده است: اول آن که پس از نماز زمان خوبی برای اجابت دعا است. وی برای اثبات این سخن به آیات و من اللیل فسیحه وأدبار السجود و فإذا فرغت فانصب * وای ربک فارغب استناد می‌کند و روایات ذیل را نیز شاهدهی بر آن می‌داند که آوردن واژه «أدبار»، که واژه‌ای قرآنی است، با هدفی خاصی بوده است، همچنان که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «هو الدعاء فی دبر الصلاة وأنت جالس». بنا بر این، مقصود از این فراز دعا آن است که پس از هر نماز، آنان را یاد کنیم. علامه محمد جواد مغنیه می‌گوید:

در نواحی جنوب لبنان، شیعیان و دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) زندگی می‌کنند. آنان بر حفظ و نشر مناقب، آثار و ادعیه اهل بیت (علیهم السلام) بسیار پای‌بند هستند. و بسیاری از ادعیه اهل بیت را، هر صبح و شام، قرائت می‌کنند. در میان ایشان مرسوم است که پس از هر نماز، فاتحه‌ای را قرائت و ثواب آن را نثار والدین خود می‌کنند. بعید نیست که این سنت دیرینه آن‌ها برگرفته از همین دعای صحیفه سجادیه باشد.^{۳۷۸}

دعای بیست و چهارم با چند جمله دیگر خاتمه می‌یابد. این دعا را می‌توان از بهترین دستور العمل‌های اهل بیت (علیهم السلام) در شناخت و پاس‌داشت حقوق والدین دانست. حقوق والدین با بسیاری دیگر از حقوق متمایز است؛ چراکه شرط ایمان، حتی در حق مؤمن بر برادر مؤمنش، شرط شده است، ولی در اکرام به والدین هیچ قیدی دیده نمی‌شود و حتی اگر والدین کافر باشند، به نص صریح قرآن لازم الاکرام هستند:

۳۷۷. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (علیه السلام)، ج ۴، شرح ص ۸۵ و ۸۶.

۳۷۸. فی ظلال الصحیفه السجادیة، ص ۳۲۵.

وَإِنْ جَاهِدَكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا. ٣٧٩
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا.

ضميمه

دعای هشتم صحیفه سجادیه

- «وَكَانَ مِنْ دُعَائِهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ وَسَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَمَذَامِ الْأَفْعَالِ».
١. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْجَرَحِ، وَسُورَةِ الْغَضَبِ، وَعَلْبَةِ الْحَسَدِ، وَضَعْفِ الصَّبْرِ، وَقَلَّةِ الْقَنَاعَةِ، وَشَكَاةِ الْخُلُقِ، وَإِلْحَاحِ الشَّهْوَةِ، وَمَلَكَةِ الْحَمِيَّةِ.
 ٢. وَمُتَابَعَةِ الْهَوَى، وَمُخَالَفَةِ الْهَدْيِ، وَسِنَةِ الْغَفْلَةِ، وَتَعَاطِي الْكُلْفَةِ، وَإِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ، وَالْإِصْرَارِ عَلَى الْمَآثِمِ، وَاسْتِصْغَارِ الْمُعْصِيَةِ، وَاسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ.
 ٣. وَمُبَاهَاةِ الْمُكْثَرِينَ، وَالْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ، وَسُوءِ الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا، وَتَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اصْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا.
 ٤. أَوْ أَنْ نَعُصِدَ ظَالِمًا، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا، أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ، أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ.
 ٥. وَنَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غَشٍّ أَحَدٍ، وَأَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا، وَنَمُدَّ فِي أَمَالِنَا.
 ٦. وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَاحْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ، وَأَنْ يَسْتَحُوذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكُبَنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ.
 ٧. وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَمِنْ فَقْدَانِ الْكَفَافِ.
 ٨. وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَمِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ، وَمَيْتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ.
 ٩. وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى، وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَأَشَقَى الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْمَأْبِ، وَحِرْمَانِ الثَّوَابِ، وَحُلُولِ الْعِقَابِ.
 ١٠. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. ٣٨٠

جلسه دوازدهم

۱۵۴.....	هدف درس.....
۱۵۵.....	شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد.....
۱۵۵.....	شرح نهج البلاغة ابن میثم.....
۱۵۵.....	شرح حکمت ۱۴۷ نهج البلاغة.....
۱۵۶.....	متن (۱).....
۱۵۶.....	نگاه نخست.....
۱۵۶.....	نگاه دوم.....
۱۵۶.....	ترجمه.....
۱۵۷.....	واژگان.....
۱۵۷.....	شرح.....
۱۵۹.....	متن (۲).....
۱۵۹.....	نگاه نخست.....
۱۵۹.....	نگاه دوم.....
۱۵۹.....	ترجمه.....
۱۶۰.....	واژگان.....
۱۶۰.....	شرح.....
۱۶۲.....	متن (۳).....
۱۶۲.....	نگاه نخست.....
۱۶۲.....	نگاه دوم.....
۱۶۳.....	ترجمه.....
۱۶۳.....	واژگان.....
۱۶۳.....	شرح.....
۱۶۴.....	متن (۴).....
۱۶۴.....	نگاه نخست.....
۱۶۵.....	نگاه دوم.....
۱۶۵.....	ترجمه.....
۱۶۵.....	واژگان.....
۱۶۵.....	شرح.....

هدف درس

✓ آشنایی با:

شرح‌های نهج البلاغه.

روایات فصیح و بلیغ در کتاب شریف نهج البلاغه همیشه مطمح نظر دانشیان بزرگ بوده است. این کتاب از همان آغاز گردآوری، توجه ادیبان، مورخان، حدیث‌پژوهان و دیگر عالمان را به خود معطوف داشته است. کم‌تر کتابی را می‌توان یافت که از همان دوره تدوین، شرح‌ها و تعلیقاتی برایش نگاشته شود. بی‌تردید نخستین فردی که به تعلیقات و شرح بعضی از دشواری‌های متنی نهج البلاغه روی آورد، شخص سید رضی (رحمة الله علیه) است. اما پس از او، که مفتخر به گردآوری این کتاب شریف است، عالمانی دیگر نیز با رویکردهای مختلف و روش‌های گوناگون به شرح این اثر جاویدان پرداختند که اسامی برخی از ایشان به شرح زیر است:

- ابو الحسن، محمد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی؛ معروف به سید رضی (م ۴۰۶)؛

- احمد بن محمد خوارزمی؛ مشهور به امام وبری (قرن ۶)؛

- سید فضل الله راوندی (م ۵۷۳)؛

- قطب الدین کیدری (زنده در ۵۷۶)؛

- علی بن ابو القاسم زید بن حاکم بیهقی (م ۵۷۶)؛

- علی بن ناصر.^{۳۸۱}

بنا بر این، کهن‌ترین شرح‌های نهج البلاغه چندی پس از نگارش کتاب سامان یافته است. تعداد درخور توجه شروح این کتاب، سبب شده است که آثاری نیز در معرفی این شروح تدوین شود.^{۳۸۲} در این درس یکی از کلمات قصار امیر المؤمنین را با یاری از سه شرح معروف شرح ابن ابی الحدید، شرح ابن میثم و فی ظلال نهج البلاغه، تألیف محمد جواد مغنیه، شرح خواهیم کرد.^{۳۸۳} اما پیش از ورود به بحث، نخست به صورت اجمالی با دو شرح ابن ابی الحدید و شرح ابن میثم آشنا می‌شویم:

۳۸۱. علامه امینی و علامه سید محسن امین بر این باورند که علی بن ناصر نخستین شارح نهج البلاغه است، اما نویسندگان معاصر این باور را نقد کرده‌اند؛ چرا که علی بن ناصر از عالمان قرن هفتم است.

۳۸۲. ر.ک: شروح نهج البلاغه، حسین جمعه.

۳۸۳. بعضی از کلمات قصار یا خطبه‌ها و نامه‌ها به صورت مستقل نیز شرح شده‌اند؛ برای نمونه کتاب خط انتقال معارف، اثر مرحوم علی صفاری حائری، در شرح حکمت ۱۴۷، سخنان امام به کمیل، نگاشته شده است.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

عز الدین، عبد الحمید بن هبة الله، مشهور به ابن ابی الحدید، از دانشمندان سنی مذهب قرن ششم و هفتم هجری است که نهج البلاغه را به گونه‌ای گسترده شرح کرده است که این شرح با نام شرح ابن ابی الحدید نامبردار است؛ هرچند خود وی تنها نام شرح نهج البلاغه را بر آن نهاده است. او نهج البلاغه را بر اساس خواهش ابن علقمی، وزیر المستعصم بالله، خلیفه عباسی، در چهار سال و هشت ماه شرح کرده است. ذوق و علاقه وی به کتاب نهج البلاغه و نیز کتابخانه و امکاناتی که برای وی مهیا شده بود، سبب شد تا عالمان و شارحان همواره به شرح بیست جلدی او توجه کنند و این کتاب در میان شروح گوناگون نهج البلاغه جایگاهی ویژه پیدا کند.

شرح واژگان دشواریاب، بیان مباحث ادبی، نسب‌شناسی، بیان رخدادهای تاریخی و افزودن حکمت‌های منسوب به امام علی (علیه السلام) در پایان جلد بیستم، از مهم‌ترین ویژگی‌های شرح ابن ابی الحدید است.

شرح نهج البلاغه ابن میثم

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی، مشهور به ابن میثم، از عالمان و متکلمان قرن هفتم هجری است که به درخواست عطا ملک جوینی شرح مفصلی بر نهج البلاغه نگاشته است که به شرح کبیر معروف است. او شرح کبیر خود را دو بار خلاصه کرد و آن را شرح متوسط و صغیر نامید. شرح ابن میثم از نظر توجه به معانی جملات و نیز بحث‌های فلسفی - کلامی اهمیت فراوانی دارد. تبیین قواعد ادبی، مباحث کلامی، بیان اسباب صدور، استنادات قرآنی و تبیین واژه‌ها از مهم‌ترین ویژگی‌های شرح ابن میثم است.^{۳۸۴}

شرح حکمت ۱۴۷ نهج البلاغه

راوی و مخاطب این فرمایش گهربار علوی، کُمیل بن زیاد نخعی است. این حکمت، که از برترین حکمت‌های بخش سوم نهج البلاغه است، در میان عالمان شهرت به سزایی دارد. مطالب نغز علوی در تعریف و تقسیم‌بندی مردم، بیان حاملان علم و اشاره به قائم و غیبت آن از ویژگی‌های این حدیث شریف است. پیش از آن که حکمت ۱۴۷ را مرور کنیم، بسیار پسندیده است که با کُمیل، از اصحاب سرّ امیر مؤمنان، آشنا شویم.

کُمیل بن زیاد بن نُفَیک نخعی کوفی از یاران امام علی و امام حسن (علیهما السلام) است. او را از افراد مورد اطمینان امام علی (علیه السلام) بر شمرده و او را با واژگانی مثل شجاع، دلیر، زاهد و عابد توصیف کرده‌اند.

او از پیشگامان شورش کوفیان علیه عثمان بود که عثمان، او را با عده‌ای دیگر به شام تبعید کرد. وی در جنگ صفین شرکت کرد و از طرف امام علی (علیه السلام) فرماندار «هیت» شد که آن حضرت، وی را به خاطر عملکرد ضعیفش، سرزنش کرد. کُمیل سخنان زیبایی از امام علی (علیه السلام) نقل کرده است که از

آن جمله دعای مشهور کمیل است. کمیل، که او را جزء هشت عابد مشهور کوفه بر شمرده‌اند، در سال ۸۲ هجری به دست حجاج به شهادت رسید.^{۳۸۵}

حکمت یکصد و چهل و هفتم نهج البلاغه یکی از بهترین روایاتی است که کمیل گزارش کرده است. مفاد این حکمت خود بیانگر جایگاه والای کمیل نزد امام علی (علیه السلام) و همچنین غربت و مظلومیت مولا است.

متن (۱)

نگاه نخست

ومن کلام له (علیه السلام) لکمیل بن زیاد النخعی قال کمیل بن زیاد: أخذ بیدي أمير المؤمنين، علي بن أبي طالب (عليه السلام)، فأخرجني إلى الجبان. فلما أصحرت نفس الصعداء، ثم قال: يا کمیل بن زیاد، إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها، فاحفظ عني ما أقول لك: الناس ثلاثة: فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجا، وهمج رعاع أتباع كل ناعق [صائح]، يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجئوا إلى ركن وثيق.

نگاه دوم

ومن کلام له (علیه السلام) لکمیل بن زیاد النخعی قال کمیل بن زیاد: أخذ بيدي أمير المؤمنين، علي بن أبي طالب (عليه السلام)، فأخرجني إلى الجبان. فلما أصحرت نفس الصعداء، ثم قال: يا کمیل بن زیاد، إن هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها، فاحفظ عني ما أقول لك: الناس ثلاثة: فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجا، وهمج رعاع أتباع كل ناعق [صائح]، يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجئوا إلى ركن وثيق.

ترجمه

سخنی از آن حضرت (علیه السلام) به کمیل بن زیاد نخعی. کمیل بن زیاد می‌گوید: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، دست مرا گرفت و از شهر بیرون برد. چون به صحرا رسیدم، آه بلندی کشید و فرمود: ای کمیل، دل‌ها چنان ظرف‌ها هستند و بهترین آن‌ها، نگه‌دارنده‌ترین آن‌ها است. پس هرچه می‌گویم به خاطر بسپار. مردم سه دسته‌اند: عالمانی ربانی، و آموزنده‌ای که در راه راست گام بر می‌دارد، و دسته دیگر همج‌الرّاع؛ یعنی کسانی که از پی هر آواز می‌روند و با وزش هر باد به چپ و راست میل می‌کنند. از فروغ دانش بهره‌ور نشده‌اند و به رکن استواری پناه نجسته‌اند.

۳۸۵. برای مطالب بیان‌شده در باره کمیل، ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین (علیه السلام)، ج ۱۲، ص ۲۹۵ و ۲۹۶.

واژگان^{۳۸۶}

الْجَبَان - كَالْجَبَانَةِ - المقبرة.
 أَصْحَرَ أَي: صار في الصحراء.
 تَنْفَسَ الصُّعْدَاءُ أَي: تنفس تنفساً ممدوداً طويلاً.
 أَوْعِيَةً: جمع وعاء، وهو الإناء وما أشبهه.
 أَوْعَاهَا: أَشَدَّهَا حِفْظاً.
 الْعَالَمَ الرَّبَّانِيَّ: العارف بالله، المنسوب إلى الرب.
 الْهَمَج - محرّكة - الحمقى من الناس.
 الرَّعَاع - كَسَحَاب - الأحداث الذين لا منزلة لهم في الناس.
 النَّاقِع: مجاز عن الداعي إلى باطل أو حق.

شرح

کمیل، فضای صدور حدیث را به خوبی نمایان ساخته است. امام به همراه کمیل از شهر خارج می‌شوند و چه بسا نخست به قبرستان بیرون شهر می‌روند؛ البته اگر منظور از جبان را همان مقابر بدانیم، و سپس به بیابان‌های اطراف شهر می‌روند، و امام، به دور از هیاهوهای شهر و شهرنشینان، در محیطی کاملاً معنوی با کمیل سخن می‌گوید. کمیل می‌گوید: آن گاه امام آه طولانی و سردی کشید و رو به من فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ».

نکته نخست: عبارت «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ»

امام علی (علیه السلام) با این عبارت تلاش می‌کنند تا کمیل را برای دریافت پاره‌ای از معارف آماده و بدین سان او را برای درک بهتر سخنانشان هوشیار کند. آن گاه می‌فرمایند: «فاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ».^{۳۸۷} این بیان، ضمن آماده‌سازی مخاطب سبب می‌شود که وی دریابد که نکات مهمی را اکنون خواهد شنید. پس باید بیش‌تر توجه کند.

از سوی دیگر این احتمال هم می‌رود که منظور از ظرفیت دل‌ها، این است که دل‌ها در بر دارنده عواطف، احساسات و بدی‌ها است و چنانچه عواطف و احساسات به سوی خیر و صلاح حرکت کنند و از فساد و شرارت دوری گزینند، در شمار دل‌های خوبی خواهند شد که ظرفیت بیش‌تری دارند: (فخیرها أوعاها) و خداوند همواره انسان را به خوبی فرمان داده و از بدی باز داشته است. می‌دانیم که احساسات درونی دل‌ها در کردار و رفتار آدمی تبلور می‌یابد و این کردارها مستحق ثواب و عقاب است؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ^{۳۸۸ ۳۸۹}.

۳۸۶. واژگان این درس برگرفته از تعلیقات صبحی صالح بر کتاب نهج البلاغه است.

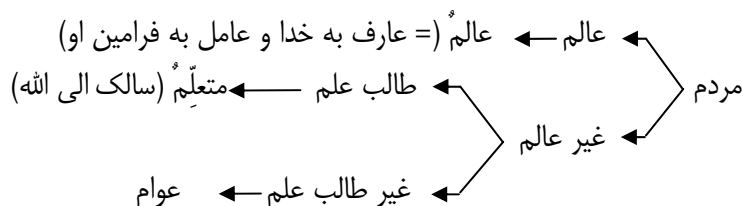
۳۸۷. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳۸۸. آل عمران / ۱۵۴.

۳۸۹. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۲.

نکته دوم

امام، همه مردم را، به اعتبار امور الهیه (تلاش در شناخت خدا)،^{۳۹۰} به سه دسته تقسیم می‌کند. شیوه تقسیم امام این‌گونه است:



امام، هر کدام از این سه گروه را به گونه‌ای توصیف فرموده است.

گروه نخست

عالمان: امام، ایشان را ربانی (= خدایی مرد) خوانده است؛ یعنی دانشمندی که خدا را به پروردگاری می‌شناسد و او همان عارف بالله است. «الف» و «نون» اضافه شده به «رب» برای مبالغه در نسبت است؛ همان گونه که در قرآن نیز آمده است: *كُونُوا رَبَّانِيِّينَ*^{۳۹۱}. در *فی ظلال نهج البلاغه* می‌خوانیم: «عالم ربانی: هو الذي يعرف الله وشريعته ويعمل بموجبه»^{۳۹۳}.

گروه دوم

متعلمان: امیر المؤمنین، ایشان را نیز با صفت «علی سبیل نجات؛ گام‌زنان در راه نجات» ستوده است. هنگامی که علم [شناخت خدا] سبب نجات در آخرت شود، متعلم و دانشجویی که در راه تحصیل چنین علم خدایی باشد، ناگزیر در راه نجات گام برمی‌دارد. او راهی را می‌پیماید که غایت و پایانش رسیدن به خدا است. پس او همواره در راه نجات قدم می‌زند.^{۳۹۴}

گروه سوم

عوام: این گروه که از شناخت خدا غافل‌اند، در شمار پست‌ترین مردمان هستند و از جانب امام با اوصاف متعددی معرفی شده‌اند. این اوصاف چنین است:

«همج»^{۳۹۵} عبارتی نحیف است که برای حقارت و تحقیر ایشان به کار گرفته شده است.

«رعاع»^{۳۹۶} امام، این گروه را به دلیل نادانی ایشان به افراد نوجوان و جوان توصیف کرده است.

«أتباع كل ناعق»، تشبیهی دیگر برای گروه غافلان است. امام، ایشان را به دلیل غفلت و حماقت همچون گوسفندان فرض کرده است.

۳۹۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۴۹.

۳۹۱. آل عمران / ۷۹.

۳۹۲. شرح ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳۹۳. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۲.

۳۹۴. شرح ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳۹۵. «همج»، یعنی مگس کوچک پشه، توده، توده مردم، عوام، اراذل و اوباش، لات و لوت‌ها، آدم وحشی، بربر؛ فرهنگ معاصر فارسی - عربی، ص ۷۸۹.

۳۹۶. «رعاع»: به جوانی رسیدن، به عنفوان جوانی رسیدن؛ همان، ص ۲۳۹.

«یملون مع کلّ ریح»، این افراد به دلیل ضعف در عقیده، هیچ گاه بر مذهب و ایده‌ای روشن پایدار نیستند.

«لم یستضیئوا بنور العلم»، آنان همواره در تاریکی نادانی به سر می‌برند.
 «لم یلجئوا إلى رکن وثیق»؛ «رکن وثیق، ستون استوار» استعاره‌ای برای باورهای درست و مستدل است که با پناه بردن به آن می‌توان بدی‌ها و سختی‌های آخرت را از بین برد.^{۳۹۷}

متن (۲)

نگاه نخست

یا کَمیل، العلم خیر من المال؛ العلم یحرسک وأنت تحرس المال، والمال تنقصه النّفقة والعلم یزکو علی الإنفاق، وصنیع المال یزول بزواله.
 یا کَمیل بن زیاد، معرفة العلم دین یدان به، به یکسب الإنسان الطّاعة فی حیاته، وجمیل الأحداث بعد وفاته، والعلم حاکم، والمال محکوم علیه.
 یا کَمیل، هلك خزّان الأموال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقي الدهر. أعيانهم مفقودة وأمّثالهم فی القلوب موجودة.

نگاه دوم

يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ؛ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ، وَالْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ، وَصَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.
 يَا كَمِيلُ بْنُ زَيْدٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينَ يُدَانُ بِهِ، بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ، وَجَمِيلَ الْأَحْدُوثَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ، وَالْعِلْمُ حَاكِمٌ، وَالْمَالُ مُحْكَمٌ عَلَيْهِ.
 يَا كَمِيلُ، هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ، وَالْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ. أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَأَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.

ترجمه

ای کَمیل، علم بهتر از مال است. علم تو را نگه می‌دارد و تو باید مال را نگه داری. مال به هزینه کردن کاسته می‌شود در حالی که از علم هرچه انفاق کنی، افزون‌تر شود و آنچه به مال پرورده شود، با زوال مال زوال می‌یابد.
 ای کَمیل بن زیاد، شناخت فضیلت علم، رکنی از ارکان دین است که باید بدان گردن نهاد. به علم است که آدمی، تا هنگامی که زنده است، به اطاعت پروردگارش پردازد و پس از مرگش نام نیک او بر جای ماند. علم، حاکم است و مال، محکوم.

۳۹۷. شرح ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۸ و ۵۴۹.

ای کمیل، مرده‌اند آنان که گنجوران مال‌اند؛ هرچند به ظاهر زنده‌اند، ولی عالمان تا جهان بر پای است، بر جای‌اند. اجسادشان از میان می‌رود، ولی آثارشان در دل‌ها موجود است.

واژگان

يَزْكُو: يزداد نماء.

شرح

علم بهتر است یا ثروت؟

مال و ثروت رگِ حیات است. دارایی برآورده‌کنندهٔ نیازهای کوچک و بزرگ دنیوی است و هر آنچه که در دنیا از وسایل رفاه و راحتی و زیورآلات است، با ثروت می‌توان به همهٔ آن‌ها دست یافت، اما پرسش این است که چه کسی این وسایل و ادوات را اختراع کرده و به بازارها فرستاده است؟ علم یا ثروت؟ دانشمندان یا ثروتمندان؟^{۳۹۸}

امیر المؤمنین، علی (علیه السلام)، بدون هیچ مقدمه‌ای می‌فرماید که علم از ثروت بهتر است و آن گاه دلایل برتری علم را می‌شمارند:

الف) «العلم يَحْرُسُكَ وَأَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ»: علم، صاحبِ خود را از سختی‌ها و بدی‌های دنیا و آخرت مراقبت می‌کند، در حالی که دارایی به مراقبت صاحبش نیازمند است. فرق میان آنچه که خود پاسدار صاحبش است و آنچه که نیازمند پاسدار است، بسیار روشن و برتری آن آشکار است.^{۳۹۹}

ب) «الْمَالُ تَنْقُصُهُ النِّفَقَةُ، وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ»: دومین وجه برتری علم آن است که علم با بیان و گفتن به شاگردان و علاقه‌مندان سبب می‌گردد که هم شاگردان بهره‌مند شوند و هم استعدادهای معلم فزونی یابد؛ به بیان دیگر با بخشیدن معلومات توسط عالم، نه تنها چیزی از علم او کاسته نمی‌شود، بلکه علمش فزونی نیز می‌یابد؛ [چه این که معلم، با پرسش‌های شاگردان، در صدد اصلاح معلومات خود بر می‌آید]. بر خلاف ثروت که با خرج کردن آن، سرمایه کاهش می‌یابد.^{۴۰۰}

ج) «صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ»:

۱. «صَنِيعُ الْمَالِ»، به معنای احسان کردن به وسیلهٔ ثروت است. این احسان کردن با از بین رفتن سرمایه، پایان می‌یابد، اما احسان به وسیلهٔ «علم» هیچ گاه پایانی ندارد؛ چرا که علم همیشه پایدار و جاویدان است.^{۴۰۱}

۲. این عبارت لطایف و دقایقی دارد که نیازمند دقت است: آثار و منافع مال در امور جسمانی و لذایذ شهوانی، مانند بناها، مرکب‌ها، خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، زنان و ... است و تمام این آثار با از بین رفتن مال یا صاحبِ اموال از بین می‌روند. آیا نمی‌بینید هنگامی که صاحب ثروتی، ثروتِ خویش را از دست می‌دهد [و ورشکست می‌گردد]، ناگزیر خانه‌ها، املاک، مرکب‌ها و ... را می‌فروشد و بدین سان از

۳۹۸. في ظلال نهج البلاغة، ج ۴، ص ۳۱۳.

۳۹۹. شرح ابن ميثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۹.

۴۰۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۴۹.

۴۰۱. شرح ابن ميثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۹.

لذتها و منافع آن‌ها به ناچار چشم می‌پوشد؟ همچنین اگر صاحب ثروت، خود از دنیا برود، تمام آثار و منافع اموال برای او تمام می‌شود؛ چه این که او پس از مرگ دیگر نمی‌تواند از لذت‌های خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و ... بهره ببرد.

اما ممکن نیست که آثار و منافع علم از بین برود؛ چه انسان در دنیا باشد و چه از دنیا رفته باشد، اما اگر در دنیا باشد، باید پذیرفت که عالم بالله، روزی به خدا جاهل گردد، اما پس از آن که عالم از دنیا برود، علمش پایدار است؛ چرا که جایگاه علم، روح (نفس ناطقه) است و چون روح پایدار است، علم نیز همواره در جوهره نفس باقی خواهد بود.^{۴۰۲}

د) «معرفة العلم دین بدان به»، این نیز یکی دیگر از وجوه برتری علم بر ثروت است. ممکن است این اشکال مطرح شود که این جمله ابهام دارد؛ چرا که مقصود از علم، دانستن و شناخت است و این جمله مانند این است که بگوییم: «معرفة المعرفة» یا «علم العلم».

پاسخ این است که در این جمله باید واژه‌ای را در تقدیر بگیریم و آن می‌تواند واژگان «فضل» یا «شرف» یا «وجوب» باشد. در این صورت مفهوم جمله این گونه خواهد شد: «معرفة فضل العلم أو شرف العلم أو وجوب العلم دین بدان به»؛ یعنی شناخت فضیلت علم یا شرافت و وجوب آن از امور دین است، یا این که شناخت فضیلت علم پایه‌ای از پایه‌های دین است و بر همگان واجب است.^{۴۰۳}

ه) «به یکسب الإنسان الطاعة في حياته ...»: دو فضیلت خارجی برای علم عبارت است از:
 ۱. دانش سبب عبادت و اطاعت از خدا به هنگام زندگانی در دنیا است.^{۴۰۴} کسی که عالم است، فرمان‌بردار خدا است؛ چنانچه خداوند می‌فرماید: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ^{۴۰۵}.
 ۲. دانش سبب یادکرد نیکو از فرد پس از وفات وی است. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «وجمیل الأحداث بعد وفاته أي الذكر الجميل بعد موته».^{۴۰۷}

و) «والعلم حاکم والمال محکوم علیه»؛ علامه محمد جواد مغینه با اشاره به روزگار امروز جهان عرب، مصداق این عبارت را چنین بیان نموده است:

والشاهد الناطق بهذه الحقيقة هو نحن العرب؛ نملك الكنز والثروة، والغرب يملك العلم والخبرة، فحكم وتحكم بكنوزنا وثروتنا ونحن نتفرج كالجالسین على مقاعد السينما. قالوا بلسان العمل: ربي زدني علماً. وقلنا بلسان الكسل: زدني جهلاً.^{۴۰۸}

ز) «هلك خزان الأموال»: ثروتی که ذخیره شده باشد، با صخره و قطعه سنگ دفن شده در زیر زمین هیچ فرقی ندارد؛ چرا که اثری ندارد و ثروت‌اندوز نیز بی‌تردید از دنیا خواهد رفت و او چون هیچ اتفاقی در راه خدا نکرده است و آن مال را در مصارفی که خدا دوست می‌دارد، صرف نکرده است، بنا بر این هیچ بهره‌ای از ثروت خویش نبرده است و این همان هلاکت معنوی است که از هلاکت دنیوی و حسی، بسی بدتر است.

۴۰۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۴۰۳. همان، ص ۲۵۰.

۴۰۴. شرح ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۴۹.

۴۰۵. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۵۴۹.

۴۰۶. فاطر / ۲۸.

۴۰۷. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۵۰.

۴۰۸. فی ظلال نهج البلاغة، ج ۴، ص ۳۱۴.

از سوی دیگر، عالمان تا زمانی که روزگار باقی است، زنده‌اند، بر خلاف ثروت‌اندوزان که حتی آن گاه که نفس می‌کشند، مردگان متحرک هستند.

«العلماء باقون ما بقى الدهر»، این کلام یک ظاهر و یک باطن دارد:

ظاهر کلام این است که «أعيانهم مفقودة وأمثالهم فى القلوب موجودة»؛ یعنی آثار دانشمندان و نگارش‌های علمی ایشان همچنان باقی خواهد ماند و باقی ماندن آثار ایشان مانند آن است که خود ایشان نیز زنده هستند. باطن کلام امام علی (علیه السلام) این است که دانشمندان به واقع و حقیقت زنده هستند، نه مجازاً. بنا بر قول کسانی که بر این باورند که ارواح و انفس همیشه پایدارند. بنا بر این مبناء عبارت «وأمثالهم فى القلوب» کنایه است.^{۴۰۹}

چنانچه گذشت، امام علی (علیه السلام) هفت دلیل را بر برتری علم بر ثروت ارائه فرمودند که می‌توان آن‌ها را به طور خلاصه این‌گونه بیان کرد:

۱. علم به محافظت نیاز ندارد، بلکه خود محافظ عالم است؛
۲. علم با بیان و بخشش معلومات، فزونی می‌یابد؛
۳. احسان علم به دیگران هیچ گاه باعث از بین رفتن علم نخواهد شد؛
۴. شناخت و دریافت علم ضرورت دارد و آیینی نیکو است؛
۵. دانش در دنیا راه اطاعت را به دانشمند می‌آموزد و پس از وفات او نیز نام نیکو از او به یادگار می‌گذارد؛
۶. علم، شایسته حاکمیت معنوی بر ثروت است؛
۷. آثار عالمان تا هنگامی که دنیا باقی است، ماندگار است.

متن (۳)

نگاه نخست

ها إن هاهنا لعلماء جمًّا - وأشار بيده إلى صدره - لو أصبت له حملة! بلى أصبت لقنا غير مأمون عليه، مستعملاً آله الدين للدنيا، ومستظهرها بنعم الله على عباده، وبحججه على أوليائه؛ أو منقاداً لحملة الحق، لا بصيرة له في أحنائه [أحيائه]، ينقدح الشك في قلبه لأول عارض من شبهة. ألا لا ذا ولا ذاك! أو منهوماً باللذة، سلس القياد للشهوة، أو مغرماً بالجمع والإدخار، ليسا من رعاة الدين في شيء، أقرب شيء شبهها بهما الأنعام السائمة! كذلك يموت العلم بموت حامله.

نگاه دوم

ها إن هاهنا لعلماء جمًّا - وأشار بيده إلى صدره - لو أصبت له حملة! بلى أصبت لقنا غير مأمون عليه، مستعملاً آله الدين للدنيا، ومستظهرها بنعم الله على عباده، وبحججه على أوليائه؛ أو منقاداً لحملة الحق، لا بصيرة له في أحنائه [أحيائه]، ينقدح الشك في قلبه لأول عارض من شبهة. ألا لا ذا ولا ذاك! أو منهوماً باللذة،

۴۰۹. شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۲۵۰.

سَلَسَ الْقِيَادَ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ، لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ كَذَلِكَ يَمُوتُ الْعِلْمُ بِمَوْتِ حَامِلِيهِ.

ترجمه

بدان که در این جا - به سینه خود اشاره فرمود - علمی گرد آمده است، اگر برای آن عاملانی بیابم. آری، یکی را یافتیم که نیکو در می‌یافت، ولی امین نبود؛ زیرا دین را وسیله رسیدن به دنیا ساخته بود و با نعمت خدا بر بندگان خدا برتری می‌فروخت و می‌خواست به حجت علم، اولیای خدا را مغلوب سازد. یا کسی است که پیرو حاملان علم است، ولی در شناخت رمز و راز علم بصیرتش نیست؛ در اولین شبهه که بر او عارض می‌شود، شک و تردید در دلش شراره می‌افروزد، نه این و نه آن. یا کسی است که سخت خواستار لذت است و در شهوات، عنان گسیخته و شیفته جمع مال و اندوختن آن. اینان، هیچ یک پاسدار دین نباشند. بیش از هر چیز به ستوران چرنده می‌مانند. بدین گونه است که علم با مرگ حاملانش می‌میرد.

واژگان

الْحَمَلَةُ - بالتحريك - جمع حَامِلٍ؛ و «أَصَبْتُ»: بمعنى وجدت، أي لو وجدت له حاملين لأبرزته وبثثته.
اللقن - بفتح فكسر - من يفهم بسرعة.
الْمُنْقَادُ لِحَامِلِي الْحَقِّ: هو المنساق المُقَلَّدُ في القول والعمل، ولا بصيرة له في دقائق الحق وخفاياه؛ فذاك يسرع الشك إلى قلبه لأقل شبهة.
فِي أَحْنَائِهِ أَي: جوانبه، ومفردها حِنُو.
الْمَنْهُوم: الْمُفْرَطُ فِي شَهْوَةِ الطَّعَامِ.
سَلَسَ الْقِيَادَ: سَهَّلَهُ.
الْمُغْرَم - بالجمع - المُولَعُ بجمع المال.
إِدْخَارُ الْمَالِ: اِكْتِنَازُهُ.
الْأَنْعَامُ: الْبَهَائِمُ.
السَّائِمَةُ: الَّتِي تَرْسَلُ لِتَرْعَى مِنْ غَيْرِ أَنْ تُعْلَفَ.

شرح

پس از آن که امام، مردم را در سه گروه معرفی کرد و برترینانشان را عالمان ربانی دانست، به برتری‌های هفت‌گانه علم بر ثروت اشاره فرمود. گویا تمام این سخنان مقدمه‌ای است برای کلامی بسیار مهم‌تر. در این بخش امام علی (علیه السلام)، در مقام عالمی ربانی، با کمال، که جویای علم است و در لباس متعلم بر سبیل نجات است، در باره علم امامت و ضرورت وجود همیشگی امام سخن می‌راند. امام به کمال می‌گوید که جهانی در سینه امامت نهفته است، اما نمی‌تواند این دانش فراگیر را به کسی بیاموزد. چه کسی می‌تواند صلاحیت درک دانش علی (علیه السلام) را داشته باشد؟ امام، طالبان علم را در عصر خویش به چهار گروه تقسیم می‌کند که البته هیچ کدام برای دریافت علوم الهی موجود در نزد امام علی (علیه السلام) شایسته نیستند.

ریاکاران دین فروش

(بلى أصبت لقناً غير مأمون عليه) اللقن - بفتح اللام وكسر القاف - السريع الفهم، وضمير «عليه» يعود إلى العلم، والمعنى إن الذي يفهم العلم ويهضمه خائن يتخذ من علمه أداة للصوعية، ويستطيل به على الأكفاء والأولياء.^{٤١٠}

نیکان بی بصیرت

(أو منقاداً لحملة الحق الخ) ... أحنائه: نواحيه، وينقذ يخرج ويظهر أي إن هذا الثاني طيب القلب ينفاد للحق وأهله، ولكنه ساذج لا خبرة له وبصيرة، تهتز عقيدته لأدني شبهة، ويصبح العوبة بأيدي الأبالسة والشياطين.^{٤١١}

شہوت دوستان

(أو منهوماً باللذخ الخ) ... إذا رأي حلاوة الدنيا وزينتها سال لعبه، وطار علمه وصوابه.

زراندوزان

(أو مغرمًا بالجمع الخ) ... لا أمنية له إلا المال وجمعه وادهاؤه، فهو شغله الشاغل، لا يخفق قلبه إلا له، ولا يلهج لسانه إلا به.^{٤١٢}

اما تردیدی نیست که هیچ یک از این افراد توان دریافت و نگه‌داری علوم مشکل و دشوار الهی را ندارند و عالم ربانی نمی‌تواند جواهرات علمی خویش را نزد راهزنان معرفتی به امانت سپارد. این است که علم را در سینۀ خود محبوس می‌دارد تا آن که در سینۀ خاک منزل گزیند و این چنین است که علوم الهی از بین می‌رود: «کذلك يموت العلم بموت حامله».

متن (۴)

نگاه نخست

اللهم بلى! لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة، إمّا ظاهراً مشهوراً، وإمّا خائفاً [حافياً] مغموراً، لئلا تبطل حجج الله وبيّناته. وكم ذا وأين أولئك - والله - الأفلون عدداً، والأعظمون عند الله قدراً. يحفظ الله بهم حججه وبيّناته، حتّى يودعوها نظراءهم، ويزرعوها في قلوب أشباههم. هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة، وباشروا روح اليقين، واستلانوا ما استوعره المترفون، وأنسو بما استوحش منه الجاهلون، وصحبوا الدّنيا بأبدان أرواحها معلّقة بالمحلّ الأعلى. أولئك خلفاء الله في أرضه، والدّعاة إلى دينه. آه آه شوقاً إلى رؤيتهم! انصرف يا كميل إذا شئت.

٤١٠. في ظلال نهج البلاغة، ج ٤، ص ٣١٤.

٤١١. همان.

٤١٢. همان.

نگاه دوم

اللَّهُمَّ بَلِّ! لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا، وَإِمَّا خَائِفًا [خَافِيًا] مَغْمُورًا، لِنَّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ. وَكَمْ ذَا وَآيِنٍ أُولَئِكَ أُولَئِكَ - وَاللَّهِ - الْأَقْلُونَ عَدَدًا وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتَهُ، حَتَّى يُودِعُوهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ. هَجَمَ بِهِمْ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، وَصَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى! أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالِدُعَاةُ إِلَى دِينِهِ. أَهْ أَهْ شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْهِمْ! انْصَرِفْ يَا كَمِيلُ إِذَا شِئْتَ.

ترجمه

آری، زمین هیچ گاه از حجت قائم خداوندی خالی نمی ماند؛ خواه آشکار و مشهور باشد، یا ترسان و پنهان از دیده ها. تا حجت ها و نشانه های روشن دین خدا از میان نرود. اینان آیا چند تن هستند، یا در کجایند؟ به خدا سوگند که شمارش شان بس اندک است، ولی قدر و منزلتشان بسیار است و خداوند به اینان، حجت ها و نشانه های روشن خود را حفظ کند تا آن را به همانندان خود به ودیعت سپارند و این بذر در دل های ایشان بکارند. علم و حقیقت و بصیرت به آنان روی آور شده و روح یقین را یافته اند و آنچه نازپروردگان، دشوار پنداشته اند، بر خود آسان ساخته اند. و بر آنچه نادانان از آن می ترسند، انس گرفته اند. به تن همدم دنیایند، ولی جان شان به جهان بالا پیوسته است. جانشینان خداوند در روی زمین هستند و داعیان دین اویند. آه! آه! چه آرزومند دیدارشان هستیم! ای کمیل، اگر خواهی، باز گرد.

واژگان

مغموراً: غمره الظلم حتی غطاه فهو لا یظهر.
استلانو: عَدُوا الشَّيْءَ لِنَا.
استوعره: عَدَّه وَعَرَّأَ خَشِنًا.
المترفون: أهل الترف والنعيم.

شرح

«اللَّهُمَّ بَلِّ، لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ...».

امام علی (علیه السلام)، هرچند اغلب طالبان علم را برای دریافت معارف الهی صالح نمی بیند، اما بر این باور است که افرادی هستند که توان دریافت و نگهداری این علوم را دارند و البته این گروه بسیار بسیار اندک هستند: (أُولَئِكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدَدًا...).

اکنون پرسش این است که حاملان علوم و معارف الهی چه کسانی هستند؟

امام، خود به صورت رمز گونه، از «قائم لله بحجة» نام می برد که او گاه آشکار است و گاه خائف و مغمور، و همو او است که تنها کسی که می تواند معارف الهی موجود در سینه امام را به خوبی در یابد و با بصیرت به کار گیرد و دیگران را در سایه دانش الهی اش راهبری کند.

ابن أبی الحدید، که خود معتزلی است، در آغاز، این کلام امام را در بیان عقاید اختصاصی امامیه صریح می‌شمارد، ولی خود آن را بر نمی‌تابد و بر این باور است که منظور حضرت «ابدال» هستند:

وهذا یکاد یکونُ تصریحاً بمذهب الإمامیة، إلاَّ أنَّ أصحابنا يحملونه علی أنَّ المراد به الأبدال الذین وردت الأخبار النبویة عنهم فی الأرض سائحون، فمنهم من یعرف ومنهم من لا یعرف وأنهم لا یموتون حتی یودعوا السرّ، وهو العرفان عند قوم آخرین یقومون مقامهم.^{۴۱۳}

ابن میثم بحرانی، که از شیعیان است، این کلام امام را تصریح بر وجود همیشگی امام معصوم می‌شمارد و می‌نویسد:

قالت الشيعة: هذا تصريح منه (عليه السلام) بوجود الإمامة بين الناس في كل زمان ما دام التكليف باقياً وأنَّ الإمام قائم بحجة الله على خلقه ويجب بمقتضى حكمته. وهو إمّا أن يكون ظاهراً معروفاً كالذين سبقوا إلي الإحسان ووصلوا إلى المحل الأعلى من ولده الأحد عشر، وإمّا أن يكون خائفاً مستوراً لكثرة أعدائه وقلة المخلص من أوليائه كالحجة المنتظر لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل.^{۴۱۴}

۴۱۳. شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۵۱.

۴۱۴. شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج ۲، ص ۵۵۰.

جلسه سیزدهم

اهداف درس	۱۶۸
شرح نگاری	۱۶۸
ضرورت شرح نگاری	۱۶۸
پیشینه شرح نگاری	۱۶۹
سبک شناسی شرح نگاری	۱۶۹
شرح نویسی شیخ بهایی	۱۷۰
الف) شیوه شناسی اربعین حدیث	۱۷۱
متن (۱)	۱۷۱
رویکرد کلی شیخ بهایی	۱۷۶
ب) شیوه شناسی الحبل المتین	۱۷۶
کلیاتی در شرح احادیث	۱۷۷
ضمیمه (برای مطالعه بیش تر)	۱۸۱

اهداف درس

آشنایی با:

- ✓ چگونگی شرح احادیث؛
- ✓ شیوه شرح‌نویسی شیخ بهایی؛
- ✓ شیوه شرح احادیث فقهی؛
- ✓ دو کتاب *الأربعون حديثاً* و *الحبل المتين*.

شرح‌نگاری

عالمان دینی همیشه برای تبیین شریعت به قرآن و سنت نیازمند بوده‌اند. تمام آموزه‌های دینی همواره از لایه لای این دو رکن اساسی برداشت شده است. در این میان گروهی به تفسیر آیات قرآن پرداخته و در زمره مفسران، در چگونگی فهم مفاد قرآن، به جامعه علمی خدمت کرده‌اند. محدثان نیز با شرح احادیث معصومان (علیهم السلام) همان هدف مفسران را در حوزه حدیث دنبال کرده‌اند. تبیین مقصود گوینده حدیث و یا برداشت‌های گوناگون از یک روایت، کاری سترگ و بزرگ است که برای همگان میسر نیست. دانشمندان حدیث، با طی کردن شیوه‌هایی ویژه به شرح احادیث پرداخته‌اند.

ضرورت شرح‌نگاری

شاید برخی گمان کنند که سخن معصومان (علیهم السلام)، گفته‌های بشری است و همانند قرآن نمی‌باید نیازمند تفسیر باشد. این سخن امام صادق (علیه السلام) می‌تواند پاسخی برای این گمان باشد: «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ أَوْ أَخْلَاقٌ حَسَنَةٌ».^{۴۱۵}

و در بیانی دیگر امام (علیه السلام) می‌فرماید: «احادیث ما همانند قرآن محکم و متشابه دارد.» گذشته از جایگاه والای حدیث که توجه به آن و شرح مفادش را ضرورت می‌بخشد، بعضی از عوامل دیگر نیز در گذر زمان نمایان شده است که این ضرورت را دوچندان می‌سازد. برای مثال می‌توان به اشتراکات لفظی، از بین رفتن قرینه‌های کلامی، جدا افتادن احادیث از یکدیگر، تحول زبان در گذر زمان، نادیده گرفتن دیگر احادیث هم‌مضمون یا هم‌موضوع، برداشت‌های همراه با افراط یا تفریط و ... اشاره کرد. این عوامل همواره از به دست آوردن فهم درست و کاملی از یک عبارت، به ویژه در متون مقدس،

جلوگیری می‌کنند.^{۴۱۶}

پیشینه شرح‌نگاری

محدثان شیعه در اعصار مختلف به شرح احادیث توجه کرده‌اند؛ هرچند در عصر حضور معصومان (علیهم السلام) این کار بسیار بسیط و کم‌رنگ بوده است. با این همه شرح‌نویسی به صورت پراکنده از عصر غیبت آغاز شده است. گاه محدثان در کتاب‌های حدیثی، تنها چند حدیث مبهم را در چند سطر شرح می‌دادند. اکنون شرح‌های بسیار کمی از سده‌های سوم تا پنجم در دست است.

از جمله کتاب‌هایی که در فاصله سده‌های سوم تا پنجم در باره شرح احادیث نوشته شده است، می‌توان به معانی الأخبار و کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ)، جوابات المسائل العکبریه و بعضی از رساله‌های دیگر شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ)، المجازات النبویه سید رضی (م ۴۰۶ هـ)، غرر الفوائد و درر القلائد و الامالی علی بن حسین شریف مرتضی (م ۴۳۶ هـ)، تهذیب الأحکام و الاستبصار فیما اختلف من الأخبار شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ)، نزهة الناظر حلوانی (ق ۵) و ... اشاره کرد که همگی در دست هستند.

در آثار کتاب‌شناسان بزرگی، همچون نجاشی و شیخ طوسی، نیز عناوینی دیده می‌شود که گویای نگارش شرح حدیث توسط پیشینیان بوده است. البته این کتاب‌ها تا زمان ما باقی نمانده است؛ برای نمونه می‌توان از علل الحدیث، معانی الحدیث، التحریف و تفسیر الحدیث، که همگی از آثار احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ هـ)^{۴۱۷} است، و کتاب غریب الحدیث النبوی و امیر المؤمنین (علیهما السلام) شیخ صدوق اشاره کرد.^{۴۱۸}

«شرح‌نویسی» در دوران صفویه (۱۱۳۵ - ۹۰۷ هـ) قوت یافت^{۴۱۹} و محدثان بزرگی در این دوران به شرح احادیث پرداختند و کتب چهارگانه شیعه نیز در این دوران شرح شد.

سبک‌شناسی شرح‌نگاری

با نگاهی به مهم‌ترین کتب شرح احادیث در عصر صفویه در می‌یابیم که شارحان بیش‌تر در سه بخش به شرح حدیث پرداخته‌اند:

(الف) فهم دقیق واژگان (ترجمه تخصصی)؛

(ب) دستیابی به مقصود گوینده (شرح) ← شرح یک واژه
← شرح یک اصطلاح
← شرح ترکیبات (عبارات)

(ج) برداشت‌ها (پیام).

در این درس با چگونگی شرح احادیث توسط دانشمند بزرگ شیعه، شیخ محمد بن حسین بن عبد الصمد

۴۱۶. ر.ک: روش فهم حدیث، ص ۱۰۹ - ۵۸؛ همان، ص ۲۶۲ - ۱۲۱.

۴۱۷. رجال نجاشی، ص ۷۶، رقم ۱۸۲.

۴۱۸. همان، ص ۳۹۱، رقم ۱۰۴۹.

۴۱۹. عصر صفویه با پادشاهی شاه اسماعیل اول از سال ۹۰۷ هجری آغاز شد. او و هشت پادشاه دیگر، مدت ۲۲۸ سال بر ایران حکومت کردند. آخرین پادشاه صفویه شاه سلطان حسین صفوی بود که از سال ۱۱۰۵ هجری تا ۱۱۳۵ هجری حکومت کرد.

عاملی، معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ هـ)، آشنا می‌شویم. برای این منظور کتاب‌های اربعین حدیث و الحبل المتین را بر گزیده‌ایم.

شرح نویسی شیخ بهایی

شخصیت علمی شیخ بهاء‌الدین محمد بن الحسین بن عبد الصمد عاملی، معروف به شیخ بهایی، برای تمام اندیشمندان حوزه فرهنگ شرق، به سان روز روشن است.^{۴۲۰} علم‌آموزی از محضر دانشیان بزرگی همچون محقق کرکی (م ۹۹۳ هـ) و پرورش ده‌ها شاگرد کارآزموده و نگارش آثار ارزشمند در علوم گوناگون بخشی از فعالیت‌های علمی آن دانشمند برجسته دوران است.

خواننده کارشناس، با مطالعه هر یک از آثار او در علوم مختلف، وی را به بزرگی و جلالت در آن علم می‌ستاید. از آن جا که شیخ بهایی در علوم حدیث نیز متبحر بوده است، می‌توان در بیش‌تر آثار او احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را مشاهده نمود. با این همه چند اثر او رنگ و بوی حدیثی بیش‌تری به خود گرفته‌اند. این آثار را می‌توان در دو حوزه علوم و معارف حدیثی تقسیم کرد:

الف) علوم حدیث: الوجیزه (در علم درایه)، حاشیه بر خلاصة الأقوال علامه حلی و فوائد فی الرجال (هر دو در علم رجال).

ب) معارف حدیثی: الحبل المتین (گردآوری احادیث فقهی)، الأربعون حدیثاً (گزینش و شرح چهل حدیث)، حاشیه علی من لا یحضره الفقیه، مفتاح الفلاح (گردآوری ادعیه مأثور به سبک عمل الیوم و اللیلة)، حدائق المقربین (در شرح صحیفه السجادیة) و رساله فی مقتل الحسین (علیه السلام).

شیخ بهایی در بعضی از آثارش به حاشیه‌نویسی و یا شرح یک حدیث پرداخته است. بیش‌ترین شرح‌ها را می‌توان در کتاب الأربعون حدیثاً (چهل حدیث) مشاهده کرد. هرچند در حواشی وی بر کتاب من لا یحضره الفقیه نیز رگه‌هایی از شرح حدیث دیده می‌شود. ولی این اثر بسیار موجز و تنها به بخش‌های ابتدایی کتاب یادشده مربوط است. از جمله کتاب‌های شیخ بهایی که در آن شرح حدیث دیده می‌شود، عبارت‌اند از:

۱. الأربعون حدیث؛

۲. الحبل المتین؛

۳. حاشیه بر کتاب من لا یحضره الفقیه؛

۴. حدیقة الهلالیه؛ که (شرحی بر دعای رؤیت هلال است).

در این درس به شیوه‌شناسی شرح‌نویسی شیخ بهایی در دو کتاب نخست خواهیم پرداخت.

۴۲۰. شیخ بهاء‌الدین ابو الفضائل محمد بن حسین بن عبد الصمد عاملی جبعی از نسل یار وفادار امیر المؤمنین، حارث بن عبد الله همدانی، است. او در سال ۹۵۳ هجری در بعلبک لبنان به دنیا آمد. خاندان او همگی از دانشمندان و عالمان بوده‌اند؛ چنان که خود می‌نویسد: «إنَّ آبَاءنا وأجدادنا فی جبل عامل كانوا مشغولین بالعلم والعبادة وهم أصحاب کرامات ومقامات». برای نمونه پدر او، علامه حسین بن عبد الصمد، از شاگردان وارسته شهید ثانی است که شهید ثانی، او را ستوده است. شیخ بهایی در کودکی همراه پدرش به ایران سفر کرد. او تحصیلات خود را در لبنان آغاز کرد و سپس در ایران از درس عالمان ایرانی استفاده و تحصیلات خود را تکمیل کرد. او از محضر درس یازده دانشمند شهیر آن روزگار بهره برده است و ۹۷ نفر از عالمان برجسته نیز در ردیف شاگردان وی یاد شده‌اند.

نگارش ۵۹ اثر علمی در موضوعات مختلف همچون تفسیر، حدیث، فقه، اصول فقه، رجال، درایه، ریاضیات، نجوم، هیئت، ادبیات عرب، ادبیات فارسی و حکمت از جمله فعالیت‌های علمی او است. همچنین در ایران و عراق آثار معماری و مهندسی وی در مساجد اصفهان و عتبات عالیات و ... از نکات برجسته زندگی این دانشمند بزرگ است.

الف) شیوه‌شناسی اربعین حدیث

هنر شیخ بهایی استخراج مطالب گوناگون از یک حدیث به ظاهر آسان است. برای آشنایی با سبک شیخ بهایی در شرح‌نگاری، نخستین حدیث کتاب را انتخاب کرده‌ایم. البته در پانوشته، به مثال‌های دیگری در گستره کتاب نیز اشاره خواهیم کرد. معنای حدیث نخست برای همگان روشن است و به ظاهر نیازی به شرح ندارد، اما مؤلف، که گویی بنای اختصار دارد، همین حدیث کوتاه و مشهور را در ده صفحه تبیین نموده است. او این حدیث را با سند متصل خود از امام کاظم (علیه السلام) گزارش کرده است.

متن (۱)

عن الامام الكاظم (عليه السلام) قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا».^{۴۲۱}

شیخ بهایی مطالب توضیحی خود را ذیل عناوینی همچون «بیان، تبصرة، تنبيه، تميم، تذكرة و إرشاد» آورده است. گاه، به فراخور محتوا، تمام این عناوین و یا بخشی از آن‌ها ذیل یک حدیث دیده می‌شود. ذیل حدیث یاد شده، تمام این عناوین آمده است. در شرح شیخ بهایی سه محور پیش‌گفته (ترجمه تخصصی، شرح و پیام) به خوبی آمده است. اکنون به توضیح جداگانه هر بخش می‌پردازیم.

۱. ترجمه تخصصی

در شرح احادیث، انتظاری که از شارح می‌رود این است که با ظرافت موشکافانه و دقت عالمانه، تک تک واژگان را بررسی و ترجمه کند؛ چراکه خواننده تنها به دنبال یک ترجمه ساده نیست. برای مثال ترجمه ساده حدیث یادشده چنین است:

هر که از امت من چهل حدیث را، از آنچه ایشان در امر دینشان بدان نیاز دارند، حفظ کند، خداوند عز و جل او را در روز قیامت فقیهی دانشمند بر می‌انگیزد.

اما شرح حدیث، به ترجمه‌ای دقیق‌تر نیازمند است.

الف) ترجمه دقیق یک واژه

بعضی از واژگان در ترکیب‌های مختلف، معانی گوناگونی می‌دهند. گاه در معنای یک واژه چند معنا را می‌توان احتمال داد. شارح باید احتمالات گوناگون را بیان و معنای صحیح‌تر را معرفی کند. در حدیث یادشده واژه «حفظ» از این گونه است. مصنف این واژه را این چنین ترجمه کرده است:

«من حفظ: الظاهر أن المراد الحفظ عن ظهر القلب فإنه هو المتعارف المعهود في الصدر السالف».^{۴۲۲}

به باور شیخ بهایی منظور از حفظ در این روایت «به خاطر سپردن واژگان» است. او دلیل این معنا را کاربرد و شیوع آن در صدر اسلام دانسته است.

۴۲۱. الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱؛ ثواب الأعمال، ص ۱۶۲.

۴۲۲. الأربعون حديثاً، ص ۶۵.

احتمالات گوناگونی که در معنای این واژه وجود دارد، به شرح زیر است:

الف) به خاطر سپردن؛

ب) نگهداری و مراقبت از نابودی که مفهوم عام است و به خاطر سپردن، نگارش و گزارش حدیث در میان مردم را در بر می‌گیرد.

ج) طُرُق تحمل حدیث؛ که به معنای یکی از طُرُق شش‌گانهٔ سَماع از استاد حدیث، قرائت بر او، سماع در حین قرائت دیگری، اجازه، مناوَله و کتابت است.

مؤلف از سه احتمال یادشده، احتمال نخست را قوی‌تر می‌داند. به باور وی احتمال دوم نیز بعید نیست، اما احتمال سوم بسیار بعید است. وی بیان وجه بطلان احتمال سوم را ضروری ندانسته و تنها به این جمله بسنده کرده است: «وَبُعْدَهُ ظَاهِر».

ب) بیان نکات ادبیاتی

آشنایی کامل با دو علم صرف و نحو در فهم جملات عربی امری ضروری است؛ به ویژه آشنایی با علم نحو در کشف ترکیبات و نقش واژه‌ها در میان جملات، بسیار مؤثر است. شارحان احادیث باید به مقدار لازم با این علوم آشنا باشند؛ چراکه گاه ترجمهٔ یک روایت با ترکیب‌های مختلف نحوی یا صرفی متفاوت می‌شود. در حدیث یادشده، حرف جرّ «علی» بر سر واژهٔ «أُمّتی» آمده است. می‌دانیم که «علی»، واژه‌های ظاهر و مضمر را جرّ می‌دهد و به طور معمول معانی‌ای همچون «استعلاء، ظرفیت (فی)، مجاوزة (عن)، مصاحبت (مع)، موافقت (من) و استدراک» را می‌توان از آن برداشت کرد.^{۴۲۳} اکنون باید دید که «علی» در حدیث «من حفظ علی أُمّتی ...» به چه معنا است؟

شیخ بهایی «علی» را در این جا به دو معنا دانسته است:

۱. معنای لام (لی)؛ یعنی: برای.

الظاهر أن «علی» بمعنی اللام، أی حفظ لأجلهم كما قالوه فی قوله تعالی: ولتکبروا الله علی ما هداکم؛ أی لأجل هدايته إياکم.^{۴۲۴}

۲. معنای «من»:

ویحتمل أن یکون بمعنی «من» كما قیل فی قوله تعالی: إذا اکتالوا علی الناس یتستوفون ..

شیوهٔ بیان مؤلف نشان‌دهندهٔ آن است که با دیدگاه نخست بیش‌تر موافق است.

چنانچه ملاحظه شد، دانستن ادبیات عرب و به کارگیری آن برای فهم متن روایت، ضروری است. شیخ بهایی حتی به عبارت کوتاه «عزّ وجلّ» نیز توجه داشته و در توضیح آن گفته است: «جملتان معترضتان بین الحال وصاحبه ویحتمل الحالیه بتقدیر "قد"». ^{۴۲۵} گفتنی است مؤلف در بیش‌تر احادیث به مباحث ادبیاتی اشاره کرده و گاه، با یادکرد عالمان دانش نحو، همچون اخفش و مبرّد، اختلافات موجود در مسائل نحوی را نیز به صورت مختصر بیان کرده و چنانچه بیان معصوم با گفتار گروهی از عالمان نحو

۴۲۳. معجم/نحو، عبد العنی الدقر، ص ۲۶۴.

۴۲۴. الأربعون حدیثاً، ص ۶۶.

۴۲۵. همان، ص ۶۷؛ عبارت «عزّ وجلّ» دو جملهٔ معترضه است که میان حال و صاحب حال واقع شده است و احتمال دارد که خود جملات حالیه باشند که در این صورت باید «قد» را در تقدیر در نظر گرفت. بدین سان مفهوم جمله چنین می‌شود: «در حالی که خداوند عزیز و جلیل است».

سازگار نباشد، وی جانب سخن معصوم را گرفته و با تعبیر «وصدوره عن الإمام (علیه السلام) من أقوی الحجج علی جوازه»^{۴۲۶} جانبداری خود را از سخن معصوم هویدا ساخته است.^{۴۲۷}

گفتنی است که مؤلف به آرایه‌های ادبی موجود در روایت، نظیر مجاز،^{۴۲۸} استعاره،^{۴۲۹} اختصاص،^{۴۳۰} کنایه،^{۴۳۱} مبالغه،^{۴۳۲} تضمین،^{۴۳۳} تشبیه^{۴۳۴} و ... نیز توجه کرده است.

ج) تبیین اصطلاحات

در بسیاری از احادیث، هنگام کاربرد بعضی از واژگان، معنای اصطلاحی آن‌ها قصد شده است، نه معنای لغوی آن‌ها. بنا بر این، شارح نخست باید تشخیص دهد که معنای قصد شده در حدیث، معنای اصطلاحی است یا لغوی. این تشخیص همیشه آسان نیست، بلکه به یاری قرائن گوناگون موجود در کلام و یا خارج از آن باید دریافت که کدام معنا اراده شده است. برای نمونه واژه «حدیث» در این روایت دو معنای لغوی و اصطلاحی دارد. معنای لغوی آن چنین است: «الحدیث لغة یرادف الکلام. سُمی به لانه یحدث شیئاً فشیئاً».^{۴۳۵}

و معنای اصطلاحی آن نیز، از دیدگاه شیخ بهایی، چنین است:

وفی الاصطلاح: کلام خاص عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) أو الإمام (علیه السلام) أو الصحابی أو التابعی ومن یحذو حذوه؛ یحکی قولهم أو فعلهم أو تقریرهم. وبعض المحدثین لا یطلق اسم الحدیث إلا علی ما کان عن المعصوم (علیه السلام).

در این جا شیخ بهایی معنای اصطلاحی حدیث را اعم از سخنان و حکایت گفتار، کردار و تقریرات پیامبر، امام، صحابه، تابعین و امثال ایشان قلمداد کرده است، در حالی که وی در کتاب مشرق‌الشمسین تنها متعلق حدیث را، معصومان (علیهم السلام) دانسته است.^{۴۳۶} با این همه وی نظر اصلی خود را، در پایان همین بخش نیز با عبارت «بعض المحدثین» بیان کرده است.^{۴۳۷}

۴۲۶. ۴/۴۲۶. ربعون حدیثاً، ص ۱۶۲.

۴۲۷. علم نحو، بیان‌کننده ساختار گویش‌ها است. بنا بر این، نحو به دنبال قاعده‌مند کردن زبان عربی است و پس از زبان به وجود آمده است. هنگامی که در میان گویش‌های پیشینیان، همچون مسلمانان صدر اسلام و یا ائمه (علیهم السلام)، گونه‌ای از گویش دیده شود که با قواعد امروزی نحو سازگار نباشد، می‌توان به جواز چنان گویشی حکم کرد؛ چراکه صدور آن، نشان‌دهنده این است که آن شیوه، پیش از علم نحو، در میان عرب‌زبانان شایع بوده است؛ برای اطلاع بیشتر ر.ک: همان، ص ۷۸، ۱۸۲، ۲۰۲، ۳۰۵ و ۳۳۸.

۴۲۸. ۴/۴۲۸. ربعون حدیثاً، ص ۱۸۳.

۴۲۹. همان، ص ۸۸ و ۱۹۲.

۴۳۰. همان، ص ۱۸۴.

۴۳۱. همان، ص ۱۸۸.

۴۳۲. همان، ص ۱۸۴.

۴۳۳. همان، ص ۱۹۰.

۴۳۴. همان، ص ۱۹۲.

۴۳۵. همان، ص ۶۶.

۴۳۶. مشرق‌الشمسین، ص ۲۴۹: الوجیزه، ص ۴.

۴۳۷. موارد دیگری از یک اصطلاح را می‌توانید در ربعون حدیثاً در صفحات ۸۰، ۸۲، ۹۰، ۹۱، ۱۸۹ - ۱۸۶، ۳۳۹، ۳۴۰.

نمونه‌ای دیگر

در روایت آمده است که خداوند، حافظ چهل حدیث را، در روز قیامت، فقیه محشور می‌کند. منظور از فقیه و فقه در لسان پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) چیست؟ مؤلف نخست دو معنا را بیان می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که هیچ کدام از این دو معنا برای این حدیث مناسب نیست.

در شرح و ترجمه یک واژه نخست باید دید که معنای لغوی واژه چیست و چنانچه با مقام حدیث مناسبت داشته باشد، ترجمه لغوی را بر هر معنای دیگر مقدم داشت.

فقه در لغت به معنای «فهم و درک» است. مؤلف در این زمینه می‌نویسد: «لیس المراد بالفقه فی قوله (صلی الله علیه و آله) ... الفقه بمعنی الفهم فإنه لا یناسب المقام».

معنای دوم فقه، همان علم به احکام شرعیه است. مؤلف این معنا را نیز مناسب مقام نمی‌داند: «... ولا العلم بالأحكام الشرعية العلمية عن أدلتها التفصيلية فإنه معنی مستحدث».

شارح ژرف‌نگر/ربیعین حدیث، بر این باور است که منظور از فقه، داشتن بصیرت در امر دین است و این واژه در اغلب روایات به همین معنا به کار گرفته شده است. او برای دیدگاه خود از روایات و سخن بزرگان شواهدی را بیان می‌کند.

۲. دستیابی به مقصود (شرح)

شارح توانمند کسی است که بتواند مشکلات و غوامض روایات را شناسایی و برای بر طرف کردن آن از دانش حدیثی خود بهره برد و منظور گوینده را فاش سازد.

همچنین باید بتواند مدلول‌ها و بطون مختلف یک روایت را، حتی به صورت احتمال، بیان کند تا بدین سان توان انتخاب خواننده را بیفزاید.

شارحان برای دستیابی به این هدف، معمولاً از عناصر زیر بهره می‌جویند:^{۴۳۸}

۱. گزارش اختلافات نسخه‌ها و مصادر؛

۲. تبیین و تصحیح واژگان تصحیف‌شده؛

۳. توضیح واژه‌ها و اصطلاحات غریب؛

۴. تفسیر مشکلات احادیث و عبارات مبهم؛

۵. بهره‌گیری از روایات مشابه؛

۶. شرح مقصودهای گوناگون؛

۷. گزارش اقوال شارحان پیشین؛

۸. طرح اشکالات و ردّ شبهات؛

۹. حلّ تعارض و اختلافات بین اخبار.

شیخ بهایی نیز از بیش‌تر این موارد در شرح احادیث بهره برده است. اکنون به برخی از آن‌ها ذیل روایت نخست اشاره می‌کنیم:

۴۳۸. روش‌شناسی علامه مجلسی در نقل و شرح حدیث، احسان سرخه‌ای، رساله علمی سطح ۳ مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

الف) بیان مقصود

در روایت یادشده آمده است: «ومما يحتاجون إليه في أمر دينهم». و بدین ترتیب پیامبر (صلی الله علیه وآله) حفظ چهل حدیث را به این جمله مقید کرده است. بنا بر این، تنها حفظ احادیثی مشمول جزای شرط است که مسلمانان در امور دینی بدان نیاز دارند.

شیخ بهایی این بخش از حدیث را این گونه شرح کرده است:

«مما يحتاجون إليه في أمر دينهم»: أي من الأحاديث التي تدعو الحاجة الدينية إليها كالأحاديث الواردة في بعض الاعتقادات والأعمال لا الدنيوية كالأحاديث في توسعة الرزق ودفع المؤذيات مثلاً إذا لم تدع إليها حاجة دينية.

در بخش دیگری از حدیث عبارت «علی امتی» آمده است. نویسنده بر این باور است که این عبارت کوتاه، معنایی مهم در خود جای داده است و آن این که مقصود از آن «تمام احادیث» است و ظاهر حدیث گویای آن است که ترتب ثواب بر این عمل در موردی است که احادیثی را حفظ کند که تمام فرق اسلامی بدان نیازمند هستند و همگان از آن سود می‌برند، نه این که احادیث اختصاصی یک مذهب و یا احکام و بیوه بخشی از افراد را حفظ کند. بنا بر این، باید حدیثی را حفظ کند که بسیار کلی و مورد نیاز تمام جامعه باشد. او خود سه حدیث را برای نمونه یاد کرده است:

– «لا صلاة إلا بطهور».

– «جعلت لی الأرض مسجداً وترابها طهوراً».

– «يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب».

با صرف نظر از ارزیابی کلام شیخ بهایی در این بخش، باید توجه داشت که تلاش شارح همواره باید بر تبیین زوایای تاریک و ناآشکار حدیث متمرکز شود.

ب) طرح پرسش‌ها و شبهات

شارح می‌باید پرسش‌ها و شبهات احتمالی در حدیث را کشف و آن‌ها را پاسخ گوید تا خواننده با تمام زوایای حدیث آشنا شود. در حدیث یادشده پرسش‌هایی مطرح است؛ مثلاً:

– آیا حفظ ترجمه حدیث نیز چنین پاداشی دارد؟

– اگر حدیث چند بخش داشته باشد، آیا می‌توان آن را چند حدیث جداگانه قلمداد کرد؟

– آیا دانستن معانی حدیث در دستیابی به پاداش گفته شده ضرورت دارد؟

شیخ بهایی در بخش‌های «تبصرة و تتمیم»، به این پرسش‌ها پاسخ داده است. پاسخ‌های مؤلف با استدلال‌های عقلی، نقلی و استناد به کلمات بزرگان همراه است. در این جا به ذکر یک نمونه بسنده می‌کنیم:

وهل ترجمة لفظ الحديث، حدیث؟ فیترتب ذلك الثواب علی حفظها؟

الظاهر لا. كما أن ترجمة القرآن، لیست بقرآن. ولذلك جاز للمحدث مسنها.

والاستدلال علی أنها قرآن بقوله تعالى: إن هذا لفی الصحف الأولى فالحديث كذلك، ضعیف.^{۴۳۹}

۳. برداشت‌ها (پیام حدیث)

شارح در حین شرح حدیث، به مطالبی دست می‌یابد که از لوازم معنایی حدیث است. این لوازم به طور مستقیم از مفاد حدیث برداشت نمی‌شود، بلکه مفاهیمی است که شارح مدعی است که حدیث گویای آن‌ها نیز است. از این رو این برداشت‌ها همیشه اختلافی و حتی در برخی اوقات کاملاً سلیقه‌ای است. هر چند مدعیان پیام‌های حدیثی برای برداشت خود ادله‌ای را اقامه می‌کنند، اما جوامع علمی همواره این دلایل را نمی‌پذیرد. پیام حدیث، بیان مطالبی است که در حوزه مدلول احادیث نمی‌گنجد. در بحث مورد نظر، جناب شیخ بهایی از این روایت برای اثبات «حجیت خبر واحد» بهره برده است. او مدعی است که استدلال به این روایت از استناد به آیه شریف «نفر» کم‌تر نیست.^{۴۴۰}

رویکرد کلی شیخ بهایی

به طور کلی رویکرد مؤلف را می‌توان در دو نکته اصلی بررسی کرد:
(الف) توجه به قرآن: شیخ بهایی در شرح روایات از آیات قرآن بسیار بهره برده است. او در شرح مطالب، استنادات ادبیاتی و ... دلایل و شواهدی از آیات قرآن ارائه کرده است. این رویکرد تقریباً در شرح بیش‌تر روایات به چشم می‌خورد.^{۴۴۱}

(ب) توجه به روایات مشابه: شرح حدیث به یاری دیگر احادیث هم‌موضوع و یا مشابه از دیگر رویکردهای کلی شارح است. برای نمونه وی در تبیین تساوی خوف و رجا، در روایت دوم،^{۴۴۲} به دو حدیث دیگر از صادقین (علیهما السلام) استناد می‌کند.^{۴۴۳}

(ب) شیوه‌شناسی الحبل المتین

کتاب شریف الحبل المتین فی احکام احکام الدین از معروف‌ترین کتاب‌های مؤلف در سبک فقه مأثور است. در این کتاب احادیث معتبر در دو باب «طهارة» و «صلاة» گردآوری و بررسی شده است. مؤلف بر این باور است که در این کتاب گلچینی از احادیث معتبر، که برای استنباط احکام مفید است، از کتب اربعه گزینش شده است. هرچند نگاه نویسنده، شرح حدیث نیست، اما به دلیل مشکلاتی که در سر راه فهم روایات پیش می‌آید، او لازم دیده است که بخشی از آن‌ها را تبیین نماید؛ چنانچه در توصیف اثرش می‌نویسد:

ويحتوي على خلاصة ما رواه أصحابنا (رضي الله عنهم) بالأسانيد المعتبرة عن العترة النبوية، كنز مذخور بصحاح الأحاديث وحسانها، وبحر مسجور بلؤلؤ الأخبار ومرجانها موشحة أحاديثه بتفسير المباني وتقرير المعاني، وتبيين النكات وتوضيح المغلفات و ...^{۴۴۴}

۴۴۰. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک: همان، ص ۷۰ و ۷۱؛ شما می‌توانید شرح همین حدیث را در کتاب شرح اصول الکافی، اثر ملا صالح مازندرانی (ج ۲، ص ۱۹۵ - ۱۹۱) مطالعه و شیوه این دو شارح را با یکدیگر مقایسه کنید. گفتنی است ملا صالح در شرح خود به کتاب شیخ بهایی نیز توجه داشته و ایراداتی را هم به کلمات شیخ بیان داشته است.

۴۴۱. ر.ک: همان، ص ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۳ و ...

۴۴۲. همان، ص ۷۹ و ۸۰.

۴۴۳. برای اطلاع بیش‌تر ر.ک: همان، ص ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۸۴ و ...

۴۴۴. الحبل المتین، ص ۳۷.

کلیاتی در شرح احادیث

۱. ارزیابی احادیث

مؤلف تمام احادیث را از جنبه وضعیت راویان بررسی و در سه دسته (صحاح، حسان و موثقات) قرار داده است. او خود در حاشیه «ختم» می‌نویسد:

آنچه در ارزیابی روایات، صحیح، حسن یا موثق شمرده شده است، بر پایه دیدگاه‌ها و مبانی خودم است که پس از تلاش و تتبع به این نتایج دست یافته‌ام و چه بسا دیگران با این ارزیابی موافق نباشند.^{۴۴۵}

او در آغاز هر باب، تمام احادیث صحیح را ذیل عنوان «من الصحاح»، آورده و سپس با عنوان «من الحسان»، احادیث حسن، و آن‌گاه احادیث موثق را ذیل عنوان «من الموثقات» آورده است. در بیش‌تر مباحث، تنها دو عنوان نخست آمده^{۴۴۶} و گاهی نیز هر سه عنوان دیده می‌شود.^{۴۴۷}

۲. توضیحات رجالی

شیخ بهایی بیش‌تر به دنبال بیان روایات فقهی است. از این رو بیان مباحث را خارج از چارچوب کتاب خارج می‌داند. از این رو مسائل رجالی را در حاشیه یاد کرده است.^{۴۴۸} می‌دانیم که یکی از بایسته‌های مباحث فقهی، تمسک یا طرد یک روایت است. بنا بر این، گاهی در متن مباحث نیز مؤلف ناگزیر است که وجه ضعف روایت^{۴۴۹} یا قوت آن را تبیین کند. از این رو، شیخ بهایی، در مواردی اندک توصیفات مختصر پیرامون یک راوی را ضروری دانسته و در متن کتاب آورده است؛ برای مثال ذیل صحیح زرار، که از امام باقر (علیه السلام) می‌پرسد: «ألا تخبرني من أين علمت وقلت أن المسح ببعض الرأس وبعض القدم»، در دفاع از شخصیت زرار و فقدان سوء نیت یا جسارت وی به طور مفصل مطالبی را ایراد می‌کند.^{۴۵۰} از نکات بارز مطالب رجالی مؤلف آن است که وی اهتمام ویژه‌ای به بررسی طرق داشته^{۴۵۱} و گاه در توثیقات اجتهاد کرده است.^{۴۵۲} در مواردی نیز خواننده را به دیگر آثار خود، همانند تعلیقاتش بر خلاصه الأقوال و یا حاشیه‌اش بر کتاب من لا یحضره الفقیه و تهذیب الأحکام ارجاع داده است.^{۴۵۳}

۳. نکات ادبی

الف) لغت‌شناسی

معمولاً واژگان نامأنوس و کم‌کاربرد، در احادیث فقهی، از احادیث دیگر کم‌تر است؛ چراکه بیش‌تر آن‌ها

۴۴۵. همان، ص ۳۷.

۴۴۶. همان.

۴۴۷. همان، ص ۱۱۴ - ۱۱۲.

۴۴۸. ر.ک: همان، ص ۴۹، ۵۲، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۹۷، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۵۳، ۲۶۵، ۴۴۷ و ...

۴۴۹. همان، ص ۵۲ و ۳۶۱.

۴۵۰. همان، ص ۶۷.

۴۵۱. ر.ک: همان، ص ۶۶، ۶۷، ۱۱۳ و ۱۱۴.

۴۵۲. ر.ک: همان، ص ۴۹.

۴۵۳. ر.ک: همان، ص ۴۹، ۵۸ و ۶۸.

بیانگر دستور العمل‌های روزمره‌اند.

اما به فراخور موضوعات فقهی، واژگانی دیده می‌شود که خواننده، معانی لغوی یا اصطلاحی آن‌ها را نمی‌داند. شیخ بهاء الدین در شرح احادیث به این نکات زیر توجه داشته و تلاش کرده است تا بعضی از واژگان را توصیف کند، برای نمونه او واژگانی همچون الاسدال،^{۴۵۴} الذقن، القصاص،^{۴۵۵} التور،^{۴۵۶} الکعب،^{۴۵۷} الودی،^{۴۵۸} الصماء،^{۴۵۹} القفر،^{۴۶۰} الباء،^{۴۶۱} السابری،^{۴۶۲} الجری،^{۴۶۳} التلحی،^{۴۶۴} الناب،^{۴۶۵} الحافر،^{۴۶۶} الذکی،^{۴۶۷} السل،^{۴۶۸} بلغ،^{۴۶۹} و ... را تبیین کرده است. روش مؤلف در تبیین این واژگان گاه بیان اجمالی معنای واژه است؛ مانند:

- التور: إنا یشرب منه.^{۴۷۰}

- الاسدال فی اللّغة: إرخاء السّتر وطرف العمامة ونحوهما.^{۴۷۱}

گاهی نیز به مباحث فقه اللّغة در یک واژه پرداخته است؛^{۴۷۲} برای نمونه معانی چهارگانه «کعب» را بیان و سپس به صورت مفصل یکایک معانی را بررسی کرده است.^{۴۷۳}

ب) قواعد صرف و نحو

شیخ بهایی ادیبی تیزچنگ است، اما حبل/المتین را میدانِ تاخت و تاز مباحث صرف و نحو قرار نداده است. او همواره مراقب بوده است تا از غرض اصلی کتاب، که همان گردآوری احادیث فقهی و استخراج احکام الهی است، دور نشود. با این همه می‌دانیم که مباحث ادبی نیز در برداشت‌های مختلف از روایت مؤثر است؛ از این رو مطالبی مانند مباحث صرفی،^{۴۷۴} معانی حروف،^{۴۷۵} عطف،^{۴۷۶} ارجاع ضمیر،^{۴۷۷} اعراب

۴۵۴. همان، ص ۵۲.

۴۵۵. همان، ص ۵۹.

۴۵۶. همان، ص ۷۳.

۴۵۷. همان، ص ۷۴.

۴۵۸. همان، ص ۱۱۴.

۴۵۹. همان، ص ۶۱۴.

۴۶۰. همان، ص ۵۴۲.

۴۶۱. همان، ص ۳۳۹ - ۳۳۸.

۴۶۲. همان، ص ۵۷۱.

۴۶۳. همان، ص ۶۱۱.

۴۶۴. همان، ص ۳۳۹ - ۳۳۸.

۴۶۵. همان، ص ۴۲۵.

۴۶۶. همان، ص ۶۸۷.

۴۶۷. همان، ص ۷۳.

۴۶۸. همان، ص ۵۲.

۴۶۹. ر.ک: همان، ص 614، بحث مربوط به واژه «الصماء».

۴۷۰. همان، ص ۷۴.

۴۷۱. همان، ص ۸۵.

۴۷۲. همان، ص ۱۱۲، ۳۲۱ و ۳۸۸.

۴۷۳. همان، ص ۱۱۵.

۴۷۴. همان، ص ۱۱۵ و ۶۸۸.

غیر،^{۴۷۵} ظروف و متعلقات آن^{۴۷۶} و ... نیز در شرح احادیث *حبل المتین* دیده می‌شود.

مؤلف ارجمند به ندرت در مباحث ادبی به اقوال دانشمندان اشاره و در این جا نیز همان مبنای پیش گفته در *ربعین حدیث* را دنبال کرده است؛ به این معنا که چنانچه اقوال دانشمندان با فرمایشات معصومان (علیهم السلام) سازگار نباشد، گفته‌های دانشمندان را وانهاده و سخن معصومان (علیهم السلام) را برگزیده است. مثلاً در معنای «باء» در آیه شریف *وامسحوا برؤوسکم* سخن امام باقر (علیه السلام) را، که آن را «بای» تبعیض می‌داند، برگزیده و سخن نحویان اهل سنت را، که معنای آن را برای «الصاق» می‌پندارند، رد کرده است. مؤلف در ردّ این گمان نحویان می‌نویسد: «فلا يلتفت إلى كلام من جعلها فيها المطلق الإلصاق».^{۴۷۷} و آن گاه می‌نویسد:

سیبویه در هفده مورد از کتابش تصریح کرده است که «باء» به معنای تبعیض در لغت عرب نیامده است و حال آن که «أصمعی» شدیداً اصرار دارد که «باء» به معنای تبعیض به کار می‌رود، در حالی که اصمعی بیش‌تر و بهتر از سیبویه به سخنان عرب و مقاصد آن‌ها آگاه است. بنا بر این، بسیاری از نحویان با اصمعی هم‌داستان شده و «باء» را در آیه شریف *عیناً یشرّب بها عباد الله* تبعیضیه خوانده‌اند.^{۴۷۸}

او سپس می‌افزاید که روایت امام باقر (علیه السلام) برای نحویان حجت و بسنده است.

۴. مباحث فقهی

مهم‌ترین بخش کتاب *حبل المتین*، مباحث مهم فقهی است. مؤلف در این کتاب، توانمندی خود را در فقهات و فهم دقیق روایات به نمایش گذاشته است. او برای استنباط احکام الهی گاه در رفع تعارض چند روایت می‌کوشد^{۴۷۹} و گاه به ناچار تسلیم روایتی ضعیف می‌گردد^{۴۸۰} و گاه برداشت‌های عالمان پیشین از یک روایت را تأیید^{۴۸۱} و یا رد^{۴۸۲} می‌کند. او، همان‌گونه که لازمه مباحث فقهی است، گاهی روایاتی را به عنوان دلیل یا مؤید^{۴۸۳} استنباط خود ذکر می‌کند.

به طور معمول نویسنده به استدلال‌های اندیشمندانی چون سید مرتضی، ابن جنید، شیخ طوسی، علامه حلی، صدوقین، محقق حلی، ابن حمزه، ابن براج و ابن ادریس اشاره می‌کند.

چنانچه انتظار می‌رود، فقیهان تنها باید به شرح احادیث فقهی بپردازند؛ چراکه شرح این احادیث لازمه استنباط احکام شرعی است؛ برای نمونه مؤلف در «باب غسل جمعه» یازده حدیث معتبر (صحیح، حسن و موثق) را گزارش می‌کند که در چند مورد از این روایات تصریح شده است که «الغسل واجب يوم الجمعة».^{۴۸۴}

۴۷۵. همان، ص ۳۲۳.

۴۷۶. همان، ص ۶۸۸.

۴۷۷. همان، ص ۶۷.

۴۷۸. همان، ص ۶۷ و ۶۸.

۴۷۹. همان، ص ۵۲.

۴۸۰. همان، ص ۵۲؛ او عمل اصحاب را جبران‌کننده ضعف سند روایت می‌داند.

۴۸۱. همان.

۴۸۲. همان، ص ۲۲۰ و ۶۱۲.

۴۸۳. همان.

۴۸۴. همان، ص ۲۶۴.

شیخ بهایی با بررسی روایات مختلف^{۴۸۵} به این نتیجه می‌رسد:

وقوله (عليه السلام): «إنه واجب على كل ذكر واثني من عبد أو حر» على المبالغة في الاستحباب.^{۴۸۶}

همچنین بر شارح روایات فقهی لازم است که تمام مطالبی را، که در لایه‌های زیرین روایات مربوط به افعال عباد نهفته است، بیان کند؛ برای نمونه، شیخ بهایی در همین باب با بررسی دو حدیث، زمان غسل جمعه را چنین برداشت می‌کند:

ويستفاد من الحديث الخامس والثامن أن ما بين فجر الجمعة إلى الزوال وقت لهذا الغسل؛ لتحقق البعدية والقبلية^{۴۸۷} المذكورتين فيهما في كل جزء من أجزائه، والشيخ في الخلاف^{۴۸۸} على امتداده إلى أن يصلي الجمعة.^{۴۸۹}

استخراج احکام پنج‌گانه واجب، حرام، استحباب، کراهت و مباح، وظیفه اصلی شارحان روایات فقهی است. این ویژگی در سراسر *الحبل المتين* دیده می‌شود. گاهی مطلب بسیار روشن و تقریباً مورد اتفاق است و بنا بر این به شرح کامل و بیان نکات مختلف نیازی نیست؛ برای نمونه در فصل اول از بحث مکان مصلي، این دو حدیث آمده است: به «لا تصل المكتوبة في الكعبة» و «لا تصلح صلاة المكتوبة في جوف الكعبة».^{۴۹۰} شیخ بهایی در متنی موجز می‌نویسد:

ما تضمنه الحديثان الأولان من المنع من صلاة المكتوبة في الكعبة محمول عند أكثر الأصحاب على الكراهة.

اما حدیث پنجم همین فصل پاسخ این پرسش است که آیا خواندن نماز، جلوتر از ضریح معصوم، جایز است؟ متن این حدیث به این شرح است:

محمد بن عبد الله الحميري قال: «كتبت الى الفقيه (عليه السلام) أسأله عن الرجل يزور قبور الأئمة عليهم السلام، هل يجوز له أن يسجد على القبر أم لا؟ وهل يجوز لمن صلى عند قبورهم أن يقوم وراء القبر ويجعل القبر قبلة ويقوم عند رأسه ورجليه وهل يجوز أن يتقدم القبر ويصلي. ويجعله خلفه أم لا؟» فاجاب وقرأت التوقيع ومنه نسخت: «اما السجود على القبر فلا يجوز في نافلة ولا فريضة ولا زيارة، بل يضع خده الأيمن على القبر. وأما الصلاة فإنها خلفه يجعله الامام، ولا يجوز أن يصلي بين يديه لأن الإمام لا يتقدم، يصلي عن يمينه وشماله».^{۴۹۱}

شرح فقهی مؤلف بر این حدیث نیز به این شرح است:

وقد دل الحديث الخامس على عدم جواز وضع الجبهة على قبر الامام (عليه السلام)، لا

۴۸۵. ر.ک: همان، ص ۲۶۶ - ۲۶۴ (در ضمیمه کلی فصل مربوطه موجود است).

۴۸۶. همان، ص ۲۶۷.

۴۸۷. منظور از «البعدية» عبارت «بعد» در پرسش زواره و فضیل از امام (عليه السلام) است که پرسیدند: «أيجزي إذا اغتسلت بعد الفجر للجمعة؟ قال: نعم» و منظور از «القبلية» نیز عبارت «قبل» در حدیثی از امام باقر (عليه السلام) است که فرمود: «وليكن فراغك من الغسل قبل الزوال».

۴۸۸. *الخلاف*، ج ۱، ص ۶۷.

۴۸۹. *الحبل المتين*، ص ۲۶۷.

۴۹۰. همان، ص ۵۰۹.

۴۹۱. همان، ص ۵۱۰؛ ر.ک: *الوسائل*، ج ۳، ص ۴۵۴، باب ۲۶، من أبواب مكان المصلي، ح ۱ و ۴.

في الصلاة ولا في الزيارة، بل يضع خده الأيمن، وعلى عدم جواز التقدم على الضريح المقدّس حال الصلاة، لأنّ قوله (عليه السلام): «يجعله الإمام» صريح في جعل القبر بمنزلة الإمام في الصلاة، فكما أنه لا يجوز للمأموم أن يتقدم على الإمام بأن يكون موقفه أقرب إلى القبلة من موقف الإمام، بل يجب أن يتأخر عنه أو يساويه في الموقف يميناً وشمالاً، فكذا هنا.

وهذا هو المراد بقوله (عليه السلام): «ولا يجوز أن يصلي بين يديه»؛ لأنّ الإمام لا يتقدّم ويصلي عن يمينه وشماله.

والحاصل أنّ الاستفادة من هذا الحديث إنّ كلّما ثبت للمأموم من وجوب التأخير عن الإمام أو المساواة له وتحريم التقدم عليه ثابت للمصلي بالنسبة إلى الضريح المقدّس من غير فرق، فينبغي لمن يصلي عند رأس الإمام (عليه السلام)، أو عند رجله أن يلاحظ ذلك، وقد نهت على هذا جماعة من اخواني المؤمنين في المشهد المقدّس الرضوي على مشرفه السلام، فإنهم كانوا يصلّون في الصّفة التي عند رأسه (عليه السلام) صفيين، فبيّنت لهم أنّ الصف الأول أقرب إلى القبلة من الضريح المقدّس على صاحب السلم، وهذا مما ينبغي ملاحظته لمن يصلي في مسجد النبي (صلى الله عليه وآله)، وكذا في سائر المشاهد^{٤٩٢} المقدّسة على ساكنيها أفضل التسليمات.

وربّما يستفاد من هذا الحديث المنع من استدبار ضرائحهم صلوات الله عليهم في غير الصلاة أيضاً نظراً إلى أنّ قوله (عليه السلام): «لأنّ الإمام لا يتقدّم»، عام في الصلاة وغيرها، وهذا هو الذي فهمه العلامة طاب ثراه في المنتهى،^{٤٩٣} وحمل المنع منه على الكراهة، وقد دلّ أيضاً على جواز الصلاة، إلى قبر الإمام (عليه السلام) إذا كان في القبلة.^{٤٩٤}

ضميمه (برای مطالعه بیش تر)

الموقف الثاني: في الأغسال المسنونة، وفيه فصلان:

الفصل الأول: في غسل الجمعة أحد عشر حديثاً:

الف) من الصحاح: زرارة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألته عن غسل الجمعة فقال: «سنة في السفر والحضر؛ إلا أن يخاف المسافر على نفسه القر».^{٤٩٥}

ب) علي بن يقطين قال: سألت أبا الحسن (عليه السلام) عن الغسل في الجمعة والأضحى والفطر، قال: «سنة وليس بفريضة».^{٤٩٦}

٤٩٢. ومما يؤيد ذلك ما رواه الثقة الجليل جعفر بن قولويه (رحمه الله) في كتاب المزار في الباب السابع والأربعين، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنّ رجلاً أتاه فقال له: «يا بن رسول الله، هل يزار والدي؟ فقال: نعم ويصلى عنده وتصلي خلفه ولا تتقدّم (منه رحمه الله)».

٤٩٣. منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٤٥

٤٩٤. الحبل المتين، ص ٥١٧ و ٥١٨.

٤٩٥. الوسائل، ج ٢، ص ٩٤٥، باب عم أبواب الأغسال المسنونة، ح ١٠.

٤٩٦. همان، ج ٢، ص ٩٤٤، باب عم أبواب الأغسال المسنونة، ح ٩.

- ج) زرارة عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: «الغسل واجب يوم الجمعة».^{٤٩٧}
- د) منصور بن حازم عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «غسل يوم الجمعة واجب على الرجال والنساء في الحضر، وعلى الرجال في السفر».^{٤٩٨}
- هـ) زرارة والفضيل قالا: قلنا أيجزي إذا اغتسلت بعد الفجر للجمعة؟ قال «نعم».^{٤٩٩}
- و) علي بن يقطين قال: سألت أبا الحسن الرضا (عليه السلام) عن النساء أعليهن غسل يوم الجمعة؟ قال «نعم».^{٥٠٠}
- ز) من الحسان: ^{٥٠١} عبد الله بن المغيرة عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) قال: سألته عن الغسل يوم الجمعة، فقال: «واجب على كل ذكر وأُنثى من عبد أو حر».^{٥٠٢}
- ح) زرارة قال قال أبو جعفر (عليه السلام): «لا تدع الغسل يوم الجمعة فإنه سنّة وشمّ الطيب، والبس صالح ثيابك، وليكن فراغك من الغسل قبل الزوال».
- ط) من الموثقات: عمار الساباطي قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل ينسى الغسل يوم الجمعة حتّى صلى، قال: «إن كان في وقت فعله أن يغتسل ويعيد الصلاة وإن مضى الوقت فقد جازت صلاته».^{٥٠٣}
- ي) عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألت عن رجل فاتته الغسل يوم الجمعة، قال: «يغتسل ما بينه وبين الليل، فإن فاتته اغتسل يوم السبت».^{٥٠٤}
- ك) سماعة بن مهران عن أبي عبد الله (عليه السلام): في الرجل لا يغتسل يوم الجمعة في أول النهار، قال: «يقضيه من آخر النهار، فإن لم يجد فليقضه يوم السبت».^{٥٠٥}
- أقول: القر بضم القاف: والبرد، ويقال يوم قر بالفتح، وكذلك ليلة قرّة.
- وقد دل الحديث الأول والثاني والثامن على ما ذهب إليه أكثر الاصحاب، قدّس الله ارواحهم، من استحباب غسل يوم الجمعة، وقال الصدوقان ^{٥٠٦} طاب ثراهما بوجوبه، ويشهد لهما الحديث الثالث والرابع والسادس والسابع والتاسع، وقد حملها الأصحاب على المبالغة في الاستحباب جمعاً بين الأخبار. وأنت خير بأنّ الجمع بينهما بحمل السنّة على ما ثبت بالسنّة والفريضة على ما ثبت وجوبه بالكتاب غير بعيد، وهو اصطلاح
-
٤٩٧. همان، ج ٢، ص ٩٤٧، باب ٧، أبواب الأغسال المسنونة، ح ١.
٤٩٨. همان، ج ٢، ص ٩٤٣، باب ٦، أبواب الأغسال المسنونة، ح ١.
٤٩٩. همان، ج ٢، ص ٩٥٠، باب ١١، أبواب الأغسال المسنونة، ح ١.
٥٠٠. همان، ج ٢، ص ٩٤٤، باب ٦، أبواب الأغسال المسنونة، ح ٨.
٥٠١. هذا الحديث أعني السابق يروى في الكافي بطريق حسن، ورواه في التهذيب بطريق الصحة، فإنه رواه عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن عبد الله بن المغيرة، وحيث أنّ غالب ما يرويه أحمد هذا عن عبد الله هذا إنما هو بواسطة، فربما تطرّق الشك في سقوطها، فلذلك عدلنا عن طريق التهذيب إلى طريق الكافي، والحق أنّ تطرّق هذا الشك ضعيف جداً، ولو عد من الصحيح لم يكن في ذلك بعد (منه رحمه الله).
٥٠٢. الوسائل، ج ٢، ص ٩٤٣، باب ٦، أبواب الأغسال المسنونة، ح ٣.
٥٠٣. همان ج ٢، ص ٩٤٨، باب ٨، أبواب الأغسال المسنونة، ح ١.
٥٠٤. همان، ج ٢، ص ٩٥٠، باب ١٠، أبواب الأغسال المسنونة، ح ٤.
٥٠٥. همان، ج ٢، ص ٩٤٩، باب ١٠، أبواب الأغسال المسنونة، ح ٣.
٥٠٦. المنتهى، ج ١، ص ١٢٨؛ نقلاً عن الصدوق الأوّل.

الصدوق في الفقيه^{٥٠٧} كما يشعر به قوله: «الغسل كلّ سنة ما خلا غسل الجنابة»^{٥٠٨}. وهذا الذي اصطلح عليه، (قدّس الله روحه)، ليس من مخترعاته، بل ورد فيه كثير من الأخبار عن أئمتنا (عليهم السلام) كما رواه الشيخ في التهذيب عن الرضا (عليه السلام) بطرق عديدة: «إنّ الغسل من الجنابة فريضة، وغسل الميت سنة»^{٥٠٩}.

قال الشيخ: يراد أنّ فرضه عرف من جهة السنة؛ لأنّ القرآن لا يدلّ على فرض غسل الميت، وكما رواه عن سعد بن أبي خلف قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: «الغسل في أربعة عشر موطناً، واحد فريضة والباقي سنة»^{٥١٠}.

قال العلامة في المختلف: المراد بالسنة ما ثبت من جهة السنة، لا من طريق القرآن. والحاصل أنّ إطلاق السنة على ذلك المعنى غير عزيز، وحمل السنة عليه ليس بأبعد من حمل الوجوب في قوله (عليه السلام): «الغسل واجب يوم الجمعة»، وقوله (عليه السلام): «أنّه واجب على كلّ ذكر واثني من عبد أو حرّ» على المبالغة في الاستحباب، ومنع كون الوجوب حقيقة شرعية في المعنى المصطلح عليه بين الفقهاء والاصوليين يتأتّى مثله في السنة.

وبهذا يظهر أنّ قول الصدوقين، طاب ثراهما، غير بعيد عن الصواب وإن كان المعتمد ما هو المشهور بين الأصحاب.

ويستفاد من الحديث الخامس والثامن إنّ ما بين فجر الجمعة إلى الزوال وقت لهذا الغسل؛ لتحقيق البعدية والقبلية المذكورتين فيهما في كل جزء من أجزائه، والشيخ في الخلاف على امتداده إلى أن يصلي الجمعة^{٥١١}. والحديث التاسع ربما يدلّ عليه، وقد دلّ الحديث العاشر على تداركه في بقية يوم الجمعة أن مات، وكذا في يوم السبت.

والحادي عشر على أنّ فيهما قضاء، وقد ورد بتقديمه يوم الخميس روايتان. إحداهما: ما روته أم الحسين وأمّ أحمد بن موسى بن جعفر (عليه السلام) قالوا: كنا بالبادية ونحن نريد بغداد فقال لنا يوم الخميس: «اغتسلا اليوم لغد يوم الجمعة فإنّ الماء بها قليل»، فاغتسلنا يوم الخميس ليوم الجمعة^{٥١٢}.

والثانية: ما رواه محمد بن الحسين عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنّه قال لأصحابه: إنكم تأتون غداً منزلاً ليس فيه ماء فاغتسلوا اليوم لغد، لا غتسلنا يوم الخميس للجمعة^{٥١٣}. ثمّ لا يخفى أنّ ظاهر الحديث العاشر والحادي عشر يقتضي أنّ ظرف القضاء هو نهار السبت لا مع ليلته، على ما هو مذكور في كتب الفروع، كما إنّ ظاهر هاتين الروايتين اللتين هما المستند في جواز التقديم لخائف

٥٠٧. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٤٦.

٥٠٨. وسيجيء في الفصل الخامس من مباحث التيمم عن الكاظم (عليه السلام): «الغسل من الجنابة فريضة، وغسل الميت سنة» وفي الفصل الأوّل من مباحث القراءة عن أحدهما (عليهما السلام): «أنّ الرّكوع والسّجود فرض والقراءة سنة» (منه رحمه الله).

٥٠٩. التهذيب، ج ١، ص ١٠٩.

٥١٠. الاستبصار، ج ١، ص ٩٨ و ح ٣١٩.

٥١١. الخلاف، ج ١، ص ٦٧؛ مسألة ١١٨، كتاب الحيض.

٥١٢. الوسائل، ج ٢، ص ٩٤٩، باب ٩، أبواب الأغسال المسنونة، ح ٢.

٥١٣. همان، ج ٢، ص ٩٤٨، باب ٩، أبواب الأغسال المسنونة، ح ١.

الاعواز انّ ظروف التّقديم هو نهار الخميس لا مع ليلة الجمعة، كما هو مذكور في كتب الفروع ايضاً، والله سبحانه أعلم.

ولو تعارض التّقديم والقضاء فالظاهر ترجيح التّقديم؛ لحصول أثره، وهو النّظافة في الجمعة، وقد علّله شيخنا، طاب ثراه، في الذكرى بالقرب من الجمعة.^{٥١٤} وفيه نظرٌ، لتساوي الوقتين في القرب والبعد منها، اللهمّ إلا أن يحمل كلامه، (قدس الله روحه)، على ضرب من التّأويل، والله أعلم.^{٥١٥}

٥١٤. الذكرى، ص ٢٤.

٥١٥. الحبل المتين، ص ٢٦٨ - ٢٦٤.

جلسه چهاردهم

۱۸۶	هدف درس.....
۱۸۶	سبک‌شناسی شرح ملا صالح مازندرانی.....
۱۸۶	شرح حال نویسنده.....
۱۸۶	آثار و تألیفات.....
۱۸۷	روش شرح‌نگاری ملا صالح مازندرانی.....
۱۸۷	سبک کلی.....
۱۸۷	شیوه شرح احادیث.....
۱۹۲	ضمیمه.....

هدف درس

✓ آشنایی با سبک‌شناسی شرح ملا صالح مازندرانی.

سبک‌شناسی شرح ملا صالح مازندرانی

کتاب شریف کافی، از آغاز تألیف تا کنون، همواره مورد توجه اندیشمندان بوده است. گردآوری احادیث یک موضوع و دسته‌بندی آن‌ها در ابواب مناسب، نزدیکی تاریخ نگارش کتاب به عصر حضور و مهارت نویسنده دانشمند آن سبب شده است تا این کتاب در زمره بهترین کتب شیعه قرار گیرد. جایگاه والای کتاب کافی، شارحان را بر آن داشت تا مشکلات و ابهامات موجود در کتاب را برطرف و توضیحات مناسب را برای فهم بهتر کتاب در اختیار علاقه‌مندان آن قرار دهند. در میان شروح کتاب کافی، شرح مرحوم ملا صالح مازندرانی شهرت به سزایی دارد. در باور جمعی از دانشیان، این شرح از بهترین شروح کافی است^{۵۱۶} که شارح آن توانسته است به حکم «کم گوی و گزیده گوی چون در» از افراط و تفریط در شرح پرهیز، و تنها به آنچه که برای خواننده سودمند است، بسنده کند.

شرح حال نویسنده

مولی محمد صالح سروی مازندرانی، از دانشمندان بزرگ سده یازدهم هجری است که جامع علوم عقلی و نقلی بوده است. ملا صالح را عارف و محدثی زبردست دانسته‌اند که در دیگر علوم عصرش، همچون ریاضی، طب، کلام، فلسفه و ... نیز چیره‌دست بوده است.^{۵۱۷} او برای تحصیل از مازندران به اصفهان آمد و تا پایان عمرش در این شهر سکنی گزید. سال وفات او را ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ هجری ثبت کرده‌اند. مزار او در کنار استاد و پدر همسرش، علامه محمد تقی مجلسی، است.

آثار و تألیفات

در کارنامه علمی ملا صالح نام سه اثر دیده می‌شود:

۱. شرح معالم‌الدین، شیخ حسن، پسر شهید ثانی؛
۲. شرح زیادة الأصول، شیخ بهایی؛
۳. شرح اصول الکافی و روضه آن.

۵۱۶. شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱، ص ۵ و ۷.

۵۱۷. همان، مقدمه، ص ۹؛ (مقدمه از علامه شعرانی است).

شهرت نویسنده مرهون نگارش کتاب ارزشمند شرح/اصول کافی است. این اثر، بسان مرجعی معتبر، نزد حدیث‌پژوهان شناخته شده است. با مطالعه این کتاب می‌توان شیوه شرح احادیث را آموخت و با راه حل بسیاری از غوامض موجود در روایات نیز آشنا شد. تبخر علمی و احتیاط شدید نویسنده، در ایجاد اطمینان برای مخاطب بسیار سودمند است. با توجه به این که «فقه الحدیث» در گذشته تنها در «شرح احادیث» خلاصه می‌شد، این اثر می‌تواند در بالا بردن سطح دانش فقه الحدیثی خواننده نیز مؤثر باشد. خوشبختانه در سال‌های اخیر تلاش‌هایی پیرامون این دو کتاب انجام شده است. از جمله می‌توان به پایان‌نامه‌ای با عنوان «اندیشه‌های فقه الحدیثی ملا صالح مازندرانی در کتاب الایمان والکفر از/اصول کافی» اشاره کرد.^{۵۱۸}

در این درس بر آنیم تا شیوه شرح‌نگاری ملا صالح را، با تکیه بر پژوهش پیش‌گفته، پی بگیریم.

روش شرح‌نگاری ملا صالح مازندرانی

سبک کلی

نویسنده، احادیث کتاب را به ترتیب کتاب شریف کافی آورده است. او هر حدیث را جداگانه و ذیل عنوان «الاصل» با سند کامل بیان کرده است. آن گاه مطالب خود را، پس از ذکر حدیث، ذیل عنوان «الشرح» مطرح کرده است. شیوه شرح نیز مزجی است.

شیوه شرح احادیث

الف) توضیحات رجالی

شارح، نخست نکات رجالی موجود در سند را بیان می‌کند که این نکات در برخی موارد جرح و تعدیل راویان، و در برخی موارد نیز ضبط دقیق اسامی است. متن زیر نمونه‌ای از این دسته است:^{۵۱۹}

وبهذا الاسناد عن أبيه، عن أحمد بن النضر) بالنون والصاد المعجمة كوفي ثقة.
(عن عمرو بن شمر) كوفي ضعيف جداً. (عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام) ...^{۵۲۰}

گاه نیز ضمن توصیف، دلیل آن را نیز از کتاب پیشینیان گزارش می‌کند. متن زیر نمونه‌ای از این نوع است:^{۵۲۱}

عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة) بضم الميم وكسر الغين المعجمة، ثقة ثقة، لا يُعدّلُ به أحد في دينه وجلالته وورعه. قال

۵۱۸. این اثر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم حدیث سرکار خانم زهرا بهدانی است که در تیرماه سال ۱۳۸۷ در دانشکده علوم حدیث شهر ری دفاع شده است. از این که ایشان پیش از اتمام کار، این اثر را کریمانه در اختیار بنده قرار دادند، تشکر می‌کنم همچنین پیش از این پایان‌نامه‌ای در همین زمینه، توسط خانم زهرا صرفی در دانشگاه تربیت مدرس تهران نگاشته شده است، اما شیوه کار این پایان‌نامه بیش‌تر توجه به ساختار شرح ملا صالح مازندرانی است.

۵۱۹. کتاب فضل العلم، باب بذل العلم، ح ۳.

۵۲۰. شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۱۸.

۵۲۱. کتاب فضل العلم، باب بذل العلم، ح ۲.

الکشی: روی أنه کان واقفياً ثم رجع وقال: إنه مما اجتمعت العصابة على تصحيح، ما يصح عنه وأقروا له بالفقه «صه».^{۵۲۲}

نویسنده خود در پایان نکته رجالی، عبارت اختصاری «صه» را، که مخفف خلاصة الاقوال علامه حلی است، آورده است. با مراجعه به کتاب خلاصة الاقوال در می‌یابیم که ملا صالح متن اصلی را تلخیص کرده، ولی برای رعایت امانت به منبع خود ارجاع داده است.^{۵۲۳}

ب) نکات ادبی

۱. لغت‌شناسی

شارحان، بیش از هر چیز، به معانی دقیق واژگان توجه می‌کنند. ملا صالح نیز گاه به معنای لغوی و گاه به تطور آن معنا توجه دارد. می‌توان گفت که در بیش‌تر شرح‌های نویسنده، واژه‌شناسی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ برای مثال وی در توضیح «ولا تُصَعِّر» می‌نویسد:

فی الصحاح: الصعر الميل فى الخدّ خاصة، وقد صَعَّرَ خَدَّه وصاعر: أى أماله من الكبر ومنه قوله تعالى: ولا تصعّر خدك للناس وفى المغرب: الصعر ميل فى العنق وانقلاب الوجه إلى أحد الشقيين، ويقال: أصاب البعير صَعْرٌ وصيد وهو داء يلوي منه عنقه ويقال للمتكبر: فيه صعر وصيد ومنه قوله تعالى: ولا تصعّر خدك للناس أى لا تعرض عنهم تكبراً. وفى النهاية ابن الاثير: الصعّار: المتكبر، لأنّه يميل بخدّه ويعرض عن الناس بوجهه.^{۵۲۴}

گاهی نیز معانی همسان یک واژه را در عرف (اصطلاح) و لغت این‌گونه می‌آورد:

الزكاة فى اللغة الزيادة والنماء، وقيل: الطهارة وفى العرف تطلق اسماً ومصدرًا، فهى اسماً عبارة عن الجزء المخرج ومصدرًا عبارة عن إخراج الجزء، والمناسبة بين المعنى اللغوى والعرفي متحققة؛ لأنّ المعنى العرفي، وإن كان موجباً لنقص المال ظاهراً، لكنّه يعود إلى صلاحه وزيادته ونموه وطهارته وطهارة النفس المخرج بإزالة خبائثها وأوساخها وهى هاهنا تحتل كل واحد من هذه المعاني الثلاثة.^{۵۲۵}

ناگفته نماند هرچند زبان این کتاب، عربی است، اما شارح، از آن جا که خود فارس‌زبان است، و بیش‌تر مخاطبان خود را فارس‌زبان می‌داند، گه‌گاه، برای تفهیم بهتر عبارات عربی، از عبارات فارسی نیز بهره می‌گیرد؛ متن‌های زیر نمونه‌هایی از این دست است:

– المَكْرَمَةُ: «بزرگی و بزرگواری»، والمكارم: «بزرگی‌ها و بزرگواری‌ها».^{۵۲۶}

– الكهف، «كهف، غاری که در کوه باشد و پناهی که دفع کند از شخص حوادث را».^{۵۲۷}

۵۲۲. همان، ص ۱۱۷.

۵۲۳. ر.ک: خلاصة الاقوال، ص ۱۱۹، ش ۶۱۹.

۵۲۴. شرح اصول الکافی ج ۲، ص ۱۱۸.

۵۲۵. همان، ص ۱۱۷.

۵۲۶. همان، ج ۸، ص ۱۷۸.

۵۲۷. همان، ص ۱۵۵.

– و ظهیراً لمن رشد، «ظهیر: یاری کننده و هم‌پشت» و «رشد: راه راست یافتن».^{۵۲۸}

۲. قواعد صرف و نحو

مباحث مربوط به ادبیات عرب از جمله مباحثی است که بیش‌تر شارحان، به مقتضای توان خویش و نیاز متون، به آن می‌پردازند. مازندارنی نیز گاه به نقش واژه در عبارت می‌پردازد و ظرافت‌های معنایی احادیث را با حالت‌های مختلف و نقش‌های آن گوشزد می‌کند. مطالبی همچون چگونگی عطف، وزن الفعل، معانی حروف، ترکیب یک عبارت و صرف‌های گوناگون افعال از گونه‌های مباحث ادبیاتی شرح اصول کافی است؛ برای نمونه شارح در معنای «فی» در عبارت «هولاء قوم یترجحون فی الامانی» سه احتمال را بیان کرده است: سببیت، ظرفیت و استعلاء (به معنای علی) و بنا بر این سه احتمال، می‌نویسد: «أی یمیلون عن الحق سبب الأمانی، أو فیها، أو علیها».^{۵۲۹}

۳. قواعد بلاغی

در شرح اصول الکافی، به فنون بلاغی همچون کنایه، مجاز، تشبیه و استعاره نیز اشاره شده است. از آن جا که آرایه‌های ادبی در زبان معصومان، فراوان به کار رفته است، یکی از وظایف شارح یافتن این موارد و آگاه ساختن خواننده از چند و چون آن‌ها است؛ به نمونه زیر توجه کنید:

شارح در موارد بسیاری مجازات موجود در بیانات معصومان را تبیین می‌کند؛ مثلاً این فرمایش امام صادق (علیه السلام) را نقل می‌کند و در باره آن می‌نویسد:

«عجبت للمرء المسلم لا یقضى الله عزّ وجلّ له قضاء إلا کان خیراً و...» می‌باید تعجب امام را حمل بر مجاز کنیم؛ زیرا بر همگان روشن است که چیزی بر امام (علیه السلام) از اسباب و علل قضای الهی پوشیده نیست، در حالی که تعجب برای کسی ثابت است که علت کاری بر وی پوشیده باشد.^{۵۳۰}

ج) رویکرد کلی شارح در شرح

شارح در شرح خود به اموری توجه داشته است که می‌توان آن‌ها را شیوه وی در کل کتاب دانست. این امور همگی برای روشن‌تر نمودن احادیث و حل مشکلات و ابهامات موجود در آن‌ها به کار گرفته شده است.

۱. استفاده از آیات قرآن

بهره‌گیری از آیات قرآن برای تبیین بسیاری از روایات امری ضروری است؛ چه این که این دو، همواره با هم بوده‌اند و در تبیین یکدیگر مأمور هستند؛ برای مثال ملا صالح ذیل روایت نبوی «ما فتح الله علی عبد

۵۲۸. همان؛ برای دیدن بسیاری نمونه‌های دیگر ر.ک: همان، ج ۸، ص ۲۶، ۳۳، ۲۱۸ و ۳۶۰؛ همان، ج ۹، ص ۴۴، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۸۰ و ...

۵۲۹. همان، ج ۸، ص ۲۱۸.

۵۳۰. همان، ص ۲۰۱.

باب شکر فخرن عنه باب الزیادة» از آیه شریفه لئن شکرتم لأزیدنکم^{۵۳۱} سود جسته است^{۵۳۲} یا در توضیح فقره آخر روایت موجود در کتاب علی (علیه السلام) می نویسد:

«إن الله لم يأخذ على الجهال عهداً بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهال...» در بذل علم منافع زیادی نهفته است؛ مانند تشبه به پیامبران و ... همچنین احیای نفس.^{۵۳۳}

آن گاه به آیه شریف ومن أحياء فكأنما أحياء الناس جميعاً استدلال می کند. به طور کلی در سرتاسر شرح ملا صالح استنادات فراوانی از این دست می توان پیدا کرد. در چاپ جدید این کتاب آیات قرآن برای استفاده آسان تر، با قلمی دیگر، نمایانده شده است.^{۵۳۴}

۲. بهره گیری از روایات

بازسازی خانواده حدیث در توضیح یک روایت، کاری است که شارحان حدیث پژوه همواره بر آن اهتمام داشته اند. علامه محمد تقی مجلسی، شیخ بهایی، ملا صالح مازندرانی، علامه محمد باقر مجلسی، ملا محسن فیض کاشانی و ... از این جمله هستند.

در شرح اصول کافی نیز شارح، در موارد گوناگون به گردآوری احادیث مشابه و هم مضمون پرداخته است. ملا صالح در تبیین حدیث نخست باب «بذل العلم»، که عالمان را بر آموزش به دیگران تشویق می کند، می نویسد:

در خودداری از آموزش علم به دیگران ضررهای بزرگ و مفاسد بسیاری نهفته است که بر اهل بصیرت پوشیده نیست.

و آن گاه برای تأیید کلام خود به حدیثی از پیامبر در منابع اهل سنت، استناد می کند و می نویسد: ولذلک قال سید الوصیین: «لا خیر فی علم لا ینفع»؛ أی لا ینفع صاحبه غیره وقال (صلی الله علیه وآله): «من سئل عن علم ثم کتمه، ألجم یوم القيامة بلجام من النار».^{۵۳۵}

۳. تعمیق مفاهیم روایت

تحلیل و بررسی مفاد یک روایت از دیگر ضرورت های شروح روایات است. شارح می باید، پس از آن که معنای حدیث را برای خود به خوبی آشکار کرد، بتواند زوایای مختلف آن را برای مخاطبان بیان کند. این ویژگی نیز در شرح اصول کافی موجود است؛ برای مثال ملا صالح ذیل روایت امام باقر (علیه السلام) به جابر که فرمود: «وما تنال ولا یتنا إلا بالعمل والورع»^{۵۳۶} مراتب ورع را، به نقل از بعضی از پژوهشگران، چنین بیان می کند:

۵۳۱. ابراهیم / ۷.

۵۳۲. شرح اصول کافی، ج ۸، ص ۲۹۲.

۵۳۳. همان، ج ۲، ص ۱۱۵.

۵۳۴. رک: همان، ضبط و تصحیح، سید علی عاشور، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.

۵۳۵. شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵؛ حدیث اول برگرفته از نامه شماره ۳۱ امام علی (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام) در نهج البلاغه و حدیث دوم از المستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۲ است.

۵۳۶. کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۳.

اول: ورع توبه‌کنندگان؛ این درجه از ورع، انسان را از گناه و فسق، خارج و پاک می‌کند و به این ترتیب شهادت چنین فردی پذیرفته می‌شود.

دوم: ورع افراد صالح و شایسته؛ که عبارت است از دوری گزیدن از شبهات، بدان دلیل که مبادا دچار گناه و حرام شود.

سوم: ورع پرهیزگاران؛ این افراد از کارهای حلال و مباح دست می‌کشند تا مبادا به گناهی آلوده شوند. برای نمونه از صحبت کردن در باره احوال و رفتار مردم خودداری می‌کنند تا دچار غیبت و بدگویی از آنان نشوند.

چهارم: ورع سالکان؛ این درجه از ورع آن است که سالک راه خدا از غیر خدا رویگردان می‌شود؛ هرچند آن عمل، وی را به گناه و حرام نیز نکشاند؛ چه وی به دنبال آن است که برای نزدیک شدن به خدای تعالی، حتی ساعتی از عمر را در راه غیر خدا، صرف نکند.^{۵۳۷}

یا در نمونه‌ای دیگر شارح، در شرح حدیثی که خداوند عالم، سالکان طریق حق را از سر سپردن به عالمان دنیا زده بر حذر می‌دارد، به گونه‌ای کوتاه و مختصر، می‌نویسد:

وقال صلى الله عليه وآله: أوحى الله إلى داود (عليه السلام): «لا تجعل بيني وبينك عالماً مفتوناً بالدنيا»؛ يعني لا تتوسل لمعرفتي وإحسابي بعالم مفتون أضلته الدنيا بزهراتها وأخرجته عن طريق محبتي بشهواتها وجلسه عن مشاهدة جلالتي بلذاتها. «فيصدك عن طريق محبتي»؛ أي يمنعك عن طريق يوصلك إلى محبتك إياي ومحبتك لك ويرغبك إلى الدنيا وزينتها فتصير مفتوناً بها مثله. «فإن أولئك» هم المفتونون بالدنيا البعيدون عن الرحمة.

«قُطَاع طريق عبادي المریدین» لمحبتي الطالبين لكرامتي القاصدين لسبيل موضاتي فإن أولئك يزينون الدنيا عندهم ويرغبونهم إليها قولاً وفعلاً ويمنعونهم من الرجوع إلى عالم إلهي ...^{۵۳۸}

گفتنی است شارح در این بخش باید با تحلیل دقیق روایت، اشکالات، تعارضات و احتمالات مختلف را نیز تبیین کند تا پس از مطالعه شرح، اشکال و ایرادی برای خواننده باقی نماند. ملا صالح با عباراتی همچون «لا يقال» یا «إن قلت» به طرح اشکال پرداخته و با عبارات «لإننا نقول» و «قلت» و «أقول» به شبهات و سؤالات پاسخ داده است.

۴. بیان اختلاف نسخه‌ها

محقق یا تصحیح‌کننده یک متن کهن موظف است اختلاف موجود در نسخه‌ها را نیز بیان کند، اما شارح، که تبیین‌کننده یک متن است، موظف به بیان تمام اختلاف نسخه‌ها نیست. با این همه شارحی که در صد شرح صحیح احادیث است، گاه معنای روایت را با دیگر روایات و یا دیگر آموزه‌های دینی ناهمگون می‌بیند و از این رو نسخه‌های مختلف روایت را بررسی می‌کند تا از تصحیف‌های احتمالی موجود در یک واژه آگاه شود. شارح کتاب شرح اصول الکافی، نیز به این مطلب توجه داشته است؛

۵۳۷. شرح اصول الکافی، ج ۸، ص ۲۳۹.

۵۳۸. همان، ج ۲، ص ۱۶۲.

برای نمونه در حدیث آمده است که امام صادق به ابو حمزه فرمود: «اغْدُ عالماً أو متعلماً أو أحب أهل العلم ولا تكن رابعاً، فتهلك ببغضهم».

ملا صالح، پس از شرح این حدیث، به اختلاف نسخه‌ای که «ببغضهم» را «ببعضهم» آورده است، اشاره می‌کند و آن را از بی‌خردی بعضی از متأخران می‌داند:

وقد جَوَّز بعض المتأخرين أن يقرأ «ببعضهم» بالعین المهملة وقدّر مضافاً أی بعداوة بعضهم؛ یعنی بعض هذه الثلاثة، فانظر أيها اللبيب إلى قلة تدبيرة وحفة سير عقله حثيثاً.^{۵۳۹}

۵. بهره‌گیری از اشعار

شارح در اندکی از موارد نیز از اشعار فارسی و عربی در شرح احادیث سود جسته است تا بدین سان به لطافت شرح بیافزاید و فهم مطلب را آسان‌تر کند. بدیهی است که ملا صالح این اشعار را به عنوان دلیل یا مؤید نیاورده است؛ چون بیش‌تر این اشعار ترجمه‌ای همسان و نزدیک به گفته‌های عربی شرح است.

برای نمونه شارح مضمون روایت امام سجاد (علیه السلام) را که فرموده‌اند: «زبان آدمی هر روز صبح به تمام جوارح توجه می‌کند و خطاب به آنان چنین می‌گوید: چگونه صبح کردید؟ جوارح می‌گویند: خوبیم اگر ما را رها کنی.» با یک بیت شعر چنین بیان می‌کند:

زبان گفت با سر که چونی؟ خوشی؟ بگفتا: خوشم گر تو دم در کشی^{۵۴۰}

این درس به دنبال ایجاد آشنایی مختصر با پژوهش‌های فقه الحدیثی عالمان سده یازدهم هجری بود که در کتاب‌های شرح الحدیث ایشان منعکس شده است.

در پایان، شرح حدیث چهارم از باب «بذل العلم» را از کتاب «فضل العلم»، از نظر می‌گذرانیم.

ضمیمه

باب «بذل العلم»

الأصل: ۱. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن حازم، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «قرأت في كتاب علي (عليه السلام) إن الله لم يأخذ على الجهال عهداً بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهال؛ لأن العلم كان قبل الجهل».

الشرح: (محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن منصور بن حازم، عن طلحة بن زيد) عامی المذهب. ونقل عن الشيخ الطوسي أنه بتری.

(عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قرأت في كتاب علي (عليه السلام) إن الله لم يأخذ على الجهال عهداً بطلب العلم) العهد الميثاق. وفي كنز اللغة: موثق وميثاق «پیمان».

(حتى أخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهال) في بذل العلم منافع كثيرة:

منها: التشبه بالأنبياء، لأنهم إنما بعثوا للتعليم.

۵۳۹. همان، ج ۱، ص ۴۴. ر.ک: حاشیه علامه شعرانی ذیل این مطلب.

۵۴۰. همان، ج ۸، ص ۳۳۸.

ومنها: الفوز بشرف الهداية والإرشاد.

ومنها: الظفر بمرتبة الرئاسة الدينية والدنيوية هي الخلافة الكبرى.

ومنها: إحياء النفس، وقد قال الله تعالى: «ومن أحيائها فكأنما أحيانا جميعاً وفي منعه مضرة عظيمة ومفاسد كثيرة غير خفية على ذوى البصائر، ولذلك قال سيّد الوصيّين: «لا خير في علم لا ينفع»^{٤١} أى لا ينفع صاحبه غيره وقال (عليه السلام): «من سئل عن علم ثمّ كتّمه، ألجم يوم القيامة بلجام من نار»^{٤٢} وهذا العهد إمّا وقع بمقتضى العقل وحكمه أو وقع في وقت الفطرة أو في وقت أخذ الميثاق من ذرية آدم الربوبية له وبالنبوة لكلّ نبي وبالوصاية لعليّ (عليه السلام)، ثمّ عهود الله تعالى متكررة: منها عهد أخذه على جميع الخلائق بربوبية، ومنها عهد أخذه على النبيين بأن يقيموا الدين ولا يتفرّقوا فيه، ومنها عهد أخذه على العلماء بأن يبينوا على ذرية آدم نبوة كلّ نبي سيّما خاتم الأنبياء (عليه السلام)، ومنها عهد أخذه عليهم بخلافة سيّد الوصيّين. (لأنّ العلم كان قبل الجهل) تعليل لتقدّم أخذ الجهد على العلماء^{٤٣} ببذل العلم على أخذ العهد على الجهال بطلبه.

قيل: فيه إشكال لأنّ كلّ واحد من أفراد الناس في أوّل الخلقة جاهل ثمّ يكتسب العلم ويصير عالماً أو لا يكتسبه فيبقى على جهله فكيف يكون العلم قبل الجهل؟

أقول: لا دلالة فيه على أنّ العلم المتقدم والجهل المتأخّر بالنسبة إلى محلّ واحد أو إلى شخص، بل إنّما يدلّ على أنّ وجود حقيقة العلم قبل تحقّق حقيقة الجهل^{٤٤} فيجوز أن يراد بالعلم المتقدم علم الواجب أو علم الروحانيين أو علم نبينا (صلّى الله عليه وآله) وعلم الأئمة المعصومين (عليهم السلام) لأنّهم أنوار إلهية ولم تكن علومهم مسبقة بجهل أصلاً، وقد ثبت أنّهم كانوا معلّمي الملائكة في علم التوحيد وصفات الحقّ. وهذا القدر كافٍ في التعليل، ولو فرض تحقّق تلك الدلالة فقولوه: كلّ واحد من أفراد الإنسان في أوّل الخلقة جاهل ممنوع، ولم يقم عليه برهان، وما اشتهر بينهم من أنّ النفس في أوّل الفطرة خالية عن العلوم كلّها وقالوا: يظهر ذلك لذوى الحدس بملاحظة حال الطفل وتجارب أحواله فمدفوع بما ذكره ابن سينا من أنّ الطفل يتعلّق بالثدي حال التولّد بإلهام فطري، ولو قالوا: المراد بمبدأ الفطرة حال تعلّق النفس بالبدن وهو سابق على تلك الحالة ورد عليهم: أنّه كيف تحصل التجربة بخلو النفس عن العلم في حال تعلّقها بالبدن على أنّه لو تمّ فإنّما يدلّ على خلوها عن العلم الحسولي دوران الحضور؟

٥٤١.//نهج، في كتاب له (عليه السلام) إلى ابنه الحسن (عليه السلام)، تحت رقم ٣١.

٥٤٢. أخرجه الحاكم في المستدرک، ج ١، ص ١٠٢.

٥٤٣. الفيض يتخطّى من الأشرف إلى الأخسّ، ووسائط فيض الحقّ تعالى أعظم الوجود وأفاضلهم، فالتكليف والعهد يتوجّه إلى العالم قبل أن يتوجّه إلى الجاهل. (ش). [ش: علامه شعراني].

٥٤٤. العلم قبل الجهل في الجود كما أنّ الكامل قبل الناقص، والفعل مقدّم على القوة، والصورة قبل الهيولى، والناس مختلفون في هذه القاعدة، فالماديون والملاحدة وأصحاب الحسّ قائلون بأنّ الجوهر الموجود المستقلّ بذاته هو الجسم المادي ليس قبله شيء ومنه ابتداء الأشياء وبسبب تركيب العناصر حدثت الصور، ومنه وجد الإنسان والعقل عارض حادث حال في الدماغ، وحاصل تركيب خاصّ ومزاج فيه. والإلهيون قائلون بخلاف ذلك وأنّ الجوهر المستقلّ الموجود أولاً هو العقل والأجسام معلولة له ومتفرّعة عليه، والهيولى - أعني المادة - متعلّقة القوام بالصورة متعلّقة بموجود مجرد عاقل يقيم الصورة مع الهيولى والمظهر في خلقه الإنسان وتركيب أعضائه والمصالح التي روعيت فيها يدلّ دلالة واضحة على أنّ موجودها موجود عاقل مقدّم على الدماغ، فكيف يكون العقل مطلقاً فرعاً على الدماغ؟ وما هذا إلّا دور صريح، فقولوه (عليه السلام): «العلم قبل الجهل» قريب المفاد من قولهم: «أول ما خلق الله، العقل». وبالجملة الماديون قائلون بانحصار الوجود في قوس الصعود وتدرّجه من الأخسّ إلى الأشرف والإلهيون قائلون بقوس النزول والصعود معا وتدرّج الوجود من الأشرف إلى الأخسّ ثمّ رجوعه من الأخسّ إلى الأشرف. (ش). [ش: علامه شعراني].

وقد صرّحوا أيضاً بذلك حيث قالوا: خلّوا النفس عن العلم بذاتها باطل؛ إذا المجرّد لا يغفل عن ذاته ثمّ ظاهر القرآن مثل قوله تعالى: «و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريّتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا بلى ، قوله تعالى: فطرة الله التي فطر الناس عليها وفسره الصادقون (عليهم السلام) بأنّه فطرهم جميعاً على التوحيد والمعرفة به، وظاهر الأحاديث مثل ما روى عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام) ومضمونه: «أنّ الطفل في بطن الأمّ يعرف عهده وميثاقه فإذا أكمل أجله، بعث الله ملكاً فزجره زجرةً فيخرج قد نسي الميثاق»^{٥٤٥} يدلّ على أنّ العلم مقدّم على الجهل وكلام الصادقين أوّل بالاتباع من كلام غيرهم، وقد يجاب من أصل الإشكال بوجه آخر:

الأوّل: أنّ العلم كمال وخير والجهل نقصان وشرّ، والكمال والخير هو غاية كلّ شيء، فالعلم مقدّم على الجهل تقدّماً بالغاية.

الثاني: أنّ العلم أشرف من الجهل، فله تقدّم بالشرف والرتبة لا تقدّم بالزمان.

الثالث: أنّ الجهل عدم العلم والأعدام إنّما تعرف بملكيتها، فالجهل لا يعرف إلّا بالعلم، والعلم يعرف بذاته لا بالجهل، فلا تقدّم على الجهل بحسب الماهية.

الأصل: ٢. عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة ومحمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في هذه الآية: «ولا تصعّر خدك للناس ، قال: «ليكن الناس عندك في العلم سواء».

الشرح: (عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة) بضمّ الميم وكسر الغين المعجمة ثقة ثقة، لا يعدل به أحد في دينه وجلالته وورعه. قال الكشي: روى أنّه كان واقفياً ثمّ رجع، وقال: إنّهُ ممّا اجتمعت العصابة على تصحيح ما يصحّ عنه وأقروا له بالفقه «صه».

(ومحمد بن سنان، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبد الله (عليه السلام) في الآية: «ولا تصعّر خدك للناس» في الصحاح: الصعر الميل في الخدّ خاصّة، وقد صعرّ خدّه وصاعر أى أماله من الكبر. ومنه قوله تعالى: «ولا تصعّر خدك للناس» وفي المغرب: الصعر ميل في العنق وانقلاب في الوجه إلى أحد الشقيين، ويقال: أصاب البعير صعرّ وصيد وهو داء يلوي منه عنقه ويقال للمتكبر: فيه صعر وصيد ومنه قوله تعالى: «ولا تصعّر خدك للناس» أى لا تعرض عنهم تكبراً. وفي النهاية ابن أثير: الصعّار المتكبر، لأنّه يميل بخدّه ويعرض عن الناس بوجهه.

(قال: ليكن الناس عندك في العلم سواء) فيه دلالة على أنّ النهي عن الشىء أمر بضدّه والتسوية بين المتعلّمين في إفادة العلم والتكلّم والنظر والنصيحة والبشاشة والتلطّف مشعر بتواضع المعلّم وحسن خلقه وخضوعه وكرم أصله وموجب لتألفهم وتودّدهم وعدم تحاسدهم وتباغضهم ونفاقهم وكسر قلب بعضهم ولو فرق بينهم والتفت إلى بعضهم دون بعض وأحنّ لم يكن ذلك استنكافاً واستكباراً واستحقاراً كان حاله شبيهاً بحال المتكبر، فكأنّه مال عنه بوجهه متكبراً وذلك مذموم في نفسه مع ما فيه من المفاصد المذكورة، وتعميم الناس بحيث يشمل المتعلّمين وغيرهم كما ذكره المفسّرون وإن كان صحيحاً لفظاً ومعنى، ولكن خصّصه (عليه السلام) بالمتعلّمين لعلمه إمّا بإلهام ربّاني أو بإعلام نبوي بأنّ مقصود لقمان كان ذلك.

الأصل: ٣. وبهذا الاسناد، عن أبيه، عن أحمد بن النضر، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: «زكاة العلم أن تعلّمه عباد الله».

الشرح: (وبهذا الاسناد، عن أبيه، عن أحمد بن النضر) بالنون والضاد المعجمة كوفى ثقة.

٥٤٥. الفروع من الكافي، كتاب العقيقة، باب «بدء خلق الإنسان»، تحت رقم ٣.

(عن عمرو بن شمر) كوفى ضعيف جداً. (عن جابر، عن أبي جعفر (عليه السلام) قال: زكاة العلم أن تعلمه عباد الله) الزكاة في اللغة الزيادة والنماء، وقيل: الطهارة وفي العرف تطلق اسماً ومصدراً، فهي اسماً عبارة عن الجزء المخرج ومصدراً عبارة عن إخراج الجزء، والمناسبة بين المعني اللغوي والعرفي متحققة؛ لأن المعني العرفي وإن كان موجباً لنقص المال ظاهراً لكنه يعود إلى صلاحه وزيادته ونموه وطهارته وطهارة النفس المخرج بإزالة خبائثها وأوساخها، وهي هاهنا تحتل كل واحد من هذه المعاني الثلاثة. وفي تسمية التعليم زكاة تنبيه على أنه حق لهم ينبغي لك إعطاؤه إياهم تاماً، وعلى أنك مسئول يوم القيامة عن ذلك كما يسأل صاحب المال عن أداء زكاته، وعلى أنك مأجور فيه كما يؤجر المزكي، وعلى أنه يوجب زيادته ونموه كما يوجب زكاة المال ذلك، بل الزيادة في العلم أظهر؛ لأنه مع عدم زواله عن محله يوجب حصول ملكة راسخة معدة لحصول علوم غير محصورة، وينبغي أن يعلم أن زكاة العلم أشرف ذاتاً وأكثر نفعاً من زكاة المال؛ لأن زكاة المال وسيلة إلى رعاية حال الفقراء في الحياة الدنيوية الفانية وزكاة العلم وسيلة إلى رعاية حال عباد الله في الحياة الآخروية الباقية، فالفضل بينهما كفضل الآخرة على الدنيا.

الأصل: ٤. على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن ذكره، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «قام عيسى بن مريم (عليه السلام) خطيباً في بني إسرائيل فقال: «يا بني إسرائيل، لا تحدثوا الجهال بالحكمة فتظلموها، ولا تمنعوا أهلها فتظلموهم».

الشرح: (على بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمن، عن ذكره، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: قام عيسى بن مريم (عليه السلام) خطيباً في بني إسرائيل فقال: «يا بني إسرائيل، لا تحدثوا الجهال بالحكمة فتظلموها» الظلم وضع الشيء في غير موضعه، والحكمة هي العلم بالمعارف والشرائع وتعليقها على أعناق الجهال وهم الذين يستكفون منها^{٥٤٦} أو يفقدون قوة الاستعداد لإدراكها أو يضيعونها ويجعلونها وسيلة لنيل الشهوات النفسانية أو يستحقرون معلّمها أو يؤذنه كان كتعليق الجوهر الثمين على أعناق الخنازير، بل أقبح منه عند أرباب البصائر الثاقبة، وهو ظلم على الحكمة، وعليه يحمل قوله (صلى الله عليه وآله): «لا تعلقوا الجواهر في أعناق الخنازير»،^{٥٤٧} والنهي عن كتمانها والوعيد عليه محمول على النهي عنه عن أهلها، كيف وقد كتمها النبي (صلى الله عليه وآله) في أول البعثة عن كفرة قريش، وفي تبليغ ولاية على بن أبي طالب (عليه السلام)؟ كما يرشد إليه قوله (عليه السلام): «ها إن هاهنا لعلماً جماً - وإشار بيده إلى صدره - لو أصبت له حملة؟! بلى أصبت لقناً غير مأمون عليه مستعملاً آلة الدين للدنيا ومستظهِراً بنعم الله على عباده وبحججه على أوليائه أو متقلداً لحملة الحق لا بصيرة له في أحنائه ينقدح الشك في قلبه لأوّل عارض من شبهة ألا لا ذا ولا ذاك أو منهوماً باللذة سلس القياد للشهوة أو مغرماً بالجمع والدّخار ليسا من رعاة الدين في شيء أقرب شيء شبهاً بهما الأنعمام السائمة كذلك يموت العلم بموت حامله.^{٥٤٨} إذا تأملت بمضمون هذا الكلام علمت أكثر الناس حري بكتمان الحكمة عنه، وكذلك كتمها جميع الأئمة والأنبياء (عليهم السلام) كما يظهر لمن تفكر في آثارهم ثم بناء التقية على الكتمان والتقية دين الله أمر بها عباده.

وقال بعض الأكابر ونعم ما قال: صدور الأبرار، قبور الأسرار.

٥٤٦. فإن قيل: أليس وظيفة العلماء تعليم الجهال فكيف منعوا منه؟

٥٤٧. رواه ابن النجار من حديث أنس كما في الجامع الصغير وكنوز الحقائق للمناوي هكذا: «لا تطرحوا الدرّ في أفواه الخنازير».

٥٤٨. النهج، الحكم والمواعظ، تحت رقم ١٤٧.

(ولا تمنعوها أهلها) وهم الطالبون لها: المستعدون لإدراكها، والجاعلون لها وسيلة لإدراك السعادة الدنيوية والأخروية^{٥٤٩} فتظلموهم؛ لأنّ تعليمها من حقوقهم ومن منع أحداً حقّه فقد ظلّمه، وينبغي أن يعلم أنّ العقول متفاوتة تفاوتاً فاحشاً واستعداد العلوم وقبولها فبعضها لا يكون له نور واستعداد للعلوم أصلاً، وبعضها له استعداد لبعض العلوم دون بعض، وبعضها له استعداد إلى حدّ لا إلى ما فوقه من اللطائف والدقائق،^{٥٥٠} وبعضها له استعداد لجميع العلوم وما فيه من الدقّة والغموض والمعلّم الحكيم ينبغي أن يراعى حال العقول وتفاوت مراتبها ويمنع العلم من يستحقّ المنع ويعلمه من يستحقّ التعليم ويضع كلّ عقل في موضعه ولا يتجاوز عنه لئلاً يورده في مورد الهلكة، فإنّ من حمل أربعين منّا على بعير لا يقدر إلّا على حمل عشرين منّا قد أهلكه ومن بدّل الشعيير بالحنطة في الفرس فقد ضيعة يدلّ على ما ذكرنا قوله (صلى الله عليه وآله): «ما من أحد يحدث قوماً بحديث لا تبلغه إلّا كان فتنة على بعضهم»^{٥٥١} وقوله: «نحن معاشر الأنبياء نكلّم الناس على قدر عقولهم»^{٥٥٢}.

٥٤٩. في زماننا بل في كلّ زمان أناس ناقصوا الإدراك يزعمون أنّ كلّ شيء لا يفهمه أمثالهم فهو أباطيل وأوهام ملفّقة وخيالات مزخرفة، والحقيقة هي ما يفهمه جميع الناس ممّا ينحصر في منال الحواس وأنّ عالم الملكوت وهم وولاية الأئمة (عليهم السلام) غلّو وتهذيب النفس حتى يصل إلى مقام القرب منزلة والحديث صريح في ردّهم وأنّ في الحقيقة أموراً لا يدركها أكثر الناس ولا يجوز منع الأقلّ الأكثر. (ش).

٥٥٠. تراهم ينكرون المعارف ولا يستدلّون على إنكارهم إلّا بأنّهم لا يفهمونه وللدجّالين منهم حيلة عجيبة يركّبون ألفاظاً شبيهة بألفاظ العرفاء وكلمات مشابهة لعبارات الحكماء من غير أن يكون لها معنى وأنت إذا فتّشت كتب السيّد الرشتي وأمثاله كشرح حديث عمران الصابي والخطبة التتنجية لم تجد فيها سوى ألفاظ كما ذكرنا، وإن قيل لهم: هذه ممّا لا يفهمه أحد تمثّلوا بكلمات العرفاء، والجواب: أنّ كلامكم لا معنى له وكلامهم له معنى خفي على بعض ومثلهم كعربي فصيح يتكلّم بعربية صحيحة لا يفهمها العجم ومثلهم كرجل مستهزئ يلقّ ألفاظاً شبيهة بكلمات العرب لا يفهمها العرب ولا العجم. (ش).

٥٥١. أخرجه مسلم في مقدّمة صحيحة، ص ٩، بأدنى اختلاف في لفظه.

٥٥٢. رواه الكليني في كتاب العقل، وفيه: «إنّا معاشر الأنبياء ...» الحديث.

جلسه پانزدهم

شرح‌نویسی علامه محمد باقر مجلسی.....	۱۹۸
سبک‌شناسی بحار الأنوار.....	۱۹۸
شیوه علامه مجلسی در شرح روایات بحار الأنوار.....	۱۹۹
رویکردهای کلی.....	۱۹۹
راهکارهای شرح‌نگاری.....	۱۹۹
نمونه.....	۲۰۱
متن (۱).....	۲۰۲
متن (۲).....	۲۰۲
سبک‌شناسی مرآة العقول.....	۲۰۴
بررسی سندی.....	۲۰۴
بررسی متنی.....	۲۰۵

شرح نویسی علامه محمد باقر مجلسی

علامه مجلسی، بزرگ محدث عصر صفوی است که خدمات شایانی را در حوزه‌های گوناگون علوم اسلامی به جامعه علمی ارائه کرده است.

یکی از مهم‌ترین تلاش‌های این دانشمند شهیر، گسترش شرح نویسی احادیث است. تابناک‌ترین پیشینه شرح نویسی بر احادیث، به عصر صفویه باز می‌گردد. دانشمندانی همچون شیخ بهائی، علامه محمد تقی مجلسی، علامه محمد باقر مجلسی، ملا حسن فیض کاشانی، ملا صالح مازندرانی و ... از جمله پرفروغ‌ترین چهره‌ها در این عرصه هستند. در میان این دانشوران تعداد شرح الحدیث‌های علامه محمد باقر مجلسی بیش از دیگران است. آثار ایشان در زمینه شرح نگاری عبارت‌اند از:

۱. عین الحیات؛ شرح وصایای پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) به ابوذری؛

۲. الأربعون حدیثاً فی أصول الدین و فروع الدین؛

۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ شرح احادیث کتاب شریف کافی؛

۴. ملاذ الأخیار فی فهم تہذیب الأخیار؛

۵. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام).

سبک‌شناسی بحار الأنوار

کتاب شریف بحار الأنوار از مشهورترین کتب روایی شیعه است. مؤلف این کتاب بیش‌تر به دنبال گردآوری و گزارش احادیث است؛ چنانچه خود می‌نویسد: «وشأنا فی هذا الکتاب نقل الأخبار».^{۳۳} او به دلیل همین رسالت بزرگ، از پرداختن به مباحث عقلی با شرح و بسط‌های طولانی خودداری می‌کند تا از هدف اصلی دور نشود: «... فَإِنَّا مُحْتَزِّزُونَ فِي كِتَابِنَا هَذَا عَنْ زِيَادَةِ الْإِكْثَارِ فِي غَيْرِ نَقْلِ الْأَخْبَارِ».^{۳۴} با این همه بی‌تردید فهم پاره‌ای از روایات آن‌ها بسیار دشوار می‌نماید و از این رو بایسته است که نویسنده در راستای آسان‌فهم نمودن این‌گونه روایات به شرح آن بپردازد. علامه مجلسی نیز خود این مهم را پیش‌بینی و به این نکته اشاره کرده است، ولی تنها وعده شرح مختصر روایات دشوار را به خواننده داده است: «وأوضح ما يحتاج من الأخبار إلى الكشف ببیان شاف علی غاية الإيجاز».^{۳۵}

۳۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۳۴۷.

۳۴. همان، ج ۳۵، ص ۳۱۳.

۳۵. همان، ج ۱، ص ۴.

شیوه علامه مجلسی در شرح روایات بحار الأنوار

علامه برای تبیین روایت، بیش‌تر از عنوان «بیان» بهره برده است، اما گاه دیده می‌شود که از عباراتی همچون «توضیح»، «ایضاح»، «تنویر»، «تبیین»، «تبیان»، «تفسیر»، «شرح»، «تحقیق»، «تفصیل»، «تذیل»، «تنقیح»، «تتمیم» و ... نیز بهره می‌برد.

رویکردهای کلی

الف) اختصارنویسی

چنانچه پیش از این گذشت، مؤلف خود وعده داده است که «در غایت ایجاز» به شرح روایات دشوار بپردازد. او تا پایان کتاب به این وعده خود پایدار و وفادار مانده است. هرچند عباراتی را ذیل برخی روایات آورده است که نشان می‌دهد با مطالب بسیاری در شرح حدیث آشنا است، اما ناگزیر، برای پرهیز از طولانی شدن کتاب، از بیان آن‌ها خودداری کرده است.^{۵۵۶} افسوس که اجل او را مهلت نداد تا به آرزوی دیرینه‌اش، که همان نگارش شرح کامل بر مجموعه روایات بود، دست یابد.^{۵۵۷}

ب) دفاع از حدیث

علامه مجلسی را می‌توان از مدافعان بزرگ روایات دانست. او پیوسته در پی آن است تا روایات را توجیه صحیح کند. این امر پس از آن است که پیش از تألیف کتاب، در فصل دوم مقدمه، منابع روایی خود را بیان و به وثاقت مؤلفان آن‌ها و میزان اعتماد خود به آن کتاب‌ها اشاره کرده است. نویسنده همواره از نفی شتاب‌زده حدیث با رأیی که مبتنی بر آرای غیر قطعی باشد، پرهیز می‌کند. او برای توجیه روایات و ترسیم تصویری پذیرفتنی از آن، گاهی به نسخه‌های مختلف یک کتاب یا منابع دیگر نیز توجه می‌کند.^{۵۵۸} برخی اوقات نیز احتمال تصحیف در روایات را بیجا نمی‌داند.^{۵۵۹}

راهکارهای شرح‌نگاری

شرح‌های بحار/الأنوار حاوی نکاتی است که خود بیانگر چگونگی شرح روایت است. این راهکارها را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۵۵۶. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۲۹؛ همان، ج ۵، ص ۲۰۱؛ همان، ج ۱۴، ص ۸۹؛ همان، ج ۱۵، ص ۲۳۹ و ...
 ۵۵۷. علامه می‌نویسد: «وفي بالي إن أمهلتي الأجل وساعدني فضله عز وجل أن أكتب عليه شرحاً كاملاً على كثير من المقاصد التي لم توجد في مصنفات الأصحاب وأشبع فيها الكلام لأولى الألباب»؛ همان، ج ۱، ص ۵.
 ۵۵۸. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ همان، ج ۲، ص ۶۰، ۸۹، ۱۲۲، ۱۷۰ و ۲۴۴؛ همان، ج ۳، ص ۱۹۶ و ...
 ۵۵۹. برای نمونه ذیل حدیثی در باره عرش و کرسی از کتاب التوحید می‌نویسد: «اعلم أن هذا الخبر من المتهبها وغوامض المخبيات والظاهر أنه وقع من الرواة والنساج لعدم فهمهم معناه، تصحيفات وتحريفات أيضاً فلذا اجملت الكلام فيه ...»؛ همان، ج ۵۵، ص ۳۱.

الف) بهره‌گیری از آیات قرآن

نویسنده، در موارد گوناگونی برای حل مشکلات روایات، از قرآن سود برده است که تبیین مفردات روایات و تشریح آیات مورد استشهاد امامان (علیهم السلام) از جمله این موارد است. برای نمونه وی در شرح بعضی از بخش‌های حدیث «جنود و عقل» از آیات قرآن بهره برده است. یا در توضیح روایت «والدعاء وضده الاستکاف»^{۵۶۰} می‌نویسد: «والاستکاف الاستکبار. وقدسی الله تعالی ترک الدعاء استکبارا فقال: إن الذین یتکبرون عن عبادتی»^{۵۶۱، ۵۶۲}.

علامه برای فهم مفردات روایات نیز از شواهد قرآنی بهره برده است؛ برای نمونه در تبیین معنای «علی»، در روایت «من حفظ علی أمتی أربعین حدیثاً» می‌نویسد:

الظاهر أن علی بمعنی اللام ای حفظ لأجلهم كما قاله فی قوله: و لتکبروا الله علی ما هداکم ؛ ای لأجل هدايته إياکم أن یکون بمعنی من كما قیل فی قوله تعالی: إذا اکثالوا علی الناس یتستوفون.^{۵۶۳}

ب) بهره‌گیری از احادیث

بسیاری از دانشمندان شیعی از احادیث دیگر نیز برای فهم احادیث و یا نقد آن‌ها استفاده می‌کنند. علامه نیز، با پیروی از ایشان، از احادیث هم‌موضوع بسیاری بهره برده است. برای نمونه او در تبیین روایت «إن الله تبارک وتعالی لما خلق العقل، قال: "أقبل"، فأقبل ثم قال له: "أدبر"، فأدبر»^{۵۶۴} به روایتی دیگر استناد می‌کند.^{۵۶۵}

و همچنین در ذیل آیه «إنما أنت منذر ولكل قوم هاد»^{۵۶۶} احادیث مختلفی را بیان می‌کند تا نادرستی روایت ساختگی اهل سنت را که می‌گوید: «أصحابی کالنجوم؛ بأیهم اقتدیتم اهتدیتم»، تبیین کند.^{۵۶۷}

ج) بهره‌گیری از دیدگاه‌های شارحان دیگر

علامه مجلسی از توضیحات شارحان شیعه و سنی نیز در شرح احادیث و حل مشکلات آن‌ها بهره برده است.

دیدگاه‌های دانشمندانی همچون شیخ کلینی،^{۵۶۸} صدوق،^{۵۶۹} سید مرتضی،^{۵۷۰} سید رضی،^{۵۷۱}

۵۶۰. همان، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵۶۱. مؤمن / ۶۰.

۵۶۲. بحار/الأنوار، ج ۱، ص ۱۱۵؛ برای نمونه‌های بیشتر، ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۱۹۱؛ همان، ج ۳، ص ۲۷ و ۱۹۶؛

همان، ج ۴، ص ۸۱ و ۳۱۵.

۵۶۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵۶۴. همان، ج ۱، ص ۹۸-۹۶.

۵۶۵. همان، ج ۱، ص ۱۰۱.

۵۶۶. رعد / ۷.

۵۶۷. بحار/الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۰۷.

۵۶۸. همان، ج ۵۷، ص ۱۶۲ و ۳۴۷.

۵۶۹. همان، ج ۴، ص ۸۳.

۵۷۰. همان، ج ۳، ص ۲۸۱؛ همان، ج ۵، ص ۱۸۱.

۵۷۱. همان، ج ۷۰، ص ۲۵۷.

راوندی،^{۵۷۲} ابن میثم بحرانی،^{۵۷۳} علامه محمد تقی مجلسی^{۵۷۴} و همچنین دیدگاه‌های شارحان سنی، همانند ابن حجر عسقلانی،^{۵۷۵} کرمانی،^{۵۷۶} نووی،^{۵۷۷} بغوی،^{۵۷۸} ابن اثیر،^{۵۷۹} ابن ابی الحدید^{۵۸۰} و ... به وفور در این شرح به کار گرفته شده است.

تا کنون در مجامع علمی تلاش‌هایی پیرامون بحار/الأنوار و روش‌های نگارشی علامه مجلسی صورت پذیرفته است، با این همه، «مبانی فقه الحدیثی» علامه همچنان نیازمند بررسی‌ها و کاوش‌های دقیق علمی است.

همچنین شیوه‌های بررسی روایات مشکل، اختلافی و غامض در کتاب‌های بحار/الأنوار، مرآة العقول و ملاذ/الأخيار موضوعی در خور مطالعه و دقت است.^{۵۸۱}

در پایان این بخش یکی از شیوه‌های علامه را در رویارویی با احادیث مشکل گزارش می‌کنیم. او با بیان «احتمالات گوناگون» تلاش می‌کند تا مفهوم حدیث را توجیه کند.

نمونه

می‌دانیم که علامه مجلسی همواره در پی آن بود تا مشکلات موجود در احادیث را برطرف کند. از این رو به ندرت می‌توان موردی را یافت که ایشان حدیثی را جعلی و یا مردود به شمار آورد. با دقت در سخنان علامه در بحار/الأنوار مواردی را می‌توان یافت که ایشان برخی از احادیث، به ظاهر تردیدبرانگیز را، با تأویلات و احتمالات گوناگون توجیه کرده است. در جلد پنجاه، که به تاریخ امام جواد (علیه السلام) مربوط است، حدیثی را در باب «فضائل و مکارم أخلاقه (علیه السلام)» گزارش کرده است که باور آن دشوار می‌نماید. متن این حدیث به این شرح است:

وعن علی بن إبراهيم، عن أبيه قال: استأذن علي أبي جعفر (عليه السلام) قوم من أهل النواحي، فأذن لهم، فدخلوا فسألوه في مجلس واحد عن ثلاثين ألف مسألة، فأجاب وله عشر سنين.^{۵۸۲}

علی بن ابراهیم از پدرش گزارش می‌کند که گروهی از مردم مناطق مختلف از امام جواد اجازه ملاقات خواستند. آن حضرت نیز به ایشان اجازه داد. آنان به خدمت امام رسیدند و در یک جلسه سی هزار سؤال از امام پرسیدند و امام جواد، در حالی که تنها ده

۵۷۲. همان، ج ۳۳، ص ۵۰۲.

۵۷۳. همان، ج ۲، ص ۵۱ و ۱۰۱.

۵۷۴. همان، ج ۴، ص ۱۷۰؛ همان، ج ۵۵، ص ۱۱ و ...

۵۷۵. همان، ج ۳۷، ص ۱۹۹ و ۲۶۹؛ همان، ج ۵۸، ص ۱۷۵ و ...

۵۷۶. همان، ج ۸، ص ۱۷۳؛ همان، ج ۹، ص ۳۰۴ و ...

۵۷۷. همان، ج ۵، ص ۲۹۵، ۶۱ و ...

۵۷۸. همان، ج ۱۶، ص ۱۶۱؛ همان، ج ۲۲، ص ۱۳۷ و ...

۵۷۹. همان، ج ۶، ص ۳۰۵؛ همان، ج ۱۸، ص ۱۴۵ و ...

۵۸۰. همان، ج ۲، ص ۴۴؛ همان، ج ۱۴، ص ۵۱ و ...

۵۸۱. در نگارش مطالب پیشین از پایان‌نامه سطح سه حوزه علمیة قم، با عنوان روش‌شناسی علامه مجلسی در نقل و شرح حدیث اثر حجة الاسلام والمسلمین آقای احسان سرخئی استفاده شده است.

۵۸۲. همان، ج ۵۰، ص ۹۳.

سال بیش‌تر نداشت، به تمام پرسش‌های آنان پاسخ دادند.

شما، که دانشجوی علوم حدیث هستید، در برخورد با این حدیث چه می‌کنید؟ آیا در صحت و سقم آن تردید می‌کنید؟ بر فرض که در صدور روایت تردیدی نباشد، آیا می‌توان این کلام را پذیرفت؟ چگونه در یک جلسه پرسش و پاسخ، سی هزار پرسش مطرح می‌شود و امام به همه آن‌ها پاسخ می‌دهد؟ علامه مجلسی نخست مشکل روایت را به زیبایی مطرح و محلّ نزاع را آشکارا تبیین می‌کند:

متن (۱)

بَيَانُ: قَوْلُهُ: عَنْ ثَلَاثِينَ أَلْفَ مَسْأَلَةٍ أَقُولُ: «يُشْكَلُ هَذَا بِأَنَّهُ لَوْ كَانَ السُّؤَالُ وَالْجَوَابُ عَنْ كُلِّ مَسْأَلَةٍ بَيْتًا وَاحِدًا - أَعْنِي خَمْسِينَ حَرْفًا - لَكَانَ أَكْثَرُ مِنْ ثَلَاثِ خَتَمَاتٍ لِلْقُرْآنِ. فَكَيْفَ يُمَكِّنُ ذَلِكَ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ، وَلَوْ قِيلَ: جَوَابُهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) كَانَ فِي الْأَكْثَرِ بِلَا وَتَعَمُّ، أَوْ بِالْإِعْجَازِ فِي أَسْرَعِ زَمَانٍ، فَفِي السُّؤَالِ لَا يُمَكِّنُ ذَلِكَ».

ترجمه و شرح

علامه اشکال حدیث را در عبارت «عن ثلاثين ألف مسألة؛ سی هزار سؤال» می‌داند و می‌نویسد: من می‌گویم این عبارت، این اشکال را به وجود می‌آورد که اگر [تعداد حروف] سؤال و جواب در هر مسئله به اندازه یک بیت، یعنی پنجاه حرف، باشد، بیش از سه ختم قرآن می‌شود. پس چگونه ممکن است در یک جلسه [سه ختم قرآن] انجام شود؟

و اگر گفته شود که جواب امام در بیش‌تر پاسخ‌ها تنها «نه» و «آری» بوده است، یا امام، با بهره‌گیری از معجزه، در زمان کم‌تری پاسخ فرموده‌اند، این مطلب، بر فرض پذیرش، تنها در ناحیه پاسخ‌های امام ممکن است و در سؤالات مردم نمی‌توان قائل به معجزه یا تصرف در زمان شد؛ چرا که پرسش از جانب پرسش‌کننده است. بنا بر این، چنین فرض‌هایی در پرسش‌ها ممکن نیست. پس چگونه می‌توان این حدیث را پذیرفت؟

علامه مجلسی هفت راه را برای توجیه این روایت بیان کرده است.

متن (۲)

ويمكن الجواب بوجوده:

الأول: أن الكلام محمول على المبالغة في كثرة الأسئلة والاجوبة، فإنَّ عدَّ مثل ذلك، مستبعد جداً.
الثاني: يمكن أن يكون في خواطر القوم اسئلة كثيرة متفقة، فلما أجاب (عليه السلام) عن واحد، فقد أجاب عن الجميع.
الثالث: أن يكون إشارة إلى كثرة ما يستنبط من كلماته الموجزة المشتملة على الاحكام الكثيرة، وهذا وجه قريب.

الرابع: أن يكون المرء بوحدة المجلس، الواحدة النوعية أو مكان واحد كمنى؛ وإن كان في أيام متعددة.
الخامس: أن يكون مبيناً على بسط الزمان الذي تقول به الصوفية؛ لكنّه ظاهراً من قبيل الخرافات.
السادس: أن يكون اعجازه (عليه السلام) أثر في سرعة كلام القوم ايضاً أو كان يجيبهم بما يعلم من ضمائرهم قبل سؤالهم.

السابع: ما قيل: إن المراء السؤال بعرض المكتوبات والمطومات فوق الجواب بخرق العادة.^{۵۸۳}

ترجمه و شرح

هفت وجهی که علامه برای حل مشکل روایت بیان می‌کند، عبارت‌اند از:

۱. عدد سی هزار برای مبالغه در نشان دادن شمار سؤال‌ها و پاسخ‌ها است؛ چه این که شمردن این تعداد مسئله نیز بعید است؛

۲. امکان دارد که در ذهن آن گروه، پرسش‌های زیادی وجود داشته باشد و هنگامی که امام به یک پرسش پاسخ می‌دادند، مثل این بوده است که بسیاری از پرسش‌های موجود در اذهان را پاسخ می‌گفتند.

۳. چه بسا، این روایت به گستردگی مطالبی اشاره دارد که از احادیث اندک ایشان، می‌توان برای بسیاری از احکام استنباط کرد و این وجه به واقع نزدیک‌تر است.

[توضیح آن که، برخی از سخنان معصومان، به سان کلیدی راه‌گشا، در حل بسیاری از معضلات و بن‌بست‌های فقهی به کار می‌آید. مثلاً صدها پرسش فقهی را از یک حدیث کوتاه، در باب استصحاب، که می‌فرماید: «لا تنقض اليقين بالشك»، می‌توان استنباط کرد. بعید نیست که منظور گزارشگر جلسه حدیثی امام جواد نیز، اشاره به همین نوع احادیث کلیدی و قاعده‌ای باشد.]

۴. چه بسا منظور از عبارت «مجلس واحد» در این روایت، نوع مجلس باشد و یا این که منظور از آن [برپایی جلساتی در] مکان واحدی، مانند منی [در ایام حج، و در] روزهای متعددی باشد.

[توضیح آن که گاه واژه‌ای به کار گرفته می‌شود و منظور از آن یک حقیقت خارجی است و گاه همان واژه برای یک حقیقت نوعی به کار گرفته می‌شود.

مثلاً واژه مجلس یک بار به کار می‌رود و منظور از آن یک جلسه ویژه است که در ساعت و مکانی خاص برای یک بار برپا شده است و گاهی همان واژه به کار می‌رود، ولی مقصود سلسله جلسات پیوسته‌ای است که در ساعاتی خاص برپا می‌شود. این قاعده در گفتار روزمره نیز به کار می‌رود؛ برای مثال وقتی می‌گوییم: دیروز در جلسه درس فقه چنین آموختم، «در این جا قضیه خارجی مقصود است»، اما اگر بگوییم: در جلسه درس فقه، استاد، مجموعه قواعد فقهی را تدریس می‌کند، در این جا «جلسه درس» برای نوع جلسات فقه است که چه بسا ده‌ها ساعت جلسه درس را شامل شود.

احتمال دیگر آن است که منظور از مجلس واحد، اسم مکان باشد. در این صورت می‌تواند منظور از آن سلسله جلساتی باشد که در مکان واحدی، به طور منظم، برپا شده است؛ مانند جلسات پرسش و پاسخ در سرزمین منی در ایام تشریق.]

۵. احتمال دیگر همان گفتار صوفیه است که طرفدار گستردگی زمان [یک جلسه] هستند؛ به این معنا که با تصرف تکوینی امام (علیه السلام)، زمان جلسه طولانی شده و بیش از حد معمول به درازایی وصف‌ناشدنی تبدیل شده است؛ به گونه‌ای که حضار نیز متوجه طولانی شدن زمان شده‌اند. از دیدگاه علامه مجلسی این نگرش از خرافات سرچشمه گرفته است.

۶. احتمال دیگر آن است که با معجزه امام (علیه السلام)، پرسیدن مردم نیز سرعت یافته است و یا این که امام به پرسش‌هایی که در ضمیر افراد بوده است، پیش از آن که سؤال کنند، پاسخ داده است.

۷. احتمال هفتم این است که منظور از پرسش‌ها، عرضه نامه‌ها و طومارهایی بوده است که [تعدادشان سی هزار بوده است، اما] امام تمام آن‌ها را، به صورت خارق العاده، پاسخ داده و امضا فرموده‌اند. [توضیح: احتمال هفتم برگرفته از برخی از روایات است؛ چه این که این شیوه پیش از این نیز مرسوم بوده است؛ برای مثال چند نفر از نیشابور برای ملاقات امام صادق (علیه السلام) رهسپار مدینه می‌شوند. شیعیان خراسانی به وکیلان خود می‌گویند که یکی از راه‌های شناخت امام آن است که او ده‌ها طومار را که حاوی پرسش‌های گوناگون است، بدون آن که باز کند پاسخ می‌گوید و آنان نیز در مدینه به وسیله همین شیوه امامت امام صادق (علیه السلام) را برای خود اثبات می‌کنند.] پای‌بندی علامه مجلسی به دفاع از حدیث بسیار ستودنی است. آن بزرگوار برای پاسداری از میراث ارزشمند شیعه، تمام احتمالاتی را که می‌توان در دفاع از یک حدیث مطرح ساخت، بیان می‌کند که آنچه گذشت تنها نمونه‌ای از بیانات علامه بود که در حل مشکل حدیث یادشده ارائه شد.

سبک‌شناسی مرآة العقول

مرآة العقول فی شرح أخبار الرسول اثری جاودانه از دانشمند فرزانه علامه محمد باقر مجلسی است. این کتاب شرحی بر احادیث کتاب شریف کافی است. نویسنده در این اثر ماندگار تلاش کرده است تا تمام احادیث کتاب کافی را از نظر سندی بررسی کند و متون آن‌ها را شرح دهد. علامه در مقدمه کتاب،^{۵۸۴} شیوه شرح‌نگاری خود را بر این محورها استوار ساخته است:

الف) بررسی سندی؛

ب) حل و تبیین واژه‌های دشوار و شناسایی مطالب پنهان؛

ج) گزارش دیدگاه‌های بزرگان.

کتاب مرآة العقول همراه دو جلد مقدمه، از علامه عسکری، در ۲۸ جلد به چاپ رسیده است. در این بخش با شیوه شرح‌نگاری علامه در باب «حُسن الخلق» از کتاب «الإیمان والکفر» آشنا می‌شویم.^{۵۸۵}

بررسی سندی

علامه مجلسی وضعیت سندهای هجده حدیث این باب را به صورت مختصر بیان کرده است. این شیوه در سر تا سر کتاب دیده می‌شود. اکنون شیوه گزارش وی را در هفت حدیث نخست بیان می‌کنیم:

الحدیث الاول: صحیح؛

الحدیث الثانی: ضعیف علی المشهور؛

الحدیث الثالث: صحیح؛

الحدیث الرابع: کالسابق؛

الحدیث الخامس: کالسابق أيضاً؛

الحدیث السادس: ضعیف علی المشهور؛

الحدیث السابع: حسن کالصحیح.

۵۸۴. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳.

۵۸۵. همان، ج ۸، ص ۱۷۵ - ۱۶۶.

چنانچه ملاحظه شد، نویسنده به دلیل ضعف یا صحت اشاره نکرده و تنها با بیان یک یا دو واژه، وضعیت هر سند را تبیین نموده است. البته در مواردی بسیار اندک، علامه دلیل ضعف یا صحت را نیز بیان کرده است؛ برای مثال ذیل حدیث اول باب «حسن البشر»، که حسن بن حسین، آن را از امام صادق (علیه السلام) گزارش کرده است، می‌نویسد:

الحدیث الأول: ضعيف على المشهور؛ لأنَّ الحسن بن الحسين، وإن كان مشتركاً، لكن الراوى عن الصادق (عليه السلام) منهم ثقة.^{۵۸۶}

بررسی متنی

علامه در بررسی متنی روایات تنها به نقاط مشکل روایت یا مواردی که احتمالات گوناگون در آن می‌رود، اشاره کرده است. بنا بر این، خواننده نباید انتظار شرح کامل هر حدیث را از *مرآة العقول* داشته باشد.

۱. تبیین واژه‌های کلیدی

واژه «خُلِقَ» کلیدواژه اصلی در باب «حُسْن الخلق» است. علامه ذیل روایت نخست این باب، به طور کامل، این واژه را باز می‌کاود. او نخست ضبط صحیح و تعریف درست آن را ارائه می‌دهد:

والخلق بالضمّ يطلق على الملكات والصفات الراسخة في النفس حسنة كانت أم قبيحة وهي في مقابلة الأعمال، ويطلق حسن الخلق غالباً على ما يوجب حسن المعاشرة ومخالطة الناس بالجميل.

آن گاه بیانات راغب اصفهانی و ابن اثیر را به صورت کامل گزارش می‌کند و پس از آن به تعریف فردی نامعلوم نیز اشاره می‌کند:

وقيل: حسن الخلق إنما يحصل من الاعتدال بين الإفراط والتفريط في القوة الشهوية والقوة الغضبية، ويعرف ذلك بمخالطة الناس بالجميل والتودد والصلة والصدق واللفظ والمبرّة وحسن الصحبة والعشرة والمراعاة والمساواة والرفق والحلم والصبر والاحتمال لهم، والإشفاق عليهم.

و سپس خود تعریف نهایی «خلق» را چنین ارائه می‌کند: «وبالجملة هي حالة نفسانية يتوقّف حصولها على اشتباك الأخلاق النفسانية بعضها ببعض».

یکی از بحث‌های مفیدی که علامه به آن پرداخته است، بررسی واژه «فقه» در روایت «من علامات الفقه العلم والصمت» است. بررسی این بحث از آن نظر اهمیت دارد که می‌تواند تفاوت نظر او را با شیخ بهائی نشان دهد. این حدیث در آغاز «باب الصمت وحفظ اللسان» آمده است. شارح می‌نویسد:

وكأن المراءى بالفقه العلم المقرون بالعمل فلا ينافي كون مطلق العلم من علاماته، أو المراد بالفقه التفكير والتدبر في الأمور، قال الراغب: «الفقه هو التوصل إلى علم غائب بعلم شاهد فهو أخص من العلم، قال تعالى: فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً»^{۵۸۷} بأنهم قوم لا يفقهون^{۵۸۸} إلى غير ذلك من الآيات، والفقه، العلم بأحكام

۵۸۶. همان، ص ۱۷۶.

۵۸۷. نساء / ۸۷.

۵۸۸. انفال / ۶۵.

الشريعة، انتهى».^{۵۸۹}

علامه در این بخش سه معنا را برای فقه نقل می‌کند:

۱. علم همراه عمل؛

۲. تفکر و تدبیر در کارها؛

۳. علم به احکام شریعت.

آن گاه دیدگاه نهایی خود را چنین بیان می‌کند:

وأقول: قد مرّ بسند آخر عنه (عليه السلام) من علامات الفقيه العلم والصمت، ويظهر من بعض الأخبار أنّ الفقه هو العلم الربّاني المستقرّ في القلب الذي يظهر آثاره على الجوارح.^{۵۹۰}

۲. استفاده از اقوال لغت‌شناسان

علامه در ترجمه واژگان از کتاب‌های مفردات راغب، النهاية و مصباح بهره برده است. البته گاهی در نقل مطالب از این کتاب‌ها، به خود اشاره نکرده است؛ برای مثال گفتیم که در آغاز باب، برای تبیین واژه خلق از النهاية و مفردات بهره برده است.

اکنون به شرح علامه ذیل حدیث هفتم این باب می‌پردازیم:

۷. علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حسين الأحمسي وعبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «إنَّ الخلق الحسن يميث الخطيئة كما تميث الشمس الجليد».

علامه دو واژه «یمیث» و «الجليد» را این گونه ترجمه می‌کند:

والميث والموث الاذابة، ميث الشيء أميثه وأموثه من بابي «باع» و«قال». فانمات إذا دفعته وخلطته بالماء وأذبته. وفي النهاية: «فيه حسن الخلق يذيب الخطايا كما يذيب الشمس الجليد، الجليد هو الماء الجامد من البرد، وفي المغرب الجليد ما يسقط على الأرض من الندى فيجمد».^{۵۹۱}

۳. شرح اجمالی

صاحب مرآة العقول گاه به صورت اجمالی یک حدیث را شرح می‌دهد. او در شرح مختصر خود، با بررسی واژگان و یا استناد به احادیث مشابه، خواننده را از معنای حدیث آگاه می‌سازد. حدیث یازدهم این باب چنین است:

عن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «إنَّ الخلق منيحة يمنحها الله عزّ وجلّ خلقه، فمنه سجيّة ومنه نيّة». فقلت: «فأيتهما أفضل؟» فقال: «صاحب السجيّة؛ هو مجبول لا يستطيع غيره وصاحب النيّة يصبر على الطاعة تصبراً فهو أفضلهما».

۵۸۹. مرآة العقول، ج ۸، ص ۲۱۰.

۵۹۰. همان، ص ۲۱۱.

۵۹۱. همان، ص ۱۶۹.

علامه نخست واژه‌های «منیحة»، «سجیة» و «نیة» را به صورت اجمالی معنا کرده و در باره اکتسابی بودن اخلاق نیکو سخن رانده است:

والمنیحة كسفينة والمنحة بالكسر: العطیة. «فمنه سجیة»؛ أى جبلة وطبیعة خلق علیها. «ومنه نیة»؛ أى یحصل عن قصد واكتساب وتعمل. والحاصل أنه یتمرن علیه حتى یصیر كالعزیزة، فبطل قول من قال: «أنه عزیزة لا مدخل للاكتساب فیہ».

آن گاه برای اثبات دیدگاه خود به حدیث علوی زیر اشاره می‌کند:

وقال أمير المؤمنين (صلوات الله علیه): «عود نفسك الصبر على المكروه فنعم الخلق التصبر». والمراد بالتصبر تحمل الصبر بتكلف ومشقة لكونه غير خلق.^{۵۹۲}

علامه در مواردی که تمام مفاد یک روایت کاملاً روشن است، نیازی به شرح نمی‌بیند؛ مانند احادیث هشتم و نهم همین باب. گاهی نیز تنها با یک جمله کوتاه به شرح حدیث بسنده می‌کند؛ مثلاً در شرح پنجم می‌نویسد:

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «إن صاحب الخلق الحسن له مثل أجر صائم القائم».

مرآة العقول: «ویدل علی أن الأخلاق لها ثواب مثل ثواب الأعمال».

۴. بهره‌گیری از نکات ادبی

در حدیث سوم باب «حسن الخلق» می‌خوانیم: «أربع من كن فیہ، كمل إيمانه ...» علامه در شرح این روایت به ترکیب می‌پردازد و می‌نویسد: «وأربع مبتدأ وكأن موصوفه مقدّر، أى خصال أربع، والموصل بصلته خبره».^{۵۹۳}

در حدیث پانزدهم، نخست احتمال دیگری را در قرائت روایت بیان می‌کند و سپس به بعضی از نکات ادبی می‌پردازد. این حدیث این‌گونه آغاز می‌شود:

عن بحر السقا قال: قال لى أبو عبد الله (عليه السلام): «يا بحر، حسن الخلق يسر»، ثم قال: «ألا أخبرك بحديث ما هو فى يدي أحد من أهل المدينة؟ ...».

علامه مجلسی نخست واژه «یسر» را به صورت اجمالی شرح می‌دهد: «یسر؛ أى سبب ليسر الأمور على صاحبه».^{۵۹۴}

و سپس امکان دیگری را در قرائت آن بررسی می‌کند: «ويمكن أن يقرأ يسرا بصيغة المضارع؛ أى يصير سبباً لسرور صاحبه أو الناس أو الأعم».^{۵۹۵}

آن گاه دو نکته نحوی را نیز یادآور می‌شود: «ما هو ما نافية، والجملة صفة للحديث».^{۵۹۶}

۵۹۲. همان، ص ۱۷۱.

۵۹۳. همان، ص ۱۶۷.

۵۹۴. همان، ص ۱۷۳.

۵۹۵. همان.

۵۹۶. همان.

۵. گزارش دیدگاه‌های دانشمندان و شارحان

علامه مجلسی خود را از بهره‌گیری از دیدگاه‌های پیشینیان بی‌نیاز نمی‌داند. او هرچند در آغاز کتابش وعده داده است که تنها به یادکرد دیدگاه‌های دانشمندان بسنده و از آوردن اسامی ایشان خودداری خواهد کرد، اما هنگام نگارش کتاب از وعده پیشین سر باز زده و در موارد بسیاری نام دانشمندان را نیز بیان کرده است.

مثلاً در همین باب، در تعریف خُلُق، به سخنی از راوندی استناد می‌کند و می‌نویسد:

وقال الراوندي رحمة الله في ضوء الشهاب: «الخلق: السجية والطبيعة ثم يستعمل في العادات التي يتعودها الإنسان من خير أو شر والخلق ما يوصف العبد بالقدرة عليه ولذلك يمدح ويذم به، يدل على ذلك قوله (صلى الله عليه وآله): خالق الناس بخلق حسن. انتهى».^{۵۹۷}

مؤلف ذیل حدیث چهاردهم این باب که در آن آمده است: «إذا خالطت الناس فإن استطعت أن لا تخالط أحداً من الناس إلا كانت يدك العليا عليه فافعلن»، نخست در توضیح «اليد العليا» به بیانی از کتاب *النهاية* اشاره کرده و سپس از کلام سید مرتضی علم الهدی بهره برده است:

وقال السيد المرتضى (رضی الله عنه) في الغرر والدرر: «ومعنى قوله (صلى الله عليه وآله): أن اليد، النعمة والعطية، وهذا الإطلاق شائع بين العرب، فالمعنى أن العطية الجزيلة خير من العطية القليلة، وهذا حث منه (صلى الله عليه وآله) على المكارم وتحضيض على اصطناع المعروف بأوجز الكلام وأحسنه، انتهى».

۶. بهره‌گیری از روایات

علامه، که خود از حدیث‌پژوهان بزرگ شیعه است، در بهره‌گیری از روایات بسیار متبحر است. او برای تبیین بعضی فقرات احادیث، از دیگر احادیث نیز بهره برده است. علامه مجلسی با بررسی دیگر احادیث، تأویلات یک حدیث را کشف و گاه تخصیصات و تقییدات یک عام و یا مطلق را به خوبی تبیین می‌کند؛ برای نمونه حدیث ششم از باب «الصمت وحفظ اللسان» چنین است:

عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «قال لقمان لابنه: يا بني، إن كنت زعمت أن الكلام من فضة، فأنت السكوت من ذهب».

علامه نخست، به طور کلی، دیدگاه خود را در شرح این حدیث بیان می‌کند:

ويدل على أن السكوت أفضل من الكلام، وكأنه مبني على الغالب وإلا فظاهر أن الكلام خير من السكوت في كثير من الموارد، بل يجب الكلام ويحرم السكوت عند إظهار أصول الدين وفروعه والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، ويستحب في المواعظ والنصائح وإرشاد الناس إلى مصالحهم وترويج العلوم الدينية والشفاعة للمؤمنين وقضاء حوائجهم وأمثال ذلك.^{۵۹۸}

و آن گاه برای اثبات سخن خود به احادیث گوناگونی استناد می‌کند:

۵۹۷. همان، ص ۱۶۷.

۵۹۸. همان، ص ۲۱۴.

فتلك الأخبار مخصوصة بغير تلك الموارد، أو بأحوال عامة الخلق فإن غالب كلامهم إنما هو فيما لا يعنيههم أو هو مقصور على المباحات كما روى الطبرسي في كتاب الاحتجاج أنه سئل على بن الحسين (عليه السلام) عن الكلام والسكوت أيهما أفضل؟ فقال (عليه السلام): «لكل واحد منهما آفات. فإذا سلما من الآفات، فالكلام أفضل من السكوت». قيل: «كيف ذلك يا بن رسول الله؟» قال: «لأن الله عز وجل ما بعث الأنبياء والأوصياء بالسكوت؛ إنما بعثهم بالكلام، ولا استحققت الجنة بالسكوت، ولا استوجبت ولاية الله بالسكوت، ولا توفيت النار بالسكوت، إنما ذلك كله بالكلام، ما كنت لأعدل القمر بالشمس إنك تصف السكوت بالكلام ولست تصف فضل الكلام بالسكوت».

وقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه». وقال أمير المؤمنين (عليه السلام): «جمع الخير كله في ثلاث خصال: النظر والسكوت والكلام فكل نظر ليس فيه اعتبار، فهو سهو؛ وكل سكوت ليس فيه فكرة، فهو سهو؛ وكل كلام ليس فيه ذكر، فهو لغو». وقال أبو جعفر (عليه السلام): «إن داوود قال لسليمان (عليه السلام): يا بني، عليك بطول الصمت إلا من خير؛ فإن الندامة على طول الصمت مرة واحدة خير من الندامة على كثرة الكلام مرآت». وقال الصادق (عليه السلام): «النوم راحة للجسد، والنطق راحة للروح، والسكوت راحة للعقل».

وقال (عليه السلام): «لا تتكلم بما لا يعينك ودع كثيراً من الكلام فيما يعينك». وفي نهج البلاغة، قال أمير المؤمنين (عليه السلام): «لا خير في الصمت عن الحكم كما أنه لا خير في القول بالجهل».

وقال (عليه السلام): «من كثر كلامه، كثر خطاؤه، ومن كثر خطاؤه، قل حياؤه، ومن قل حياؤه، قل ورعه، ومن قل ورعه، مات قلبه، ومن مات قلبه، دخل النار».

وقال (عليه السلام): «من علم أن كلامه من عمله، قل كلامه إلا فيما يعنيه».

وقال (عليه السلام): «تكلّموا تعرفوا؛ فإن المرء مخبوء تحت لسانه».

وقدمر في كتاب العقل في حديث هشام أن أمير المؤمنين (عليه السلام) كان يقول: «إن من علامة العاقل أن يكون فيه ثلاث خصال: يجيب إذا سئل وينطق إذا عجز القوم عن الكلام، ويشير بالرأى الذي فيه صلاح أهله، فمن لم يكن فيه من هذه الخصال الثلاث شيء، فهو أحمق».^{٥٩٩}

و در نهایت ادامه مطلب را به بحار/الأنوار ارجاع می‌دهد و می‌نویسد:

أقول: وقد أوردت الأخبار الكثيرة في ذلك في كتاب البحار وإنما أوردت قليلاً منها هنا لتعرف موقع حسن الكلام وموضع فضل السكوت وتجمع به بين الأخبار.^{٦٠٠}

جلسه شانزدهم

اهداف درس	۲۱۲
بایسته‌های شرح حدیث در سطح عمومی	۲۱۲
الف) جامعه هدف	۲۱۲
ب) زمان شناسی	۲۱۳
ج) نثر معیار	۲۱۳
د) استفاده از علوم روز	۲۱۳
ه) استفاده از جاذبه‌ها	۲۱۳
متن (۱)	۲۱۵
متن (۲)	۲۱۶
متن (۳)	۲۱۸
متن (۴)	۲۱۹
متن (۵)	۲۲۱
متن (۶)	۲۲۲
مقطع راهنمایی	۲۲۳
مقطع دبیرستان	۲۲۴
ضمیمه	۲۲۴
متن (۱)	۲۲۵
متن (۲)	۲۲۶

اهداف درس

آشنایی با:

✓ شیوه شرح‌نگاری عمومی؛

✓ شیوه‌های برداشت پیام‌های گوناگون از احادیث.

پیشوایان دینی همواره با بیان نیازهای معنوی مردمان، در اصلاح جامعه می‌کوشیدند. اگر سخنان معصومان را دقیق بررسی کنیم، در می‌یابیم که آنان از هر فرصتی برای بهبود عملکرد مؤمنان بهره می‌بردند و انبوه مواعظ، وصایا و کلمات قصار رسیده از ایشان، تنها نشان‌دهنده قطره‌ای از دریای تلاش‌های ایشان است.

خوشبختانه بخش درخور توجهی از این سخنان در گونه‌ای گزند حوادث دهر مصون مانده و به دست ما رسیده است. بسیاری از این سخنان، به سان مواد اولیه‌ای برای کارخانه انسان‌سازی هستند، که باید به دست کارشناسان توانا به کالای مصرفی تبدیل و در شکلی مناسب به علاقه‌مندان ارائه شود.

با نگاهی به مجموعه آموزه‌های اسلامی در می‌یابیم که در گفتمان اهل بیت (علیهم السلام)، مواد اولیه همه نیازهای معنوی بشر موجود است و به کاردانی شایسته نیاز است تا خوراک‌های اخلاقی، اجتماعی، عبادی و... جامعه اسلامی را از دل این آموزه‌ها استخراج کنند و در اختیار عموم قرار دهند.^{۶۰۱}

یکی از عرصه‌هایی که نیازمند توجه بیش‌تر کارشناسان خبره است، عرصه شرح عمومی حدیث است. بیان مطالب موجود در یک روایت به ظاهر کوتاه و انتقال همه یا بیش‌تر مفاهیم موجود در آن به مخاطبان عمومی جامعه، از ضرورت‌هایی است که نباید از آن غفلت کرد و می‌توان آن را از وظایف اساسی پژوهشگران عرصه حدیث قلمداد کرد.^{۶۰۲}

بایسته‌های شرح حدیث در سطح عمومی

الف) جامعه هدف

شارح باید بداند که مخاطبان او در چه گروه سنی هستند و چه تحصیلاتی دارند. دانستن این مطالب در گزینش حدیث و شیوه شرح مؤثر است.

۶۰۱. برای مثال تدوین روان‌شناسی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، علوم تربیتی از نگاه اسلام، اقتصاد اسلامی و ... از نیازهای جدی در جامعه علمی مسلمانان است.

۶۰۲. مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای، در پیام خود به مناسبت افتتاح مؤسسه دار الحدیث، همگانی کردن حدیث در جامعه را از وظایف این مؤسسه بر شمرده‌اند.

ب) زمان‌شناسی

گذشت زمان سبب شده است که فهم مطالب یا مفهوم واژگان، در دو دوره، تغییر یابد. این تغییرات را می‌توان در دو نوع ارزیابی کرد:

۱. مطالب و واژگانی که در عصر حضور مأنوس بودند، اما اکنون نامأنوس هستند که این واژگان به توضیح و تبیین توسط شارح نیازمند است.
۲. مطالب و واژگانی که در عصر حضور نامأنوس بودند و اکنون بدیهی هستند که این واژه‌ها اساساً به توضیح نیازی ندارد.

ج) نثر معیار

شرح‌نگاری باید به گونه‌ای باشد که خواننده بتواند به راحتی با نثر ارتباط برقرار سازد. شارح باید از زبان و نثر معیار استفاده کند. زبان فارسی معیار امروز، همان زبان عموم اهل دانش، تحصیل‌کرده‌ها و رسانه‌های گروهی است. امروزه تمام متون درسی، در مقاطع مختلف، با همین زبان تدوین می‌شود. بنا بر این، اگر شارح، در شرح حدیث، ناگزیر باشد مطلبی را از پژوهشگران سده‌های گذشته گزارش کند، باید آن را با زبان و قالبی کاملاً امروزی ارائه کند.

گفتنی است که برخی از شارحان، مخاطبان ویژه‌ای دارند و باید ضوابط نگارش برای آن گروه خاص را رعایت کنند. چه بسا شارحانی که تنها به اندیشه بیان ادیبانه یک حدیث برای علاقه‌مندان، روایتی را ترجمه و شرح کنند. در این صورت، از آن جا که هدف ایشان، عمومی‌نگاری نیست، بنا بر این نباید انتظار داشت که آنان نیز نثر معیار را رعایت کنند.

د) استفاده از علوم روز

استخدام بعضی از مصادیق و مفاهیم علمی، که با روایات مطابق است، برای فهماندن مفاد حدیث سودمند است. شارح می‌تواند از مثال‌های علمی برای نزدیک‌تر ساختن موضوع به ذهن خواننده استفاده کند. چنین کاری نیازمند اطلاع دقیق شارح از آن مبحث علمی خاص است. همچنین برداشت‌ها و مسائل میان‌رشته‌ای را نیز می‌توان در این حوزه بررسی کرد. گفته‌های شارح در این زمینه باید کاملاً مستند به متون معتبر آن علم، و به روز باشد؛ نه آن که به دیدگاه‌های کهن و رده‌ای، که حتی گاه تنها در حد یک فرضیه است، مستند باشد.

ه) استفاده از جاذبه‌ها

۱. فضاسازی

در شرح حدیث می‌باید مخاطب را برای فهم بهتر مطالب مهیا نمود. بیان مقدمه‌ای کوتاه می‌تواند در اشتغال فکری مخاطب مؤثر باشد. مقدمه را می‌توان به گونه‌های مختلف، مثلاً با طرح چند سؤال، نگاشت.

سوالات با ایجاد خراش ذهنی، ذهن مخاطب را با مطلب درگیر می‌سازد. اما یکی از بهترین کارها در این زمینه، دستیابی به متن کامل روایت است.

پیدا کردن متن روایت در مصادر اصلی، این امکان را به شارح می‌دهد تا فضاسازی مناسبی را برای مخاطبان ارائه دهد. این فضاسازی شاید در فهم حدیث دخالتی نداشته باشد، اما مطلب را به راحتی در حافظه مخاطب می‌نشانند؛ برای مثال از امام صادق روایت شده است که فرمودند: «لیس منا من لم یملک نفسه عند غضبه؛ از ما نیست آن کس که به گاه خشم، بر خویش تنش مسلط نشود». این سخن نورانی برای مقابله عملی با خشم مناسب است و شارح می‌تواند با مراجعه به مصدر اصلی، فضای صدور آن را بیان کند؛ به نمونه زیر توجه کنید:

ابو ربیع شامی، از یاران امام ششم، می‌گوید: «به منزل امام صادق وارد شدم، در حالی که خانه مملو از شیعیان خراسانی، شامی و دیگر بلاد بود؛ به گونه‌ای که مکانی را برای نشستن نیافتم. پس امام صادق وارد شدند و بر نشیمنگاه خویش تکیه زدند و فرمودند: «یا شیعة آل محمد، اعلماؤا أنه لیس منا من لم یملک نفسه عند غضبه ومن لم یحسن صحبة من صحبه ومخالقة من خالقه ومرافقة من رافقه ومجاورة من جاوره وممالحة من مالحه. یا شیعة آل محمد، اتقوا الله ما استطعتم ولا حول ولا قوة إلا بالله».^{۶۰۳}

۲. آیات و روایات

استفاده از آیات و روایات مشابه می‌تواند در اطمینان‌زایی برای مخاطب در باره درستی برداشت شارح مؤثر باشد. این شیوه، از قدیمی‌ترین شیوه‌های شرح حدیث است؛ چه این که شارحان، با استناد به آیات قرآن یا دیگر احادیث، استدلال خود را استوار جلوه می‌دادند و تردیدهای مخاطب را می‌زدودند.

۳. اشعار

آوردن شعر، نه تنها در تلطیف شرح روایت مؤثر است، بلکه سبب مانایی توضیحات شارح در اذهان نیز می‌شود. البته باید توجه داشت که به کارگیری شعر تنها وسیله‌ای در راستای تبیین روایت است. بنا بر این، باید به تناسب روایت و شرح، ابیاتی مناسب، آن هم بسیار موجز آورده شود و تنها بخش مربوط به حدیث یا شرح ذکر شود؛ برای نمونه، در شرح روایت علوی «خیر الکلام ما قلّ ودلّ»، می‌توان از این مصرع سود جست: کم گوی و گزیده گوی چون در.

۴. داستان

بیان داستانی مناسب، ضمن آن که به تنوع شرح می‌افزاید، در پایایی مطالب در ذهن مخاطب نیز مؤثر است. شارح باید از آفات داستان‌گویی بپرهیزد. یکی از این آفات، پُرگویی است؛ به گونه‌ای که ممکن است شارح را از هدف اصلی، که شرح حدیث است باز دارد.

۵. عنوان‌دهی

۶۰۳. الکافی، ج ۲، ص ۶۳۷

شارح می‌تواند برای رسایی بیش‌تر، از عناوین اصلی و فرعی استفاده کند. این عناوین باید کوتاه و در بر دارنده اهداف روایت باشد. در سال‌های اخیر، نمایه‌سازی به یکی از مهم‌ترین ارکان کتاب‌های موضوعی تبدیل شده است. نمایه‌سازان، پس از مطالعه اثر، موضوعات مربوط به هر مطلب را یادداشت و در انتهای کتاب عرضه می‌کنند. از آن جا که یک متن، به ویژه در روایات، گاه با چند موضوع مرتبط است، خوانندگان می‌توانند با مراجعه به نمایه‌های پایانی کتاب، متن موضوعی خود را به راحتی پیدا کنند. شارحان می‌توانند برای آن که از اثرشان بیش‌تر استفاده شود، به نمایه‌سازی رو آورند.

همچنین شارح می‌تواند پیام‌های احادیث را استخراج و به صورت مستقل، در خارج از محدوده شرح، تبیین کند منظور از پیام‌های یک حدیث مطالبی است که به دلالت التزامی از آن برداشت می‌شود. اکنون، با رعایت مطالب پیش گفته، شش روایت را در سطح عمومی شرح می‌دهیم. آن گاه دو روایت را، به طور مختصر، برای مخاطبان سطح راهنمایی و دبیرستان شرح می‌کنیم.

روایات بخش عمومی عبارت‌اند از:

۱. حضرت زهرا (علیها السلام): «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطَهِّيراً مِنَ الشَّرْكِ».^{۶۰۴}
۲. امام علی (علیه السلام): «إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَطَهِّرِينَ فَتَطَهَّرُوا مِنْ دَنَسِ الْعُيُوبِ وَالذُّنُوبِ».^{۶۰۵}
۳. امام علی (علیه السلام): «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ ... وَطَهْرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ».^{۶۰۶}
۴. امام علی (علیه السلام): «كُلُّ دُعَاءٍ مَحْجُوبٍ حَتَّى يُصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ».^{۶۰۷}
۵. امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام): «أَثْقَلُ مَا يُوضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ».^{۶۰۸}
۶. پیامبر (صلی الله علیه وآله): «مَنْ صَلَّى عَلَىَّ فِي كِتَابٍ، لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا دَامَ اسْمِي فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ».^{۶۰۹}

متن (۱)

ایمان، پاک‌کننده است.

حضرت زهرا (علیها السلام): «فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطَهِّيراً مِنَ الشَّرْكِ».^{۶۱۰}

خداوند، ایمان را برای پاک شدن از شرک واجب فرمود.

خداوند، دانا و حکیم است. بنا بر این، در لایه‌های ناپیدای تمام فرمان‌ها و نواهی او، حکمت و مصلحت نهفته است. بعضی از این حکمت‌ها برای ما بازگو شده است و بخش گسترده‌ای از آن‌ها بر ما پوشیده است. گاه پیامبران یا امامان، اسباب بعضی از احکام دینی را بیان کرده‌اند، اما آنان نیز در صدد تبیین همه اسباب این

۶۰۴. نهج البلاغة، حکمت ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۱۰.

۶۰۵. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳۷۴۳؛ عیون الحکم و المواعظ، ج ۳۴۷۸.

۶۰۶. نهج البلاغة، خطبة ۱۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۶ ص ۲۸۴.

۶۰۷. کنز العمال، ج ۳۲۱۵.

۶۰۸. قرب الإسناد، ص ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۴۹.

۶۰۹. منیة المرید، ص ۳۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۷۱.

۶۱۰. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۶۸؛ میزان الحکمة، ج ۶ ص ۲۸۱، ح ۱۰۷۲۸؛ همین روایت از معصومان دیگر نیز گزارش شده است. ر.ک: نهج البلاغة، حکمت ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۱۰.

احکام نبوده‌اند. روزی حضرت زهرا (علیها السلام)، در آغاز یک سخنرانی عالمانه در مسجد مدینه، حکمت‌های بعضی از احکام شرعی، مانند نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و ... را برای یارانش بازگو کرد. دختر پیامبر (علیهما السلام)، پیش از همه واجبات، از حکمت وجوب ایمان سخن گفت؛ چرا که ایمان به خدا نخستین گام در راه رستگاری است و اگر ایمان حاصل نشود، عبادت‌های انسان بی‌فایده خواهد بود. به فرموده پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان در حقیقت فرایندی اعتقادی است که از «شناخت با دل، گفتار با زبان و عمل با ارکان بدن»^{۶۱۱} شکل می‌گیرد. فرستادن پیامبران از جانب خدا نیز برای این بوده است که مردم را با خدا آشنا سازند و نهال ایمان به خدا را در دل‌های آنان بارور کنند. انسان‌ها نیز، پس از آن که مؤمن شدند، باید واجبات الهی را به جا آورند.

اما چرا خدا، ایمان را واجب گردانید؟ ایمان به سان آب پاکی است که پلیدی را می‌شوید و برای فرد، پاکیزگی را به ارمغان می‌آورد. ما آموخته‌ایم که هر چیز نجس و پلید را باید پاک و پاکیزه گرداند. اگر خوب بنگریم شرک نیز یک نجاست معنوی است. کدام نجاست از نادانی و انکار خدا نجس‌تر است؟ برای شست‌وشوی دل از این جهل باید از کارترین پاک‌کننده معنوی، یعنی ایمان به خدا بهره برد.^{۶۱۲}

آن گاه که ایمان حاصل شد و دل طاهر گردید، وقت آن است که این قلب هر روز زیبا و زیباتر گردد و آن قدر شفاف و مصفا شود که آئینه تمام‌نمای خدا شود. راه این شفافیت نیز عمل به واجبات و ترک محرمات است. از این رو، حضرت زهرا (علیها السلام)، پس از این فراز نورانی، به فلسفه احکام شرعی می‌پردازد و می‌فرماید:

«و خداوند، نماز را برای جلوگیری از کبر و سرکشی، و روزه را برای استواری اخلاص واجب نمود ...»^{۶۱۳}

آری سرلوحه تمام فرامین و نواهی پیشوایان دینی، دعوت به ایمان است. گذشته از آن که حضرت زهرا در طلعه خطبه خویش، مردم را به ایمان فراخواندند، امیر مؤمنان نیز دقیقاً از همین واژگان در فراخوانی مردم به خوبی‌ها استفاده کرده‌اند. حکمت ۲۵۲ نهج/البلاغه، همانند همین فرمایش فاطمی است. لقمان نیز به فرزندش این گونه اندرز می‌دهد: فرزندم، به خدا شرک موز؛ چرا که شرک ستم بزرگی است.^{۶۱۴}

پیام‌های حدیث

۱. ایمان، کارترین پاک‌کننده معنوی است که بزرگ‌ترین پلیدی، یعنی شرک را می‌زداید؛
۲. تمام دستورات الهی دلیل دارد.

متن (۲)

نخستین پله صعود به سوی خدا

امام علی (علیه السلام): «إِنْ كُنْتُمْ لَا مَحَالَةَ مُتَطَهِّرِينَ فَتَطَهَّرُوا مِنْ دَنَسِ الْغُيُوبِ

۶۱۱. منتخب میزان الحکمة، ص ۵۷.

۶۱۲. برگرفته از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۹، ص ۸۶.

۶۱۳. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۶۱۴. لقمان / ۱۳.

وَالذُّنُوبِ».^{۶۱۵}

حال که از پاکیزه بودن گریزی ندارید، پس خود را از پلیدی عیب‌ها و گناهان پاک کنید. از نگاه خردمند پاک بودن از هر زشتی و پلیدی نه تنها ستوده، بلکه ضروری است؛ زیرا آدمی کمال‌طلب است و حرکت او همواره به سوی درستی و پاکی است. این کمال‌طلبی، در زندگی تمام خردمندان عالم، به گونه‌ای دیگر بروز می‌کند؛ دسته‌ای کمال‌طلبی دنیایی را آرزوی خود می‌کنند و دسته‌ای در پی کمالات اخروی می‌روند. امام علی (علیه السلام)، در این حدیث نورانی، می‌فرماید: اگر قرار است جهت حرکت شما به سوی کمال مطلق باشد، پس باید در راستای اصلاح نفس و پاکی از گناهان بکوشید؛ چه این که تلاش این چنین سبب می‌شود که بسیاری از افراد، پله‌های ترقی را طی کنند:

پاکی گزین که راستی و پاکی بر چرخ بر افراشت مسیحا را^{۶۱۶}

حال اگر کسی بخواهد به سوی کمالات قدم بردارد، باید از کجا شروع کند؟ پاسخ امیر المؤمنین (علیه السلام) این است که نخست خود را از پلیدی عیب‌ها و گناهان پاک کند. به نظر می‌رسد که عیب‌ها و گناهان دو معنای متفاوت ندارند، بلکه مراد از هر دو، همان معاصی و نافرمانی بنده از فرمان خداوند است و امام (علیه السلام) با آوردن دو واژه می‌خواسته‌اند تأکید بیش‌تری را به مخاطبان خود منتقل سازند.^{۶۱۷} بنا بر این، نخستین پله صعود به پاکی‌ها، پاک شدن از گناهان است؛ چرا که این‌ها حجاب‌هایی است که از پرواز روح جلوگیری می‌کنند:

در زمره پاکیزگان نباشی تا بر دلت آلودگی حجاب است^{۶۱۸}

پرسش بعدی که در این حدیث مطرح است، این است که مراد از «ذنوب» چه گناهایی است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت که به قرینه حدیث دیگری از امام علی (علیه السلام)، که مشابه همین فرمایش است، می‌توان چنین احتمال داد که در این جا منظور از گناهان، صفات ناشایستی است که در دل‌ها رسوخ می‌کند و استوار می‌ماند؛^{۶۱۹} که زشتی این‌گونه گناهان بسی بیش‌تر از گناهان جوارحی انسان است. گناهان موجود در دل، که از آن با عبارت «معاصی القلوب» تعبیر می‌شود، ضربات هولناکی به انسان وارد می‌کند؛ به گونه‌ای که نفس و باطن را تخریب می‌کند. این گناهان باورهای انسان را نشانه می‌گیرند. بنا بر این نخست باید آن‌ها را از بین برد و پس از آن به سراغ گناهان اعضای بدن رفت تا به پاکیزگی کامل دست یافت:

دعوت نفس پذیرفتی و رفتی یکبار بیم آن است که این وعده مکرر گردد
پاکی آموز به چشم و دل خود گر خواهی که سراپای وجود تو مطهر گردد^{۶۲۰}

البته این احتمال هم منتفی نیست که چه بسا منظور روایت این باشد که مطلق زدودن گناه، چه گناهان قلبی و چه گناهان جوارحی، شرط دستیابی به پاکیزگی است.

۶۱۵. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳۷۴۳؛ عیون الحکم و المواعظ، ج ۳۴۷۸.

۶۱۶. پروین اعتصامی.

۶۱۷. شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۰۸۹.

۶۱۸. دیوان اشعار (قصیده)، پروین اعتصامی، برگرفته از نرم‌افزار درج.

۶۱۹. شرح غرر الحکم، ج ۳، ص ۱۰۸۹.

۶۲۰. دیوان اشعار (قصیده)، پروین اعتصامی، برگرفته از نرم‌افزار درج.

پیام‌های حدیث

۱. پاکی حقیقی از درون آغاز می‌شود؛
۲. پاکیزگی از گناه نخستین مرحله کمال طلبی است.

متن (۳)

پرهیزکاری، داروی دل‌های بیمار

امام علی (علیه السلام): «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ ... وَطَهْرٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ».^{۶۲۱}
همانا تقوای الهی، داروی بیماری دل‌های شما است ... و پاک‌کننده آلودگی جان‌هایتان.
معمولاً بیماران، برای درمان، نزد پزشکان متخصص می‌روند و برای بهبودی به سفارش‌های پزشک عمل می‌کنند. بدن، به هنگام استفاده از مواد آلوده، سلامتی خویش را از دست می‌دهد. جان‌ها و دل‌ها نیز گاه آلوده می‌گردند و دچار بیماری می‌شوند. در آموزه‌های دینی، گناه، نوعی بیماری؛ و گناهکار، بیمار معرفی شده است؛ چنان‌که امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الذنوب داء؛ گناهان، بیماری هستند».^{۶۲۲}
بیمار باید برای سلامتی خویش به پزشک مراجعه کند. گناهکار نیز نیازمند پزشک است. اکنون پرسش این است که پزشک معنوی کیست؟ پاسخ این است که بزرگ‌ترین پزشک معنوی، خداوند عالم است؛ چنان‌که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) فرمودند:
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ الطَّبِيبُ.^{۶۲۳}

خداوند بزرگوار، پزشک [حقیقی] است که دردهای مادی و معنوی را درمان می‌کند.
پس از خداوند، پیامبران و امامان، پزشکان معنوی جامعه هستند؛ همان‌گونه که در وصف پیامبر خاتم گفته‌اند که ایشان پزشکی بود که به دنبال بیماران [معنوی] می‌گشت.^{۶۲۴}
این بزرگواران دردها را می‌شناسند و درمان‌ها آشنا هستند. بعضی داروها برای بسیاری از امراض روحی مفید است و جنبه پیشگیری از دردها را دارند. «پرهیزکاری» از این‌گونه داروها است که طبیبان الهی، آن را تجویز کرده‌اند؛ برای نمونه: امام علی (علیه السلام) در باره فواید پرهیزکاری در ریشه‌کن ساختن بیماری گناه، می‌فرماید:

بدون تردید تقوا داروی شفابخش بیماری قلبی شما، روشنائی‌بخش دیدگان شما، شفابخش بیماری جسمانی‌تان، عامل اصلاح کسالت‌های سینه‌تان و باعث تطهیر و تهذیب نفس شما است.^{۶۲۵}

بنا بر این، تقوا اکسیری گران‌مایه برای امراض روحی است. اگر بیماری‌های دل فزونی یابد، خطر مرگ آن را فرا می‌گیرد و اگر خدای ناکرده دلی بمیرد، جامعه‌ای در آستانه تباهی قرار می‌گیرد؛ زیرا او به سان آلوده‌ای است که بیماری‌اش مسری است و در راستای تباه‌سازی دیگران قدم بر می‌دارد. چنین فردی از نگاه

۶۲۱. نهج البلاغة، خطبة ۱۹۸: بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۲۸۴.

۶۲۲. غرر الحکم، ص ۱۸۹۰، ج ۹۸۹۰.

۶۲۳. کنز العمال، ص ۸.

۶۲۴. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۰۷.

۶۲۵. همان، ج ۲، ص ۱۷۳.

عاقلان جامعه، مُفسد فی الارض، یعنی آلوده‌کننده دیگران، است. در این جا است که جامعه حضور چنین فردی را بر نمی‌تابد. آری باید پیش از آن که دردها بی‌درمان شود، کاری کرد و به فرمایش طبیبان پاک‌سرشت الهی، تنها کاری که می‌تواند چاره‌ساز باشد، پرهیزکاری است.

پرهیزکاری حالت بازدارندگی دارد و سبب می‌شود فرد پرهیزکار سراغ عمل ناپسند نرود و در انجام هر کاری جانب دینداری و بندگی را رعایت کند. چنین فردی زشتی و پلیدی گناه را می‌بیند و از این رو، از آن پرهیز می‌کند و همان گونه که انسان پاکیزه، هنگامی که بهداشت فردی را رعایت می‌کند، بیمار نمی‌شود، مؤمن باتقوا نیز، اگر به سراغ پلیدی‌ها نرود، باطنی پاکیزه و سلامت پیدا می‌کند. چنین فردی پرهیزکاری را در بندگی و اطاعت بی‌چون و چرا از حضرت حق می‌بیند. بنا بر این، پرهیزکاری، همان نماد حقیقی بندگی خدا است.^{۶۳۶}

پیام‌های حدیث

۱. دل زنگارگرفته از نافرمانی را می‌توان با فرمان‌برداری جلا داد؛
۲. گناه، زشت، پلید و آلوده است، با تقوا می‌توان آن را زدود.

متن (۴)

صلوات شرط اجابت دعا

امام علی (علیه السلام): «كُلُّ دُعَاءٍ مَحْجُوبٌ حَتَّى يَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ».^{۶۳۷}
 هر دعایی محجوب است (بدان توجهی نمی‌شود)؛ تا آن که بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) صلوات فرستاده شود.
 «دعا» در لغت به معنای «خواندن»، و در اصطلاح به معنای «خواندن خداوند» است. این خواندن، می‌تواند بیان نیازهایی باشد که بنده از مولا درخواست می‌کند. خداوند عالم دوست دارد که بندگان، به گاه نیاز، او را بخوانند و او نیز پاسخ دهد. رحمت و واسعة الهی، همواره در یاری‌رسانی به نیازمندان تبلور یافته است. او دوست دارد که معرفت بنده فزونی یابد. از این رو بنده باید واهب را بشناسد و او را بخواند و این خواندن، نشانه شناخت او از مولا است. از این رو خدا دوست دارد که بنده، او را بخواند. در قرآن کریم خطاب به همه مردم آمده است:

أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.^{۶۳۸}

بخوانید مرا، شما را پاسخ می‌گویم .

۶۳۶. معارف نهج البلاغة در شعر شاعران، محمد دشتی، ج ۶ ص ۶۵۱.

جز خدا را بندگی حیف است، حیف بی‌غمی او زندگی حیف است، حیف جز به درگاه رفیعش سر مَنِه بهر غیر افکندگی حیف است، حیف سر ز عشق و دل ز غم خالی مکن بی‌خیالش زندگی حیف است، حیف عمر و جان در ساحت حق صرف کن در جهان جز بندگی حیف است، حیف

۶۳۷. کنز العمال، ج ۳۲۱۵.

۶۳۸. غافر / ۶۰.

حال اگر بنده‌ای بخواهد خدا را بخواند، پسندیده است تا آداب آن را رعایت کند؛ چه این که مقام بندگی کجا و مقام خدایی کجا. همان گونه که درخواست یک کارمند از مدیر، شیوه‌ای ویژه دارد، درخواست بنده از خدا نیز آداب ویژه‌ای می‌طلبد. هرچند رعایت این آداب الزامی نیست؛ چه این که خداوند متعال فرمود: *إِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ* اما در سرعت بخشی به اجابت بسیار مؤثر است. البته باید توجه داشت که خداوند به این آداب نیازی ندارد، بلکه بندگان، با رعایت این آداب، ادب بندگی خویش را به تصویر می‌کشند. بندگان خوب خدا، که همان معصومان (علیهم السلام) هستند، به هنگام دعا، نخست خدا را ستایش می‌کردند و سپس بر پیامبر و خاندان او صلوات می‌فرستادند. این شیوه دعا را امام علی (علیه السلام) سفارش کرده است. در حدیثی که در آغاز ذکر شد، مستجاب شدن دعا مشروط به صلوات دانسته شده است. یادکرد خوبان عالم و بندگان شایسته الهی در هنگام درخواست از خدا، نشان‌دهنده سه چیز است: نخست این که دعاکننده با یادکرد برگزیدگان خدا، ارادت خویش را به ایشان ابراز می‌دارد. دوم این که فرمان‌برداری خویش را از فرمان خداوند اعلام می‌دارد؛ چرا که خداوند فرموده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^{۶۳۹}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر پیامبر درود فرستید و به فرمانش، به خوبی، گردن نهید .

و نکته سوم در صلوات فرستادن، هم‌صدا شدن با خدا و فرشتگان است:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ^{۶۴۰}

خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند .

اکنون که دعاکننده با خدا و ملائکه هم‌صدا شده و از حق اطاعت کرده و دوستان خدا را یاد کرده است، شایسته شنیدن پاسخ خدا است. این جا است که امید به اجابت، در دل او فزون می‌گردد و خداوند هم دعای او را مستجاب می‌کند. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

هر که خواهد از خداوند عزّ وجلّ حاجتی طلب کند، با صلوات فرستادن بر محمد و آل او آغاز نماید، سپس حاجتش را بخواهد و در پایان نیز بر محمد و آل محمد صلوات فرستد.^{۶۴۱}

امام ششم رابطه «صلوات» و «اجابت دعا» را این گونه بیان کرده است:

خداوند عزّ وجلّ کریم‌تر از آن است که آغاز و انجام دعا را بپذیرد و وسط را وا گذارد؛ چرا که صلوات بر محمد و آل محمد پوشیده نمی‌ماند.^{۶۴۲}

پیام‌های حدیث

۱. همراهی دعا با صلوات، سبب استجاب دعا است؛
۲. فرستادن صلوات، به هنگام دعا، بیانگر ادب بندگی است.

۶۳۹ احزاب / ۵۶.

۶۴۰ احزاب / ۵۶.

۶۴۱ لغت‌نامه‌ی دهخدا، دانشگاه تهران، مدخل «صلوات».

۶۴۲ الکافی، ج ۲، ص ۴۹۴.

واژه‌شناسی

«محبوب» برگرفته از «حَبَب» و به معنای «پوشیده‌شده» است و چون زن، خود را با پوششی، می‌پوشاند، او را باحجاب گویند. در متن حدیث نیز منظور از پوشیده شدن دعای بدون صلوات، این است که چنین دعایی در حجاب باقی می‌ماند و عنایت خدا را به خود نمی‌بیند.

متن (۵)

صلوات، ناجی انسان در قیامت

امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام): «أَتَقَلُّ مَا يَوْضَعُ فِي الْمِيزَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ».^{۶۳۳}
سنگین‌ترین عملی که در روز قیامت در ترازوی اعمال گذاشته می‌شود، درود بر محمد و اهل بیت او است.

قیامت، هنگامه حسابرسی بندگان است. در آن روز، کارکردها بررسی می‌شود تا ارزش آن‌ها هویدا گردد و جایگاه هر فردی روشن شود. در آن روز هولناک و سخت، یکی از اعمالی که در ارتقای جایگاه افراد مؤثر است، صلوات بر محمد و آل محمد است. اگر مسلمان، با اعتقاد و اخلاص کامل، این دعای الهی را بر زبان جاری سازد، مستوجب پاداش الهی می‌شود؛ چه این‌که او با فرستادن صلوات، چند عمل نیکو انجام داده است:

۱. اطاعت فرمان الهی: خداوند در سوره احزاب، مؤمنان را به درود فرستادن بر پیامبرش فرا خوانده است و فرستنده صلوات، از این امر اطاعت کرده است.
۲. فرمان‌برداری از فرمان معصومان (علیهم السلام): پیشوایان دینی ما نیز بر فرستادن صلوات بسیار سفارش کرده‌اند و اطاعت از ایشان به منزله اطاعت از خدا است.
۳. آمرزیده شدن گناهان: صلوات، گناهان را می‌زداید و سبب پاکی فرد می‌شود. امام رضا (علیه السلام) فرمود:

کسی که نتواند گناهانش را با کارهای نیک بپوشاند، باید فراوان بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) درود بفرستد که صلوات بر محمد و آلش گناهان را نابود می‌کند.^{۶۳۴}
۴. کسب درجات: فرستنده صلوات، با این عمل خویش، خود را به خدا نزدیک می‌کند؛ چرا که با این دعا سبب بالا رفتن مقام پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) می‌شود و این عمل سبب خشنودی پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌گردد و به دعای مستجاب آن حضرت، او نیز ارتقای درجه می‌یابد:
صلوات بر تو آرم که فزوده باد قربت که به قرب بخل گردد همه جزوها مقلوب^{۶۳۵}
پیامبر خدا فرموده‌اند:

۶۳۳. قرب الإسناد، ص ۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۴۹.

۶۳۴. آثار الصادقین، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۶۳۵. دیوان اشعار (مثنوی)، مولوی، نرم‌افزار درج.

هر یک درودی که فردی مؤمن فرستد، خدا ده درود بر وی می‌فرستد و ده گناه از او می‌زداید و ده درجه او را بالا می‌برد.^{۶۳۶}

کسی که این اعمال نیکو را انجام می‌دهد، سزاوار آمرزش الهی است. بنا بر این، کفه ترازوی اعمال نیک او بر دیگران برتری می‌یابد و به امید الهی بهشتی می‌شود. امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) می‌فرمایند: در ترازوی اعمال آدمی چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. در روز قیامت اعمال فرد بر ترازو نهاده می‌شود و سبک می‌نماید. در این هنگام پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) صلوات‌های او را خارج می‌کند و بر ترازو می‌نهد. ناگاه کفه اعمال نیک او سنگین می‌شود.^{۶۳۷}

پیام‌های حدیث

۱. صلوات، اگر با اخلاص باشد، سبب نجات انسان در قیامت است؛
۲. فرستادن صلوات، در حقیقت، فرمان‌برداری از خدا و پیشوایان دینی است؛
۳. صلوات، سبب آمرزش گناهان و کسب درجات است؛
۴. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود، فرستنده صلوات را در قیامت یاری می‌کند.

متن (۶)

ترغیب بر نگارش صلوات

پیامبر (صلی الله علیه و آله): «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ فِي كِتَابٍ لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا دَامَ اسْمِي فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ».^{۶۳۸}

هر کس در نوشته‌ای بر من درود فرستد، تا زمانی که نام من در آن نوشته است، فرشتگان پیوسته بر او آمرزش می‌خواهند.

نگارش متون مقدس، آیینی ویژه دارد. بخشی از آداب این‌گونه نگارش‌ها در دستورات معصومان (علیهم السلام) آمده است. گردآوری مجموعه سفارش‌های پیشوایان دینی، در باره چگونگی متن‌های مذهبی، می‌تواند راهکارهای مناسبی را در این زمینه نمایان سازد.

بعضی از بزرگان، همچون شهید ثانی (م ۹۶۵) در منیه/المیرید و سیوطی (م ۹۱۱) در تدریب/الراوی و ادب/الإملاء و الاستملاء، به نکات ارزشمندی در باره نگارش متون دینی اشاره کرده‌اند که برای نمونه به بعضی از این موارد اشاره می‌کنیم:

نوشتار دینی باید با عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز گردد و با سپاس خدا ادامه یابد: «الحمد لله» و هر گاه نام خدا برده شود، بزرگداشت این نام با عباراتی به قلم آید؛ مثلاً «الله تعالی»، «الله سبحانه» یا «الله عزّ وجلّ» و ...^{۶۳۹}

۶۳۶. آثار الصادقین، ج ۱۱، ص ۲۰۹.

۶۳۷. همان، ص ۲۱۵.

۶۳۸. منیه/المیرید، ص ۳۴۷؛ بحار/الأنوار، ج ۹۱، ص ۷۱.

۶۳۹. منیه/المیرید، ص ۳۴۶.

در حدیثی که در صدر این نوشتار آمده است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مسلمانان را به چگونگی نگارش نام پیامبر (صلی الله علیه وآله) در نوشته‌ها راهنمایی می‌کنند. این سفارش به صورت یک دستور العمل، با لطافتی ویژه، به نویسندگان می‌آموزد که هر گاه نام مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نوشتند، درود و تحیت را نیز در ادامه‌اش بنویسند تا با رعایت این ادب، مشمول آمرزش الهی شوند.

نکته‌ای که از این روایت می‌توان برداشت، این است که اگر کسی، پس از نام مبارک پیامبر، از عبارت «صلی الله علیه وآله» یا «درود خدا بر او و خاندانش باد» استفاده کند، بسیار پسندیده‌تر از عبارت اختصاری «ص» است؛ چرا که عبارت کامل صلوات سبب می‌شود که در مرحله نخست، خود نویسنده و در مرحله دوم خوانندگان نوشتار، صلوات بر پیامبر را بازگو کنند و در مرحله سوم، فرشتگان نیز برای نویسنده طلب آمرزش کنند. پس سزاوار است که نویسندگان متون اسلامی در کسب این ثواب بزرگ کوشش کنند و در نگاشته‌های خود متن کامل صلوات را بنویسند و از تکرار صلوات در متون خود هراس نداشته باشند.

شاید بتوان این نکته را نیز از این روایت برداشت کرد که شایسته است به هنگام نگارش اسامی مقدس دیگر معصومان (علیهم السلام) نیز عبارات ادعیه مرسوم را پس از نام ایشان نگاشت؛ چرا که از آن جا که مردم، نام‌های مبارک اهل بیت (علیهم السلام) را بر فرزندان خویش می‌گذارند، اگر قرینه‌ای در نوشتارها نباشد، خواننده به سرعت به نام معصوم رهنمون نمی‌شود. پس زیبنده است که این اسامی را با پسوند و پیشوندهایی محترمانه یاد کنیم؛ برای نمونه بنویسیم: امام محمد باقر (علیه السلام) و یا حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام). در این صورت اولاً ارادت خویش را به این ذوات مقدس ابراز می‌کنیم و ثانیاً خواننده را در شناسایی ایشان یاری می‌کنیم.

پیام‌های حدیث

۱. نگارش متون مذهبی آیین ویژه‌ای دارد؛
 ۲. نگارش صلوات، پس از نام مبارک پیامبر (صلی الله علیه وآله)، پسندیده‌تر از استفاده از علائم اختصاری است.
- در پایان دو حکمت از نهج البلاغه را برای دو مقطع راهنمایی و دبیرستان شرح می‌کنیم.

مقطع راهنمایی

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا، نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ.

جوینده چیزی، یا به آن یا به برخی از آن، خواهد رسید.

دانش آموزان یک مدرسه برای کوه‌پیمایی در یک روز تعطیل به کوهستان نزدیک شهرشان رفتند. هنوز در دامنه‌های کوه بودند که گروهی از دانش آموزان خسته شدند و نتوانستند کوه‌پیمایی را ادامه دهند. گروه دیگر مصمم بودند که قله را فتح کنند. بنا بر این، به راه خود ادامه دادند. هر اندازه که زمان می‌گذشت، سختی و خستگی بیش‌تری بر آنان چهره می‌شد و در نهایت از آن گروه تلاشگر، تنها چند نفر توانستند به قله کوه برسند و بقیه در نزدیکی‌های قله از صعود باز ماندند.

زندگی نیز چنین است. اگر کسی بخواهد، می‌تواند با برنامه‌ریزی، تصمیم و کوشش به آنچه می‌خواهد دست یابد و یا دست‌کم به نزدیکی‌های آن برسد، اما بازماندگان مسابقه زندگی کسانی هستند که در همان آغاز راه، نشستن را بر تلاش و کوشش ترجیح می‌دهند. راستی شما از کدام گروه هستید؟

در طلب می‌کوش، اگر هم در نیابی، غم مخور
یافتی با آن، طریق کامیابی، غم مخور
هر که چیزی جست، آخر نائل آمد بر مراد
لا اقل بخشی از آن را یافت در این امتداد^{۶۴۰}

مقطع دبیرستان

قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ.
قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده است، هر بذری را که در آن بپاشند، می‌پذیرد.

نکته‌ها و پیام‌ها

۱. پذیرش جوانان از سالمندان بیش‌تر است؛
۲. جوانان، ظرافت و زیبایی‌های معرفتی را بهتر از کهنسالان در می‌یابند؛
۳. جوان هر چه زودتر با معارف اهل بیت (علیهم السلام) آشنا شود، اندیشه‌اش ناب‌تر خواهد بود؛ زیرا سرزمین وجودش بکر و آماده است؛
۴. هر چه در جان انسان بروید، زدودنش مشکل خواهد بود. پس باید از همان آغاز مراقب بود؛
۵. اگر مسئولان فرهنگی نتوانند نیازهای روحی جوان را تأمین کنند، دیگران از این فرصت بهره خواهند برد.

در جوانی سعی کن گر بی‌خلل خواهی عمل
میوه بی‌نقصان بود چون از درخت نوبر است.^{۶۴۱}

ضمیمه

در پایان برای آشنایی بیش‌تر شما، دو روایت دیگر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) را بررسی و شرح می‌کنیم.

۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ، فَالْقُوهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبَشْرِ»^{۶۴۲}

۲. امام علی (علیه السلام): «سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْبَشْرُ»^{۶۴۳}

۶۴۰. پرتوی از کلام امام علی (علیه السلام) دفتر اول، مهدی غلامعلی، ص ۲۴ و ۲۵.

۶۴۱. پرتوی از کلام امام علی (علیه السلام) دفتر دوم، احمد غلامعلی، ص ۶۰.

۶۴۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۹.

۶۴۳. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵۵۴۶.

متن (۱)

گشاده‌رویی و خوش‌رویی دو هدیه بزرگ

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعَوْا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَأَلْفَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبَشْرِ».^{۶۴۴}

شما هرگز نمی‌توانید با اموال خود همه مردم را بهره‌مند سازید، پس با آنان با گشاده‌رویی و خوش‌رویی برخورد کنید.

انسان‌های بزرگ و بزرگوار دوست دارند با بخشش‌ها و هدایای خود، علاقه‌مندی خود را به گونه‌ای، به دیگران ابراز کنند. اما دارایی‌های آدمی محدود، و اطرافیان بسیار فراتر از دارایی‌ها هستند. بنا بر این، حتی انسان‌های توانمند نیز نمی‌توانند دل همگان را با هدایای مادی به دست بیاورند.

پیامبر خاتم (صلی الله علیه وآله) روزی خطاب به فرزندان عبدالمطلب یا بنی هاشم^{۶۴۵} فرمودند: «شما هرگز نمی‌توانید با دارایی‌های خود همه مردم را بهره‌مند سازید.» منظور پیامبر (صلی الله علیه وآله) می‌تواند این باشد:

الف) دارایی‌های شما آن اندازه گسترده نیست که بتوانید نیازهای مردم را برطرف کنید؛^{۶۴۶}

ب) از سوی دیگر شما طاقت و توان این همه یاری‌رسانی را نیز ندارید.^{۶۴۷}

حال اگر کسی بخواهد علاقه‌مندی خود را به همه ابراز کند، چگونه می‌تواند به این هدف برسد؟ ادامه روایت نبوی پاسخ این پرسش است: «پس با آنان [مردم] با گشاده‌رویی و خوش‌رویی برخورد کنید.» این دو راهکار مناسب، هم آسان و هم امکان‌پذیر است و از طاقت آدمی بیرون نیست. دو فرمایش پیامبر (صلی الله علیه وآله) عبارت‌اند از:

۱. «فَالْفُؤْمُ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ»؛ یعنی در ملاقات‌ها باید با رویی شاداب و گشاده با دیگران برخورد کنید. چنین برخوردی برگرفته از تواضع و اخلاق پسندیده است.^{۶۴۸}

تحصیل این عمل چندان دشوار نیست و به تعبیر سعدی: دیو خوش‌روی به از حور گره‌پیشانی.^{۶۴۹}

۲. «وَحُسْنُ الْبَشْرِ»؛ این مطلب فراتر از گشاده‌رویی است؛ چرا که «الْبَشْرِ» را همان روی شاداب و گشاده گفته‌اند که در فراز نخست آمد، اما این فراز با پسوند «حُسْن» همراه است؛ یعنی، شادابی و گشاده‌رویی که به نیکویی انجام شود. به عبارت دیگر در این جا باید سیما را با لبخند، و سخن را با کلمات پسندیده، و رفتار را با کردار شایسته همراه کرد، تا بتوان «حُسْن» را به نمایش گذاشت.^{۶۵۰} بنا بر این، «حُسْنُ الْبَشْرِ» همان اخلاق کامل در معاشرت است که در این جا به کار می‌آید. اگر این مهارت اجتماعی، در جذب افراد به کار گرفته شود، می‌توان بسیاری از ناآشنایان را از هدایای معنوی خویش بهره‌مند ساخت و پایایی و فراگیری این بخشش نیز از اموال مادی بسیار بیش‌تر است.

۶۴۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳؛ بحار/الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۶۹.

۶۴۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۶۴۶. شرح اصول الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵.

۶۴۷. همان.

۶۴۸. همان.

۶۴۹. لغت‌نامه‌ی دهخدا، مدخل «خوش‌رویی».

۶۵۰. الامالی، شیخ صدوق، ص ۵۳۱.

به همین دلیل است که مؤمنان تلاش می‌کنند تا شادی در سیمایشان هویدا شود و اندوه در دل‌هایشان پنهان گردد؛ همان گونه که علی (علیه السلام) فرمود:

المؤمن بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ.

مؤمن شادی‌اش در سیمایش، و اندوهش در دلش است.

در گلستان جهان چون غنچه‌های صبحدم با درون پر ز خون، در حال
لبخندیم^{۶۵۱}

پیام‌های حدیث

۱. به دست آوردن دل دیگران از راه درست، جایگزین احسان مادی است؛

۲. گشاده‌رویی و خوش‌رویی دو راهکار مناسب در ارتباط با دیگران است.

متن (۲)

خوش‌رویی، عامل دوست‌یابی

امام علی (علیه السلام): «سَبَبُ الْمَحَبَّةِ الْبَشْرُ»^{۶۵۲}.

گشاده‌رویی، سبب محبت است.

اگر نخستین برخوردهای روزانه افراد با یکدیگر را زیر نظر بگیریم، در می‌یابیم که «چهره‌ها نیز سخن می‌گویند». مردمان، هر صبحدم، در کوچه، خیابان، وسایل نقلیه و محل‌های کار همدیگر را ملاقات می‌کنند؛ گروهی با روی گرفته، بعضی با چهره‌ای گشاده و دسته‌ای هم با تبسم و لبخند به سلام شما پاسخ می‌دهند. برخورد کدام یک از این گروه‌ها برای شما دوست‌داشتنی‌تر است؟ آنان که با ترش‌رویی با دیگران برخورد می‌کنند، معمولاً از نعمت دوستان و یاران خوب بسیار کم‌بهره‌اند، اما کسانی که با گشاده‌رویی و یا خوش‌رویی به استقبال دوستان خود می‌روند، همیشه از سرمایه دوستان فراوان لذت می‌برند.

به راستی چرا مردم به این افراد بیش‌تر علاقه‌مند هستند؟ سخن نغز امام علی (علیه السلام) پاسخی نیکو به این پرسش است: «گشاده‌رویی، سبب محبت است». بنا بر این، یکی از کلیدهای مهم جلب محبت دیگران، گشاده‌رویی است؛ چرا که صورت در هم کشیده، عبوس، اخمو و ترش‌روی، برای عموم مردم ناخوشایند است و در مقابل روی خوش و گشاده، دل‌ها را به خود علاقه‌مند می‌سازد و گمان اولیه بر سلامتی و پاک‌رفتاری وی ایجاد می‌کند و یا دست‌کم اسباب یک گفت و گوی دوستانه را فراهم می‌سازد. در روایتی دیگر، امام علی (علیه السلام) خوش‌رویی را به سانِ ریسمان صیادان در به دام انداختن صید می‌داند و می‌فرماید:

البِشَاشَةُ، حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ.^{۶۵۳}

خوش‌رویی، رشته محبت است.

۶۵۱. دیوان/ اشعار، فرخی یزدی، برگرفته از نرم‌افزار دُرُج، ص ۷۰.

۶۵۲. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۵۵۴۶.

۶۵۳. نهج البلاغة، حکمت ۴۴.

دام صیادان، ظاهری جذاب دارد و باطن آن مخفی است و همین مطلب سبب می‌شود که صید، ناخودآگاه، جذب دام شود. صید، پس از مدتی بهره بردن از خوراکی‌های موجود در دام، خود را گرفتار و در بند می‌بیند. در برخوردهای روزمره، روی خوش خوش‌رویان نیز همانند دام‌هایی است که دل‌ها را صید می‌کند.^{۶۵۴} یک برخورد نیکو سبب می‌شود که فرد مقابل شیفته گردد و پس از لختی صحبت، ناخودآگاه، دلش متمایل می‌شود. و با فرد خوش‌رو دوست می‌شود. آری بیش‌تر دوستی‌های پایدار با یک برخورد ساده، اما گشاده‌روانه، آغاز شده است. با توجه به این‌که فراوانی دوستان ارزشمند، سرمایه‌ای کمیاب برای انسان است، شایسته است در جذب ایشان کوشید:

به خوش‌خویی توان با دوستان زیست چو بدخو دوست باشد، دشمنی چیست؟
این دو دستور العمل امام (علیه السلام) در برخوردها سبب می‌شود که یک برخورد صحیح اسلامی شکل گیرد. جالب این‌جا است که بسیاری از فواید این دو برخورد با هم یکسان است؛ برای نمونه این دو برخورد سبب می‌شود که کینه‌ها از بین برود و دوستی‌ها پایدار گردد.

پیام‌های حدیث

۱. اسلام به دنبال استانداردسازی برخوردها است؛
۲. برخوردهای سفارش‌شده اسلام، گذشته از آثار مادی، ثمرات معنوی نیز دارد؛
۳. بسیاری از مشکلات ارتباطی را می‌توان با برخوردهای مناسب حل کرد.

۶۵۴. شرح اصول الکافی، ج ۸، ص ۲۹۶.